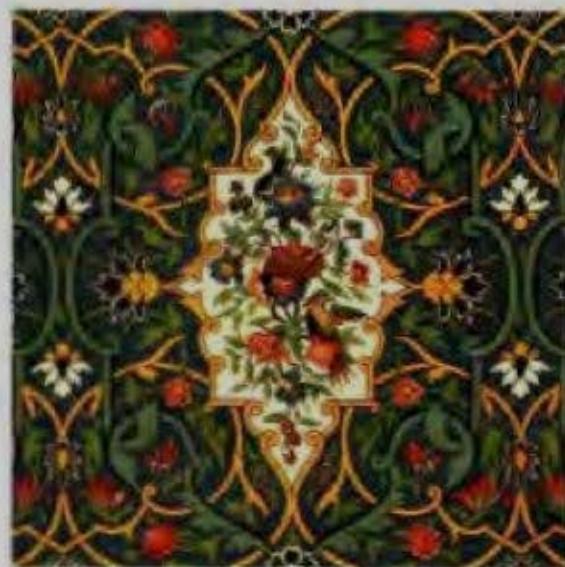


خاندان کرد اردلان

در تلاقی امپراطوری های ایران و عثمانی

شیرین اردلان

تبرستان
www.tabarestan.com



مترجم مرتضی اردلان

شیرین اردلان ۱۳۳۴ - ۱۳۸۱

شیرین اردلان مهندس فیزیک انتی و فارغ التحصیل دانشسرای پلی تکنیک فدرال لوزان و نیز دارای درجه کارشناسی ارشد در رشته تحقیق در عملیات از دانشگاه کلمبیا (نیویورک) بود.

او از اخلاق ف مستقیم آخرین والیان حاکم بود که خیلی زود اقدام به سرشماری و جمع آوری استاد، روایات و حکایاتی کرد که به نحوی مربوط به تاریخ خاندانش می شد.

اثر حاضر حاصل یک تحقیق تشریحی است که در سال ۱۳۷۴ آغاز گردید و تحت هدایت استاد راهنمای پروفسور ژان کالمار در دانشسرای علمی پژوهش‌های عالی (پاریس) به پایان رسید.

تبرستان
www.tabarestan.info

خاندان کرد اردلان

تبرستان

www.tabarestan.info

خاندان کرد اردهان

در تلاقی امپراتوری های ایران و عثمانی

شیرین اردهان

ترجمه مرتضی اردهان

فهرستویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: شیرین اردلان

عنوان و نام پدیدآور: خاندان کرد اردلان

در تلاقي امپراتوري هاي ايران و عثمانى

مشخصات نشر: تهران، نشر تاريخ ايران، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهرى: ۳۰۰ صص، مصور.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۸۲-۵۴-۰

وضعیت فهرستویسی: فیبا

یادداشت: کتاببام به صورت زیرنویس

موضوع: اردلان (خاندان)

موضوع: كرستان -- تاريخ -- قرون ۸ق. - ۱۳ق.

موضوع: كرمان -- تاريخ -- قرن ۸ق. - ۱۳ق.

رده‌بندی کنگره: DSR ۱۳۸۷/۴۲۵/۲۰۴۷

رده‌بندی دیوبی: ۹۵۵/۹۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۲۴۵۳۳



نشر تاريخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

خاندان کرد اردلان، در تلاقي امپراتوري هاي ايران و عثمانى

Shirin Ardelan

برگردن مرتضى اردلان

حروفچيني، صفحه آرایي و نظارت: نشر تاريخ ایران

طرح جلد: کامران صنوت مشن ادبیت عکس‌ها: جاوید جودمردی

لیتوگرافی: پارسان

چاپ: ستاره سبز صحافى: صدف

تیراز: ۲۰۰۰ چاپ اول: ۱۳۸۷

ISBN: 978-964-6082-54-0 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۸۲-۵۴-۰

قیمت: تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاريخ ایران است.

«براين باورم که پرسش از عشق، معماي گمگشتنگی
آغازين را ملزم مي دارد. همان تقارن آشكار شدن يگانه
چهره مطلق و يکي گشتن با آن، از خود بسی خود و محظوظ
شدنی با آن، چنانکه اين چهره بی بدیل گم گردد».

كريستين رامه
”خورشيد واقعيت“
جلال الدین رومی، اشعار عشق عرفانی
پاریس ۱۹۹۹

تبرستان

www.tabarestan.info

با ابرازکمال امتنان از:
ژان کالمار، برای توصیه‌های نکته‌سنچ و دقت در مشاهدات
متقدانه ایشان.

جلال جاف که شناخت سنت نامکتوب، فرهنگ‌های قبیله‌ای
کرد و نیز ترجمه‌های وقایع‌نگاریش به زبان عربی را به
نگارنده منتقل نمود.

مهرداد ایزدی که تحقیقات خود درباره باورهای معنوی
کردها را در اختیار قرار داد و در زمینه نقشه‌نگاری و
مکان‌شناسی مشارکت نمود.

ایو ماریون، برای بازخوانی صبورانه متن.
ژاکلین کالمار برای نسخه حاضر پایان‌نامه‌ام.

○
در پایان از یدالله‌خان اردلان برای خواندن و دقت در متن
فارسی و یادآوری نکات مفید سپاسگزاری می‌شود.

تبرستان

www.tabarestan.info

تشکرات
مقدمه

۱۹	۱. خاندان اردلان تا قرن هجدهم خاستگاه‌های خانوادگی بابا اردلان
۱۹	نخستین جانشینان بابا اردلان
۲۸	حکومتی مستقل در تلاقی دو امپراطوری والیان ایران: امتیازات و وظائف
۳۷	
۴۲	
۵۰	
۶۷	۲. مناسبات و اختلافات با زندیه نادرشاه و سلطنت سبحان وردی خان
۶۷	خاستگاه زندیه و اتحاد آنان با خاندان اردلان
۷۷	قتل نادرشاه و جنگ داخلی
۸۰	سفارت عثمانی در سنه
۸۳	

۱۰۹	۳. خسرو دوم ملقب به بزرگ سال‌های ۱۷۵۲-۱۷۶۶م تبرستان
۱۰۹	حکومت اول
۱۱۱	بازگشت سلیم‌پاشا بابان
۱۱۸	حکومت دوم خسرو دوم
۱۲۷	صلح و بازسازی در اردلان
۱۳۵	مبان دوره بابان
۱۴۰	خسرو دوم، گروگان والامقام در شیراز
۱۴۶	مراسم پیروزی خسرو دوم
۱۴۶	توسعه اقتصادی - اجتماعی کردستان اردلان
۱۴۹	مناسبات کریم‌خان زند و سفر به شیراز
۱۵۴	تفرقه در کردستان و لشکرکشی ایران به عراق
۱۶۳	لشکرکشی عثمانی به مریوان و کرمانشاه
۱۷۳	حکومت کوتاه احمد‌پاشا بابان
۱۷۶	نبردهای برادرکشی به هنگام مرگ کریم‌خان زند
۱۸۱	شورش جدید محمد رشیدیگ و کیل
۱۸۵	پیروزی علی مرادخان بر صادق‌خان زند
۱۸۷	خلع خسرو دوم
۱۸۹	نیابت احمدخان
۱۹۱	ظهور حکومت قاجار و مرگ علی مرادخان زند
۱۹۴	خسرو دوم ملقب به قدیس: اوج قدرت
۱۹۴	لشکرکشی فاجعه بار الله قلی خان زنگنه
۲۰۲	نخستین لشکرکشی آغا محمدخان قاجار به عراق عجم

۸۵
۸۹
۹۲
۱۰۰

خاستگاه اختلاف بین شاهزادگان اردلان و کریم‌خان زند
اختلاف حکومتی در کرمانشاه
نبرد برای کنترل شهر زور
لشکرکشی تنبیه‌ی کریم‌خان زند به سنه

پیشگفتار ۱۱

۲۰۵	پیروزی خسرو دوم بر جعفرخان زند
۲۱۴	خسروخان دوم در راه تاج و تخت ایران
۲۱۷	تلash اسماعیل خان زند برای بازگشت
۲۲۱	سرنوشت خسرو دوم
۲۲۱	بیعت با آغامحمدخان قاجار
۲۲۲	قتل خسرو دوم
۲۳۸	بی‌نویس
۲۴۵	پیوست: خاندان‌های اصلی در کردستان اردهان
۲۵۱	کتاب شناسی
۲۶۳	فهرست اعلام

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info



۱. کردهای مرزهای ایران و عثمانی در قرن ۱۸

اردلان: ملوکنشین کرد

سنی: شهر

ملایر: منطقه

تبرستان

www.tabarestan.info

قبل از هرچیز مایلم شجاعت مثال زدنی خانم شیرین اردلان را مورد تحسین قرار دهم که در یک وضعیت شخصی بس دشوار به گونه‌ای خستگی ناپذیر به تحقیقات خود درباره تاریخ کرد و به طور خاص درباره خاندان اردلان ادامه داد. جای بسی خوشوقتی برای من بود که وی را در پیج و خم‌های تاریخ ایران اسلامی هدایت کنم، تاریخی که از قرن شانزدهم تا هجره میلادی خصوصاً در مناطق هم‌جوار با عثمانی‌ها به‌متهی درجه پیچیده و چون کلافی سردرگم است. پس از تحقیقات پیشگامانی چون ولادیمیر مینورسکی^۱ یا بازیل نیکیتین^۲، پژوهشگران مطالعه درباره تاریخ کردستان و ملوک‌نشین‌هایش را کم و بیش به دست فراموشی سپرده بودند. در این میان پژوهش‌های کردشناسی شاهد توسعه قابل توجهی در حوزه‌های ادبیات، زبان‌شناسی، مذهب، قوم‌شناسی و بهویژه سیاست‌شناسی بوده است. در واقع مساله اصلی همواره «مساله» کرد و کردستان به عنوان کشوری «فرامرزی» (فاقد وحدت سیاسی، اداری و سرزمین) و نیز تاریخ جنبش ملی کرد بوده است و به جز در موارد استثنایی، تحقیقات

1. Vladimir Minorsky

2. Basile Nikitine

تاریخی تنها به حوزه فعالیت رساله‌نویسان و روزنامه‌نگاران محدود شده بود. من در چارچوب مسئولیت خود به عنوان استاد سخنران در دانشسرای عملی پژوهش‌های عالی، گروه علوم تاریخی و زبانشناسی تاریخی، در آغاز دهه هشتاد میلادی استاد راهنمای آقای عبدالله مردوخ بودم، تا پژوهش وی را درباره منابع تاریخی کرد و کردستان اردلان هدایت کنم. آقای مردوخ هنگام نگارش پایان‌نامه خود (پاریس، ۱۹۹۸) از اطلاعاتی که خصوصاً خانم اردلان در اختیار داشت استفاده نمود. این پایان‌نامه ارزشمند تاریخ سیاسی و فرهنگی کرد رادر کلیت آن و تاریخ خاص خاندان اردلان را طی یک دوره بسیار طولانی (تا آغاز قرن بیست میلادی) به تفصیل فراوان ترسیم می‌نماید. در این میان فقط فصل مربوط به «معرفی منابع» در سال ۱۹۹۲ م منتشر گردیده است.

از همان دهه هشتاد میلادی خانم اردلان به جمع آوری منابع تحقیق خود پرداخت که دسترسی او به بایگانی‌های خانوادگی منابع قابل توجهی رادر اختیار وی قرار داد.

به دقت نگارش پایان‌نامه کارشناسی ارشد وی را (که در سال ۲۰۰۰ م پایان یافت) پیگیری کردم. او در این پایان‌نامه به تجزیه و تحلیل تاریخ خاندان کرد اردلان تا سال ۱۷۴۹ می‌پردازد. خانم اردلان که برای تحقیق تاریخی بسیار مستعد بود، در این مدت فصول مختلف تحقیق خود را برای راهنمایی، و نه تصحیح، در اختیار من می‌گذاشت و پس از آن بود که با شجاعت تمام به نگارش نهایی پایان‌نامه‌اش پرداخت، پایان‌نامه‌ای که در آن تاریخ این سرزمین تا مرگ خسرو دوم در سال ۱۷۹۰ م ترسیم گردیده است.

متأسفانه خانم اردلان هرگز توانست هیچ یک از بخش‌های این پایان‌نامه را که ظرف یک سال و اندی نگاشته شده بود. جهت دفاع از آن به من تسليم نماید. در نهایت با مساعدت همسر وی، آقای اروه ماریون، توانستیم بخش‌های مختلف متنی را که در کتاب حاضر بازسازی شده است از کامپیوتر وی استخراج کنیم. ابتدا می‌بایست آن را از یک دیدگاه علمی بررسی نمایم. چنین بود که برای نسخه حاضر و با رعایت مقاصد نگارنده، مجبور شدم تغییراتی را در نگارش آن اعمال کنم. این تغییرات در رابطه با پاراگراف‌بندی متن، تقسیم فصول، هماهنگ‌سازی،

فرانویسی و بهویژه کتاب‌شناسی صورت گرفته است. خانم اردلان که فقط نسخه انگلیسی چاپ اول دائرۃ المعارف اسلام^۳ را در اختیار داشت، تنها در مواردی اندک موفق شد به نسخه دوم مراجعه نماید که ما مقالاتی از نسخه دوم و همچین مقالات منتشره در دائرۃ المعارف ایرانیکا^۴ را نیز اضافه نمودیم.

این مقالات اگر چه ارزش‌هایی نابرابر دارند، اما ابزار اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این مراجع، کتاب‌شناسی دیگری نیز افزوده و در یادداشت‌ها لحاظ شده است. همچنین تلاش عملدهای بر اساس پروژه اولیه در رابطه با جداول تبارشاختی و سلسله شناختی و تنظیم نقشه‌ها انجام گردیده است.

انتشار نمایه‌ها نیز که وظیفه‌ای بس دشوار بود، برای تسهیل کار خواننده صورت گرفته است.

شناخت ژرف خانم اردلان از فرهنگ کرد، در این اثر بسیار بدیع کاملاً محسوس است، بهویژه در رابطه با سرنوشت خسرو دوم ملقب به بزرگ، این فراموش شده تاریخ که در سایه پسرعم مشهورش کریم خان زند و اوچ‌گیری قاجاریه - که نهایتاً سلسله شاهزادگان اردلان را پایان بخشید - قرار گرفت.

جای جای این تجزیه و تحلیل تاریخی مملو از اشاراتی به خواسته‌های معنوی این شاهزادگان است که گاه از آنان چون قدیسینی یاد می‌شود. هم این نیروی معنوی حامی آنان در مقاومت در برابر قدرت طلبی عثمانی‌ها و حاکمان ایران بود و به آنان امکان داد تا عملده ارزش‌های فرهنگی خود را تا پایان قرن نوزدهم حفظ نمایند.

ژان کالمار

مدیر تحقیق و عضو افتخاری مرکز ملی تحقیقات علمی

تبرستان

www.tabarestan.info

خاستگاه‌های خانوادگی

قرون یازدهم و دوازدهم بی‌تردید ناظر بر اوج نفوذ و شان کرد در مشرق زمین مسلمان است. این دوران طلایعی که در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی بروز یافت، نشانگر نقش محرك منطقه در توسعه مناسبات تجاری بین شرق و غرب بود. به‌واقع تا زمان ایجاد راه‌های دریایی بزرگ در آغاز قرن شانزدهم، جاده‌ابرشم و راه‌های پارچه و ادویه از کردستان و از دو راه مشخص و متمایز می‌گذشت که یکی جنوبی بود و همدان را به بغداد و پالمر متصل می‌کرد و دیگری شمالی که تبریز را به کناره‌های دریای سیاه مرتبط می‌ساخت.

اگرچه تاریخ نام صلاح‌الدین شاه^۵ (۵۶۴-۵۸۹ هجری قمری) را به عنوان

۵ بنیانگذار سلسله ایوبی و فاتح فرانگها در هاتن در سال ۱۱۸۷ میلادی که مملکت وی: کردستان، مصر، سوریه سرزمین‌های مقدس، عربستان و یمن را در بر می‌گرفت. با مرگ صلاح‌الدین، برادرش العادل (۱۱۵-۱۶۹ عق) پسران صلاح‌الدین را کنار زد و تقریباً به‌تعامی مملکت سلطان صلاح‌الدین رسید و قبل از مرگش این حکومت را بین پسرانش تقسیم کرد. حکومت‌های مصر تا سال ۶۵۰ هجری، دمشق و الب تا ۵۸۹ عق، بین النهرين تا ۶۴۳ عق، حمات تا ۷۴۲ عق و جنوب عربستان تا ۶۵۲ عق رونق داشت. برای

چهره بارز این برگ از تاریخ کرد می‌شناشد، اما باید به نقش و اهمیت سلسله‌های محلی درخشنانی نیز که در سایه شکوفایی و گسترش جغرافیایی ایویان^۶ قرار گرفت، اشاره کرد. این سلسله‌ها رونق خود و اقوامشان مدیون تواناییان در محافظت از راه‌های گستردگانی که از مناطق کوهستانی محصور رشته کوه‌های البرزو زاگرس می‌گذشتند دانست. بدون وجود این سلسله‌ها عبور از آن ناممکن می‌نمود؛ چرا که شکل برجستگی‌های منطقه‌ای، مستعد راه‌زنی و غارتگری بود.

این سلسله‌ها که شمار آنان بر چهاربالغ می‌شد، شاهزادنشین‌های قدرتمند و پرابهت مستقر پیرامون قلمروهای اجدادی خود و گاه سرزمین‌های جدید الحاقی بودند: روادی‌ها (یا مملانی‌ها ۳۰۸-۴۶۳ق) در آذربایجان و قفقاز جنوبی به پایتختی تبریز.^۷ شدادیان (۴۶۸-۳۴۰ق) در آران و ارمنستان و شیروان^۸ باز-مروانیان (۳۷۲-۴۷۸ق) در دیار بکر و جزیره^۹؛ بالاخره سلسله حسنیه^{۱۰}

اطلاعات بیشتر راجع به حکومت صلاح الدین رجوع کنید به: ریچاردز، صلاح الدین.

توجه: هاتن، جنگ بزرگ حطین در روز ۲۶ ربیع الآخر سال ۵۸۳ق است که روز نابودی اصل و اساس امارت فرنگ فلسطین و آزادی قدس و اسارت فرنگی‌ها بود که تا آنروز با شکستن اینچنین بزرگ روپرو نگردیده بودند. (برای اطلاع رک به: زیده تاریخ کرد و کردستان، انتشارات توسع، جلد ۲، ص ۱۰۵)

۶ رک: کاهن، ایویان.

۷. مینورسکی، تحقیقات، صص ۱۵۸-۱۶۹؛ ایزدی، کردها، ص ۴۶؛ بسورث، روادیان؛ و نیز: بسورث، سلسله‌های اسلامی، صص ۸۹-۸۸

۸ مینورسکی، تحقیقات، صص ۱۰۴-۱۰؛ ایزدی، کردها، ص ۴۶؛ بسورث، سلسله‌های اسلامی، صص ۴۹۱-۴۹۰؛ و نیز: بسورث، شدادیان.

۹. بدیلیسی، شرفنامه، صص ۳۶-۳۸؛ ایزدی، کردها، ص ۴۶؛ بسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۵۳ هیلبراند، مرویان. درباره شرف الدین بدیلیسی، ملقب به شرف‌خان رک: فیضی، بدیلیسی؛ گلاسن، بدیلیسی. شرفنامه در نسخه‌های متعدد چاپ شده است (نگاه کنید به: کتابشناسی).

«باز» ک سر سلسله مروانیان است، کتاب زیده تاریخ کرد و کردستان ترجمه روشن اردلان، جلد دوم، ص ۴۷. به نقل از تاریخ موصل می‌نویسد: باز الکردی ابو عبدالله حسین پسر دوستک امیر طایفه حمیدیه بود، لقب باز ابو شجاع است و به نقل از ابن خلدون می‌نویسد: ابو عبدالله حسین برادر او بوده است.

۱۰. حسنیه به دست یک سلسله محلی دیگر «آنازیان» سرنگون گردیدند (۴۰۶-۵۲۰ق)، رک: کاهن، حسنیه؛ مینورسکی، آنازیان.

(۴۰۶-۳۴۸ق) در شهر زور^{۱۱} و دینور یعنی کردستان جنوبی؛^{۱۲} که به برکت درآمدها و خراج‌هایی که مستقیماً از عبور و مرور کالا از جاده ابریشم عاید آنها می‌شد، منافع قابل توجهی را نصیب منطقه می‌نمودند. این راه مبادله کالا پایه‌های اولیه اقتصادی قدرتمند را پی‌ریزی کرد که این هم به نوبه خود سبب یک تولید چشمگیر صنعتی گردید و مهمترین اثرات محسوس این راه، مبادلاتی در حوزه‌های اجتماعی استقرار اقوام پر جمعیت یک‌جانشین پر جمعیت در مناطقی بود که قبلاً به طور سنتی به کوچ‌نشینی و امور کشاورزی اختصاص داشت.

در شهرهای پر رونق دینور، میافارقین، آمد (دیار بکر حديث) و تبریز که در چهارراه شرق و غرب واقع بودند و طبقات کارگر، کاسب، صنعتگر و موظفین دولتی به بازیگران اصلی اقتصادی تبدیل شدند. علاوه بر تبعات اقتصادی، این راه همچنین عامل فوق العاده‌ای برای انتقال اطلاعات و مبادلات فرهنگی برای مردم محلی بود.

این دوران که از قرن نهم تا سیزدهم میلادی ادامه می‌یابد، شاهد شکوفایی روش‌نگری کرد یا مدعیان آن بود: مورخین، جغرافی دانان و دانشمندانی چون ابوحنیفه الدینوری (?-۸۳۱ق)، شاهزاده ابوالقدا^{۱۳} (۷۳۲-۶۷۲ق)، ابن شداد (۵۳۹-۶۴۳ق)، ابوخلکان زندگینامه‌نویس (۶۰۸-۶۸۱ق) سهروردی فیلسوف و صوفی (۵۴۹-۵۸۷ق)، محی‌الدین اخلاقی ریاضیدان و اخترشناس (۸۳۱-?) از این منطقه بودند.

در قرن یازدهم ترکمن‌های سلجوقی موفق شدند ابتدا سلطنت آلبوریه^{۱۴} در ایران و سپس شاهزاده‌نشین‌های کرد را سرنگون کنند. موج عظیم هجوم ترکمن و مغول، رنسانس دو ساله ایران را پایان بخشید و آغازگر سلطه ترکان - مغول گردید. از خاکستر این چهار ملوک‌نشین کرد غرب، مراکز قدرت جدید کرد تولد

۱۱. رک: مینورسکی، شهر زور؛ مینورسکی - بسورث، شهر زور.

۱۲. بدليسی، شرفنامه، صص ۳۸-۴۳؛ ایزدی، کردها، ص ۴۶؛ بسورث، سلسه‌های اسلامی، ص ۲۴.

۱۳. رک: لوین، دینوری؛ گیب، ابوالقدا شگیال، ابن شداد، فوک، ابن خلیکان، ضیائی، السهروودی.

۱۴. از دودمان دیلمی، آلبوریه و سامانیان «میان دوره ایرانی» (مینورسکی) را بین تسلط اعراب و ظهور سلجویان تشکیل دادند. رک: مینورسکی، دیلم؛ کاهن، سلسه بوریه؛ بسورث، سامانیان.

یافت که اکثر آنها شاهزاده‌نشین‌های کوچکی بودند که برخی تا نیمة دوم قرن نوزدهم دوام داشتند.

باز - مروانیان و حسنیه توجه بیشتری را می‌طلبند. بابا اردلان مؤسس خاندان اردلان به استناد متون بسیار قدیمی کردستانات و لرستانات از تیره باز - مروانیان بود. او قلمرو خود را سه‌ربع قرن پس از سقوط حسنیه، در سرزمین آنان یعنی کردستانات جنوبی بنا نمود.^{۱۵} قبل از آنکه به تاریخ خانواده اردلان بازگردیدم، لازم است اشاره مختصری به دوران باز - مروانیان داشته باشیم.

در سال ۳۷۲ق، ابو عبد الله حسین بن دوستک حاریختی که وی را بیشتر به نام «باز» یعنی نام قبیله کرد تحت أمریت وی می‌شناشد، سلسله باز - مروانیان را تأسیس کرد.^{۱۶} به گفته مورخ کرد بدليسی، باز از دودمان مستقیم امپراطور ساسانی قباد اول است (حکومت ۴۸۸-۵۳۱ق)، از طرف، پدرش جاماسب^{۱۷} و پسرش بهوات (بعداً بازوند)^{۱۸} حاکم اخلاق (خلاط) بود.^{۱۹}

۱۵. بدليسی، شرفنامه، صص ۱۱۸-۱۱۷. ۱۶. ابن‌الازرق، صص ۴۹-۵۰.

۱۷. به گفته بدليسی، جاماسب بر ارمنستان و شیروان حکومت می‌کرد. او سه فرزند داشت: نرسی، سرخاب (سهراب) و بهوات. به هنگام مرگ وی، نرسی گیان را تصرف کرد و دختر یکی از شاهزاده‌های آن را به همسری برگزید. پس آنان سلسله پادشاهان گیلان را تأسیس کرد. سرخاب بر شیروان حکومت راند و سلسله شیروان شاهیان از دودمان وی بودند بدليسی (شرفنامه) ص ۴۷۴-۴۷۵ رک: بارتولد (شیروان‌شاه).

۱۸. بدليسی، شرفنامه، ص ۴۷۴-۴۷۵؛ بدليسی، ترجمه ایزدی، مقدمه، ص ۲ و دوم، یک، صص ۱-۲.

۱۹. بدليسی، شرفنامه، صص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ بدليسی، ترجمه ایزدی، مقدمه ص دو و دوم یک، صص ۲-۱؛ و نیز رک: بابانی، صص ۳۴-۳۵؛ آقای ایزدی در ترجمه خود از شرفنامه تجزیه و تحلیل طریقی از خاستگاه ساسانیان سلسله بدمرانیان، اردلان و رزاکی (رزاگی) ارائه می‌دهد.

(به روایت شرفنامه، نسب حاکمان بدليس و اردلان به پادشاهان ساسانی (کسری) می‌رسد. جاماسب پسر فیروز به نیابت قابو ولایت ارمن و شیوان استیلا داشت. پس از نرسی، سرخاب، بهوات به ترتیب بر گیلان (بلوک رستم‌دار از اولادان گیلانشاه فرزند اویند با سرخاب حاکم شیروان و سلسله حاکمان شیروان از نوادگان او می‌باشند، بهوات در اخلاق بود و نسب حاکمان خود در بدليس و جزو تعیین کردند که تا سالهای ۱۰۰۵ق به مدت ۷۶۰ سال نوادگان آنها در آن نواحی فرمانروایی داشتند، و نیز «هازار» می‌نویسد، بابا اردلان از نواده‌های حکومت دوستگی مروانی است که از ترس این جهیز به میان طایفه گوران رفته و حکومت اردلان را تأسیس نمود، و اینکه خود را با نام «قباد بن فیروز ساسانی» معرفی

ظرف یکسال، بازسرزمین وسیعی را فتح نمود که شامل میافارقین (سیروان جدید) ملازگرد، اخلاقط، ارجیش، آمد (دیار بکر جدید)، نصیبین، جزیره این عمر (سیز جدید) و موصل می‌گردید.

بازکه با مقابله سرخтанه پادشاه فارس صمصم الدوّله بويه‌اي که خطر رقابت وی را احساس کرده بود روپرور شد. او مجبور گردید موصل را دو سال پس از فتح آن رها کند.^{۲۰}

او به طرز فاجعه‌آمیزی در سال ۳۸۰ق، در آخرین تلاش خود برای فتح مجدد موصل از جهان رفت. چنین شد که سه برادرزاده وی که به جانشینی وی رسیدند، تداوم پادشاهی او را و رونق یکی از الاترین سلسله‌های تاریخ کرد را رقم زدند.^{۲۱} این سلسله که به نام مروانیان شناخته می‌شود، نام خود را وامدار نام یکی از شاهزادگان دودمان ساسانی یعنی مروان الحاریختی^{۲۲} است که با خواهر باز وصلت نمود. سه تن از چهار پسرانشان یعنی ابوعلی حسن، ابوسعید منصور و ابونصر احمد که باز را در لشکرکشی‌هایش همراهی کرده بودند، به ترتیب

کرده، خواسته باختصار بگوید که از توادگان قباد پسر فیروز ساسانی است، این دلایل دلالت بر این

۱. واقعیت دارند. (شرفنامه، محمد عباسی؛ صص ۱۱۷-۱۱۸، ۴۶۷-۴۷۵؛ نیز هژار، ص ۱۹۵).

۲۰. ابن الازرق، صص ۴۹-۵۲؛ ابن‌الاثیر، هفت، کتاب پانزدهم، ص ۱۵۸؛ امردز، مروانیان، ص ۱۲۳؛

زترشت، مروانیان، ص ۱۲۳؛ زترستن، مروانیان؛ هیلبراند، مروانیان؛ ایزدی، کرده، ص ۴۲ و ۴۶.

۲۱. ابن‌الاثیر، هفتم، کتاب پانزدهم، ص ۱۵۸؛ ابن‌الازرق، صص ۵۵-۵۸.

۲۲. مروان (احتمالاً برگردان عربی مروند) رئیس سرزمین کوچکی به نام کرماس واقع بین سعد (سیرت جدید) و معدن بود که در آنجا آسیابی می‌داشت (ابن‌الازرق ص ۵۹). احتمالاً وجود همین آسیاب است که سبب گردیده که وقایع نگاران رسمی و مخالفان خاندان اردلان و در صدر آنها ببابی بعد از سال ۱۲۸۴ق، بر این باور شوند که خاستگاه این خانواده به شخص خسرو «آسیاب بان» برمی‌گردد که یزدگرد سوم آخرین امپراتور ساسانی را در مرو به قتل رسانید (بابانی، صص ۴۰، ۳۶، ۳۳؛ صادق‌الملک ص ۱۱۳؛ فخرالکتاب، ص ۴۹۰؛ مردوخ، تاریخ، ص ۸۹ لازم به ذکر است که یزدگرد سوم در سال ۶۵۱م - یعنی پیش از ۵ قرن قبل از ظهور خاندان اردلان - احتمالاً به دست ماهوریه به قتل رسید. ضمناً مرو در ترکمنستان و در جنوب غربی اکسوس واقع شده است (رک: ابن‌الاثیر، یک، صص ۲۹۷-۲۹۹).

این توهمند در مقاله «زیر خاکستر تاریخ» مذکور در جلد دوم کتاب زیده تاریخ کرد و کردستان، به تفصیل تشریح و رد شده، و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی جلد ۷، نیز به شرح نام خسرو پدر اردلگاه بانام آسیابانی که گویا بزرگتر و سوم پادشاه ساسانی را به قتل رسانیده، خلط شده است. آنرا مراد دانسته است.

جانشین وی شدند.^{۲۳}

به هنگام پادشاهی سومین برادرزاده بد، ابونصر احمد بن مروان^{۲۴} (حکومت ۴۰۲-۴۵۳ق) - که ۵۱ سال به طول انجامید - این پادشاهی به اوج قدرت خود رسید.

چنین بود که این سرزمین شاهد پرافتخارترین دوران تاریخ اسلامی خود گردید و به درجه‌ای بی‌همتا در خاورمیانه از نظر رونق و احترام رسید.^{۲۵}

این شاهزاده که سیاستمداری ماهر و نکته بین نیز بود، روابطی حسنی با سه قدرت دوران خود یعنی حاکم بویه‌ای، امپراطور بیزانس و خلیفه فاطمی (شیعه اسماعیلی) مصر برقرار نمود. برای نخستین بار در جشن تاجگذاری وی سفرای این سه قدرت وقت و نیز سفیر خلیفه عباسی (سنی) بغداد حضور یافتند، تا پیام‌های تهنیت را ابلاغ و هدایا را تقدیم کنند. خلیفه فاطمی عنوان نصرالدole را به ابونصر اعطاء کرد که همگان وی را با این نام می‌شناسند.^{۲۶}

۲۳. ابن الازرق، ص ۵۹

۲۴. ابن الازرق، صص ۷۹-۹۱؛ ابن‌الاثیر، هفت کتاب پانزدهم، صص ۱۸-۱۹۲. طبق سکه‌های ضرب شده با تصویر وی و به گفته شریف قاضی وقایع‌نگار (رک: ص ۱۸۵) نام وی محمد بوده است. ابن‌الرزا و بدیلیسی وی را تحت نام احمد معروفی می‌کنند (رک: زامباور، راهنمای ۱۳۶).

۲۵. شهرهای اصلی میافارقین، آمد و حسن کیف از رونق اقتصادی چشمگیر و حیات فرهنگی قابل توجهی بهره می‌بردند. جاده‌ها، دیوارها، کلیساها و مساجد متعدد و تعدادی بیمارستان، حمام، بازار، بااغ، مدرسه و سایر نهادهای عمومی نیز در آنجا یافت می‌شد. شاهزاده نصرالدole که کشور را با کفایت فراوان اداره می‌کرد دو تن از شخصیت‌های نامی آن دوران را به وزارت برگزیده بود: ابوالقاسم المغربی و فخرالدوله ابن جهیر. تا آن درجه امیت و عدالت واقعی وجود می‌داشت که مردم می‌توانستند بدون ترس و واهمه ثروت خود را عیان سازند. نهادهای خیریه توسط این شاهزاده حامی مستضعفان بريا شده بود تا نیازهایشان را برطرف سازد. مورخ محلی میافارقینی یعنی ابن‌الازرق آورده است که این پادشاه روشن ضمیر مالیات‌ها را بسی تخفیف بخشیده و آب شرب را در سرتاسر شهر تأمین کرده بود. رک: ابن‌الازرق صص ۱۱۰-۱۴۲ و ۱۶۴-۱۶۵؛ ابن‌الاثیر (متن عربی)، دهم، ص ۱۱؛ بدیلیسی، شرفنامه، صص ۳۶-۳۷. و نیز رک: اسمور، مغربی؛ کاهنی، جهیر، زترشتن، مروایان؛ هیلبراند، مروایان. شاعر بزرگ و سفرنامه‌نگار ایرانی و اسماعیلی ناصرخسرو (۱۱-۱۸) که در سال ۴۳۸ق از شهرهای اصلی این مملکت بازدید کرده بود به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و چنین نوشت که هرگز نه چنین شهرهایی را در هیچ کجا از جهان دیده و نه درباره آنها شنیده است.

۲۶. ابن‌الازرق، صص ۱۰۹-۱۱۰.

در زمان سلطنت این حامی ادب و علوم، دانشمندان و ادیبان نامی خاورمیانه راهی دربار وی گشتدند، تا از وسائل جهت بروز دانش خود و نیز حمایت مالی بهره‌مند گردند. نصرالدوله بحسب عادت شاهان کرد، تنوع گرایشات مذهبی را به رسمیت می‌شناخت: عمدتاً یزدانیان یا یزدان پرستان (پیروان آئین ملائک)، مسیحیان، و نیز مسلمانان خواه شیعه خواه سنی.^{۲۸}

نصرالدوله در ماه شوال سال ۴۵۳ق در هشتاد سالگی پس از تعیین پسر کوچک خود نصرین نصرالدوله به جانشینی لخت از جهان بریست. این انتخاب مورد اعتراض پسر ارشدش سعید بن نصرالدوله قرار گرفت و دو برادر به نبرد یکدیگر پرداختند. چنین شد که حکومت تضعیف گردیده و قدرت آن به طور چشمگیری تنزل یافت.^{۲۹}

با مرگ شاه نصر در سال ۴۷۲ق، پسر ارشد وی منصور به تاج و تخت دیار بکر و جزیره رسید اما حکومت وی کوتاه بود. ابن جهیر وزیر سابق سه پادشاه مروانی که نزدیک به ملکشاه سلجوقی باقی مانده بود (۴۶۵-۴۸۵ق)، آرزوی سرزمین‌ها و ثروت اربابان سابق خود را در سر می‌پروراند. چنین شد که در سال ۴۷۷ق، به کمک لشکر سلجوقی به قصد تصرف سرزمین منصورشاه به یک لشکرکشی دراز مدت مبادرت ورزید. سرزمین مروانیان بدین ترتیب در ماه جمادی الاول سال ۴۷۸ق، ضمیمه امپراطوری سلجوقی^{۳۰} گردید و ابن جهیر^{۳۱} گنج‌های بی‌حساب آن را به چنگ آورد. منصورشاه پس از شکست و تا هنگام مرگ

.۲۷. ابن الاثير، هفتمن کتاب پانزده، ص ۱۹۲.

.۲۸. عالم بزرگ ایرانی شافعی عبدالله کازرونی (وفات ۴۵۵ق) در دیار بکر ساکن گردید تا به ترویج تسنن پردازد (ابن الاثير، هفتمن، کتاب پانزدهم، ص ۱۹۲). ناصر خسرو (۷-۹) مشتاقانه نوشته است که در شهرهای مهم این ملک کلیساها و مساجد باشکوه در کنار یکدیگر بنا شده‌اند.

.۲۹. ابن الازق، صص ۲۰۶-۲۷۴۷؛ بدليسی، شرفنامه، صص ۳۷-۳۸؛ زترشن، مروانیان؛ هیلبراند، مروانیان.

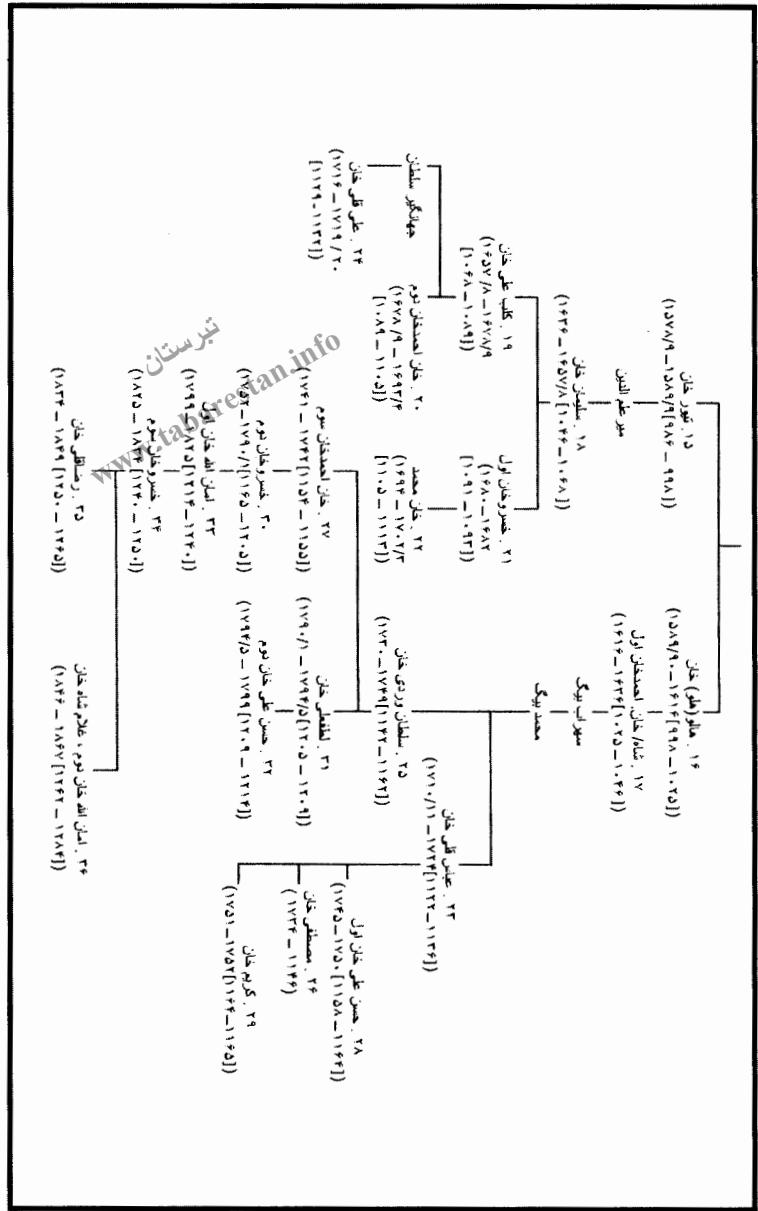
.۳۰. درباره تاریخ سلجوقی رک: بسورث، سلجوقیان.

.۳۱. ابن جهیر قبلًا در خدمت قریش پسر بدران بود بعداً به وزارت نصرالدوله (احمد) در آمد و سپس وزیر پسران نصرالدوله هم بود، اما بعداً به بغداد رفت و وزیر خلیفه شد. پس از مدتی معزول گردید و به ملکشاه سلجوقی پیوست و به کمک سپاهیان سلجوقی، ولی نعمت‌های خود را از میان برد و سرانجام در نهایت عزلت در موصل مرد. (زبده تاریخ کرد و کردستان)

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. بیان اولویات	(۱۱۶۸/۹ - ۱۲۰۹/۱۰ - ۹۰۴)
۲. کل	(۱۲۰۹/۱ - ۱۲۳۱/۲) - ۱۲۳۱/۲
۳. مکمل	(۱۲۰۹/۱ - ۱۲۳۱/۲) - ۱۲۳۱/۲
۴. ایل	(۱۲۳۱/۲ - ۱۲۶۴/۵) - ۱۲۶۴/۵
۵. خضراب	(۱۲۳۱/۴ - ۱۲۳۱/۷)
۶. حبس	(۱۲۳۹/۴ - ۱۲۸۲)
۷. باغل	(۱۲۸۲ - ۱۲۸۲)
۸. شنید	(۱۲۸۲ - ۱۲۸۲)
۹. مسلمان یونک	(۱۲۴۴/۵ - ۱۲۵۷/۶)
۱۰. سوچ (سچه) یونک	(۱۲۴۵/۷ - ۱۲۴۶/۱)
۱۱. سلمون یونک	(۱۲۴۶/۵ - ۱۲۵۷/۶)
۱۲. بست (سلسله) یونک	(۱۲۴۷/۶ - ۱۲۵۷/۷)
۱۳. سلطان علی یونک	(۱۲۵۷/۷ - ۱۲۵۷/۸)
۱۴. بست (سلسله) یونک	(۱۲۵۷/۸ - ۱۲۶۰/۱)
۱۵. سلمون یونک	(۱۲۶۰/۹ - ۱۲۶۱/۱)
۱۶. بست (سلسله) یونک	(۱۲۶۱/۹ - ۱۲۶۲/۱)
۱۷. سلطان علی یونک	(۱۲۶۲/۹ - ۱۲۶۳/۱)
۱۸. بست (سلسله) یونک	(۱۲۶۳/۹ - ۱۲۶۴/۱)
۱۹. سلمون یونک	(۱۲۶۴/۹ - ۱۲۶۵/۱)
۲۰. بست (سلسله) یونک	(۱۲۶۵/۹ - ۱۲۶۶/۱)
۲۱. سلمون یونک	(۱۲۶۶/۹ - ۱۲۶۷/۱)

۲. شجره خاندان اردلان (تواریخ ذکر شده، تاریخ حکومت است).



۳. ادامه شجرة خاندان اردلان (تواریخ ذکر شده، تاریخ حکومت است).

(۴۸۶ق) در جزیره ابن عمر سکنی گزید.^{۳۲}

تنی چند از شاهزادگان مروانی در میافارقین و سایر مناطق پادشاهی سابق سکونت گزیدند و برخی نیز به سایر مناطق تحت تسلط کرد، از جمله نزد صلاح الدین شاه و شاهزادگان انازی^{۳۳} مهاجرت کردند.

باز - مروانیان پس از وقفه‌ای کوتاه دو سلسله کرد جدید را به وجود آوردند: سلسله روژکی که بر بدليس در دیار بکر حکومت کرد و شاهزاده (میر) شرف الدین (بدلیسی) مؤلف شرفنامه یکی از مشهورترین اعضای آن است. خاندان ارلان در سال ۵۶۴ق در کردستانات مرکزی و جنوبی سلسله‌ای را بنا کردند که هفت قرن تداوم داشت.^{۳۴}

بابا ارلان

یکی از اعقاب نصیرالدوله آخرین پادشاه مروانی دیار بکر مهاجرت کرد شاهزاده خسرو بود که در شهرزور در میان گورانیان منطقه پلنگان مستقر گردید. او را از ابتدا تجسم ثانی دانستند (رک به: ص ۲۵)، اماً بعدها تاریخ از او با نام بابا ارلان یاد کرده است.^{۳۵} به گفته بدلیسی در این دوران خاندان ارلان بزرگترین قبیله یکجانشین کشور بود. با گذشت زمان این قبیله به تدریج منحل گردید، اما نام خود را به سلسله و کردستانات جنوب شرقی داد.^{۳۶} بابا ارلان نه فقط رهبری معنوی این قبیله را برعهد گرفت، بلکه از نظر سیاسی نیز آن را هدایت می‌کرد. مورخین محلی از فرزانگی و دینداری، حسن عدالت طلبی و اقتدار وی به نیکی یاد می‌کنند.^{۳۷} از نظر لغت شناختی نام ارلان را باید یاد ر زبان گورانی و یاد ر

.۳۲. بدلیسی، شرفنامه، ص ۳۸؛ کاهنی، جحر؛ زترشن، مروانیان.

.۳۳. ابن الازرق، صص ۲۴۸-۲۶۴.

.۳۴. بدلیسی، شرفنامه، صص ۱۱۷ و ۴۷۴-۴۷۵؛ بدلیسی، (ترجمه ایزدی)، مقدمه صفحه دو، دوم- یک،

ص ۱.

.۳۵. بدلیسی، شرفنامه، صص ۱۱۷-۱۱۸؛ اسماعیل، ۲؛ شریف قاضی، ۱۸۵؛ مستوره، تاریخ، صص ۷-۶؛

.۳۶ بدلیسی، شرفنامه، ص ۹۰.

.۳۷. مستوره، تاریخ، صص ۷-۸؛ مستوره، ص ۱۱؛ مصنف، صص ۴-۵.

میراث «الانی» جستجو کرد. به واقع در زبان گورانی، اردلان یا هاردلان یعنی مکان‌های کوهستانی (اردلان مركب از ارد - هارد «کوهستان» و پسوند «لان» به معنی «مکان»). این فرضیه با احادیث شفاهی منطقه «سنہ»^{۳۸} - که طبق آن خاندان اردلان برای فرار از چنگ مغولان به کوهستان‌ها پناه می‌برند و لذا آنان را چنین می‌خوانند - همخوانی دارد. طبق فرضیه دوم نام اردلان از دو کلمه «ارد» و «الان» تشکیل شده است که به معنای «الان کبیر» و یادآور میراث الان‌ها در کردهستانات شرقی می‌باشد. اسمای دیگری از اماکن مانند محل‌های شهر سقز، سیاه کوه کوهه و منطقه «الان» در شمال شهرزور و نیز چند نام قبیله همچون قبیله الان‌های پیرانشهر مؤید این میراث است.^{۳۹}

از قدیم‌الایام کردهستانات مرکزی و جنوبی شامل مناطق شهرزور، دینور، کرمانشاه و بخش اعظمی از همدان که محل سکونت یکی از سه شاخه تشکیل‌دهنده ملت کرد بوده است: گورانیان^{۴۰}، جغرافیدان یونانی استرابون^{۴۱} از آن به عنوان همسایگان مادها نام برده است. این قوم یک‌جانشین از جنگجویان و کشتگران تشکیل شده است.^{۴۲} پی‌برودلا واله^{۴۳} نیز که در سال ۱۹۱۸م از این مناطق

.۳۸. رک: مینورسکی، سنہ؛ مینورسکی - بسورث، سندنج.

.۳۹. بدليسی، شرفانه، ص ۱۲۲؛ اسماعیل، ۲؛ ایزدی، کرده، صص ۳۴ و ۷۹؛ و نیز رک: کوزنتسف، الان‌ها؛ ابابیف، الان‌ها؛ و نیز یادداشت‌های ه دبلیو. بیلی.

.۴۰. بدليسی، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ اسماعیل؛ مصنف ص ۳؛ شریف قاضی ۱۸۵-الف، اوتو (سفر) دوم، ص .۲۲۵

این سه شاخه عبارت بودند از: کرمانچه‌ها، لرها و گورانی‌ها، در سال ۱۰۰۵ میلادی ملت کرد را به چهار شاخه اصلی تقسیم کرد که در آن اتحاد کلهر را اگرچه متوجه از گورانی‌ها است از آنها جدا کرده است. این تفاوت‌گذاری ناشی از آن است که در آن دوران بخش اعظم کلهر از تسلط شاهزادگان اردلان خارج شده بود و جزئی از امپراطوری ایران به حساب می‌آمد. گورانی‌ها به کردهستانات جنوبی محدود نمی‌گردند. بخش قابل توجهی از مردمانشان در قدیم‌الایام ساکن دیار بکر نیز بوده‌اند که زازای دیمله نامیده می‌شد. امروزه آنان عمدتاً در منطقه در سیم و بیتلگل سکونت دارند.

41. Strabon

.۴۲. مینورسکی، اکراد، ص ۴۵۹؛ مینورسکی، گورانی‌ها، صص ۸۴-۸۳؛ اوبرلینگ، گوران.

43. Pietro della Valle

عبور کرد، از آنان به عنوان قومی یک جانشین یاد می‌کند که در شهرها و روستاهای سکونت دارند و کوچ‌نشینانی هستند که در زیر چادرها زندگی می‌کنند و بسیار کم تعداد می‌باشند.^{۴۴} یکی از مشخصه‌های این قوم باورهای دینی آنها بود. گورانی‌ها همگی پیروان یارسانیسم^{۴۵} نیز یکی از ادیان کهن و بومی کردستان بودند که بنام عربی آن یعنی «اهل حق» شناخته می‌شوند.^{۴۶}

زبان گورانی - که یکی از دو گروه اصلی زبان‌شناسخی کرد می‌باشد - نخستین زبانی بود که پذیرفت تا نوشتار به زبان مقدس پیروان این مذهب تبدیل گردید.^{۴۷} گورانی‌ها همواره خود را اکرادی اصیل و برتر از کرماتیج‌ها و لرها می‌دانستند که دو شاخه دیگر این ملت^{۴۸} می‌باشند. آنها زبان خود را «کردی» می‌خوانند و «گورانی» نامی است که غیر گورانی‌ها به زبان آنان می‌دهند. برخلاف این عقیده، برخی شرق‌شناسان قرن بیستم مانند و. مینورسکی و ای. بی. اسلوان^{۴۹} اعلام داشته‌اند که این زبان یک گویش فارسی و غیرکرد است.^{۵۰}

علی‌رغم مجاورت بغداد، اسلام نتوانست تأثیری عمیق بر آن بگذارد و تا آغاز قرن هفدهم میلادی اکثر مردم به پیروی از کیش کهن خود ادامه می‌دادند. در جریان نخستین نیمة قرن شانزدهم بالآخره اولین تلاش‌ها برای گرویدن به اسلام در منطقه اورامانت توسط مولانا گشايش از خاندان مردوخ صورت گرفت، اما

۴۴. دلاوال، سفرها، دوم، ص ۶.

۴۵. مذهب قدیم کرد، بیزان پرستی به زبان کردی که مهراد ایزدی آن را «کیش ملانک» ترجمه کرده است به سه شاخه تقسیم گردید: یارسانیسم، علویت و یزید باوری. رک: ایزدی، کردها، ص ۱۳۷؛ ایزدی، رشها، صص ۳۶-۱۱۰؛ تاریخ دبلیوها، ص ۱۱۵.

۴۶. ایزدی، کردها، ص ۳۷؛ رشها، صص ۱۱۰-۳۶؛ درباره اهل حق رک: مینورسکی، اهل حق: هلم، اهل حق. رک: مک‌کنزی، گورانی.^{۴۷}

۴۸. مستوره، تاریخ، ص ۵؛ و نیز مستوره، ص ۸

49. E. B. Sloane

۵۰. رک: یادداشت ۵۱، درباره دیلمستان.

(داده‌های اخیر گردآوری شده نگرش دیگری را به گورانها و گروههای خویشاوند آنها انداخته است. نگاه کنید به کتاب کردن گوران تألیف گ. ب. آکوپ (هاکوبیان)، ترجمه سیروس ایزدادی، انتشارات هیرمند.

فقط اقلیتی را تغییر کیش داد. پس از معاہدة زهاب (۱۰۴۹ق) این سرزمین به صحنه جنگ بین عثمانی و ایران تبدیل گردید، جنگی که افوق حیات اجتماعی - اقتصادی را - که از همان پایان قرن پانزدهم میلادی با رها کردن جاده ابریشم آغاز شده بود - شتاب بخشید.^{۵۱}

تضعیف حکومت گوران به کردهای کرمانچ جنوی که کوچ نشین بودند، این امکان را داد که به توسعه قلمرو خود پردازنده مذهب و زبان خود یعنی اسلام تسنن و سورانی را به یارسانیسم و زبان گورانی رجحان دهن.^{۵۲}

یارسانیسم یک مذهب کلیتباور و متعلق به سنت گلوسی^{۵۳} است که سایر ادیان یگانه پرست را همچون تجلی موقت و برگرفته از همان ایمان بشری به یک روح اولی می داند. چنین است که پیروان یارسان به راحتی اسلام، مسیحیت یا زرتشت باوری را می پذیرند. نکته محوری جزم‌اندیشی یارسان اعتقاد به دخالت خالق در امور دنیوی در قالب جسم‌یابی‌های ادواری به تعداد هفت در پیامبران جدیدی است که برای نجات موجودات ظهرور می‌کنند. طبق این جزم‌اندیشی، عالم هنگامی آفریده شد که روح جهانی به شکل خداوند (خواندگار)، تجسم اصلی (ذات بشر) «دوران نخست» به همراه پنج فرشته (ذات مهان) یا تجسم‌های ثانی ظاهر گردید. پس از دوران نخست، شش دوران دیگر را به دنبال داشته است که طی آنها روح جهانی در شش تجسم جدید ظاهر گردیده که یکی از آنها مؤنث بوده است.^{۵۴}

نام یارسان از کلمه یار - سان «همراهان سلطان» یعنی سلطان سه‌اک می‌آید که تجسم اصلی چهارمین دوران است و به عنوان مهمترین تجلی روح جهانی، پس

۵۱ مردوخ، تاریخ، صص ۱۴-۱۵؛ سلطانی، ایلات، صص ۳۲-۳۱ تاریخ ۱۴۴۲ که مردوخ به آن اشاره می‌کند ظاهراً چند دهه پیش از واقعیت است. به واقع ملا عبدالله مولف «تاریخ جدید اورامان» تولد مولانا گشایش را تحت حکومت امیر سعید اورامان که خود هم دوره بگهیگ اردلان بوده است ذکر می‌کند.

۵۲ ایزدی، کردها، ص ۱۳۵.

۵۳ باور به دو نیروی خیر و شر و او اصل نور و ظلت در آفرینش است.

۵۴ ایزدی، کردها، صص ۱۳۷-۱۳۸ و ۱۴۵-۱۴۹؛ ایزدی، رشته‌ها؛ مینورسکی، اهل حق؛ مکری، صیاد؛ مکری نسخه، حقیقت؛ الهی، برهان؛ انسورث، کاروان اعزامی به فرات، ص ۳۸۲.

از دوران نخست تلقی می‌گردد. سرزمین شهرزور (که در آن دوران شامل بخش اعظم کردستان اردلان می‌گشت.) ارتباطی تنگاتنگ با باورهای یارسانی دارد. برای پیروان یارسان، دشت حاصلخیز و زیبای شهرزور مقدس است، زیرا روز قیامت در آنجا برگزار خواهد شد.^{۵۵}

اسامی مکان‌های متعدد دیگری نیز در کردستان اردلان نشان از میراث یارسانی دارند.

احتمالاً نام سنه - سنتچ، پایتحت خاندان اردلان از کلمه «سنان‌دژ»، یعنی «قلعه سنان» (سلطان‌ها - تجسم‌های روح جهانی) برآمده است. در گورستان بسیار کهن شیخان، مقابر چهل قدیس یارسانی و نیز سنگ قبرهای متعدد «پیران» یا «سلطین» یافت می‌شود که جدیدترین آنها متعلق به قرن چهارم هجری است.^{۵۶}

اسامی و عناوین تجسم‌های روح جهانی، منعکس‌کننده وقایع تاریخی و اجتماعی هستند که در کردستان‌ات در طول قرون رخ داده است.

این جانشینان یا تجسم‌های ثانی بدین ترتیب با عناوینی چون «بابا» و «کاک» خوانده می‌شدند که با رخدنه و تأثیر ترک به منطقه، عناوین افتخاری «بیگ» و «خان» جایگزین آنها گردید.^{۵۷}

عدم پذیرش تمام و کمال سایر ادیان، گرایش به جذب پیروان آنها و شأن والا یی که کیش یارسانی برای حضرت علی(ع) امام اول شیعیان، در نظر می‌گرفت و نیز میل ستی پیروانش به پنهانکاری مذهبی، به واقع عوامل اصلی تردید پیروان سایر ادیان چه مسلمان و چه مسیحی برای گرویدن به آن بود. این تردید چنان بود که یارسانی‌ها را «علی‌اللهی» (کسانی که علی(ع) را خدا می‌پنداشتند). یا غلات (شیعیان افراطی) هم نامیده‌اند. با گذشت زمان، یارسانیسم بیش از پیش با اسلام

۵۵. ایزدی، کردها، صص ۱۴۹-۱۴۵؛ مینورسکی، اهل حق؛ مکری، نسخه حقیقت؛ الهی، برهان؛ ایزدی، ریشه‌ها، صص ۵۴-۵۳؛ و نیز رک: مینورسکی، شهرزور؛ مینورسکی - بسروت، شهرزور.

۵۶. مستوره، تاریخ، یادداشت ناشر، ص ۵۰؛ فخرالکتاب، ص ۱۲؛ مردوخ، قلم یاری، صص ۱۴۹-۱۴۵. «پیر یک قدیس صوفی است در حالی که «سلطان» یک قدیس یارسانی است.

۵۷. ایزدی، کردها، صص ۱۴۹-۱۴۵؛ مینورسکی، اهل حق.

شیعه همسان تلقی گردید. علاوه بر آن همانطور که بعداً ملاحظه خواهیم کرد، شاهزاده‌های اردلان، اعقاب جانشینان روح جهانی و حافظان یارسانیسم و زیان گورانی تا زمان سقوط‌شان در سال ۱۲۸۴ق، از زمان حکومت خان احمدخان اول (۱۰۴۶-۱۰۴۰ق) رسماً به اسلام شیعه گرویده بودند تا به عنوان یکی از چهار والی امپراطوری ایران پذیرفته شوند. برخی از آنان در ایوان سرپوشیده و مطلاع مرقد مطهر حضرت علی(ع)-ایوان طلا-در نجف به خاک سپرده شده‌اند.^{۵۸}

در این دوران، سرزمین شهرزور که از شمال به اربیل و از جنوب شرقی به همدان محدود می‌شد، دشت‌های وسیع و ارتفاعات کوهستانی را دربرمی‌گرفت. شهر اصلی آن «نیم راو»^{۵۹} بود که شهرزور نیز نامیده می‌شد و در دشتی بین کوه‌های شعران و زلم توسط قباد اول امپراطور سasanی بنا شده بود. شیز (تخت سلیمان)، تیران‌شاه و دیلمستان نیز از مناطق مهم آن محسوب می‌شدند.^{۶۰}

۵۸ فخرالملک، از حریم، صص ۴۹-۵۰.
 (خسروخان ناکام، خسروخان بزرگ، امان‌الله‌خان بزرگ، رضاقلی خان، غلامشاه‌خان در ایوان طلا در نجف به خاک سپرده شده‌اند. حاج عزال‌الممالک اردلان در خاطراتش صفحه ۳۵۶ می‌نویسد: قبور اجداد ما اردلان‌ها یعنی ولات کردستان در ایوان طلای بارگاه حضرت امیر المؤمنین(ع) بوده و سنگ‌های قبور را در دیوار ایوان نصب و اسمی آنها خوانده شده، اما چون ایوان را تعمیر کرده‌اند تمام سنگ‌های قبور را برداشته‌اند و دیگر اسمی از اجداد ما نبود، اقدام کردم تا شاید سنگ‌ها نصب شوند، اما دولت عراق قبول نکرد، دنبال کار را گرفتم تا اینکه یک پلاک کوچک بنام آرامگاه خاندان اردلان در ایوان گذاشته شده و من با تفاوت برادرانم یک پلاک کوچک طلاکه جمله «آرامگاه خاندان اردلان» حک شده بود در یکی از درس‌های ورود به ضریح بود در یکی از درس‌های ورود به ضریح مقدس حضرت علی(ع) در ایوان طلا نصب کردم.) (زندگی در دوران شش پادشاه).

۵۹ نیم راو یعنی نیمه راه، این شهر ساسانی در نیمه راهی واقع شده بود که تیسفون را به آتشکده اعظم شیز متصل می‌کرد. (رک: مینورسکی، شهرزور).

۶۰ یاقوت، سوم، ص ۳۴۰؛ مینورسکی، شهرزور؛ یاقوت، دوم، صص ۷۱۱-۷۱۲ و سوم ص ۳۴۰؛ حمزه اصفهانی، صص ۲۱۴ و ۲۱۷-۲۱۸؛ مینورسکی، دیلم؛ مینورسکی، گوران، ص ۸۷؛ ایزدی، کردها، صص ۴۳-۴۵.

برخی مولفین سرزمین دیلمیان را در کوه‌های البرز در گیلان دانسته و نقل کرده‌اند که بخشی از مردم آن به اجبار به شهرزور مهاجرت داده شده‌اند. بعضی دیگر بر این باورند که دیلمیان شاخه‌ای از کرد گورانی بودند که به میل خود یا به اجبار به سمت کوه‌های گیلان مهاجرت کرده‌اند و از آنجا به عملیات نظامی و

از دوران قدیم این قوم جنگجو - که هیچگاه تن به تسلط اجنبی نمی‌داد - تحت فرمان سلسله‌های محلی بود که از مهمترین آنها حسنیه را می‌توان نام برد. این قوم نه مرجعیت خلیفه را پذیرفت و نه تن به فرمانبری سلاطین سلجوقی تازه به قدرت رسیده داد. شهر زور امکانات دفاعی مناسبی داشت و کثرت دژهای تسخیرناپذیر - در ارتفاعات کوهستانی که در امتداد رودخانه زلم قرار داشت - با دیوارهایی به قطر بیش از هشت متر (هشت ذرع) این سرزمین را از تصرف در امان نگاه می‌داشت. این سازوکار مستحکم متکی به موانع طبیعی (برجستگی‌ها و رودخانه‌ها) بود و راه‌های ارتباطی را حفظ می‌کرد. یافوخت مؤلف ذوفنون شهیر نقل می‌کند که این قوم یک‌جانشین شامل شصت هزار خانوار دامدار نیز می‌شد که در فصول پاییز و زمستان به خانه‌هایشان در روستاهای دشت ملحق می‌گشتند و بدین ترتیب ظرفیت تدافعی این سرزمین را به طور چشمگیری افزایش می‌دادند. شکل برجستگی‌های این سرزمین که عملابور از راه‌های کوهستانی و جنگلی را ناممکن می‌سازد و به نوبه خود موجب انصراف از آن می‌گردد. که کشتگران جنگجو نیز بودند، در کشتزارهایی وسیع کار می‌کردند و آذوقه مورد نیاز خود را

سیاسی پرداخته‌اند. بسیاری از اسامی اماکن در کردستان حاکی قرابت گورانی‌ها و دیلمیان است. (در زمان ساسانیان آذربایجان دو کرسی داشت یکی گترک (شیر، تخت سلطان) و دیگری اردبیل بود). اگانیاس مورخ بیزانسی (۵۳۶-۵۸۰م) «دیلمیتیا» را در میانه رود دجله دانسته که هنوز قوم دیمله (یا «زازا») ساکن آنجا هستند. به گفته یاقوت (۵۷۶-۵۷۵ق) دیلمستان در هفت فرنگی غرب شهرزور واقع شده بود. دیلمان (دیلم قدیم) مرکز سلامس بوده است. همانطور که مینورسکی اشاره کرده است باورهای آنان بسیار نزدیک به اعتقادات گورانی‌ها و قوم دیمله (یا زازا) است که زبانشان «دیمیلی» و نیز «دنبلی» زبان قوم کرد بسیار شبیه به زبان دیلمی است.

آلبویه با قوم شی زیل یا شیرزیلی قرابت داشته‌اند. نام پادشاه آنان شرف‌الدوله شیرزیل (حکومت ۹۸۳-۹۹۰ی) یک نام کردی است. «زیلی» به زبان اورامانی و «ذیل» به گورانی یعنی «دل» و شیرزیل به معنای «شیردل» است. ابوالفضل که خود کرد و شاهزاده ایوبی بوده اکراد و دیلمیان را یکی دانسته است. به گفته حمزه اصفهانی، ایرانیان دیلمیان را «اکراد طبرستان» می‌نامیده‌اند. روایات فتوحات و سالنامه‌هایی حکومت عباسی همواره این اقوام طبرستان را به عنوان کرد معرفی کرده است. برای تجزیه و تحلیل خاستگاه کردی دیلمیان رک: ایزدی، کوده، ص ۴۲.

تأمین می نمودند.^{۶۱} چنین بود که شهرزور در طول تاریخ خود همواره یاغیان و مخالفان را نیز جذب خود می کرد. در میان معروفترین آنان می توان از خرمیان در ابتدای قرن سوم قمری نام برد که رهبر فرهمند معنوی و نظامی آنان بابک بود.^{۶۲} سلسله درخشان گورانی حُسنویه^{۶۳} در سال ۴۰۶ق خاتمه یافت و قربانی اتحاد یکی از فرمانبران ابوالشاوک مالک هلوان^{۶۴} و شاهزاده آل بویه یعنی شمس الدله گردید. ابوالشاوک بدین ترتیب به فرمانروایی کردستان جنوبی رسید و سلسله گورانی انازیان (۴۰۵-۴۵۲ق) را تأسیس کرد.^{۶۵} هنگامی که آل بویه به نوبه خود

۶۱ یاقوت، سوم، ص ۳۴۰؛ مصنف، صص ۲۱-۲۰؛ ستوده، تاریخ، صص ۲۹-۳۰.

۶۲ مینورسکی، شهرزور؛ نیز رک: یوسفی، بابک.

۶۳ در سال ۳۴۸ق، حسن از طایفة گورانی بزریکان و همدورة پادشاه آل بویه رکن الدین ملوکنشین شهرزور و دینور را تأسیس نمود. پایتخت آن ابتدا سرماج (در جنوب بیستون) و سپس شهر کهن دینور بود. گرچه این شهر دور افتاده تر بود، اما آوازه رونق آن از مرزها فراتر رفته بود و به یکی از اماکن فرهنگی والا خاور میانه تبدیل گردید. این ملوکنشین اهمیت خود را وامدار شاهراه اصلی جاده ابریشم بود که همدان را به بغداد و پالمیر با عبور از دینور، کرمانشاه و هلوان و کرکوک متصل می ساخت. شهرزور/ نیم راه و سقز نیز از شهرهای مهم آن بودند. در زمان حکومت طولانی پسرش بدر (۴۰۵-۳۶۹ق) این ملوکنشین به اوج شکوفایی خود رسید و سرزمین های آن تا خلیج فارس گسترش یافت و مناطق اسدآباد، بروجرد، نهاوند و خوزستان را دربر می گرفتند. این دوران شاهد توسعه اقتصادی چشمگیری بود که رونق و عدالت اجتماعی را در پی داشت و مورخین به نیکی فراوان از آن یاد می کنند و خلیفه بغداد نیز به بدر لقب نصر الدله را اعطا نمود.

حکومت هلال که در سال ۴۰۵ق جانشین پدر گردید بسیار کوتاه بود. در همین سال شاهزاده آل بویه شمس الدله وی را مغلوب کرد و به قتل رسانید. پسر وی ظاهر (با ظاهر) که بلافضله بر تخت شاهی نشست نیز به سرنوشت پدر دچار گردید و در سال ۴۰۶ق به دست ابوالشاوک از سلسله کرد انازی که با شمس الدله متحد شده بود به قتل رسید. چنین شد که سلسله درخشان حسنیه خاتمه یافت (رک: بدليسی، صص ۲۸-۴۳؛ مینورسکی، گوران، صص ۸۱-۸۲ و ۸۴؛ کاهن، حسنیه.^{۶۶} هلوان با الوند در زمین لرزا های ویران گردیده و شهری جدید با نام سریل زهاب در مجاورت آن ساخته شد.

۶۵ ابن الاثیر، هفتم، کتاب پانزدهم، ص ۳۶۵؛ هشتم، کتاب شانزدهم، صص ۱۱۰، ۱۵۳، ۱۷۷ و ۱۷۸ و نیز کتاب هفدهم، صص ۳۲۰-۳۲۱؛ بدليسی، شرفname، صص ۴۱-۴۳؛ مینورسکی، اکراد؛ ساخاو، سلسله، ص ۱۹.

سلسله گورانی انازیان در سال ۴۰۶ق به دست ابوالشاوک (۴۳۸-۴۰۶ق) فرزند ابوالفتح محمد بن اناز

به دست سلجوقیان سرنگون گردید، سلسله انازی نیز کرمانشاه را از دست داد. اگرچه شهر زور را تا مرگ آخرین فرمانروایشان همچنان در دست داشتند (۵۲۰ق)، اما در سال ۵۳۴ق شهر زور تحت حکومت اتابک موصل، عmad الدین زنگی^{۶۶} درآمد. در چنین وضعیتی که خلاء نسبی قدرت بود، بابا اردلان در سال ۵۶۴ق در پلنگان قدرت خود را ثبت نمود.^{۶۷} در همین سال دوران سلطنت صلاح الدین (۵۶۴-۵۸۹ق) مؤسسه سلسیله ایوبیان نیز آغاز گردید.

طی سالیان ۵۷۸ تا ۵۸۱ق، صلاح الدین پادشاه بزرگ ایوبی به کردستان بازگشت. وی نصیبین، میافارقین، الپ را فتح و موصل^{al-Nizir} دوبار محاصره کرد. دومین محاصره در سال ۵۸۱ق، منجر به عقد معاهده صلح گردید که طبق آن شهر زور و موصل از آن صلاح الدین گردیدند. اتابک زنگی همچنان حاکم موصل باقی ماند، اما خطبه به نام پادشاه کرد خوانده می شد و سکه نیز ابتدا به نام وی و سپس به نام برادر و جانشین وی عادل (۶۱۵-۵۸۹ق) ضرب می گشت.

قبل از حرکت به سوی دمشق، صلاح الدین - که مملکتش مصر، سوریه، اراضی مقدس عربستان، یمن و بین النهرین را دربرمی گرفت - شاهزادگان محلی را در سرتاسر سرزمین های کردستان - که جدیداً فتح شده بود - مجدداً به قدرت

تأسیس گردید که پدر وی به مدت ۲۱ سال ارباب هلوان یکی از مناطق پادشاهی حسنیه بود. به هنگام مرگ در سال ۴۰۱، ابو لشاک جانشین پدر گردید و پس از اتحاد با شمس الدوله بویهای و حذف ظاهر/ظاهر در سال ۴۰۶، شهر زور را به تصرف در آورد در سال ۴۳۱ق، سرزمین خود را تا کرمانشاه از دست داد. ابراهیم، برادر طغول بیگ سلجوقی، که همان وقت گرشاسب بویهای پادشاه همدان را شکست داده بود شهر زور را به تصرف خود درآورد. پس از مرگ ابو لشاک در سال ۴۳۸ق، برادرش سرخاب فرمانروای شهر زور گردید در حالیکه بقیه سرزمین های انازیان در دست ترکمنان قرار داشت این سلسله کرد توانست تا مرگ آخرین شاهزاده شان یعنی ابوالمنصور (۵۲۰ق) شهر زور را حفظ کند. رک: مینورسکی، انازیان؛ احمد، انازیان. (محمدامین زکی بگ نیز در کتاب خود به حکومت گوئها در قرن ششم اشاره کرده است که پایتخت آن کرمانشاه بوده و آذربایجان هم جزو این حکومت بوده (زیدة تاریخ کرد و کردستان، جلد ۱، ص ۹۹).

^{۶۶}. ابن الاثیر، نهم، کتاب بیستم، صص ۲۴-۲۳؛ مینورسکی، اکاد.

^{۶۷}. تواریخ سلطنت نخستین شاهزادگان را صادق الملک ارائه داده است.

رسانید.^{۶۸}

در میان متحدین صلاح الدین، نام بابا اردلان نیز به چشم می خورد. بین این دو خانواده وصلتی صورت گرفت که اطلاعات زیادی در مورد آن در دست نمی باشد. در حقیقت در شرق مسلمان زنان غاییان بزرگ تبارشناسی هستند. در این میان از طریق وقایع نویسان عثمانی قرن هشتم، مسافران اروپایی قرن نوزدهم و خود فرمانروایان اردلان می دانیم که اصل و نسب این سلسله از طریق زنان به صلاح الدین بر می گردد. طی قرون شانزدهم و هفدهم میلادی و در جریان رقابت میان عثمانیان و ایرانیان برای اتحاد با کردستان اردلان، عثمانیان خود را به اردلانها منسوب می دانستند، چرا که مدعی بودند که از اعقاب ایوبیان و همانند آنان سنی مذهب هستند.^{۶۹}

در جریان سلطنت طولانی بابا اردلان که ۴۲ سال به طول انجامید، وی اقتدار سیاسی و معنوی خود را بر شهر زور مستولی نمود. او ابتدا اتحاد نیرومند کلهرها را تابع خود کرد و سپس دژ مستحکم پلنگان را به تصرف درآورد و به طرز چشمگیری استحکام آن را تقویت کرد.^{۷۰}

سپس پایتحت خود یعنی دژ تسخیر نایذیر زلم را در ارتفاعات دامنه غربی کوههای اورامان، در نزدیکی آبشار زیبای زلم و نیم راه که در دشت واقع شده بودند بنا کرد.^{۷۱}

نخستین جانشینان بابا اردلان

اما آرامش خاورمیانه طولی نکشید. مغول‌ها به سمت غرب پیشروی کردند و سر راهشان هرچه را می دیدند ویران و هر که را می یافتند کشند. آغاز قرن سیزدهم میلادی خبر از پایان دوران کرد در تاریخ اسلامی و ادامه ترک‌گردانی در

.۶۸ ابن الاتیر، دهم، صص ۲۱-۳۹.

.۶۹ نعیمه، تاریخ، سوم، ص ۲۹۱؛ هامر، تاریخ، دوم، ص ۴۷۴؛ مالکوم، تاریخ، دوم، ص ۲۱۰؛ مک دونالد کپنایر، خاطرات، ص ۱۴۳.

.۷۰ بدليسی، شوفانه، ص ۱۱۸؛ اسماعیل، ص ۲؛ مستوره، صص ۱۰-۹؛ مستوره، تاریخ، صص ۶-۷؛ مصنف، صص ۵-۴؛ شریف قاضی، ۱۸۵-ب. .۷۱ صادق‌الملک، ص ۱۱۴؛ فخرالکتاب، ص ۹۱

خاورمیانه که با سلجوقیان آغاز گردیده بود خبر می‌داد. سیل قبایل تاتار آسیای مرکزی بلای خانمانسوز مغول و ترکمن قرن سیزدهم میلادی به طور ریشه‌ای چشم‌انداز تقسیمات غرب ایران زمین را متحول ساخت و تأثیراتی جبران ناپذیر بر زبان و باورهای دینی اقوام کرد بومی نهاد. فرمانروایان ترکمن و مغول که به تازگی به اسلام گرویده بودند سعی داشتند تسلط خود را با ایجاد وحشت تحقق بخشند.

این اقوام بی‌فرهنگ^{۷۲}، تمدن ایرانی - کردی را ویران کردند و مردم آن را به کوهستان‌های دور دست راندند تا به زندگی عشایری بازگردند. اقوام و فرهنگ‌های متعددی برای همیشه از میان رفتند. شهرهای پر رونق گذشته مانند دیبور به تل خاکی تبدیل شدند و کتابخانه‌ها و آرشیوها با خاک یکسان گردیدند. کردستان بدین ترتیب به محل عبور اجباری برای عشاير ترک متعددی تبدیل گردید که عازم نبرد با مملوکیان و بیزانس‌ها می‌گشتند. ملوک‌نشینان کرد نیز در ازای خود مختاری باید خراج‌های سالیانه می‌پرداختند و تا هنگامی که ترکمنان و مغول‌ها قادرتمند بودند، به فرمانبری بی‌چون و چراي آنان تن می‌دادند. در این میان به محض تضعیف آنان، ملوک‌نشینان کرد استقلال استقلال می‌کردند. برخی قبایل کرد نیز از جمله قبایل آذری‌ایرانی به تابعیت ترک‌ها درآمدند.

فرمانروایان ارلان توانستند استقلال خود را حفظ نمایند، به نام آنان سکه و خطبه ضرب و خوانده می‌شد. آنان حتی سرزمین‌های خود را به طور چشمگیری در دوره‌ای که شش قرن به طول انجامید (۱۰۲۵-۱۵۶۴ق) توسعه دادند.^{۷۳} این وضعیت خوش‌آیند عمدتاً مديون خطوط متعدد متشکل از دژ و قلعه بود که اصلی‌ترین آنها را زلم، حسن‌آباد، مريوان^{۷۴} و پلنگان تشکیل می‌دادند. این ساختار

۷۲. مقصود از ترک و ترکان قبایل صحراء‌گردی بودند که در دوران‌های کهن در بخش ایران‌زمین ساکن بودند و بعداً اندک بسوی شرق و غرب کوچ کردند. لذا این ترک و ترکان با ترکانی که از نژاد تور هستند و نام آنها در شاهنامه بصورت ترک و ترکانی آمده و همچنین هم از نظر نژادی و زبانی ایرانی هستند فرق دارند.

۷۳. بدليسی، شرفنامه، ص ۱۱۷.

۷۴. رابینو، گزارش دریاده کردستان، ص ۳۷؛ توصیفی کوتاه از وضعیت ویرانه‌های این شهر ارائه می‌دهد.

استحکام یافته که راه‌های ارتباطی رادر کترول داشت مبتنی بر موانع طبیعی و بیش از همه سلسله جبال اورامان بود.^{۷۵} حلقه اصلی رشته کوه زاگرس، اورامان، سدی بی نظیر را از شمال غربی به جنوب شرقی بین صفحه ایران و بین النهرین تشکیل می‌داد. راه کوتاهی که آن رادر میانه‌اش قطع می‌کند و دشت‌های مریوان و قزلجه را به یکدیگر متصل می‌نماید که یکی از نادر گذرگاه‌های بین غرب و شرق است که در تمامی ادوار خصوصاً تا افول جاده ابریشم از اهمیت سوق‌الجیشی و تجاری تعیین کننده‌ای برخوردار بود.

دیواره‌های دفاعی خط نخست، در مقابل غرب و شرق نقش بازدارنده داشتند و در صورت نیاز قلعه‌ها و دژهای خط دوم برای عقب‌نشینی، سازماندهی مجدد لشکرها، پشتیبانی و دریافت کمک مورد استفاده قرار می‌گرفتند. نیروهای دیگری که این سرزمین در اختیار داشت، همانا اقتدار سیاسی ناشی از پیروی از یارسانیسم بود که انسجام مردم و وفاداری به فرمانروا را سبب می‌شد.

امروزه اطلاعات چندانی درباره چهار قرن نخست حکومت خاندان اردلان، یعنی تا پایان حکومت بگه بیگ در سال ۱۹۴۲ق - که مهمترین دوران این خاندان نیز بوده است - در دست نیست. این دوره اقتدار خاندان اردلان ناظر به کترولی بود که بردو شاخه اصلی جاده ابریشم اعمال می‌نمودند. نخستین شاخه همدان را به بغداد متصل می‌کرد. شاخه دوم که سریعتر و کم هزینه‌تر بود با عبور از قلب سرزمین‌های این خاندان (حسن‌آباد، زلم، کرکوک و اریل) همدان را به الپ وصل می‌نمود.^{۷۶} بدین ترتیب همانطور که قبل از نیز خاطرنشان شد، این جاده از اهمیتی کم نظیر برخوردار بود و نه فقط اقتصاد محلی را شکوفا می‌نمود، بلکه فرصت تماس و مبادلات فرهنگی را با ملتی که بدون این راه، در کوهستان‌هایش محبوس می‌ماند فراهم می‌ساخت. منابع مورد استفاده بدیلیسی مفقود شده‌اند و قدیمی‌ترین وقایع نگاشته‌ها نیز به دوران حکومت خسرو دوم بازمی‌گردند. در واقع جنگ‌های ایران و عثمانی که از اواسط قرن هفدهم کشور را به خاک و خون کشید، منجر به تخریب جبران‌ناپذیر ارگ‌ها، منابع و آرشیوها شد و به خصوص

.۷۶. تاورینه، سفرها یکم، صص ۲۴۱-۲۴۲.

.۷۵. رک: مک کنزی، اورامان.

کتابخانه‌های حسن آباد، زلم، مریوان و پلنگان از بین رفتند. بنابر این کاوش در محل دو شهر نخست فوق، اطلاعات ارزشمندی درباره خاستگاه و حکومت این خاندان در دسترس قرار می‌دهد.

بابا اردلان در سال ۶۰۶ عق دارفانی را وداع گفت. نخستین جانشینان وی تا آغاز قرن پانزدهم میلادی نقش مضاعف فرمانروا و رهبر معنوی گورانیان را ایفا نمودند. آنان نوعاً اسمی یارسانی داشتند و دو نفر آنان نیز چون تجسم‌های ثانی تلقی می‌شدند.^{۷۷} از قرن پانزدهم اگرچه آنان نقش رهبریت معنوی را رها کردند، اما اعتقاد یارسانی خود را حفظ نمودند و سنن هدایات مذهبی از جمله «گردو شکنی» را حفظ کردند.^{۷۸} خاندان (خانواده معنوی) شاه ابراهیمی‌ها^{۷۹} (شاه)، خان احمد خان اول اردلان^{۸۰} را ملقب به شاه کرکوک، چون یکی از تجسم‌های ثانی می‌دانستند.^{۸۱} کلول (۶۰۶-۶۲۹ عق) جانشین پدرش بابا اردلان شد.^{۸۲} نام او که اختصاری از کاک بهلول بود نشانگر این امر بود که وی نیز تجسم ثانی دانسته

۷۷ بدیلیسی، ترجمه ایزدی، دوم، یک، صص ۱-۳؛ و نیز رک: جدول خاندان اردلان، صص ۱۹-۲۱.

۷۸ در سال ۱۰۲۲ ق، هنگامی که خان احمد خان به نزد پدر رفت تا در مراسمی که در سالن بزرگ قصر حسن آباد برگزار می‌شد شرکت کند پدرش دستور داد کشمکش‌های درشت (مویز) و گردو (جوز) بیاورند. سپس در مقابل هر میهمان مشتی مویز و دو مشت گردو و نیز دو سنگ برای شکستن گردوها قرار داد (مصطف، ص ۲۲).

گردو نعمادی بسیار غنی است که در مناسک آموزانه یارسانیان مورد استفاده قرار می‌گیرد. هنگام تشکیل مجلس پیش ابدی، خداوند پیمان اتحادی با بنیامین عقد و سرخود را گروی و فای به آن قرار می‌دهد. یک گردو (جوز) نماد این سوگند است. با شکستن گردو، پیروان سر خود را گروی ایمان خود قرار می‌دهند (سر سپردن، رک: مکری (نور علی شاه) ص ۲۷-۲۸، ۶۴-۶۵؛ ایزدی (ریشه‌ها) ص ۵۹-۶۶؛ مکری (صیاد) ص ۵۹).

۷۹ شاه ابراهیمی‌ها یکی از هفت خاندان اصلی (خانواده‌های معنوی) یارسانی هستند. شش خاندان دیگر عبارتند از علی قلندر، بابا یادگار، ابوالوفا، میرسور (شاہزاده سرخ)، مصطفی و باب ویسی (ایزدی (ریشه‌ها) ص ۵۵-۵۷؛ مکری (نور علی شاه) ص ۱۰۲-۱۰۳؛ مکری (مجلس اعظم) ص ۱۱۱-۱۲۰).

۸۰ احمد نامی بسیار متناول نزد یارسانیان است و ظهور یادگار را تداعی می‌کند (رک: مکری، مجلس اعظم، ص ۲۱).

۸۱ مینورسکی، گودان، ص ۹۳؛ مکری، نسخه حقیقت، صص ۵۲۵-۵۲۶؛ مکری، صیاد، صص ۱۰۶-۱۰۷؛ مکری، نور علی شاه، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۸۲ صادق‌الملک، ص ۱۱۵، فخر الكتاب، ص ۹۱.

۸۳ می شود.

او سرزمین پادشاهی پدرش را در طول سلطنت بیست و سه ساله خود تا مناطق سقز و اسفدآباد توسعه داد. سپس نوبت به سلطنت خضر اول (۶۲۹-۶۶۳ق)،^{۸۴} الیاس (۶۶۳-۷۱۰ق)،^{۸۵} خضر دوم (۷۱۰-۷۴۰ق)^{۸۶} حسن (۷۴۰-۷۸۴ق)،^{۸۷} بابلول (۷۸۴-۸۲۸ق)^{۸۸} و منذر (۸۲۸-۸۶۲ق)^{۸۹} رسید. در سال ۷۷۴ق، حسن در ارتقاءات و در نزدیکی شهر قدیم یارسانی یعنی سنه/ستنچ قلعه مشهور حسن آباد را بنا کرد و آن را پایتخت خود قرار داد وی همچنین فرمان داد تا مجموعه‌ای از قوانین آموزش نظامی و نیز قوانین اداری - مدنی تنظیم گردد و بدین ترتیب نهادهای کشور خود را پایه‌ریزی کرد. حسن ارتشی دائمی را از سه هزار سرباز آموزش یافته تشکیل داد. وی اتابکان جلایری (۷۳۶-۸۱۴ق) را که طی این دوران قدرت را در بغداد، موصل، دیار بکر و آذربایجان در دست داشتند به دفعات شکست داد.^{۹۰} به گفته شریف قاضی، بابلول که همعصر تامرلن بود، وقایع نویس بابا اردلان نیز نامیده می‌شد.^{۹۱} بابلول خلاصه

۸۳ بدليسى، ترجمه ايزدى، دوم، يك، صص ۲-۳.

۸۴ خضر، انسان ناميراي سبز رنگ برکه‌ها (يکي از هفت تجسم ثانی سلطان سهاک و همراه وی) از جايگاه بس والا در كردستان برخوردار است. وی که به اشكال مختلف ظهرور می‌كند آرزوهای مستمندان را تتحقق می‌بخشد. جشن تولدان (معادل چهارشنبه‌سوری ايراني) که آخرین چهارشنبه قبل از نوروزی را گرامي می‌دارد به وی اختصاص دارد. در سال ۱۸۲۰ ميلادي ربيع يکي از دراويش را ملاقات کرد که مدعی محاوره با خضر الیاس بود (رك: ايزدى، كرده، صص ۱۳۸-۱۳۹، ۲۴۲-۲۴۳؛ ايزدى، رشمعل، ص ۵۴، آنسورث، کاروان اعزامي به فرات، ص ۳۸۲؛ ربيع، روایات، يكم، ص ۱۴).

۸۵ خضر غالباً به پیامبر یهود الی یا الیاس متسب می‌شود (رك: ونسینک، الخدیر؛ ايزدى، رشمعل، ص ۵۴؛ آنسورث، کاروان اعزامي به فرات، ص ۳۸۲).

۸۶ فخر الكتاب، ص ۹۲؛ بجای سال ۷۴۰ق از سال ۷۴۶ق یاد کرده است.

۸۷ فخر الكتاب، صص ۹۲-۹۳؛ دوره حکومت را ۷۷۴-۷۴۶ق می‌داند. حسن در ربيع الاول سال ۷۸۴ق درگذشت (رك: صادق الملک، ص ۱۱۸).

۸۸ فخر الكتاب، صص ۹۴-۹۳؛ دوره حکومت را ۷۷۴-۷۷۸ق ذکر کرده است.

۸۹ فخر الكتاب، ص ۹۴؛ سال ۸۰۸ق را به جای ۸۲۸ق ذکر کرده است.

۹۰ صادق الملک، ص ۱۱۷؛ فخر الكتاب، ص ۹۳؛ و نیز: اسمیت، جلایر.

۹۱ شریف قاضی، ۱۸۵، ب.

بابا بهلول است که این نام تداعی‌کننده یک تجسم ثانی است^{۹۲}. با الحاق مناطق وسیع شهر بازار (بازر)، کوی، حریر، عمامدیه و رواندز، منذر سلطه خاندان اردلان را به طور قابل ملاحظه‌ای گسترش داد و بدین ترتیب ملکنشین حسنیه را بنا کرد. در زمان سلطنت مأمون‌بگ اول (۹۰۰-۸۶۲ق)^{۹۳} که جانشین پدرش منذر گردید، کشور در دوره‌ای طولانی در صلح بسر می‌برد و شاهد یک رونق اقتصادی راستین بود. مأمون‌بگ اول به چنان مقام والایی رسید که پس از وی فرمانروایان اردلان خود را مأمونی یا مأمونیه یعنی اخلاف مأمون نامیدند. بخش‌های غربی و شمالی کشور که در زمان خضر دوم به تصرف جلایران در آمده بود باز پس گرفته شدند.^{۹۴}

سرزمین خاندان اردلان در آن زمان تا مناطق زلم، گلعتبر (خرمال)، شمیران و هاوران (هاوران)، سیمان، داودان (داوران)، نفسود، هشلی، پلنگان، حسن‌آباد، اسفندآباد، مهرابان (مریوان)، سقر، تنوره، اورامان، کلس، نشکاش، کلاش (جوانرود)، سروچک، قره‌داغ، شهر بازار (بازر)، الان، اربیل، حریر، عمامدیه و رواندز را در بر می‌گرفت.^{۹۵}

حکومتی مستقل در نقاطع دو امپراطوری

فرزند ارشد مأمون‌بگ اول، بگهیگ (۹۰۰-۹۴۲ق)^{۹۶} در زمان شاه اسماعیل اول مؤسسه سلسله صفویه^{۹۷}، به قدرت رسید. شاه اسماعیل که اصليت کرد و

.۹۲. بدليسى، ترجمه ايزدى؛ دوم - يك - ص ۳.

.۹۳. به گفته مستوره، ص ۲۲؛ و تاریخ، ص ۱۳؛ و نیز مصنف، ص ۱۵؛ حکومت مأمون ۳۲ سال به طول انجامید. فخرالکتاب، اثنا پایان سلطنت وی را ۹۰۱ق می‌داند.

.۹۴. صادق‌الملک، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ فخرالکتاب، صص ۹۴-۹۵؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۳-۱۴.

.۹۵. اسماعیل، دوم؛ مستوره، صص ۲۲-۲۴؛ بدليسى، شرفانمه، صص ۱۱۹-۱۲۲؛ مصنف، صص ۱۰-۱۱؛ صادق‌الملک، ص ۱۲۰؛ فخرالکتاب، ص ۹۵.

.۹۶. فخرالکتاب از سال ۹۰۱ق به عنوان شروع حکومت نام می‌برد.

.۹۷. رک: رومى، صفویه؛ ساوری، صفویه.

مذهب علوی داشت مدعی شد که جلوه جدید الوهیت (ذات بشر) است.^{۹۸} او آموزهٔ تشیع، مذهب رسمی ایران که در آن زمان اکثراً سنی بود قرار داد.^{۹۹} شاه در آغاز به قدرت رسیدن از حمایت شاهزادگان کرد برخوردار گردید، اما به سرعت این حمایت را از دست داد. وی قدرت خود را بر توان ارتشی بنا نهاد که از وفاداران متعصب قزلباش^{۱۰۰} -که از قبایل ترکمن، کردوفارس- تشکیل می‌شد.^{۱۰۱} به سختی می‌توان باور داشت که علی رغم اینکه علویت، به نوعی مذهب کرد بوده است، اما هیچیک از قبایل کرد به شاه اسماعیل ملحق نگشتند. قزلباش‌های استاجلو/ستاجلو که از نزدیکان خاندان اردلان بودند به اختیال قریب به یقین اصلیتی کرد داشتند. امروزه هنوز یک قبیلهٔ کرمانچی زبان شمال جزوی از اتحادیه امارلو است. اما انتخاب زبان ترکی به عنوان زبان قزلباش‌ها و نیز دریار صفوی این نظریه متداول را که کلیه قبایل قزلباش ترکمن بوده‌اند تایید می‌کند. مادر تیمورخان و هلوخان دختر امیر قدرتمند استاجلو متتشا سلطان بود.^{۱۰۲} کردستان بجز ملوکنشین اردلان در بطن جنگ‌های متعددی قرار گرفت که طرفین آن، دو

۹۸. فیروزشاه زربن کلاه، جد شیخ صفی و شاه اسماعیل اول از سنجار به کردستان غربی مهاجرت کرد تا در اردبیل حول و حوش سال ۵۶۹ میلادی مستقر گردد. مردم عادی اصفهان وی را شیخ قلی کرد می‌نامیدند (رک: مسروی، شیخ صفی، صص ۱۱-۳۵؛ کروزینسکی، عترت نامه، ص ۲). از طرف دیگر خواهر شاه اسماعیل همسر ملک خلیل شاهزاده حسن کیف از اخلاف ایوبیان بود (رک: بدليسی، شرق‌نامه، صص ۱۹۷-۲۰۵). شاه اسماعیل همچون اسلاف خود از پیروان علویت یکی از سه شاخه آئین ملانک بود (رک: تاریخ دنبیل‌ها، ص ۱۱۵؛ ایزدی، کردها، صص ۵۰-۵۱ و ۱۵۰-۱۵۳). به اعتقاد اکثر متخصصان، اجداد صفی‌الدین اهل کردستان ایران بودند. در میان اعقاب مستقیم شاه اسماعیل هفتین خلف صفی‌الدین، از طرف مادر و مادر بزرگش به آق قیونلوها و بیزانس‌های تراپوزان منسوب می‌گردد (رک: ساوری، اسماعیل اول).

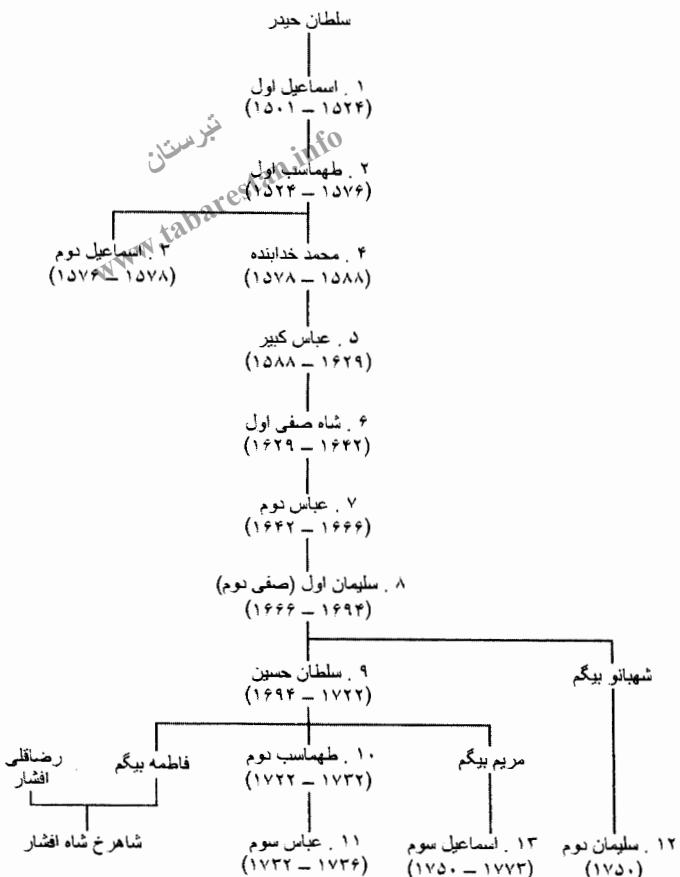
۹۹. در رابطه با مذهب شاه اسماعیل و اعلام تشیع، رک: رومی، صفويه، ص ۲۰۹؛ کالمار، تشیع صفوي، ص ۱۱۴؛ درباره اشعار به زبان ترک آذری که با تلحیص خطاطی سروده شده است (که امروزه هنوز توسط برخی فرقه‌ها به عنوان متن مقدس دانسته می‌شوند) رک: گنجی، اسماعیل اول؛ کر مصطفی، اسماعیل اول.

۱۰۰. قبایل اصلی اتحاد قزلباش عبارت بودند از: استاجلو، شاملو، روملو، تکلو، ذوالقدر، افشار، قاجار (نک: ساوری، قزلباش).

۱۰۱. رک: ساوری، قزلباش.

۱۰۲. بدليسی، شرق‌نامه، صص ۱۲۳ و ۱۲۴-۴۱۶؛ ایزدی، کردها، صص ۷۸ و ۱۵۲-۱۵۱.

صفويه



امپراطوری رقیب ایران و عثمانی بودند. بگهیگ با تکیه بر قدرت، سپاه و دوازده هزار سواری که به پشتیبانی آن اطمینان داشت، توانست استقلال کشورش را حفظ کند. او تسلیم شاه یا سلطان نشد، هر چند سرزمین‌هایش در تقاطع این دو امپراطوری واقع می‌شدند.^{۱۰۳} وی از امضاء عهدنامه حکمداران (۹۲۰ق)^{۱۰۴} که مقدمه نبرد چالدران^{۱۰۵} بود امتناع ورزید. در بیست و سوم ماه اوت ۱۵۱۴م هنگامی که نبرد چالدران روی داد که به شکست ایران انجامید؛ باز هم بگهیگ دخالتی نکرد. چند سال بعد (۹۴۱ق)، هنگامی که سلطان سلیمان قانونی به تبریز آمد تا بیعت شاهزادگان، حکام و امرا را پذیرد، بگهیگ به وی وقعيت تهادی

دیگر واقعه بارز حکومت بگهیگ همانا افول موقعیت جاده ابریشم بود که ثروت کردستان را تأمین می‌کرد و راه‌های دریایی جایگزین آن شد. با افت تدریجی این موقعیت اقتصادی، تا آنجا که جانشینان بگهیگ مجبور شدند، منطقه خود را صرفاً از دیدگاه ژئواستراتژیکی - واقع در تقاطع دو امپراطوری ایران و عثمانی - اداره نمایند. تا سال ۱۰۲۵ق، فرمانروایان اردلان، سرخاب/ شهراب‌بیگ^{۱۰۶} (۹۷۵-۹۴۵ق)، تیمورخان (۹۸۶-۹۹۸ق) و هلوخان (۹۹۸-۱۰۲۵ق) بر کردستان جنوب شرقی و جنوب غربی فرمانروایی کردند. آنان گاه به ایران و گاه به عثمانی نزدیک می‌شدند، ولی غالباً اقتدار هیچکدام را پذیرفتند. ارتش‌های آنان همچنان از شرکت در جنگ‌های این دو احتراز

۱۰۳. بدليسی، شرفانه، ص ۴۱۷.

۱۰۴. سلطان سلیم اول با وساطت وزیر کردش ادریس بدليسی (بتليسی) عهدنامه حکم داران را با نه شاهزاده کردستان شمالی از جمله ملک خلیل و حسن کیف و شاهزادگان بدليس و آمد عقد نمود (هامر، تاریخ، یک، ص ۴۲۷، زکی، خلاصات، یک، ص ۱۶۶؛ سفراستیان، اکراد، صص ۳۹-۴۰؛ مردوخ، قلم یاری، صص ۲۰۲-۲۰۳).

۱۰۵. (قوم کرد قریانی دست کسانی شد که اسلام را وسیله سلطه و دست‌دازی خود کردند، ملا ادریس بتليسی پیرو طریقت نقشبندی بود، ابتدا در خدمت اوزن حسن آق قوینلو بود، بعد نوکر سلطان سلیم (یاوز) شد و از سیاست شاه اسماعیل علیه کرد و اسفاره استفاده کرد و ۲۰ امارات کرد را که از سیاست شاه اسماعیل هراسان بودند با وعده وعید به اطاعت سلطان سلیم درآورد و سرنوشت شوم کرد طی زمانها و قرون بعد با این رویداد گره خورده است. (زینه تاریخ، کرد و کردستان، جلد ۱، ص ۱۳۱). رک: مک کافری، چالدران.

می‌کردند. القاس میرزا برادر شاه طهماسب اول پس از شکست در کودتای خود به سرخاب بیگ در قلعه مریوان پناهنده شد.^{۱۰۶}

تیمورخان که بسیار تندمزاج بود، موفق شد رؤسای قبایل کرد را علیه سلطان مراد سوم متحد سازد. سلطان مراد سوم که اقتدار خود را تا بین النهرین و آذربایجان به کرسی نشانده بود، در نهایت پذیرفت که حتی خراجی به فرمانروای اردلان پردازد. چنین بود که بخش عمدۀ کردستان از شوالی عثمانی مصون ماند.^{۱۰۷} در زمان حکومت هلوخان که جانشین برادرش تیمورخان شده بود، کشور غنا یافت و توسعه پیدا کرد و یکی از درخشان‌ترین دوران خود را گذراند. وی توان دفاعی کشور را به طرز چشمگیری افزایش داد و از همان سال^{۱۰۸}، اقل، استقلال کامل خود در قبال دو امپراطوری رقیب را اعلام داشت. شاه و سلطان بیهوده سعی کردند دوستی وی را جلب کنند.^{۱۰۹} در نهایت در سال ۱۰۲۰ اق، شاه عباس اول شخصاً سپاه قدرتمند ایران را علیه شاهزاده کرد فرماندهی کرد. در مرکز کردستان اردلان، آلى بالی زنگنه مشاور شاه تلاش کرد وی را مقاعده به انصراف از این لشکرکشی پر خطر نماید.^{۱۱۰} بلافاصله سفیری با این پیام به حضور هلوخان فرستاده شد: «ما آمده بودیم که شما را گوشمالی دهیم و کشورتان را نابود سازیم،

۱۰۶. یکی از وقایع مهم حکومت وی ماجراهی القاس میرزا بود که پس از قیام ناموفق علیه برادرش شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۵۴ به سلطان عثمانی پناهنده شد. سلطان عثمانی سال بعد ارتضی پر قدرت را در اختیار وی قرار داد تا ایران را فتح کند. اما القاس میرزا شکست خورد و به سرخاب بیگ که نفوذ قابل توجهی نزد شاه داشت پناه برد. شاه تقاضای عفو وی را که سرخاب بیگ تسلیم کرده بود پذیرفت و قول داد که وی را حاکم شیروان کند، اما به قول خود عمل نکرد و القاس میرزا را زندانی کرد. یک سال بعد نیز وی را به قتل رسانید. در مقابل سرخاب بیگ تا پایان حیات اش پاداش قابل توجه یکهزار تومان سالانه را دریافت کرد (بدلیسی، شرفنامه، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ و نیز رک: فلاشیر، القاس میرزا).

۱۰۷. مراد بیگ، ابوالقاروq، چهارم (ذکر شده در مردوخ، قلم یاری، ص ۲۲۳).

۱۰۸. شریف قاضی، ۱۹۰-۱۹۱.

۱۰۹. شریف قاضی ۱۹۰-الف؛ مستوره، تاریخ، صص ۲۹-۳۰؛ اسماعیل، ص ۴؛ مصنف، صص ۲۰-۲۱. در ازای این مشورت بجا، آلى بالی زنگنه لقب مقارب الاحضرت را دریافت کرد و به ریاست اصطبل‌های شاهی گمارده شد. یکی از فرزندان وی شیخ علی خان وزیر اعظم شاه صفی دوم شد (رک: اسکندر منشی، العماره، دوم، ص ۱۱۶۳؛ اسکندر منشی، ذیل، صص ۱۸۹-۱۹۰).

اما حاضریم چشم از خطاهایتان بپوشیم و شما را عفو کنیم. پسرتان خان احمدخان، با همراهانی که شایسته مقام اوست، به دربار ما اعزام دارید».^{۱۰} خان احمدخان که در آن زمان هفده ساله بود به اصفهان اعزام گردید و حدود سه سال در آنجا زندگی کرد. شاه وقت زیادی را صرف آموزش وی کرد وی را در لشکرکشی‌های نظامی شرکت داد. شاه عقاید خود را درباره حکومت، اصلاحات و نیز سیاست تمرکزگراییش را برابر وی آشکار کرد و شاهزاده را جوان پیرو عقاید خود نمود. او دریافت که دوره شاهزادگان مستقل اردلان بسرامد و از این پس تداوم کشورش فقط در گرو اتحاد با ایران و پدیرش عنوان چهارمین والی ایران پس از عربستان، لرستان و گرجستان تضمین می‌گردد. در اصفهان وی با خواهر جوان شاه، شاهزاده خانم زرین کلاه‌بیگم وصلت کرد.^{۱۱} او سپس به تشیع گروید، تا همانند شاهزاده‌های گرجستان از حداکثر اختیارات برخوردار شود؛ از مالیات معاف و به محض جانشینی پدر از امتیازات والی بودن نیز متنفع گردد.^{۱۲} اما او در باطن به اعتقادات یارسانی خود و فادر ماند که گواه این امر همانا مقام تجسم ثانی است که خانواده معنوی شاهابراهیمی به وی اعطای نمود.

به‌هنگام بازگشت به کردستان در سال ۱۰۲۲ق، خان احمدخان با خشم پدر پیر خود رو برو شد و روابط آنان روبه‌وختامت گذاشت. در نهایت در سال ۱۰۲۵ق شاهزاده جوان علیه پدر کوتاکرد و قدرت را به چنگ آورد.^{۱۳}

دو سال بعد، هلوخان مجبور شد به شاه عباس اول در قزوین پناه برد. به روایت از هلوخان سفیر اسپانیا، گارسیا دوسیلوائی فیگوئردا که در این ملاقات حضور داشت، شاه جمع‌آوری یک لشکر قدرتمند علیه عثمانی در وان را بهانه کرده بود، تا او ملاقات و با وی مشورت نماید. ناگزیر هلوخان تا آخر عمر در

۱۰. شریف قاضی ۱۹۰ ب - ۱۹۲ الف؛ مستوره، تاریخ، صص ۲۹-۳۰؛ اسماعیل، ص؛ مصنف، صص ۲۱-۲۰. منابع صفوی در مورد این لشکرکشی ناموفق که شخص شاه فرماندهی آن را بر عهده داشت سکوت کرداند.

۱۱. شریف قاضی ۱۹۲ ب؛ مستوره، تاریخ، صص ۳۰-۳۲؛ مصنف، صص ۲۱-۲۲؛ اسماعیل، ص ۴.

۱۲. شاردن، سفره‌ایک، صص ۱۳۶-۲۰.

۱۳. بابانی، صص ۴-۴۲؛ مصنف، صص ۲۳-۲۲؛ مستوره، تاریخ، صص ۳۲-۳۴؛ اسماعیل، صص ۴-۵

دربار صفویه ماند اگر چه در آنجا موقعیتی بسیار ممتاز داشت و از کلیه امتیازات میهمانان شاه از جمله بهره‌مندی از بودجه شخصی سلطنتی برخوردار بود. به علاوه همانگونه که سفیر اسپانیا اشاره کرده است، هلوخان در غیاب شاه مسئول پذیرایی از میهمانان در قصر عالی قاپو - ر تابستان سال ۱۶۱۹ م بود.^{۱۱۴}

از سال ۱۰۲۵ سرزمین خان احمد اول به امپراطوری ایران ملحق گردید.^{۱۱۵} این شاهزاده قدرتمند اقتدار خود را به سرزمین‌های متعددی چون رواندز عمادیه، (ملوکنشین به دینان) موصل و سرزمین‌های شاهزاده سوران شامل کرکوک گسترش داد.^{۱۱۶} در سال ۱۰۳۵ اق، خان احمدخان بغداد را برای شاه عباس اول فتح کرد.^{۱۱۷} او حسن آباد را که شکوه و جلال کاخ و باغ‌هایش به روایت سیاح بزرگ عثمانی (نعمیما) در خاورمیانه بی نظیر بود پایتحث خود قرار داد.^{۱۱۸}

شاه از جهان رفت بی‌آنکه جانشین خود را برگزیند. چنین شد که شاه صفی اول (۱۰۳۸-۱۰۵۲ اق) نوئه‌وی که مستبد و خونخوار بود به پادشاهی رسید و هنوز چندی از تاجگذاری وی نگذشته بود که به وسوسه حسین خان والی لرستان سرخاب‌بیگ^{۱۱۹} تنها فرزند خان احمدخان اول و زرین‌کلاه را کور کرد. به محض

۱۱۴. فیگورزا، سفیر، صص ۶۰-۶۰، ۲۳۰، ۲۳۰-۳۰؛ و نیز اسماعیل، ص ۵؛ مصنف، صص ۲۳-۲۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۲۴.

۱۱۵. بیانی، تاریخ، ص ۲۱.

۱۱۶. مصنف، صص ۲۷-۲۴؛ مستوره، تاریخ، صص ۳۹-۴۰؛ شریف قاضی ۱۳۹-ب، اسماعیل، صص ۵-۶؛ نعیما، تاریخ، سوم، صص ۱۴، ۱۶؛ و نیز رک: حسن پور، به دینان.

۱۱۷. اسکندر منشی و قایع نگار شاه عباس اول از خان احمدخان نام نمی‌برد و این پیروزی را به حساب شاه می‌گذارد (رک: الامارت، دوم، ص ۱۲۲۵، سال ۱۰۳۳ اق). اما و قایع نگاران اردلان و مورخ عثمانی نعیما این فتح را به شاهزاده کرد نسبت می‌دهند (رک: مستوره، تاریخ، صص ۴۱-۴۳؛ مصنف، صص ۲۸-۲۹؛ اسماعیل، ص ۶؛ نعیما، تاریخ، دو، صص ۳۵۴-۳۶۳).

۱۱۸. نعیما، تاریخ، سوم، ص ۳۲؛ مستوره، تاریخ، ص ۲۸. مستوره نقل کرده است که سفیر روس در دربار فتحعلی شاه قاجار عمدتاً برای بازدید ویرانه‌های حسن آباد به کردستان اردلان آمده بود.

۱۱۹. سرخاب‌بیگ فرزند احمدخان سر سلسله اردلان‌های خرم‌رود و استران و تویسرکان است، تخت سرخاب بر قله کوه خان گورمز در آن محل بیان سرخاب بیگ است. این جوان برومند که به زیور کمال آراسته و به وصف شجاعت و دلیری پیراسته گشته بود، در مقایسه با سام‌میرزا (شاه صفی) که تمام عمر را در حرمسرا گذرانده بود، این شیوه را ایجاد نمود که سرخاب خان خیال سلطنت در سر دارد، لذا شاه

شنیدن این خبر ناگوار خان احمدخان اول اتحاد خود با ایران را فسخ کرد و در سال ۱۰۴۱ق با نام شاه احمدخان در حسنآباد تاج سلطنت برسرگذاشت. وی مرکز قدرت خود را به کرکوک و موصل متقل کرد و کرکوک را پایتخت خود قرار داد و سپس به دربار عثمانی نزدیک شد. شاه ابراهیمی‌ها در متون مقدس شان از وی به نام شاه کرکوک و همچون یکی از تجسم‌های ثانی یاد می‌کنند. طی پنج سال در تمامی سرزمین‌های تحت حکومتش و نیز در استان‌های کرمانشاه، همدان، سنقر، نهاوند، لرستان، گروس و ارومیه که والیان وی گمارده شده بودند، به نام شاه سکه ضرب و خطبه خوانده شد.^{۱۲۰}

در نهایت در سال ۱۰۴۶ق، شاه صفی اول به وی اعلام جنگ کرد و سپاه قادرتمند ایران در نبرد خونین مربیان به پیروزی رسید. خان احمدخان به موصل پناهنده شد و همان سال در آنجا درگذشت، بی‌آنکه به جمع آوری سپاه علیه صفویه مبادرت ورزد. جسد او در مقبره یونس نبی در نینوا به خاک سپرده شد.^{۱۲۱} هنوز باقیمانده‌های قلعه‌ای در نزدیکی آبشار زلم امروزین نام شاه احمدخان را بر خود دارند، تا یادآور حکومت آخرین فرمانروای کردستان باشند.

خان احمدخان اول با رواج پوشیدن کت کردی^{۱۲۲} در دربار صفوی بیش از سه

صفی برای حفظ سلطنت خود، چشمها این جوان برومند را از حدقه درآورد (مردوخ، ۱۰۵؛ ریشه‌های تاریخی جنگ ایران و عراق، ص ۴۵).

۱۲۰. مردوخ، تاریخ، صص ۱۰۷-۱۰۶؛ مصنف، صص ۲۸-۳۰؛ مستوره، تاریخ، صص ۴۳-۴۷؛ اسماعیل، ۶؛ شریف قاضی ۱۹۳ ب-۱۹۴ الف؛ صادق‌الملک، ص ۱۳۴؛ فخرالکتاب، ص ۱۲۰؛ مکری، حققت، ۵۲۵؛ مینورسکی، گوادانیان، ص ۹۳.

۱۲۱. مردوخ، تاریخ، ص ۱۰۶؛ مصنف، ص ۲۸-۲۸؛ مستوره، تاریخ، صص ۴۳-۴۷؛ اسماعیل، ۶؛ شریف قاضی ۱۹۳ ب-۱۹۴ الف.

۱۲۲. روزی یک پارچه فروش اصفهانی پارچه‌ای جدید را به شاه عباس اول ارائه می‌کند. شاه عباس نظرخان احمدخان اول را که در کنار وی نشسته بود درباره مناسب‌ترین مصرف آن پارچه جویا می‌شود شاهزاده دستور دوخت یک کت کردی را بآن می‌دهد که بلافاصله این کت مورد استقبال و سفارش قرار می‌گیرد و مد روز می‌شود کشیش رافائل دومان در سال ۱۶۶۰م (حکومت، ص ۱۴۶) نقل می‌کند که: «پارچه انگلیسی فقط برای تن پوش‌هایی کردی به کار آمد». رک: مستوره، تاریخ، صص ۴۷-۴۸؛ مستوره، ص ۱۴؛ فلور ص ۲۲۷.

قرن بر مد لباس مردانه در پاریس تأثیر گذاشت.

سلیمان خان و تقسیم کشور

به هنگام تمہیدات نبرد مریوان، شاه صفی اول سلیمان خان (۱۰۴۶-۱۰۶۸ق) پسر عم خان احمدخان را که در آن زمان در اصفهان می‌زیست، به حاکمیت شهر زور و اردلان منسوب کرد، تا خطر جدایی این سرزمین از ایران رفع شود. شرط این انتصاب انتخاب یک پایتخت جدید و نیز بر جایه شدن دژهای تسخیرناپذیر حسن آباد، زلم، مریوان و پلنگان که هجاد اقتدار اردلان بود. حسن آباد و پلنگان به طور ناقص ویران شدند. والی جدید نیز شهر قدیمی سنه / سنتنج، پایگاه طایفه کهن زرین کفش^{۱۲۳} را دریک فرسنگی^{۱۲۴} حسن آباد به عنوان پایتخت برگزید. از قرائت ارقام تاریخ بنای شهر سنتنج، سال ۱۰۴۶ق، با حروف ابجد کلمه «غمها» به دست می‌آید.^{۱۲۵}

در سال ۱۰۴۸ق، سلطان مراد چهارم به بین‌النهرین لشکرکشی کرد. پس از فتح آسان بغداد، با مشاهده انفعال شاه صفی اول و عدم دفاع ایران در مسیرش، لشکر عثمانی وارد شهر زور - که باز بین رفتن دژهایش آسیب‌پذیر شده بود - گردید و سلیمان خان را در دشت مریوان شکست سختی داد.

در ۱۴ محرم ۱۰۴۹ق، معاہدة صلح زهاب^{۱۲۶} به امضاء رسید که طبق آن بغداد

۱۲۳. این قبیله بسیار کهن از اخلاف طوس پسر نوذر، قهرمان و سپه دار (رئیس لشکر) پادشاه افسانه‌ای کی خسرو بود که چکمه‌هایی زرین به پا می‌کرد. تایمه اول قرن حاضر، مردان و زنان این قبیله همجانان کفش‌هایی با ناخ دوزی‌های طلایی (گلابتون) به پا می‌کردند که نماد پادشاهی در ایران کهن بود. تپه‌ای در شرق سنه امروزه هنوز نام طوس نوذر را به یاد مراسم اطعامی که وی در آنجا برگزار می‌کرد برخود دارد (رک: مستوره، تاریخ، صص ۴۵-۵۱؛ مردوخ، تاریخ، ص ۴۶؛ ناشناس، کردستان، ص ۷).

۱۲۴. مسافتی معادل حدود ۶ کیلومتر

۱۲۵. ابجد عبارتست از یک نظام معادل ارقام و حروف که به طور نمادین یک رقم را با یک کلمه یا جمله جایگزین می‌کند (رک: کروتکف، ابجد). مستوره، تاریخ، صص ۴۹-۵۱ و ۶۹؛ مسفت، صص ۳۱-۳۲؛ اسماعیل، ص ۷؛ شریف قاضی ۱۹۵ - الف - ب؛ بابایی، ص ۴۶؛ صادق‌الملک، ص ۲۴؛ مردوخ، تاریخ، ص ۴۹؛ واصلیویا، سنتنج، ص ۳.

۱۲۶. قابل توجه است که هیچ اثری از این معاہده که در واقع مرزهای دو امپراطوری را تعیین می‌کرد در

بین النهرين و كردستان غربي به طور دائم به عثمانى تعلق يافت. نتيجه اين معاهده تجزيه سرزمين خاندان اردلان پس از پنج قرن خودمختاری بود. خودمختارى که به ندرت به خطر افتاده بود. چين شد که خاندان اردلان سرزمين هايي را که در دامنه غربي سلسله جبال اورامان و نيز در دشت هاي زيبا و خرم دره هاي منطقه شهرزور^{۱۲۷}، قره داغ (قره باغ)، قزلجه، سروچك و کركوك بنا کرده بودند، برای هميشه از دست دادند. آنان همچنین رواندز، عمادي، کوي و حرير را از دست دادند، اگرچه دو شهر اول تا پایان قرن نوزدهم در اختيار اخلاف شاهزاده بهراميگ اردلان باقی ماند.^{۱۲۸} سرزمين خاندان اردلان که از اين پس کردستان اردلان ناميده می شد، به مناطق سنه / حسن آباد، مریوان، اورامان، بانه، سقز / سياه شهرزور^{۱۲۹}، معاهده زهاب در واقع پایانی بر ملوکنشين کهن شهرزور و کردستان اردلان / دينور بود که به طور سنتي شکوفاي خود را وامدار جناده ابريشم بود. با واگذاري بخش غربي کشور، خاندان اردلان قسمت عظيمی از توان اقتصادي، نظامي و جغرافياي خود را نيز از دست دادند. بدین ترتيب آخرین سنگ فرهنگ و تمدن کرد کهن سقوط کرد.

پس از اين شکست سنگين، سليمان خان به تقويت توان نظامي کشورش اقدام ورزيد. وي به شاه جديد، شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) وقعي ننهاد و درباري مجلل به راه انداخت. ژان باطيست تاورينه که در سال ۱۶۴۶م، به ديدن وي رفت، از آن به عنوان يکی از زيباترین دربارهاي ايران ياد می کند.^{۱۳۰} به مناسبت جشن هاي

دست نیست. هنگام مذاکرات برای امضاء معاهده ارزروم در سال ۱۸۴۷م نه عثمانيان و نه ايرانيان توافقند نسخه اي از آن را راهه کنند.

۱۲۷. منطقه شهرزور شامل نيم راه، زلم، گلعتبر و ملحقات آنها می شد.

۱۲۸. بهراميگ پنجمين پسر سرخاپيگ حاکم بود (۹۴۵-۹۷۵ق) که از وي عنوان شاهزاده رواندز و عمادي را دریافت کرد.

۱۲۹. نعيماء، تاريخ، سوم، صص ۳۸۱، ۴۳۰؛ اسكندر منشي، ذيل، صص ۲۲۲-۲۲۳؛ شريف قاضي ۱۹۵ ب.

۱۳۰؛ مستوره، تاريخ، ص ۵۲-۵۱؛ اسماعيل، ص ۷؛ منصف، ص ۳۲.

۱۳۰. تاورينه، سفرها، يكم، ص ۲۵۴.

نوروز ۱۰۶۷ق، شاه والی را به اصفهان دعوت کرد، اما از بازگشت وی به سنه جلوگیری نمود و به جای او فرزندش کلب علی خان (۱۰۸۹-۱۰۶۸ق) را با اختیاراتی محدود منصوب کرد.^{۱۳۱}

عزل سلیمان خان برگی جدید در دفتر تاریخ خاندان ارلان گشود: طی قرن بعدی، فرمانروایان ایران عملاً در امور ملوکنشین دخالت می‌کردند و عزل و نصب شاهزادگان را در اختیار گرفتند. اعیان و اعضای خاندان نیز برای حل مشکلات داخلی بر حسب عادت به دربار شاهان ایران رفت و آمد کردند. اصفهان حتی تا آنجا جلو رفت که پنج حاکم غیرکرد را به جای ارلانها منصوب نمود. اما حضور حاکمان بیگانه که مجموعاً پانزده سال به طول انجامید با شکست کامل مواجه گردید.^{۱۳۲}

پس از معاهده زهاب، درگیری‌های متعدد ایران و عثمانی تا شهرزور و کردستان ارلان کشانده شد. با از بین رفتن دژ استراتئیکی مریوان که بر ارتفاعات بنا شده بود، این سرزمین از یک مرکز دیده بانی فوق العاده و نیز یک قلعه تسخیرناپذیر محروم گردید. راه عبوری که دشت‌های مریوان را به قزلجه متصل می‌کرد، مجدداً به گذرگاه ارتش‌های ایران و عثمانی برای جنگ طلبی‌هایشان تبدیل گردید. دشت مریوان برای پذیرش لشکرها و اسپ‌هایشان بسیار مناسب بود؛ علف و آب در این منطقه چراگاهی به وفور یافت می‌شد.

۱۳۱. قزوینی، علی‌نامه، ص ۲۲۷؛ شریف قاضی ۱۹۶؛ اسماعیل، ص ۷؛ مستوره، تاریخ، صص ۵۴-۵۲
مصطف، ص ۳۲

۱۳۲. در سال ۱۰۹۳ق، در پی گردن زدن خسروخان اول در اصفهان، ملوکنشین ارلان به مدت شش سال بدون فرمانروا بود و تیمورخان اجرلو از طرف شاه به عنوان ظابط (مسئول جمع آوری مالیات‌ها) به آنجا فرستاده شد. از سال ۱۱۱۳ تا ۱۱۲۰ق برای نخستین بار در تاریخ این کشور، سه حاکم غیر از ارلان منصوب گردیدند: محمدخان گرجی (سه سال)، حسن‌علی خان فرزند محمدمون من خان اعتمادالدوله (دو سال) و حسین‌علی خان برادرش (دو سال و نیم). سپس نوبت به انتقال پساول شاه یعنی کیخسرو بیگ به عنوان ضابط رسید (هجدۀ ماه). این انتصابات همگی با شکست مقتضحانه‌ای مواجه شدند و شاه سلطان حسین نهایتاً مجبور شد قدرت را به شاهزاده‌های ارلان و شخص عباس قلی خان (۱۱۲۹-۱۱۲۲ق) بازگرداند.

اکثر نبردها خصوصاً در طول دریاچه زریوار^{۱۳۳} در یک فرسنگ و نیمی مرز جدید حادث گردید. در سرتاسر قرن هیجدهم میلادی جنگ‌های داخلی متواتی در ایران دستاوردی جز فقر و بدختی نداشت. از طرف دیگر اشغال مکرایالات غربی ایران توسط عثمانی‌ها در همان دوران موجب تحیریک عشایر تحت نفوذ گردید و راه کردستان اردلان را به روی رعایای آنان گشود. بدین ترتیب شاهزاده‌های کرد بابان پنج بار در سنه مستقر شدند که آخرین دفعه با موافقت و حمایت شخص کریم خان زند بود.^{۱۳۴} شهرها و روستاهای کرد تخریب و غارت شدند و مردم به کوه‌ها پناه بردنده یا مهاجرت کردند. اما این جنگ‌ها تنها دلیل اصلی افول دائمی ملت کرد نبود. دلیل اصلی دیگر، همانطور که قبلًا ذکر گردید ازروای اقتصادی این قوم از آغاز قرن شانزدهم بود، یعنی از زمانی که راه بازرگانی بین شرق و غرب که از کردستان می‌گذشت، جای خود را به راه‌های دریایی داد. درآمد ناشی از حق عبور و به همراه آن، بازارها و مشاغل متعدد به تدریج متوقف گردید و اکراد در کوهستان‌های دورافتاده خود به انزوا کشیده شدند.^{۱۳۵}

سرزمین خاندان اردلان سخت‌ترین دوران خود را گذراند و چاره‌ای نداشت، مگر آنکه به انتظار ظهور خسرو خان دوم ملقب به بزرگ بنشیند تا بار دگر شاهد صلح، رونق و شهرت باشد.

والیان ایران: امتیازات و وظایف

خان احمدخان اول با آگاهی به اهمیت استراتژیکی - سیاسی منطقه و نیز اینکه دیگر دوران ملوک‌نشینی مستقل شهرزور و کردستان اردلان سرآمده است

۱۳۳. این دریاچه با ابعاد حدود ۲/۵ در ۳/۵ کیلومتر عمدها در میان مرداب‌هایی محاصره شده است. روایات کهن محلی نقل می‌کنند که در این نقطه شهری کهن مدفون شده است برخی و قایع‌نگاران کرد معتقدند که این شهر همان شهر قوم لوط است که در کتاب مقدس آمده است (رک: صادق‌الملک، ص ۶۵ فخرالکتاب، صص ۴۲-۴۳؛ ریج، روایت، یکم، صص ۱۸۷-۱۸۶؛ رایینو، گزارش درباره کردستان، ص ۱۹۴).
۱۳۴. خان محمد پاشا (۱۱۳۴-۱۱۴۲ق)، خالدپاشا برادرش (۱۱۴۲-۱۱۵۶ق)، سلیمان پاشا بابان (چند ماهی در سال ۱۱۶۴-۱۱۶۶-۱۱۷۰ق)، سلیمان پاشا دوم (۱۱۷۷-۱۱۸۷ق) و علی خان (۱۱۷۹-۱۱۸۰ق)؛ رک: درخت تبار شناختی خانواده بابان، ص ۴۸-۴۹.

و حالا باید موضع خود را مشخص کند، پیشنهاد شاه عباس اول را به عنوان چهارمین والی امپراتوری پذیرفت. نباید فراموش کرد، شاه که نتوانسته بود از طریق نظامی کشور کرد را تصاحب کند. راه حلی دیپلماتیک انتخاب کرده بود. همانطور که قبل اشاره شد شاه شاهزاده جوان را به اصفهان کشانید و وقت زیادی را صرف آموزش او نمود. در این دوران، بزرگان یا امرای ایران به دو دسته تقسیم می شدند: درباریان و ایالتیان. بزرگان دربار که رکن‌الدوله نامیده می شدند، به پنج دسته تقسیم می گردیدند: وزیر اعظم ملقب به «عتمادالدوله»، قورچی باشی^{۱۳۶}، قول‌آفاسی^{۱۳۷}، ایشک‌آفاسی^{۱۳۸} و تفنگچی‌آفاسی^{۱۳۹}. بزرگان ایالات به چهار دسته به ترتیب اهمیت از بالا به پایین تقسیم می شدند: والی‌ها، بیگلربیگی‌ها، خان‌ها و سلطان‌ها^{۱۴۰}. والی‌ها و بیگلربیگی‌ها مختار بودند تا خان‌ها و ملوک سرزمین تابع (ملکت) و بخش‌های آن را عزل و نصب کنند.

والیان به عنوان «شاهزاده‌های حاکم» همچنین مجاز بودند که خانات را تشکیل دهند^{۱۴۱}. با الحاق ملوک‌نشین‌های مهمی که آنان را از امپراتوری عثمانی جدا می کرد، شاهان صفوی قدرت را در اختیار سلسله‌های حاکم قرار دادند و

۱۳۶. قورچی باشی ابتدا ریاست گارد سلطنتی صفوی را بر عهده داشت (رک: هاند، گارد سلطنتی، ص ۴۷). با تشکیل ارتش جدید در زمان شاه عباس اول قدرت قورچی باشی کاهش یافت و عنوان ریش‌سفید تمامی قبایل ایران به وی اعطاء شد (رک: مینورسکی، تذکرات، صص ۴۶ و ۱۱۶-۱۱۷؛ سانسن، حکومت، صص ۳۰-۳۱).

۱۳۷. افسر ارشد ارتش غلامان (بردگان) این لشکر که توسط شاه عباس ایجاد شد از گرجی‌ها، سرکیسی‌ها و ارامنه‌ای که عمدها به اسلام گرویده بودند تشکیل می شد (رک: مینورسکی، تذکرات، صص ۴۴ و ۴۶-۴۷؛ سانسن، حکومت، ص ۳۱).

۱۳۸. افسر ارشد، رئیس تشریفات و رئیس افسران گارد شاهی (رک: مینورسکی، تذکرات، صص ۴۴ و ۴۸؛ سانسن، حکومت، صص ۳۱-۳۲).

۱۳۹. افسر ارشد کلیه تفنگداران پیاده، مین باشی‌ها، پیک‌ها و جارچی‌ها (رک: مینورسکی، تذکرات، صص ۴۴ و ۴۸؛ سانسن، حکومت، صص ۳۱-۳۲).

۱۴۰. مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴؛ میرزارفیع، دستور، ص ۷۰.

۱۴۱. مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴؛ میرزارفیع، دستور، ص ۷۰؛ نیکیتین، اکرا، ص ۱۶۸.

فرمانروایان آنها را تا مقام والی ترکیع دادند.^{۱۴۲} از زمان حکومت شاه عباس اول، تعداد والیان چهار نفر بود (ولات اربعه) که بدین ترتیب رده‌بندی شده بودند: اول والی عربستان، سپس والی لرستان، والی گرجستان و در نهایت والی کردستان یا اردلان.^{۱۴۳}

با توجه به اینکه والی عربستان (یا هویزه) سید و از سلسله عرب شیعی مشعشع بود، والاترین مقام به او تعلق داشت. سرزمین‌های وی در همان آغاز سلطنت شاه اسماعیل الحق شده بودند.^{۱۴۴}

والی لرستان به سلسله کهن لر کوچک از قوم جنگروندی تعلق داشت که مؤسس آن شجاع الدین خورشید در حدود سال ۵۷۰ ق م بود. بدليسي از آنان به عنوان سلسله‌های اصلي کرد همچون مروانیان، ايوبیان و لر بزرگ نام می‌برد. پس از انهدام اين سلسله‌ها، لر کوچک (یا لر فعلی) بر تمامی لرستان حاکم گردید. از زمان حکومت شاهزاده رستم که با شاه اسماعیل بیعت کرد، اين امر پذيرفته شد که اين خاندان از اخلاف حضرت علی(ع) نخستین امام شيعيان است.^{۱۴۵}

والی سوم همانا والی گرجستان بود، يعني کاخطي (کاخط)، کارتلى (کارتيل) و تفلیس که از اعقاب شاهان بگرati بودند. اين نظام فرمانروایي صفوی که توسط شاه اسماعیل بنا شده بود، بين سال‌های ۱۵۷۸ و ۱۶۰۳ م، متوقف گردید، تا آنکه دوباره توسط شاه عباس اول - که بگرات ششم را به تخت شاهی نشاند - برقرار گردید. پس از بگرات ششم تمامی فرمانروایان گرجی به تشیع اثنی عشری

.۱۴۲. سانسن، حکومت، ص ۴۲

.۱۴۳. مینوسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴؛ میرزارفیع، دستور، صص ۷۰-۷۳

.۱۴۴. مینورسکی، مشعشع؛ لوفت، مشعشع؛ کسری، تاریخ؛ مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴ و ۱۱۲؛ میرزارفیع، دستور، ص ۷۱

.۱۴۵. بدليسي، شرفنامه، صص ۵۷-۸۳؛ مینورسکی، لرکوچک؛ بدليسي، ترجمه ايزدي؛ مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴ و ۱۱۲؛ میرزارفیع، دستور، صص ۷۱-۷۲. شاه وردي خان والي قدرتمند لرستان در سال ۱۰۰۶ به فرمان شاه عباس اول صفوی به قتل رسید؛ فرزندانش که به زندان افتاده بودند به سرنوشت بدرا دچار گردیدند. بدین ترتیب قدرت در لرستان به حسين خان فرزند رستم و پسر عمومی شاه وردي خان منتقل گردید که به عنوان گروگان نزد شاه اقامت داشت. به وسوسه حسين خان بود که سرخاب بیگ پسر خان احمدخان اول کور شد (رك: اسكندر منشی، الامارت، دوم، صص ۷۱۹-۷۲۱).

گرویدند، تا مقام والیگری خود را حفظ کنند و از امتیازات آن بهره‌مند گردند.^{۱۴۶} کارتلی و کاخطی بدفعات به افراد مختلف سپرده شدند.

و بالاخره والی چهارم والی کردستان یا ارلان (خان احمدخان) بود، قبل از پیوستن به ایران در سال ۱۰۲۵ق، به مذهب تشیع گروید و سپس با خواهر شاه یعنی شاهزاده زرین کلاه وصلت کرد.^{۱۴۷} علی رغم این تغییرکیش، شاهزادگان حاکم اعتقادات یارسانی خود را تا سقوط سلسله شاه حفظ نمودند. بیگلریگی‌ها که حاکمانی عمومی بودند و تعداد و سرزمین هلاشان متغیر بود، توسط قدرت مرکزی منصوب می‌شدند و در برخی موارد فرزندان افغان می‌توانستند امیدوار به جانشینی آنان باشند.

در اواخر عصر صفوی در زمان شاه سلطان حسین تعداد سیزده بیگلریگی وجود داشت که بر قندهار، شیروان، هرات، آذربایجان، چخورسعد، قرهباغ و گنجه، استرآباد، کهکیلویه، کرمان، مروشاهی جان، همدان، مشهد و قزوین حکومت می‌رانند.^{۱۴۸}

حاکم قبیله قادرتمند بختیاری وضعیتی خاص داشت. از نظر مقام و اهمیت جایگاه، وی بلافاصله پس از والی کردستان قرار می‌گرفت.

در نظام سلطنتی ایران اختیارات والیان بسیار گسترده بود. تسيیاناف در گزارش خود به پرسن چارتیسکی می‌نویسد: «جهار والی در دریار شاهان ایرانی عناوین و وظایفی داشتند که به هنگام تاجگذاری شاه در اردبیل آنها را ادا می‌کردند. این وظایف عبارت بود از: والی عربستان که باید جقه یا پر کلاه رانگاه می‌داشت.^{۱۴۹} والی گرجستان که باید شمشیر رادردست می‌داشت، والی لرستان که باید تاج را نگهداری می‌کرد و والی کردستان که وظیفه نگاه داشتن ترثیثات مششکل از دو نوار مرصع به الماس را بر عهده داشت. چنانکه یکی از این مقامات

۱۴۶. مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴ و ۱۱۲-۱۱۳؛ میرزارفیع، دستور، صص ۷۲-۷۳؛ شاردن، سفرها، یکم، صص ۱۳۶-۲۰۲.

۱۴۷. مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳-۴۴؛ میرزارفیع، دستور، ص ۷۳.

۱۴۸. مینورسکی، تذکرات، ص ۴۴؛ میرزارفیع، دستور، صص ۷۴-۷۵؛ سانسن، حکومت، صص ۴۴-۴۵.

۱۴۹. نوعی کلاه پردار، نماد سلطنت، مرصع به سنگ‌های گرانبهای الماس.

والا از پذیرش شاه امتناع می‌کرد، شاه نمی‌توانست تاجگذاری کند.^{۱۵۰} راولینسون در گزارش خود می‌نویسد: «عنوان شاهنشاه یا شاه شاهان به عنوان سرور کل چهار شاهزاده خراج پرداز به پادشاه ایرانی اعطای می‌شد: والیان گرجستان، اردلان، لرستان و هویزه [عربستان]^{۱۵۱}. والیان بهمراه رکن‌الدوله‌ها، گروه چهارده نفره مقامات اعظم را تشکیل می‌دادند که از عنوان عالی‌جاه^{۱۵۲} برخوردار بودند. والیان در شورای حکومتی و جشن‌های پزرگ بلافاصله پس از رکن‌الدوله‌ها قرار می‌گرفتند. آنان را شاهزاده می‌دانستند و از اختیارات میهمانان شاه بهره‌مند بودند: هزینه اقامت‌شان در دریار، از دارآمدهای اموال سلطنتی (بیوتات) پرداخت می‌شد.

آنان همچنین از پرداخت مالیات معاف بودند. بهنگام عید نوروز والیان می‌بايست هدایایی برای شاه ارسال کنند، اما اگر به هر دلیل از انجام آن معدوم بودند، مورد سرزنش و بازخواست قرار نمی‌گرفتند.^{۱۵۳}

وظيفة اصلی والیان دفاع از مرزهایشان در مقابل رخنه عثمانی بود. آنان باید به شاه وفادار می‌ماندند و برای لشکرکشی‌های ملوکانه نیرو در اختیار وی قرار می‌دادند. برای لشکرکشی به مناطق همچوار به بغداد یا مرزهای ایران، عربستان یا آذربایجان، والی کردستان لشکری حدود دوهزار نفر ارسال می‌داشت. چنین بود که خان احمدخان موصل و بغداد را برای شاه عباس اول فتح کرد. در عوض برای لشکرکشی‌های دور دست فقط دویست تا پانصد سرباز از طرف والی اعزام می‌شد.^{۱۵۴}

چهار والی به نشانه وفاداری خود به شاه یک پسر یا برادر را به اصفهان می‌فرستادند. این نمایندگان از مقام والایی برخوردار بودند و از محارم شاه محسوب می‌شدند و در مراسم عمومی دربار نیز شرکت می‌جستند. آنان نیز حقوقی سالانه داشتند. جانشینان صفویه نیز این رسم را حفظ نمودند و چنین شد

۱۵۱. نیکیتین، اکراد، ص ۱۶۸.

۱۵۰. راولینسون، یادداشت‌ها.

۱۵۲. مینورسکی، تذکرات، صص ۴۳ و ۱۱۴.

۱۵۳. سانسن، حکومت، ص ۴۳؛ میرزا رفیع، دستور، صص ۷۴-۷۱.

۱۵۴. میرزا، حکومت، ص ۷۳.

که تا سقوط سلسله اردلان در سال ۱۲۸۴ق، همیشه وارث مفروض یا برادر والی در دربار شاه ایران ساکن بود.

از زمان حکومت شاه عباس دوم تا سقوط صفویه قدرت و نفوذ چهار والی کاهش یافت. اما برخلاف سایر ولایات امپراتوری، سرزمین هایشان به فهرست زمین های ملوکانه نپیوست. در زمان شاه سلطان حسین، شاهزادگان لرستان و کردستان مقام والی خود را از داده و عنوان بیگلریگ گرفتند.^{۱۵۵}

در رابطه با خاندان اردلان باید گفت که علت اصلی تنزل درجه آنان در نگاه شاه سلطان حسین بسیار متعصب، همانا هویت مصاعب دینی آنان یعنی شیعه و یارسانی بود. در این میان این خاندان مقام والی را مجدداً در زمان نادرشاه به دست آوردند. در قرون نوزدهم فقط شاهزادگان اردلان توانستند مقام والی و اقتدار گذشته خود را حفظ کنند و والیان عربستان و لرستان فقط عنوان افتخاری آن را یدک می کشیدند.^{۱۵۶}

بی درنگ پس از معاهده زهاب، امپراتوری عثمانی حکومت پاشالیک بغداد را به وجود آورد، به این ترتیب ایالات کرد شهرزور، کوی، حریر و زهاب که جدیداً فتح شده و به نوبه خود پاشالیک شده بودند، در سال ۱۲۸ق، تحت تولیت عثمانی درآمدند. طی شصت و چهار سال نخست پاشالیک، سی و شش حاکم نشین یکی پس از دیگری به اداره بغداد گمارده شدند. از وقایع مهم این دوره می توان به قیامهای متعدد گارد عثمانی و بیماری طاعون اشاره کرد.^{۱۵۷} بی ثباتی قدرت جدید التأسیس که هنوز کاملاً مستقر نشده بود، به سلسله ها و رؤسای قبایل کرد اجازه داد، تا در کمال استقلال بر سرزمین های سنتی خود فرمان برآورد و همچنین سبب شد که قدرت های جدیدی ظهر کنند. چنین بود که سلسله جدید بابان که به دست سلیمان ببه فرزند فقه احمد تأسیس شده بود، ظهور نماید و بر بخشی از سرزمین های رها شده خاندان اردلان از جمله شهرزور حکومت کند.^{۱۵۸} در رابطه

۱۵۵. میرزا رفیع، دستور، صص ۷۱-۷۴.

۱۵۶. لیارد بیبرز، جلد یکصد و سی و چهارم، استاد متفرغه ترک ۱۸۴۸-۱۸۴۲.

۱۵۷. لانگریگ، چهار قرن، صص ۸۱-۹۵؛ نیبر، سفرها، دوم، صص ۲۵۲-۲۵۳.

۱۵۸. رک: درخت تاریخنامی، ص ۴۸.

با اربابان کرد رواندز و عمادیه که توسط خاندان اردلان رها شده بودند و نیز حکاریه و بایزید، آنان یا کاملاً مستقل ماندند و یا خراج یا هدایایی به پاشاهای کرد همسایه می‌پرداختند.^{۱۵۹}

اگرچه هیچگونه نسبتی محرز نشده است، اما این سلسله جدید خود را وارد آخرین شاخه شاهزادگان بابان می‌دانست که در قرن شانزدهم میلادی پس از حکومت بر کردستان مرکزی متوقف گردید. سرزمین‌های آنان که بر کوی و سنjac متمرکز بود، از شرق به سرزمین‌های مکری، از جنوب و از غرب نیز به سرزمین‌های خاندان اردلان محدود می‌شد. رؤسای فبابل نخستین ملوک‌نشین بابان که به هنگام مرگ آخرین فرمانروایشان قادری بهم زده بودند، طبیعتاً با دربار عثمانی که سنی و هم‌کیش آنان بودند بیعت کردند.

خارج سالانه‌ای معادل چهار خروار (۱۲۰۰ کیلوگرم) طلا به سلطان پرداخت می‌نمودند. هنگامی که در پایان قرن شانزدهم تیمورخان اردلان کلیه سرزمین‌های بابان را تصرف کرد، مقرر نمود که همان خراج به وی پرداخت شود.^{۱۶۰} این سرزمین‌های زمان معاہده زهاب در کنترل خاندان اردلان باقی ماند. فقهه احمد پدر مؤسس ملوک‌نشین دوم بابان، یکی از اکراد کرمانج بود که به طایفه نورالدینی یشدار (پژدر) ساکن دره‌های قلعه دزه واقع در شرق کوی سنjac در کردستان مرکزی تعلق داشت. خود وی اهل روستای داره شامنه و فقیه یعنی حقوقدان شرع بود.^{۱۶۱} در اواسط قرن هفدهم میلادی هنگامی که وی به ارتش عثمانی پیوست و به نبرد با همسایگان مسیحی پرداخت خودی نشان داد و مسئولیت پذیری وی شهره گردید.^{۱۶۲}

.۱۵۹. نیر، سفره‌ا، دوم، صص ۲۶۹-۲۷۰.

ارباب نشین‌های رواندز و عمادیه تا نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در دست اخلاف بهرام‌بیگ پسر سرخاب‌بیگ اردلان (۹۴۵-۹۷۵ق) باقی ماند. (رك: مستوره، تاریخ، ص ۲۰؛ اسماعیل، ص ۹).

.۱۶۰. بدليسی، شرفنامه، صص ۳۶۲-۳۷۲.

.۱۶۱. در زبان کردی به طلبه یا کسانی که در مساجد و پیش ملاهای درس علوم دینی می‌خوانند، فقهه یا فقی (نهفه، نهقی) می‌گویند (زبدة تاریخ کرد و کردستان، جلد ۲، ص ۲۶۵).

.۱۶۲. زکی، خلاصات، دوم، ص ۴۱۷؛ امین، امارات، ص ۴۵؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۸۰؛ ایزدی، کردها، ص

فقه احمد به همراه همسرش که شاهزاده‌ای مسیحی بود - که به اسارت ارتش عثمانی درآمد - به کشور بازگشت. داستان ملاقات و عشق آنان به افسانه‌ای مشهور در کردستان بابان تبدیل گردید. از این وصلت فرزندی به نام سلیمان به دنیا آمد که به سلیمان ببه معروف شد.^{۱۶۳}

حدود سال ۱۰۸۹ق، سلیمان ببه همان راه پدر را رفت و به ارتش عثمانی پیوست و عازم نبرد علیه همسایگان غربی شد و همچون پدر اعتبار و احترام کسب کرد. به نگام بازگشت به کشور، قدرت خود را بس فراتر از پایگاهش گسترش داد و سرزمین‌هایی را که قدیم الایام ملوک نشین کرمانچ بابان را تشکیل می‌دادند تصرف نمود.^{۱۶۴}

سلیمان ببه که با فتوحات خود نیرومندتر شده بود، خود را میر (شاهزاده) بابان نامید و این عنوان را به اخلاق خود نیز منتقل کرد.

و قایع نویسان کردستان اردلان در مورد خاستگاه و صعود سلیمان ببه نظرات مختلفی دارند. آنان معتقدند که اسلاف وی خادمان فرمانروایان اردلان در مناطق سورداش و سروچک بوده‌اند. خود وی که راهزن معروفی شده بود، دسته‌ای از اشرار را به دور خود جمع کرده و چون در این امر موفق بود، قدرت خود را به مناطق گلعنبر و قره‌داغ تعمیم داده بود.^{۱۶۵} در جریان سال ۱۱۰۱ق، سلیمان ببه شهر کرکوک را - که پس از تاجگذاری خان احمدخان اول در سال ۱۰۴۱ق، پایتحت شهر زور شده بود - مورد هجوم قرار داد. طی این نبرد حاکم شهر دلاور پاشا کشته شد و شهر تسلیم ببه گشت.

دو سال بعد، حاکم جدید حسن پاشانام^{۱۶۶} پس از انتصاب یکی از متهدانش به حکومت کرکوک، پیام تهدید آمیزی به میر سلیمان فرستاد و از وی خواست که شهر را تخلیه کند و یادآور شد که ایالت شهر زور به دربار عثمانی تعلق دارد. اما

۱۶۲. سوان، بین النہرین، ص ۸۴؛ رئیس، روایت، دوم، صص ۸۰-۸۱

۱۶۳. بابانی، صص ۱۰۶-۱۱۰.

۱۶۴. زکی، خلاصات، دوم ص ۴۱۷؛ ریچ، روایات، یکم، ص ۸۱؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۸۰؛ امین، امارات،

ص ۴۶. ۱۶۵. مستوره، تاریخ، ص ۳

۱۶۶. با حسن پاشای قدرتمند (۱۱۱۶-۱۱۳۶ق) اشتباه نشود.

این تهدیدات موثر نیفتاد، چرا که پاشالیک بغداد خود به سبب شیوع طاعون - که دو سالی در منطقه عمیقاً شیوع داشت و بیش از یکصد هزار قربانی گرفته - تضعیف شده بود. این بیماری سپس به کردستان اردلان سرایت کرد و همان تعداد کشته نیز در آنجا به جا گذاشت.^{۱۶۷}

پس از محاصره دو ماهه کرکوک، لشکر حسن پاشا که علیه شاهزاده بابان اعزام شده بود، با شکست در مأموریتش وادر به عقب نشینی شد. این شکست که به استعفای حسن پاشا منجر گردید به میرسلیمان امکان داد که اقتدار خود را در سرتاسر شهر زور اعمال نماید و در نتیجه استقلال خود را از دربار عثمانی اعلام کند. قدرت نظامی و اقتصادی و همچنین اعتبار وی به آنجا رسید که مصمم شد ملوک نشین اردلان را در ابعاد سابق خود بازسازی نماید.

چنان شد که در سال ۱۱۰۹ق، میرسلیمان به حاکم بغداد اعلام جنگ کرد و شکستی سنگین را به وی تحمیل نمود. با اتکاء به این فتح جدید، وی بلافاصله دست به لشکرکشی علیه کردستان اردلان زد، تا کردستان جنوبی را سرتاسر یکی کند.^{۱۶۸} این دوران همزمان با تضعیف قدرت خاندان اردلان و همچنین قدرت مرکزی ایران بود. افول صفویه که از سی سال قبل آغاز شده بود، تشید گشت. میرسلیمان با ده هزار سوار و همین تعداد پیاده نظام به راحتی مریوان و سقز را فتح کرد و حکام آنها را بیرون راند. این تصرفات آغاز لشکرکشی هایی بود که سلسله بابان تا سال ۱۱۸۰ق، علیه شاهزادگان اردلان به راه انداخت، تا سرزمین های آنان را به سرزمین بابان ملحق کند. شاهزاده بابان از اینهم فراتر رفت. وی به سمت گروس و ساین قلعه افساریه حرکت کرد و حکام آنها را اخراج نمود.^{۱۶۹}

۱۶۷. شریف قاضی ۱۹۸ ب - ۱۹۹ الف.

۱۶۸. مستوره، صص ۱۰۵-۱۰۴؛ شریف قاضی ۱۹۸ ب - ۱۹۹ الف؛ اسماعیل، صص ۹-۸؛ مردوخ، قلم باری، صص ۲۶۴-۲۶۳.

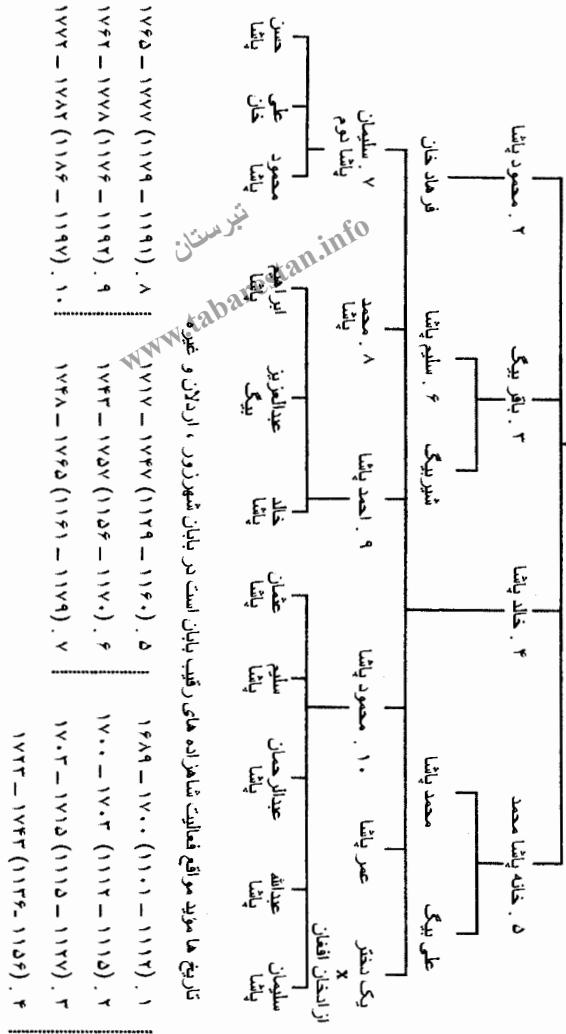
۱۶۹. حاکم سقز تمرخان اردلان پسر سهراب سلطان و نوه والی سلیمان خان بود و حاکم مریوان نیز ابراهیم بیگ از خانواده میر اسکندری (رو: مستوره، تاریخ، ص ۶۰؛ شریف قاضی ۱۹۹ ب).

۱۷۰. قاسم سلطان حاکم اورامان بود.

۱۷۱. مستوره، تاریخ، ص ۶۰؛ شریف قاضی ۱۹۹ ب.

نقشه احمد

۱. سلیمان بیه / مدرسینان



تاریخ های موجود موقع فعالیت شاهزاده های رقیب بیان است در بیان شهزادر، ارلان و غیره

۱۷۶۵ - ۱۷۷۷ (۱۱۹۱)	۱۷۷۷ (۱۱۹۱)	۱۷۷۷ (۱۱۹۱)
۱۷۶۲ - ۱۷۷۸ (۱۱۹۲)	۱۷۷۸ (۱۱۹۲)	۱۷۷۸ (۱۱۹۲)
۱۷۶۰ - ۱۷۷۰ (۱۱۹۳)	۱۷۷۰ - ۱۷۷۰ (۱۱۹۳)	۱۷۷۰ - ۱۷۷۰ (۱۱۹۳)
۱۷۶۴ - ۱۷۷۴ (۱۱۹۴)	۱۷۷۴ - ۱۷۷۴ (۱۱۹۴)	۱۷۷۴ - ۱۷۷۴ (۱۱۹۴)
۱۷۶۲ - ۱۷۸۲ (۱۱۹۵)	۱۷۸۲ - ۱۷۸۲ (۱۱۹۵)	۱۷۸۲ - ۱۷۸۲ (۱۱۹۵)
۱۰. ۱۱۹۷	۷. ۱۱۷۹	۷. ۱۱۷۹
۱۰. ۱۱۸۶ - ۱۱۸۶ (۱۱۹۶)	۱۰. ۱۱۸۶ - ۱۱۸۶ (۱۱۹۶)	۱۰. ۱۱۸۶ - ۱۱۸۶ (۱۱۹۶)
۴. ۱۱۵۴	۴. ۱۱۵۴	۴. ۱۱۵۴

حاکم سنه والی محمدخان اردلان (۱۱۰۵-۱۱۱۳ق) که نمی‌توانست در مقابل ارتش نیرومند ببابان مقاومت کند، از شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق) درخواست کمک کرد. شاه پس از ارسال نامه‌ای به سلطان مصطفی دوم عثمانی از تحرکات میرسلیمان و عدم واکنش حاکم بغداد ابراز ناخشنودی می‌نمود، عباس قلی خان قاجار گنجه‌ای رادر رأس لشکر بیست هزار نفری به کمک والی که فقط هشت‌صد سوار داشت فرستاد.^{۱۷۲} نهم و دهم ماه محرم ۱۱۱۰ق، دو لشکر به نبردی خونین در مریوان پرداختند که به شکست شاهزاده بابان متنه گشت. حاصل این نبرد دو روزه بسی سنگین بود و پنج الی شش هزار نفر از طرفین کشته و سه الی چهار هزار نفر هم به اسارت گرفته شدند.^{۱۷۳}

میرسلیمان در حال بازگشت به شهرزور آگاه می‌شود که حاکم بغداد به کرکوک می‌آید. وی که شدیداً تضعیف شده بود، با همراهی افسران نزدیک خود به قسطنطینیه گریخت.^{۱۷۴} در آنجاستن جاق (ایالت) شهرزور شامل کرکوک^{۱۷۵} رسم‌آبه میرسلیمان اعطا گردید. به واقع فقدان یک قدرت طرفدار عثمانی سبب شد، تا متحد قابل توجهی چون میرسلیمان موقتاً در جهت منافع عثمانی علیه ایران تلقی شود؛ چراکه یک سال قبل از آن هم والی هویزه (عربستان) به ابتکار خود بصره را فتح کرده و کلید آن را برای شاه فرستاده بود.

میرسلیمان به پایتخت خود کرکوک بازگشت و دو سال بعد را با اتکاء به قدرت روزافرونش به کشت بذر وحشت در منطقه گذراند. شاه سلطان حسین به ناچار نامه‌ای دیگر به سلطان در اوخر سال ۱۱۱۱ق، به همراه کلید بصره به سلطان تسلیم کرد و از وی خواست تا شاهزاده بابان را سر به نیست کند. دربار عثمانی که نمی‌توانست از طریق دیپلماسی میرسلیمان را از میان بردارد، دالبان مصطفی که پر شروشور بود را به حکومت بغداد و سر عسکری (فرماندهی کل قوا) منصوب کرد که وی نیز لشکرهای الپ و دیار بکر را به خدمت فراخواند. در سال ۱۱۱۲ق،

.۱۷۲. شریف قاضی ۱۹۹؛ مستوره، تاریخ، صص ۶۰-۶۱؛ نوابی، استاد، صص ۱۲۲-۱۳۰؛ امین، امارات، ص

.۱۷۳. شریف قاضی ۲۰۰؛ مستوره، تاریخ، ص ۶۱.

.۱۷۴. شریف قاضی ۲۰۰؛ مستوره، تاریخ، ص ۶۱.

.۱۷۵. ریچ، روایت، دوم، ص ۸۱؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۸۱؛ امین، امارات، ص ۵۲.

شاهزاده بابان شکست خورد به اسارت درآمد و به همراه هفده تن از افسرانش گردن زده شدند.^{۱۷۶} اما سرنوشت غم انگیز میرسلیمان تداوم سلسله بابان را به خطر نیافکنند و اعقاب او، جانشینان بی چون و چرای وی در شهرزور و هرازگاهی در کوی و حریر تا سال ۱۲۶۳ق، گشتند. از ادامه حوادث تا سال ۱۱۳۶ق، که شاهزادگان بابان در فتح ایالات غربی ایران به کمک ارتش عثمانی شتافتند، اطلاع دقیقی در دست نیست. به نظر می‌رسد که نخستین جانشین میرسلیمان پسرش محمود پاشا بوده است.

محمودپاشا (۱۱۱۲-۱۱۱۵ق) قلعه چوالان را که در مرکز شهرزور واقع می‌شد و بسیار سرسبز و خوش اقلیم بود را به عنوان اقامتگاه شاهزادگان بابان برگزید.^{۱۷۷}

از راه رسیدن حسن پاشا (۱۱۱۶-۱۱۳۶ق) که خود را به عنوان نخستین حاکم واقعی بغداد معرفی کرد، آغاز دوره‌ای جدید در پاشالیک بود. او مملوکان را در رده‌های مختلف نظام اداریش گمارد و قبایل کرد و عرب را علیه یکدیگر بکار گرفت. در سال ۱۱۲۸ق، حسن پاشا بکریگ بابان برادر محمودپاشا را که در سال ۱۱۱۵ق، به جای برادر به تخت نشسته بود، از بین برد تا قدرت خود را تثیت کند.^{۱۷۸}

ایالات کرد شهرزور، کوی، حریر و زهاب رسم‌تاپیع حکومت بغداد شدند. دو سال بعد در سال ۱۱۳۰ق، حکومت بابان خان پاشامحمد فرزند دیگر میرسلیمان در منطقه احیاء گردید.^{۱۷۹}

توسعه قدرت سلسله بابان به‌سمت جنوب یعنی مناطقی که توسط خاندان

۱۷۶. هامر، تاریخ، سوم، ص ۳۰۲؛ لانگریگ، چهار فرن، ص ۸۰

۱۷۷. بابانی، ص ۱۱۶. «چواله» (یا چغاله به فارسی) به بادام کال که سبز و زرد رنگ است اطلاق می‌شود. این نام سبب وفور درختان بادام در منطقه به آن داده شده است.

۱۷۸. بابانی، ص ۱۱۵.

۱۷۹. شریف قاضی ۲۴۰؛ نظمی زاده، گلشن، ص ۱۹۳؛ امین، اعادات، ص ۵۶؛ ریچ، روایت، یکم ص ۳۸۱. به گفته ریچ حکومت بابان به مدت چهار سال دچار وقفه گردید یعنی در سال ۱۱۳۲ق. اما شریف قاضی معتقد است که خان پاشا از سال ۱۱۳۰ق به قدرت رسیده بود.

اردلان رها شده بود آنان را بر آن داشت که به سایر اقوام گورانی غیر از قوم خود نیز سلط طیابند. این سلطه سلسله بابان بر گورانیان شهرزور چندان تعجبی نداشت. در همان قرن شانزدهم افول وضعیت اقتصادی و فقر کردستان باعث شد که عشاير کرمانچ شمالي به سمت سرزمین های حکاري حرکت کنند و کشاورزان یكجانشين را به حال خود رها نمایند، تا به تدریج به سمت جنوب کوچ نمایند. معاهده زهاب و تبعات اختلاف ایران و عثمانی بر شهرزور و کردستان اردلان منجر به تخریب شهرها، روستاهای و مهاجرت عمده اقوام محلی یكجانشين گردید. به همین امر توسعه کرمانچ را شتاب بخشید. کرمانچ ها که سلسله بابان نیز از همین قوم بودند، اهل سنت و شافعی بودند، گسترش آنان سبب شد تا به ترویج مذهب و زیانشان که سورانی^{۱۸۰} نامیده می شد پردازند. برخلاف خاندان اردلان سلسله بابان برداشتی قبیله‌ای از حکومت داشت که این امر باعث شد تا سرزمین های آنان از توسعه واقعی محروم بماند.^{۱۸۱}

به لطف سفرهای متعدد اوتر فرانسوی که بین سال های ۱۷۳۶ و ۱۷۴۳ م، به مناطق کردنشین عثمانی سفر کرد، می دانیم که در آن دوران مردم شهرزور اکراد گورانی محسوب می شدند.^{۱۸۲} در این میان روند کرمانچی و عشايری شدن این قوم آغاز شد؛ فرهنگ گورانی چنان تضعیف گردید که گورانی بودن مترادف با کم شانی، ذهنیتی روستایی و حتی قومی پست تر تلقی گردد. چنین شد که این سرزمین هرگز نتوانست مجدداً رونق و اهمیت گذشته خود را بازیابد.

.۱۸۱. ایزدی، کردها، صص ۵۴-۵۳ و ۱۳۵، ص ۱۱۴.

.۱۸۰. اوتر، سفرهای دوم، ص ۲۳۵.

تبرستان

www.tabarestan.info

نادرشاه و سلطنت سبعان وردي خان

مرگ شاه عباس دوم در سال ۱۰۷۷ق، پایان دوره طولانی صلح و رونق در ایران بود. افول اجتناب ناپذیر سلسله صفویه با فرزندوی صفی دوم (شاه سلیمان ۱۱۰۵-۱۱۰۷ق) آغاز گردید. تسلیم شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ق) در مقابل محمود فرمانده افغان از قبیله قلزاری - قیلزاری قندهار^{۱۸۳} و کناره گیری وی از سلطنت به نفع محمود، سقوط سلسله صفویه را در پی داشت.^{۱۸۴} ارتضی عثمانی و متحدان کرد و عرب آن با استفاده از هرج و مرج حاکم استان‌های غربی کشور ایران را از ایروان تا لرستان تصرف کردند (۱۱۳۶ق). یکی از این متحدان خانه پاشا بابان (۱۱۳۰-۱۱۳۶ق) فرزند سلیمان ببه بود که بر شهر زور حکم می‌راند. هم او بود که به کردستان اردهان که بر اثر شیوع طاعون شدیداً تضعیف و کم جمعیت شده بود اعلام جنگ نمود. طاعون که چهار سال پیشتر شایع شده بود،

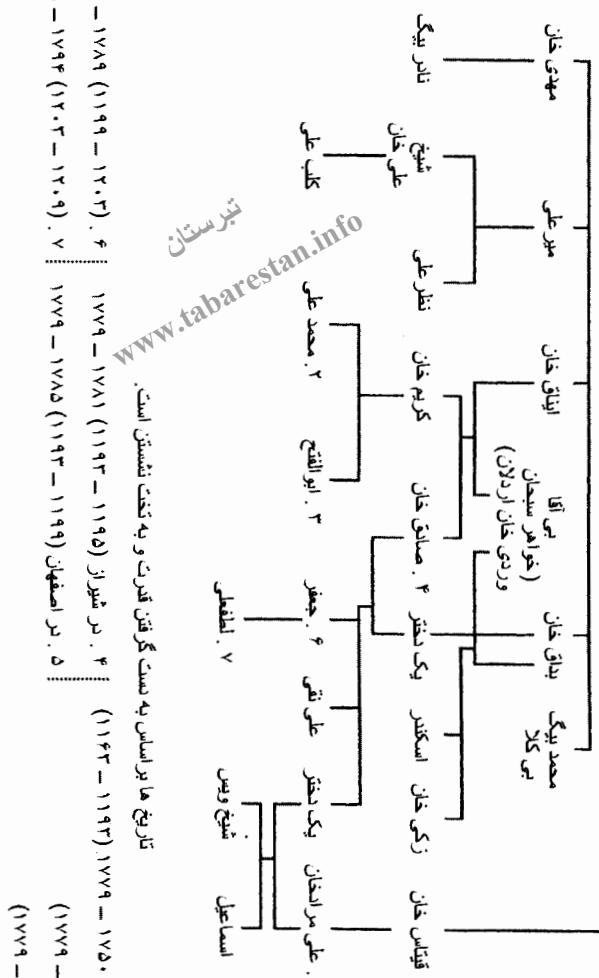
۱۸۳. نگارنده‌گان ایرانی از جمله دهخدا نام این قبیله را به انحصار مختلف آورده‌اند: قلیر، قلچه، قلیچایی، اروپاییان از نام‌هایی چون غلزاری، غیلزاری استفاده کرده‌اند. دریارة این قبیله افغان سنی مذهب رک: حنفی، گلزاری.

۱۸۴. در مورد سقوط صفویه رک: لاکهارت، سقوط؛ فلور، اشغالگری افغان.

زندیه

زند بله

زند هزاره



۶ زندیه

تاریخ های ایرانی به دست گرفت که در تخت نشستن است.

۱. وکل	۱۷۵۰ – ۱۷۷۹
۲. در شیراز	۱۷۷۹ – ۱۷۹۳
۳. (۱۷۹۳ – ۱۷۹۴)	۱۷۹۴ – ۱۷۹۵
۴. در اصفهان	۱۷۹۳ – ۱۷۸۹
۵. در اصفهان (۱۷۹۹ – ۱۷۸۹)	۱۷۸۹ – ۱۷۸۵
۶. در اصفهان (۱۷۹۹ – ۱۷۹۰)	۱۷۹۰ – ۱۷۸۹
۷. در اصفهان (۱۷۹۹ – ۱۷۹۲)	۱۷۹۲ – ۱۷۸۵

باعث مرگ بیش از هشتادهزار سکنه آن منطقه گردید. شاهزاده‌های ارلان طی نبرد عباس قلی خان^{۱۸۵} و علی قلی خان^{۱۸۶} از صفحه روزگار محو گردیدند. اولی به قتل رسید و دومی پس از اسارت برای همیشه ناپدید گشت. چنین شد که خانا پاشا بابان این شاهزاده‌نشین را به تصرف خود درآورد.^{۱۸۷} پس از سلطنتی کوتاه‌امان خونین که سه سال به طول انجامید، محمود افغان ظاهراً به دستور پسر عمه‌اش اشرف که جانشین وی گردید به قتل رسید. در مقابل وحشیگری‌ها و قتل عام‌های افغان‌ها از یک سو و ارتش - بابان و پاشاهای آن سوی دیگر - واکنشی پیرامون طهماسب دوم فرزند شاه سلطان حسین با تلاش نادر فرمانده کل ارتش وی شکل گرفت. در ۱۱۴۲ق، ابتدا افغان‌ها، سپس عثمانیان و متعددانشان^{۱۸۸} از حمله خاندان بابان مغلوب و از ایران رانده شدند.^{۱۸۹}

بلافاصله پس از بازپس‌گیری ولایات غربی، نادر به سنه رفت و محمود

۱۸۵. طی سال‌های ۱۱۲۲ تا ۱۱۲۹ق، دوبار والی گردید. مولا عبدالکریم قاضی، جد شریف قاضی وقایع‌نویس وظیفه نایب‌الحاکمه را بر عهده داشت (رک: شریف قاضی ۲۰۳آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۲۶-۲۷).

۱۸۶. طی سال‌های ۱۱۲۹ تا ۱۱۳۲ق والی بود. به گفته شریف قاضی (۲۰۵) حکومت وی در سال ۱۱۳۰ خاتمه یافت. به نظر می‌رسد که به قتل رسیده باشد چون هیچ اثری از وی پس از اسارت بر جای نماند (اسماعیل، ص ۱۱).

۱۸۷. مستوره، تاریخ، صص ۷۰-۷۲؛ مصنف، صص ۴۰-۴۱؛ شریف قاضی ۲۰۵، آ، ۲۰۷؛ اسماعیل، ص ۱۱.

خان‌پاشا شش سال بر کردستان ارلان حکم راند و در همین دوران بود که حکومت بابان به برادر وی خالد پاشا سپرده شد.

۱۸۸. شریف قاضی ۲۰۶ ب ۲۰۷ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۷۱-۷۲.

شریف قاضی روایت بسیاری جالی از اشغالگری عثمانی و علی الخصوص قتل عام‌های همدان و آزادسازی زندانیان به وسیله جدش مولا عبدالکریم قاضی، روحانی والا مقام، که در گذشته نیابت حکومت را بر عهده داشت ارائه می‌دهد. او همچنین به عنوان سفیر به قسطنطینیه اعزام گردیده بود تا خبر از فتح عثمانیان دهد (شریف قاضی ۲۰۶ ب - آ؛ طبق اطلاعات حاصله از روسیه، قتل عام‌های همدان یکصد هزار قربانی بر جای گذاشتند. (اسناد حکومتی ۹۱/۱۴ مورخ ۲۱ آوریل ۱۷۳۳). درباره نادر رک: لاکهارت، نادرشاه؛ پری نادرشاه.

قلی بیگ وکیل^{۱۸۹} را که مورد اعتماد وی بود احضار نمود و ازو پرسید: آیا شاهزاده ارلان که صلاحیت فرمانروایی بر سر زمین آباء و اجدادیش را داشته باشد می‌شناسید؟ وکیل سبحان‌وردی‌خان، از اخلاف سرخاب‌بیگ، فرزند خان احمد‌خان اول و زرین‌کلاه را به وی معرفی کرد که همان‌طور که قبل‌اگفته شد به دست شاه صفی کور شده بود و برادر عباس قلی‌خان^{۱۹۰} والی بود.^{۱۹۱}

طی سال‌های پس از اشغال ولایات غربی به دست عثمانیان، سبحان‌وردی‌خان بر منطقه اسفندآباد حکم راند. در ادامه در حالی که خان‌پاشا بابان در سنّه مستقر شده بود، دربار عثمانی نه تنها شاهزاده ارلان را در اسفندآباد تأیید نمود بلکه ولایات گروس و خمسه رانیز به وی اعطای کرد و او را به لقب پاشا مفتخر نمود. علی‌رغم این اشتراک با عثمانیان، نادر سبحان‌وردی‌خان را در سال ۱۱۴۲ق، به ولایت کردستان ارلان منصوب کرد.^{۱۹۲}

دو سال بعد (۱۱۴۴ق)، ارتش عثمانی مجدداً ولایات غربی ایران را تصرف کرد و خالد‌پاشا بابان (۱۱۳۶-۱۵۶ق) برادر خانه‌پاشا در سنّه مستقر گردید. سبحان‌وردی‌خان ارلان به تهران رفت و به نادر که به تازگی طهماسب دوم را خلع و خود را شاه خوانده بود ملحق گردید. هشت ماه بعد در سال ۱۱۴۵ق، والی توانست سر زمین خود را با کمک ارتش نادری باز پس بگیرد، عثمانیان و بابان را یک‌بار دیگر از ایران بیرون براند.^{۱۹۳}

حکومت سبحان‌وردی‌خان که بیست سال به طول انجامید فراز و نشیب‌های فراوانی داشت. نادر مرتبأ مقامات کشوری خود را تعویض می‌کرد و

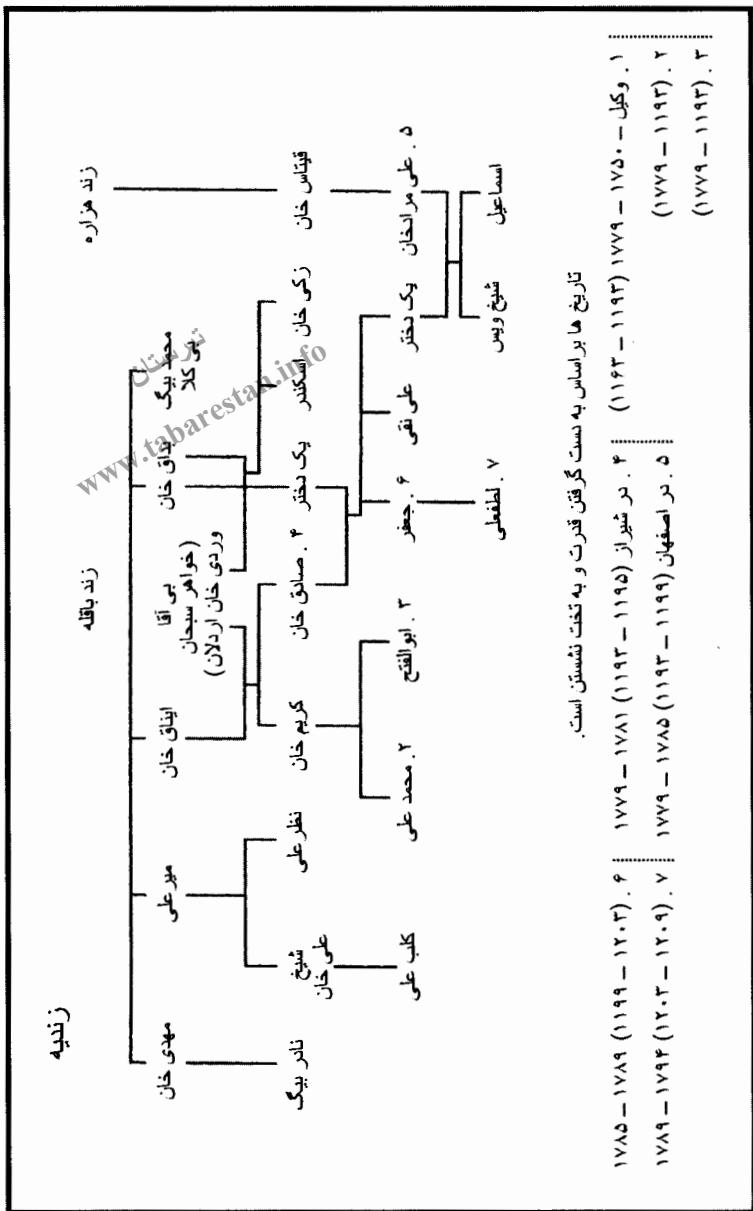
۱۸۹. وی از خاندان وکیلی است که در کردستان ارلان نسل اندر نسل وظیفه وکیل را بر عهده داشته‌اند. رک: پیوست مربوط به خانواده‌های اصلی ملوک‌نشین.

۱۹۰. سبحان‌وردی‌خان، عباسقلی‌خان، مصطفی‌خان، منوچهرخان (پدر بزرگ خسرو مصنف) هر چهار نفر فرزندان محمد‌خان بن خسرو‌خان بن سلیمان‌خان می‌باشند (شجره زندگی و تحقیقی خاندان ارلان).

۱۹۱. شریف قاضی ۲۰۵-۲۰۷ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۴۷؛ اسماعیل، ص ۱۱؛ مصنف، ص ۴۱-۴۰.

۱۹۲. مستوره، تاریخ، صص ۷۵-۷۶؛ مستوره، ص ۱۳۱؛ اسماعیل، ص ۱۱.

۱۹۳. شریف قاضی ۲۰۷ب؛ مستوره، تاریخ، صص ۷۶-۷۵؛ اسماعیل، ص ۱۱.



تاریخ ها بر اساس به دست گرفتن قدرت و به تخت نشستن است.

۱. وکیل — ۱۷۵۰—۱۷۷۹ (۱۱۹۳—۱۱۶۳) (۱۱۹۲—۱۱۷۹) (۱۱۹۲—۱۱۷۹) (۱۱۹۲—۱۱۷۹) (۱۱۹۲—۱۱۷۹)

۲. در شیواز (۱۱۹۵—۱۱۹۳) ۱۷۸۱—۱۷۷۹ ۴. در شیواز (۱۱۹۵—۱۱۹۳) ۱۷۸۱—۱۷۷۹

۳. نو اصفهان (۱۱۹۳—۱۱۹۲) ۱۷۸۵—۱۷۷۹ ۵. نو اصفهان (۱۱۹۳—۱۱۹۲) ۱۷۸۵—۱۷۷۹

۶. نو اصفهان (۱۱۹۳—۱۱۹۲) ۱۷۸۹—۱۷۷۹ ۷. نو اصفهان (۱۱۹۳—۱۱۹۲) ۱۷۹۴—۱۷۷۹

۷. افشاریه

سبحان و ردی خان نیز از این قاعده مستثنی نبود. وی شش بار نصب و عزل گردید که هفتمین و آخرین این انتصاب کمی قبل از قتل نادر (۱۱۶۰) روی داد.

وی که شاهزاده‌ای آینده نگر و مسلط بود، تا پایان مورد احترام نادر بود، گرچه نادر ذاتی بس شکاک و بی ثبات داشت. او که در هنگام انتصاب به مقام والی حدود پنجاه و پنج سال سن داشت از تجربه‌ای بسیار طولانی در زمینه حکومت برخوردار بود و مردم نیز هیچگاه علاقه‌خود را از او دریغ نداشتند. بعداً در سال ۱۱۴۶ق، چند ماهی نیز توسط نادر که به شاهی رسیده بود به سمت رکن‌الدوله - که ستون حکومت بود - منصوب گردید.^{۱۹۴}

نادر، این آخرین فاتح بزرگ آسیایی، در سال ۱۱۴۸ق، تاجگذاری کرد و سلسله افشاریه را تأسیس نمود. علی‌رغم استبداد روزافروش، کردها او را به سبب نبوغ نظامیش دوست می‌داشتند و جمع کثیری از آنان وی را از خودشان می‌دانستند.^{۱۹۵}

چنین شد که سپهبدان و فرماندهان قبایل کرد و لشکرگشان به دور وی جمع

.۱۹۴. شریف قاضی، ص ۲۰۸؛ درباره رکن‌الدوله رک: همان، ص ۴۴.

.۱۹۵. بنابر یک روایت تاریخ نگاری کرد، نادرشاه اصلیت کرد داشته است. به واقع در آغاز قرن شانزدهم میلادی، قبایل کرد بلاوقه به مرزهای شمالی و شمال شرقی رانده می‌شدند تا از حملات پی در پی از رکها و ترکمنان جلوگیری کنند. یکی از این قبایل، قبیله‌ای کوچک و گمنام به نام قرخلو/ قیرقلو بود که نادر به آن تعلق داشت. قرخ و قراخ یعنی حاشیه و کناره.

هنگامی که شاه عباس اول چندین هزار خانواده متعلق به قبیله قدرتمند افشار را از پایگاهشان در آذربایجان به سمت مرزهای شرقی مهاجرت داد، قرخلوها/ قیرقلوها به یکدیگر نزدیک شدند تا در ادامه به یکی از دسته‌های کوچک آنها تبدیل شوند. باورهای مذهبی آنان کاملاً مخالف اعتقادات قزلباش‌ها بود.

افشارها خود از قبیله اغوز بودند که از نخستین ترکمنان تشکیل شده بود که به غرب ایران رخنه کردند (رک: اوبرلینگ (افشار)). بالاخره در قرن سیزدهم میلادی با حمله مغول، افشارها به طور دائمی در آذربایجان مستقر گردیدند. در زمان شاه طهماسب بود که افشارها اهمیت فراوانی یافتند. قورچی باشی‌های متعددی از این خاندان انتخاب شدند (رک: هاندا، گارد سلطنتی، ص ۴۸) این قبیله از چهارده دسته تشکیل شده بود که مشهورترین آنها آراشلو، گودوزلو و ایرلو بودند (رک: مستوره، تاریخ، ص ۷۳، یادداشت ناشر؛ و نیز تاریخ دبلی‌ها، صص ۷۰ و ۸۸؛ مردوخ، قلم یاری، صص ۲۷۵-۲۷۴؛ سایکس، تاریخ، دوم، ص ۲۴۷).

گشتند. ارتش کردستان به فرماندهی شاهزادگان سبحان و ردیخان، خان احمدخان سوم و علیخان اول در لشکرکشی‌های کرکوک (۱۴۶ق)، بلوچستان (۱۵۱ق)، هند (۱۵۱ق) و داغستان (۱۵۴ق) در کنار نادر شمسیر زدند.^{۱۹۶}

پس از سقوط صفویه، بخش غربی ایران ویران گردیده و به طور چشمگیری از سکنه خالی شده بود، اما در تشدید این وضعیت نادر چندان بی‌تقصیر نبود. وی بخش عمده‌ای از قبایل ولایات فقavar، آذربایجان، عراق عجم و فارس را به شمال شرق مهاجرت داده بود، تا از یکسو قیام‌های محلی و اثلاف‌های محتمل با دربار عثمانی را محدود کند و از سوی دیگر نیازهای خوده به نیروی انسانی برای لشکرکشی‌هایش را برابر ورده نماید. در مقابل این توقعات روزافزوون به نیروی انسانی و خراج، بخش عظیمی از مردم (عشایر، روستائیان، صنعتگران، بازگانان و نجیب‌زادگان) از ولایات غربی به شهرزور و سایر مناطق پاشالیک بغداد یا به دیگر ولایات امپراطوری عثمانی مهاجرت کردند. نادر امتیازات والی‌ها را نادیده گرفت و آنان را به پرداخت خراج و تأمین گندم برای ارتش عظیمش ملزم نمود. سبحان و ردیخان در تمام طول حکومتش چانه‌زنی‌های دشواری را با نادر انجام داد. بهانه وی همانا ویرانی و جمعیت زدایی سرزیمیش به‌هنگام اشغال بابانی عثمانی بود که گاه به قیمت عزل خودش تمام می‌شد. اگرچه او توانست فشار وارد ب مردمش را کاهش دهد، اما شمار قابل توجهی از آنان از جمله زارعین ترک دیار کردند. این مهاجران غرب با به قدرت رسیدن کریم‌خان زند در ایران و خسرو دوم در کردستان اردلان و اراده آنان به بازسازی کشور بالاخره تصمیم به بازگشت گرفتند و همگی به سرزمین‌های مادریشان برگشتند.^{۱۹۷} خان احمدخان فرزند ارشد سبحان و ردیخان که در هند درخشیده بود در سال ۱۵۲ق؛ به عنوان نایب‌الحکومه کردستان اردلان و در سال ۱۵۴ق، به عنوان والی بجای پدرش منصوب گردید. در ازاء این عناوین، او به نادر قول داده بود که در انبارهای

۱۹۶. شریف قاضی ۲۰۷-ب، ۲۰۸-ب، ۲۰۹-آ-۲۱۰-آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۷۸، ۷۷ و ۸۰.

۱۹۷. شریف قاضی ۲۰۸-آ، ۲۰۹-ب، ۲۱۳-ب و ۲۱۸-ب؛ مستوره، صص ۱۳۷-۱۳۲؛ اسماعیل، ص ۱۱؛ هانوی، گزارش، یکم، صص ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴؛ بازن، نامه‌ها، ص ۳۰؛ تاپر، قایل، ص ۵۱۴ س.

سلطنتی ده هزار خرووار (سنه هزار تن) گندم و یونجه، از برداشت جدید کشور و ده هزار خرووار دانه، از برداشت کرمانشاه را برای لشکرکشی آتی به بغداد، پس از لشکرکشی قریب الوقوع به داغستان، جمع آوری و ذخیره نماید. با چنین تصوری بود که شاه فرزند دومش نصرالله میرزا را با حدود پنجاه هزار سرباز در منطقه همدان مستقر نمود.^{۱۹۸} خان احمدخان سوم پس از بازگشت به سرزمینش به وعده خود عمل کرد.^{۱۹۹} چند ماه بعد هنگامی که لشکرکشی به داغستان دشوار و طولانی نشان داد، نادر از احمدخان سوم استفاده طلبید. او نیز پاسخ مساعد داد و موفق شد چندین دژ از جمله دوزاق دارا^{۲۰۰} و آی مکی را که ماهها در محاصره ارتش ایران بودند و به تسخیر ناپذیری شناخته می شدند فتح نماید.^{۲۰۱} به محض بازگشت وی به سنه، قحطی بی سابقه‌ای بر شاهزاده نشین سایه افکند (۱۵۵ق.). بخش عظیمی از گله‌ها به سبب زمستان بسیار سخت و کمبود علوفه که می‌بایست بین لشکرهای متعدد مستقر در غرب تقسیم شوند، از پای درآمده بودند. به منظور نجات جان انسان‌ها، خان احمدخان سوم تمامی ذخایر گندم و نیز کلیه انبارهای سلطنتی را تقسیم کرد، چون امیدوار بود با برداشت بعدی آنها را جایگزین می‌نماید. اما محصلو بهاره به سبب تخریب‌های مکرر مزارع و مهاجرت جدید کشاورزان ناکافی از آب درآمد.^{۲۰۲} شاه که پس از صدور دستور کور کردن فرزند ارشدش رضاقلی میرزا نایب‌السلطنه بیش از پیش مستبد الرأی شده بود، به هیچ یک از زیردستانش در هر مقامی که بودند رحم نمی‌کرد. این امر سبب شده بود که خان احمدخان سوم خود را در خطر اشد مجازات ببیند. در بهترین حالت سرنوشتی بجز کور شدن، یا قطع سایر اعضاء بدن در انتظار وی، اطرافیان و زیردستانش برای او متصور نبود. پس تنها چاره همانا حذف شاه بود

۱۹۸. مستوره، تاریخ، صص ۷۸ و ۸۰؛ شریف قاضی ۲۰۸؛ اسماعیل، ص ۱۲؛ مصنف، ص ۴۲؛ هانوی، گراش، دوم، ص ۴۱۳.

۱۹۹. شریف قاضی ۲۰۸ ب؛ هانوی، گراش، دوم، ص ۴۱۳؛ منوچهريگ اردلان پدر مصنف و قایع‌نگار، در سال ۱۱۵۵ق وظيفة نایب‌الحکومه را عهده‌دار بود.

۲۰۰. شاید زوراق (استرآبادی، جهانگشا). ۲۰۱. شریف قاضی ۲۱۰ آ-ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۸۰

۲۰۲. شریف قاضی ۲۱۰ آ-ب؛ اسماعیل، ص ۱۱؛ مصنف، صص ۴۳-۴۲؛

که دیگر به کلی عقل خود را از دست داده و نشانه‌های اختلالات ذهنی شدید در او مشهود بود. باید به فوریت از عثمانیان کمک می‌طلبید.^{۲۰۳}

والی به همراه پانصد تن به سرزمین عثمانی پناه برد و در سال ۱۵۵۱ق، وارد قسطنطینیه شد. سلطان محمد اول (۱۴۶۸-۱۴۴۳ق)، وزیر اعظم، دیگر وزراء، شیخ‌الاسلام و دیوان افندی را در نزدیکی پایتخت به پیشوازش فرستاد و طی مراسمی پرشکوه پذیرای او شد.^{۲۰۴} عثمانیان ابتدا براین باور بودند که رویگردانی خان احمدخان سوم، بزرگترین فرمانده نادر، دامی بیش برای اغفال آنان نیست.

اما شاهزاده اردلان چنان تصویر تکان‌دهنده‌ای از وضعیت ایران ترسیم نمود و چنان مستنداتی ارائه داد که اعتماد سلطان عثمانی را به خود جلب کرد. او اطمینان داشت که به سبب فرار پر شمار افسران و سربازان ارتتش نادر، این ارتش در مقابل لشکریان قدرتمند عثمانی از صحنه خواهند گریخت. شورای عثمانی مقاعد شد و تا فراهم آمدن تمهدات نظامی مقرر گردید که شاهزاده اردلان حاکم اورنا (آندریونیپل) شود که قبل از سقوط قسطنطینیه اقامتگاه اروپایی سلاطین عثمانی محسوب می‌شد.^{۲۰۵} نادر نیز به نوبه خود سعی نمود با همکاری احمد پاشا حاکم بغداد سلطان را مجبوب نماید که شیعه اثنی عشری (شیعه جعفری) را به عنوان

۲۰۳. مستوره، تاریخ، ص ۸۱؛ مستوره، صص ۱۴۳-۱۴۴؛ شریف قاضی ۲۱۰؛ اسماعیل، ص ۱۲؛ گلستانه، صص ۸-۱۰؛ استرآبادی، جهانگشا، صص ۲۲۲-۲۲۴؛ هانوی، گزارش، دوم، صص ۴۱۳-۴۲۵؛ پیکو، تاریخ، دوم، صص ۲۷۰-۲۷۲؛ بازن، نامه‌ها، ص ۳۴.

۲۰۴. مستوره، تاریخ، ص ۸۲؛ مستوره، ص ۱؛ اسماعیل، ص ۱۲؛ مصنف، ص ۴۴.

۲۰۵. مستوره (تاریخ) ص ۸۱-۸۲؛ هانوی (گزارش)، دوم، ص ۲۵۰، ۴۲۶-۴۲۷، ۴۴۸-۴۴۹؛ پیکو (تاریخ) ص ۲۷۰-۲۷۲؛ اوتر (سفر)، دوم، ص ۲۸۰. منابع کرد اگرچه غالباً به فارسی نگاشته شده‌اند اما تقریباً هیچگاه مورد استفاده نگارندگان جدید قرار نگرفته‌اند که این امر جای بسی تائف دارد چرا که اراضی کرد صحنه اصلی نبردهای ایران و عثمانی و نیز معاهده‌نامه‌های صلح مربوطه بوده است (چالدران، زهاب، ارزروم). هیچک از آثار جدید درباره نادرشاه از روی گردانی خان احمدخان سوم و نقش وی در ادامه و قابع سخن نمی‌گوید و بدین ترتیب از سفرنامه‌های متعددی که به این مسائل اشاره داشته‌اند نیز خاموش می‌گذرد. اوتر که چند روز پس از خان احمدخان سوم به دیار بکر رسیده بود سعی کرد با وی ملاقات کند اما مقامات عثمانی که از جاسوسی برای ایران هراس داشتند از این ملاقات جلوگیری کردند.

پنجمین شاخه اسلام پیذیرد.^{۲۰۶} این تلاش نهایی برای آشتی بین شیعه و سنتی در پی هجوم جدید نادر به بین‌النهرین و سرزمین‌های کردنشین سلطان در تابستان سال ۱۵۶۱ق، صورت گرفت. نادرشاه پس از انتصاف متحد جدید خود سلیمان پاشا بابان به حکومت شهر زور به جای عموبیش خالد پاشا بابان و نیز فتح کرکوک اقدام به محاصره موصل نمود. چند صبایحی نگذشت که خان احمدخان سوم و حاکم دیار بکر در رأس ارتش یکصد هزار نفری از عثمانیان، برای کمک به محاصره شدگان به موصل رسیدند. اما بخت با ایرانیان یار بود و ارتش عثمانی از نبرد اجتناب ورزید و متفرق شد.^{۲۰۷} در پاییز همان سال، شاهزاده ارلان با یک لشکر جدید عثمانی ناچار به بازگشت به قسطنطینیه شد، چرا که تلاش وی برای فتح کردستان ارلان ناکام مانده بود.^{۲۰۸} در جریان آخرین لشکرکشی نادر برای شکست حکومت عثمانی در قارس (کارس) در زمستان ۱۵۷۱ق، خان احمدخان سوم و عبدالله پاشا کپرلو بالشکر دوازده هزار نفریشان کردستان مکری را تاساو جبلاغ مورد تاخت و تاز قرار دادند. اما کمی پس از هزیمت ارتش عثمانی و ناپدید شدن فرماندهان اصلی آن از جمله عبدالله پاشا در قارس، شاهزاده ارلان که به ادرنا بازگشته بود به دستور حاکم عثمانی مسموم و به قتل رسید. اطرافیان وی به سیحان وردی خان که پس از عزیمت فرزندش به حکومت ملوک نشین رسیده بود پناهنه شدند.^{۲۰۹} نادر برای تأمین مخارج لشکرکشی‌های خود به عثمانی، در مورد خراج و مالیات بسیار سخت می‌گرفت. چنین شد که مردم از جنگ‌هایی که دیگر توجیهی

.۲۰۶. درباره تلاش‌های مشابه و شکست آنها رک: لاکهارت، نادرشاه، صص ۱۰۱، ۱۰۷، ۲۳۲ و پاورقی.

.۲۰۷. اسماعیل، ص ۱۲؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۲-۸۱ شریف قاضی ۲۱۰-۲۱۱؛ استرآبادی،

جهانگرد، صص ۴۰۹-۴۱۰؛ هانوی، گوگوش، دوم، صص ۴۲۶-۴۲۳؛ الکرکوکی، صص ۶۴-۶۶؛ لاکهارت، نادرشاه، صص ۲۲۰-۲۲۷ و ۲۴۶؛ هامر، تاریخ، سوم، ص ۴۹۹؛ استاد حکومتی لندن ۹۷/۲۳

.۲۰۸. لب، آ؛ اولسن، محاصره، صص ۱۷۲-۱۷۵.

.۲۰۹. اسماعیل، صص ۱۲-۱۳؛ مستوره، تاریخ، ص ۵۶؛ الکرکوکی، ص ۵۶؛ تاریخ این لشکرکشی را سال

۱۵۸۱ق یعنی حدود دو سال بعد ذکر کرده است. برخلاف منابع خاندان ارلان، منابع دیلماتیک مورد استفاده هامر عثمانیان را فاتح نبردهای سنه می‌دانند (رک: هامر، تاریخ، سوم، صص ۵۰۳ و ۵۰۵).

.۲۱۰. اسماعیل، ص ۱۳؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۳-۸۴؛ هامر، تاریخ، سوم، صص ۵۰۷-۵۰۸.

نداشت رویگردان و خسته شدند و شورش‌هایی در گوشه و کنار مملکت به راه افتاده بود. پس از سه سال حکومت، سبحان‌وردی‌خان چون هیچ مالیاتی به حکومت مرکزی نپرداخته بود و انبارهای سلطنتی را از گندم خالی نگاه داشته بود در سال ۱۱۵۸ق، عزل گردید. اما هم او شش ماه بعد مجدداً حکومت را به دست گرفت.^{۲۱۰} این حکومت بسم کوتاه بود و چهار ماہی از آن نگذشته بود که به نفع برادرزاده‌اش حسن‌علی‌خان اول (۱۱۵۹-۱۱۵۸ق) که در رأس ارتش اردلان - در زمستان ۱۱۵۷ق، به اردوی نادر در همدان پیوسته وی را در لشکرکشی علیه عثمانیان در قارس همراهی کرده بود کنار رفت. در این میانه کردستان اردلان به ویرانهای تبدیل شده بود، نادر هم در دیگر ایالات هفت الی هشت هزار مزدور افغان و ازبکی را گماره بود، تا از فرار مردم به پاشالیک بغداد جلوگیری کنند. از آنجا که والی جدید نتوانست حتی دیناری مالیات بفرستد، محمدقلی‌بیگ و کیل مورد غصب قرار گرفت و قربانی گردید و پس از تحمل شکنجه کور شد. حسن‌علی‌خان اول پس از یکماه حکومت عزل گردید و سبحان‌وردی‌خان برای هشتمین و آخرین بار در سال ۱۱۵۹ق، به فرمانروایی رسید.^{۲۱۱}

خاستگاه زندیه و اتحادشان با خاندان اردلان

اراضی وسیع عراق عجم از قدیم الایام جایگاه قبایل کرد متعددی بود که با فرمانروایان ایران بیعت می‌کردند. قدرتمندترین این قبایل به گفته بدليسی قبیله سیاه منصور (در گروس)، چگنی و زنگنه بودند. وی همچنین از قبایل زند، لک، روزبهان، پازوکی و کلانی به عنوان برخی دیگر از قبایل نامبرده است.^{۲۱۲} اعضای

۲۱۰. شریف قاضی، ص ۲۱۱؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۳-۸۴؛ اسماعیل، ص ۱۲؛ هانوی، گزارش، یکم، صص ۲۹۶-۲۹۷؛ لاکهارت، نادر شاه، صص ۲۲۸-۲۴۵.

۲۱۱. شریف قاضی ۲۱۱-۲۱ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۳-۸۵؛ اسماعیل، ص ۴۵-۴۶؛ گلستانه، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ هانوی، گزارش، یکم، صص ۸-۱۰.

۲۱۲. بدليسی، شرفنامه، صص ۴۲۳-۴۲۴. به باور همه نویسندهای کرد، سیاحان اروپایی آن دوران (مانند نیبور، البویه، فرییر دوسوویف و واتسن)، نگارندگان ترک (مانند سودت پاشا) و برخی ایرانیان (همچون هدایتی) طایفه زند کرد است. به یک روایت متأخر (برای مثال الحکما) آنان لر بوده‌اند که

طايفه زند به پرورش گوسفند اشتغال داشتند و نيمه عشايری بودند و محل سکونت آنان عمدتاً ايلات همدان، کرمانشاه و سرزمين هاي لک بود.^{۲۱۳} گروهي از آنان از قديم الایام در ايلاق، منطقه‌اي تابستانی و انبار غلات کردستان ارلان می‌زیستند و بخش اعظم جمعیت آنجا را تشکیل می‌دادند. به همین دليل اين باور وجود دارد که زنديه نيز چون قبایل سیاه منصور، چگني و زنگنه اصلاً اهل کردستان ارلان هستند. مذهب شان يار همانی و شيعه بوده است. برخی دسته‌ها چون دسته ايلاق به زيان گوراني و بعضی دیگر به يكى از گويش هاي آن، مانند لکي سخن می‌گفته‌اند.^{۲۱۴} در نيمه نخست قرن دوازدهم هجری بود که نام زند بویژه تيره باقله - يا به گفته برخی مولفان ايراني، بي‌کله^{۲۱۵} - يعني فرماترويان آينده ايران بر سر زبان‌ها افتاد.

در اين دوران زند باقله قبيله‌اي ثروتمند و مقتدر را تشکيل می‌داد که در ايالت کرمانشاه در باقله واقع در ناحيه درو فرامان ساكن بود که از شرق به هرسين، از غرب به ماهي دشت و شهر کرمانشاه محدود می‌شد. در فصل بهار اين قبيله پايگاه خود در باقله را ترک و به علفزارهای کوهستان‌های همدان و سرزمين لکها کوچ می‌کردند. برخی نگارندگان ايراني که تاريخ و زيان گوراني را بخوبی نمي‌شناسند، لک‌ها را از تيره‌لر دانسته‌اند.^{۲۱۶} اکثر دسته‌ها و قبایل کردستان جنوبي

متاسفانه مولفان معاصر به اشتباه به اين روایت استناد می‌نمایند و به منابع کرد مراجعه نمی‌کنند. باید يادآور شد که مورخين و جغرافيدانان قدیمي قبيله لر را يكی از تيره‌های اصلي قوم کرد دانسته‌اند (پاورقی^{۲۱۷}) و رزم آريز اين طبقه‌بندی را می‌پذيرد (فرهنگ، ششم، کردستان).

۲۱۳. سرزمين لک‌ها از منطقه هرسين کرمانشاه تا لرستان را در برمي‌گيرد و شامل نهاوند و ملاير نيز می‌گردد.

۲۱۴. ناشناس، کردستان، ص ۳۷؛ مستوره، تاريخ، يادداشت ناشر ص ۲۱؛ فخرالكتاب، ص ۲۵؛ بدليسى، شرفنامه، صص ۴۲۴-۴۲۳؛ ايزدي، کوده، صص ۱۶۹-۱۷۵.

۲۱۵. شIROVANI، بوستان، ص ۵۲۲

۲۱۶. ناشناس، کردستان، ص ۳۷؛ دنبلي، تجربات، دوم، ص ۱۰؛ رايينو، کرمانشاه، صص ۷ و ۳۹ در سال ۱۰۰۶ هنگامي که در لرستان قدرت به حسين خان منتقل گردید شاه عباس اول قبيله کرد لک را به سمت جنوب مهاجرت داد تا آنان را به والي جديد نزديک کند و بدین ترتيب اقتدار خود را به کرسى نشاند (راينو (قبایل)). با گذشت زمان، نويسندهان ايراني لک‌ها را از لرها دانستند در حالیکه لکی که يك

به واسطه نسبت خانوادگی یا تبعیت با خاندان اردلان مربوط بودند.^{۲۱۷} یکی از این قبائل همان قبیله زند باقله بود که توسط مهدی خان و دو برادرش ایناق خان و بداق خان اداره می شد.^{۲۱۸} هر سه برادر زند از پیروان شاهزادگان اردلان علی قلی خان و سیحانوردی خان بترتیب والی کردستان اردلان و حاکم اسفندآباد بودند. ایناق خان حتی با خواهر آنان بای آغا وصلت کرد که حاصل آن پادشاه آینده ایران کریم خان زند بود.^{۲۱۹}

هنگام اشغال ایالات غربی ایران بدست لشکریان عثمانی و متعددان کردستان از جمله خاندان بابان طی سال‌های ۱۱۳۶-۱۱۴۲ق، زندیه به خوبی خود را نشان داد. در پاسخ به فجایع و جنایات ارتش‌های اشغالگر و گزوه‌های افغان که حکومت صفویه را سرنگون کرده بودند، مهدی خان زند و هفت‌صد سوار و پیاده‌نظام وی حملات شبانه منظمی را تدارک دیدند که باعث هزیمت آنان گردیدند.

به زودی خبر موقیت‌های مکرر زندیه از مرزهای کرمانشاه و همدان فراگذشت و نادر را که می‌رفت تا حاکم بلا منازع ایران گردد رانگران کرد.^{۲۲۰} هنگامی که نادر در سال ۱۱۴۶ق، فتح بغداد را در دستور کار خود قرار داد

گویش گورانی است کاملاً از لری (فیلی) متمایز می‌باشد اگرچه در تماس با آن تأثیراتی را پذیرفته است (مان (گویش) ص ۲۲ و ۲۳؛ ایزدی، کردها، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ علاوه بر این چیرکف تصریح داشته است که لک‌ها و لرها از یکدیگر نفرت داشته‌اند (چیرکف، خاطرات، ص ۲۲۷؛ مینورسکی، لک).

۲۱۷. ناشناس، کردستان، ص ۱۴. ۲۱۸. نامی، ص ۶؛ گلستانه، ص ۱۴۶. ۲۱۹. مستوره، تاریخ، ص ۹۸؛ مستوره، ص ۱۷۳. تاریخ تولد کریم خان نامعلوم است. به گفته البویه وی در هنگام در سال ۱۱۹۳ق هفتاد و چهار سال سن داشت که این ادعا با ادعای گلستانه در تناقض است. به باور گلستانه کریم خان هنگام تبعید توسط نادرشاه به خراسان در سال ۱۱۴۶ق کودکی بیش (صغر سن) نبود. بنابر فرضیه نخست، کریم خان در سال ۱۱۱۹ق به دنیا آمد و در سن بیست و شش سالگی به خراسان تبعید شد. این در حالیست که گلستانه ادعا می‌کند که کریم خان حدود پانزده سال بعد به دنیا آمد. فرضیه دوم معتبرتر به نظر می‌رسد، زیرا ابوالفتح خان فرزند ارشد پادشاه بهنگام مرگ پدر بیست و پنج ساله بود. نباید فراموش کرد که شرقیان را عادت به ارائه ارقام اغراق‌آمیز است (گلستانه، ص ۱۴۷؛ غفاری، ص ۳۸۳؛ البویه، سفره، چهارم، ص ۱۲۱).

۲۲۰. گلستانه، ص ۱۴۶؛ دنبلي، تجربیات، دوم، ص ۱۰؛ نامی، صص ۴-۶.

همزمان تصمیم گرفت مهدی خان و سرداران اصلی خود را حذف نماید، ثروت آنها را - که بی حساب بود - به چنگ آورد و تمامی قبیله را به خراسان تبعید کرد. مأموریت اسارت خان زند به باخان چاوش تاشی سپرده شد. به کمک هدایای چشمگیر و پیام‌های تعریف و تمجید نادرشاه، با باخان موفق شد مهدی خان و سردارانش را به اردوگاه خود بکشاند و همانجا هم آنها را به اسارت بگیرد. مهدی خان و چهارصد تن از بهترین مردان قبیله از جمله کلیه برادرانش، بجز محمدبیگ (همان محمدخان بی کله آینده) که هنوز بیچه بود، با خونسردی تمام به قتل رسیدند و اموالشان نیز تماماً مصادره شد. بقیه افراد قبیله بلاfacسله به دره گز در نزدیکی مرز شمالی ولايت خراسان یعنی همانجايی که نادر متولد و بزرگ شده بود تبعید شدند.^{۲۲۱}

چنین شد که قبیله زند بطرز چشمگیری ضعیف، فقیر و بی رهبر شد - چراکه فرزندان و برادرزادگان مهدی خان از جمله کریم‌بیگ هنوز صغیر بودند - پای به سرزمین تبعید گذاشت و تا پایان سلطنت نادر در آنجا سرگردان بود. محمدبیگ، کریم‌بیگ، شیخ علی‌بیگ، اسکندریگ و نادریگ چهارده سال تمام در دره گز روزگار گذراندند.^{۲۲۲}

قتل نادرشاه و چنگ داخلی

سال‌های پایانی سلطنت نادرشاه در استبداد و خونخواری مفرط گذشت. نادرشاه که به گنجینه بی‌پایان غنایم لشکرکشی هند دست نمی‌زد همچنان توقع مالیات‌های مکرر و سنگین از مردم داشت. مأموران مالیاتی وی به کمک افغان‌ها و ازبک‌های اجیرشده در همه جا وحشت می‌افکندند و برای اجرای اوامر نادر کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرده بودند. این سیاست بی‌رحمانه باعث نارضایتی عمومی در همه ولایات شد. از بهار سال ۱۵۹۱ قیام‌هایی در ولایات مختلف که اکثرآ دچار قحطی بودند، توسط طبقات اجتماع و حتی بخشی از ارتضیان و

۲۲۱. گلستانه، صص ۱۶۶-۱۴۷؛ دنبلي، تجربات، دوم، صص ۱۰-۱۱؛ نامي، ص ۴-۶.

۲۲۲. گلستانه، ص ۱۴۷.

مقامات، به راه افتاد.

در اواخر بهار سال بعد، قبایل کرد خبوشان (قوچان) در خراسان که از نخستین متحدین نادر بودند به نوبه خود از پرداخت خراج امتناع ورزیدند و قیام کردند. شاه تصمیم گرفت شخصاً سرکوب آنها را فرماندهی کند. در دو فرسنگی قوچان در شب یازدهم جمادی الثانی ۱۶۰ق، نادرشاه در اردوگاه خود به دست سردارانش و با همدمتی رؤسای گارد محافظش به قتل رسید. دستور قتل وی را علیقلی خان برادرزاده‌اش که از سال قبل سر به شورشی نهاده و ساکن هرات بود صادر کرد. دو هفته پس از قتل نادر، علیقلی خان با نام عادل شاه تاج سلطنت بر سر نهاد و همه اخلاق نادر بجز نوه‌اش شاهرخ^{۲۲۳} که چهارده ساله بود به قتل رسیدند. هنگام قتل نادر، مسئول اخذ مالیات‌های غرب مملکت، میرزا محمد تقی گلستانه (عموی مؤلف مجلل التواریخ) در سنه بسر می‌برد، تا مالیات‌های معوقه سال‌های قبل و جریمه‌ای را که نادر برای محمد قلی بیگ و کیل در سال ۱۵۸ق، در نظر گرفته بود اخذ نماید. چهارهزار سوار مزدور افغان و هزار سوار سیستانی وی را همراهی می‌کردند، تا در صورت عدم پرداخت مالیات به وحشیگری و قتل عام جمعی بپردازنند. اما شاهزاده‌نشین ویران و صندوق‌ها خالی شده بود و سبحان‌وردي خان توان پرداخت مالیات را نداشت. پس علی‌رغم استقبال گرمی که از میرزا محمد تقی گلستانه به عمل آمد، شاهزاده و جمعی از اطرافیانش آمده شدند، تا مخفیانه به سرزمین‌های عثمانی بگریزند و جان خود را حفظ کنند.^{۲۲۴} مراسلات حکومتی (که توسط چاپارها انجام می‌گرفت) قطع شده بود. خبر قتل نادر به صورت شایعه‌ای دهان به دهان می‌گشت، پائزده روز طول کشید تا خبر قتل به غرب کشور رسید و یکماهی گذشت تا صحت آن تأیید گردید. خبر را تعدادی از مین‌باشیان (فرماندهان یکهزار سرباز) اهالی کردستان و همدان تأیید کردند. کسانی که جزو لشکریان نادر و این واقعه را به چشم دیده، اکنون به

۲۲۳. فرزند رضاقلی میرزا یعنی پسر ارشد نادر که به دستور پدر کورش شده بود. مادر وی فاطمه‌بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی بود که همین باعث شد تا جان سالم بدر برد (گلستانه، ص ۲۰).

۲۲۴. گلستانه، ص ۱۲۳؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۷-۸۶؛ اسماعیل، ص ۱۳؛ شریف قاضی ۲۱۳ آ.

خانه‌یشان بازمی‌گشتند.^{۲۲۵}

با تأیید شایعه، خطر انتقام‌جویی ملت زجر دیده افزایش یافت و میرزا محمد تقی گلستانه مصلحت را در ترک سنه دید. پس نزد سبحان و ردی خان رفت، تا با کسب مرخصی، انصراف خود را از اخذ مالیات اعلام نماید و راه قندهار را در پیش بگیرد، اماً در حقیقت او را قصد دیگری بود. او می‌خواست با کمک هزاران مزدور افغانی و فدار به خود، قلعه کرمانشاه را فتح کند.^{۲۲۶}

شاهزاده سبحان و ردی خان نمی‌خواست این عنصر وفادار به نادر که سالیان سال غرب کشور را در وحشت فرو برده بود از چنگ وی بگریزد. خبر چینان نیز او را مطلع کرده بودند که میرزا می‌خواهد از جاده رمشت و سنقر به کرمانشاه ببرود. پس وی مخفیانه حکمی به زندیان فرستاد و از آنان خواست تا راه را بر میرزا بسته، وی را به قتل برسانند و اموالش را مصادره کنند. مقرر شده بود که نیمی از اموال، برای والی فرستاده شود و نیمی دیگر نیز پاداش قبیله زند باشد.^{۲۲۷} خبر قتل نادر که سریعاً به دره گز در مجاورت خبوشان رسید، قبیله زند با استفاده از هرج و مرج حاکم در کشور به سوی سرزمین‌های اجدادیشان شتابتند. چنین شد که هنگام دریافت حکم والی، آنها در بالله در چند فرسخی کرمانشاه بسر می‌بردند. آدینه‌خان و احمدخان در رأس جنگجویان زند در دره‌های منطقه رمشت مخفی شدند و به انتظار عبور میرزا نشسته بودند.^{۲۲۸}

شش روزی بود که میرزا محمد تقی میهمان مالک رمشت نجفقلی بیگ ارلان^{۲۲۹} - که از عموزادگان دور سبحان و ردی خان بود و با او دوستی دیرینه‌ای داشت - بود. نجفقلی بیگ که بر حسب تصادف از حکم والی باخبر شده بود

.۲۲۵. ریاحی، سفارت، صص ۲۲۸-۲۳۱، ۲۳۲-۲۳۳.

.۲۲۶. گلستانه، صص ۱۳۵-۱۳۳؛ مستوره، تاریخ، ص ۸۷

.۲۲۷. گلستانه، ص ۱۳۷.

.۲۲۸. گلستانه، ص ۱۳۸؛ ذهبلی، تعریفات، دوم، صص ۱۲-۱۳.

.۲۲۹. نجفقلی بیگ نوه شاهزاده کلیعلی خان (۱۰۸۶-۱۱۰۹ق) والی سوم بود. مالکان رامشت شاخه ارشد و مالکان کامیاران شاخه کهتر احلاف وی را تشکیل می‌دهند. رامشت به فاصله یک ایستگاه از سنه قرار داشت (گلستانه، ص ۱۳۸؛ مردوخ، تاریخ، ص ۸۹).

میرزا را در جریان گذشت و سپس شروع به مذاکره با قبیله زند نمود، تا آنان را منصرف سازد. اما به نتیجه نرسید و زندیان میرزا و کاروانش را که در بین آنان نام برادرزاده‌اش مورخ مشهور ابوالحسن بن محمد بن گلستانه نیز به چشم می‌خورد مورد حمله قرار دادند.

هر دوی آنها به سنقر فرار کردند، اما اموالشان به دست زندیان افتاد. این حادثه سر منشا انزجار ابدی گلستانه‌ها از زندیه گردید، به طوریکه در مجله‌ای تواریخ کریم خان و اطرافیانش همچون راهزنان معرفی شده‌اند. در مدتی کوتاه هم اینان توانستند دو پایگاه اصلی قبیله زند یعنی پری^{۲۳۰} و کمازان را مجددًا تصرف کنند و قدرت خود را در منطقه به کرسی نشانند.^{۲۳۱}

پس از قتل شاه نامنی عمدتاً به وسیله مزدوران افغان و ازیک که قبلًاً در ارتش نادر و اکنون به حال خود رها شده بودند به تمامی نقاط کشور سرایت کرد. چهار الی پنج هزار نفر از این سواران که به نیروهای آذری‌ایران تعلق داشتند به سمت شاهزاده‌نشین سرازیر شدند، تا به هزاران مزدوری که برای حفظ مرزها در آنجا مستقر بودند و نیز به چهار هزار نفر همراهان میرزا محمد تقی ملحق شوند. همه آنها می‌خواستند منطقه را غارت کنند. اما شاهزاده فکور و ماهر یعنی سبعان و ردي خان به طور خصوصی رؤسای آنان را یک به یک فراخواند و به آنان فهماند که از سالیان گذشته قبایل جنگجو و خونخوار کرد در ارتفاعات صعب‌العبور و جنگل‌های متراکم کردستان مخفی شده‌اند تا در اولین فرصت مزدوران ملعون نادر را قتل عام کنند. وی به آنان توصیه کرد تا از خبر مرگ شاه که هنوز به برخی نقاط نرسیده بود استفاده کنند و از این سرزمین بگریزند. همه مزدوران افغان و ازیک بی‌درنگ، مخفیانه از آنجا گریختند.^{۲۳۲}

سفارت عثمانی در سنه

۲۳۰. پری در حدود ۳۵ کیلومتری جنوب شرقی ملایر واقع شده است و به طور سنتی قبیله زند در بهار و تابستان گله‌های خود را به پری و کمازان هدایت می‌کردند (رزم آرا، فرهنگ، جلد پنجم، صص ۷۴-۷۵).

۲۳۱. گلستانه، صص ۱۳۸-۱۴۰؛ دنبلي، تعریفات، دوم، ص ۱۳.

۲۳۲. اسماعیل، ص ۱۳، مستوره، تاریخ، صص ۸۷-۸۸؛ ریاحی، سفارت، ص ۲۲۹.

نادرشاه علی رغم پیروزی‌های چشمگیر بین النهرین و قارس و قتل عام در ارتش عثمانی توانست به رویای خود که بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته در شکست چالدران و عهدنامه زهاب بود جامه عمل بپوشاند. در قرارداد صلح^{۲۳۳} کردن هفدهم شعبان ۱۱۵۹ق، شاه معاوه‌های را پیشنهاد کرد که در آن از ادعاهای ارضی و پذیرش آئین جعفری چشم پوشیده بود^{۲۳۴} تمامی این گذشت‌ها، فقرها، ویرانی‌ها و قربانیان بی‌حاصل پوچ بود. طنز روزگار آنکه وقتی هیئت سفرای مقتدر عثمانی به ریاست احمد پاشا با تأییدیه معاوه‌هذا نادری -توسط دریار عثمانی - به قصر شیرین رسیدند، دیگر نادری در کار نبود، زیرا چند روز قبل جهان را ترک گفته بود.

انتشار خبر قتل شاه و نامنی عمومی در امپراتوری بی‌صاحب که مسبب آن عمدتاً مزدوران افغان و ازیک بودند، هیئت سفر را برابر آن داشت که راه خود را به سوی همدان کج کنند. در آنجا محمد علی سلطان والی همدان به آنان توصیه کرد که برای بازگشت راه کردستان اردلان را انتخاب کنند. طی این دوره متزلزل، دوراندیشی و اقتدار سبحان وردی خان باعث شده بود که این سرزمین به امن‌ترین منطقه غرب کشور تبدیل گردد^{۲۳۵}.

سفیر عثمانی بالاخره در سنه تأیید قتل شاه را دریافت کرد و اجازه داد گزارش رسمی سلطان - با استناد به شهادت مین‌باشی که هنگام واقعه در اردوگاه نادر حضور داشت - تنظیم گردد. وی همچنین به حضور بزرگان سنه و نیز محمد‌امین خان گروس، متعدد سنی سلسله اردلان که در آن هنگام در پایخت این سلسله بسر می‌برد شرفیاب شد تا استوارنامه خود را تقدیم کند.^{۲۳۶}

۲۳۳. قرارداد صلح کردن ۱۱۵۹ق/۱۷۴۶م شامل قسمت‌های مختلف به نام اساس، شرط با مواد و ضمیمه می‌باشد. در بحث اساس طرفین قبول کردند که مرز؟ بر اساس قرارداد زیاب باقی بماند. در شرط طرفین متعهد شدند به مذاهب تسنن و تشیع احترام بگذارند و صحت قرارداد مشروط باین نکته بود... و در آخر ابراز امیدواری شده که صلح بین دو کشور همیشگی باشد، اما چنین نشد؟ رک: رشته‌های تاریخی اختلافات

جنگ عراق و ایران، منوچهر پارسا، ص ۵۰۸-۵۱۰، ۵۱۲. هامر، تاریخ، سوم، صص ۵۰۴-۵۵.

۲۳۴. ریاحی، سفارت، صص ۲۲۰-۲۲۹، ۹۹-۲۰۴.

۲۳۵. ریاحی، سفارت، صص ۲۳۱-۲۳۹.

خاستگاه اختلافات بین خاندان اردلان و کریم خان زند

با قتل نادرشاه، هرج و مرچ جایگزین لشکرکشی‌های بی‌پایان، ویرانگری و استبداد گردید. ایران وارد جنگی داخلی شد که حدود پانزده سال به طول انجامید. حکومت علیقلی خان افشار با لقب عادل شاه (۱۱۶۰-۱۱۶۱ق) که دو هفته پس از مرگ عمویش نادرشاه تاجگذاری کرد، فقط یکسال به طول انجامید. ابراهیم خان (ابراهیم میرزا) برادرش را فرمانده عراق عجم کرده بود، تا اصفهان را آرام سازد که در نهایت به رقیب اصلی شاه تبدیل شد. اختلاف ولایات جنوبی و قبیله قدرتمند بختیاری به ابراهیم خان امکان داد کرمائشان و دژ استراتژیک آن را تصرف کند. خبر اتحاد وی با والی آذربایجان، عادل شاه را بر آن داشت که برادرش را متوقف کند. لذا در جمادی الثانی سال ۱۱۶۱ق، در نزدیکی سلطانیه شاه در نبردی شکست خورد و به تهران گریخت، اماً بلا فاصله والی آنجا او را دستگیر و به ابراهیم خان تحویل داد تا او را کورنماید.^{۲۳۷}

ظرفداران شاهrix نوئ نادرشاه از این وقایع بهره گرفتند و وی را از بند رهانیده و در شوال ۱۱۶۱ق، در مشهد بر تخت پادشاهی نشاندند.

ماه بعد در تبریز، ابراهیم خان به نوبه خود تاج سلطنت بر سر گذاشت و به نام و تصویر خود سکه ضرب کرد. در مبارزة قدرت که دو مدعی افشاری در مقابل هم قرار گرفته بودند، سیحان وردی خان به طرفداری از ابراهیم خان برخاست و به ملاقات وی رفت، تا او را از حمایت و کمک نظامی خود مطمئن نماید.^{۲۳۸}

اماً در اوایل سال بعد یعنی ۱۱۶۲ق، شاهزاده حسن علی اول، برادرزاده سیحان وردی خان با حمایت ابراهیم قدرت خود را در کردستان اردلان به کرسی نشاند و جانشین عمومی خود گردید. این اقدام با کناره‌گیری دائمی سیحان وردی خان هفتاد و پنج ساله و استقرار او و دریارش در همدان تا هنگام مرگ ۱۱۶۷ق، که بدون زحمت صورت گرفت. به گفتهٔ شریف قاضی، جسد وی

۲۳۷. گلستانه، صص ۲۴-۲۸؛ مستوره، تاریخ، ص ۶۸؛ استرآبادی، جهانگشا، صص ۴۲۷-۴۳۰؛ مانوی،

گزارش، صص ۴۵۶-۴۵۸؛ بازن، نامه‌ها، صص ۵۱-۵۹.

۲۳۸. گلستانه، ص ۳۰؛ بازن، نامه‌ها، صص ۵۹-۶۳.

شش ماه پس از مرگش از همدان حمل شد و کاملاً سالم باقی مانده بود. برطبق وصیتش در آرامگاه مشهور قدیس یارسانی، شیدای نزار، واقع در قله کوه شیدا در ایلاق دفن گردید.^{۲۳۹}

حکومت ابراهیم نیز کوتاه بود. در جمادی الثانی سال ۱۱۶۲ق، به جنگ شاهرخ شاه رفت، اما در نزدیکی سمنان به علت ترقه در ارتشش که از فارس، افغان و ازبک‌ها تشکیل شده بود، سبب هزیمت این لشکر گردید. ابراهیم پس از فرار تصور کرد که می‌تواند به قلعه‌ای در نزدیکی قزوین پناهنده شود، اما والی آنجا به وی خیانت کرد و او را به سربازان شاهرخ تحويل داد. آنان پس از کور کردن ابراهیم او را به همراه برادرش عادل شاه به مشهد فرستادند.

ابراهیم در راه درگذشت و برادرش زیر شکنجه در مشهد جان سپرد.^{۲۴۰} حسن علی اول بلافاصله پس از دستیابی به قدرت، اقدامات شاهزاده سبحان وردی خان را از سر گرفت و رونق و آبادی را به سرزمینش بازگرداند. سرزمینی که پس از سقوط صفویه از اشغال عثمانی -بابان و لشکرکشی‌های بی‌پایان نادرشاه رنج‌های فراوانی برده بود^{۲۴۱}

شاهزاده همچنین نفوذ خود را به همسایگانش گستراند در حالی بود که وضعیت هرج و مرج حاکم ایران پس از قتل نادر سبب شده بود، تا هر روز مدعیان جدیدی با عنوان «اربابان جنگجو» در گوش و کنار ظهور نمایند.

امید به صلح و حکومتی پایدار و طولانی که با آمدن شاهرخ شاه در دل‌ها زنده شده بود دیری نپایید. او مرتکب خطایی بزرگ شد و مشهد را که شهری دور از مرکز بود به جای اصفهان به پایتختی برگزید و به توصیه‌های مکرر و قعی ننهاد. حسن علی ارتشی متشكل از دوازده هزار مزدور که از میان متحдан سنتی

۲۳۹. شریف قاضی ۲۱۳ ب؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۸-۸۹؛ مردوخ، تاریخ، ص ۵۹ برای ساخت این آرامگاه آجرها را در خورجین بزها پر کردند تا از راه باریک، پر پیچ و خم و شیب دار عبور دهند. امروزه هنوز عبور از این راه فقط با اسب یا پای پیاده ممکن می‌باشد.

۲۴۰. گلستانه، صص ۴۳۱-۴۳۳؛ استرآبادی، جهانگردان، صص ۶۳-۶۴؛ بازن، نامه‌ها، صص ۶۳-۶۴.

۲۴۱. اسماعیل، ص ۱۳.

خاندان اردلان یعنی کلیایی‌ها^{۲۴۲} و باقیمانده ارتش نادرشاه، افغان‌ها، ازبک‌ها، فیروزکوهی‌ها^{۲۴۳} و قزلباش‌ها^{۲۴۴} را فراهم نمود، و آن را جایگزین لشکرهای منظم، اما از هم پاشیده گردانید. این امر به حسن علی اول امکان داد تا نقشی فعالی در جنگ‌های متعددی که منطقه را به آشوب می‌کشید ایفا کند. این سربازان که در تمامی لشکرکشی‌ها او را همراهی می‌کردند و حسن علی اول نیز از غارتگری‌ها و کشتارهای آنان چشم‌پوشی می‌کرد، نتیجاً به ابزار یک قدرت محلی واقعی تبدیل شدند.^{۲۴۵}

^{۲۴۶} چنین شد که حسن علی اول خواستاران فراوانی پیدا کرد. مهرعلی خان تکلو که توسط شاهزاد شاه به حکومت همدان منصوب شده بود، در اختلافات خود با زندیه دست به دامن وی شد. مهرعلی خان تکلو به همراه برادرش عبدالغفارخان از قلعه واشگرد واقع در جنوب غربی شهر همدان در حدود دو فرسنگی کنگاور^{۲۴۷} قدرت بلا منازع خود را اعمال می‌کردند و با اتکاء به سواره نظام دوازده هزار نفره

۲۴۲. قبیله کرد کرمانشاهی ساکن در منطقه کلیایی که از جنوب به سقرا و از شمال به منطقه استن‌آباد کردستان اردلان محدود می‌شد. این قبیله به زبان کرمانجی جنوب تکلم می‌کند، سنت مذهب و از خان‌های خاندان اردلان بودند. همانطور که در صفحات بعد خواهیم دید خسرو دوم، احمدبیگ فرزند محمد رشیدبیگ وکیل را به حکومت سقرا گمارد (رک: صادق‌الملک، صص ۲۶۳، ۱۶۸، ۱۰۶؛ فخرالکتاب، صص ۴۶۳، ۴۲۲؛ ایزدی، کرد، ص ۶۱ بابایی، ص ۵۵).

۲۴۳. قبیله سنت اهل فیروزکوه، سلسله جبال مرتفع که بخشی از هندوکش غربی، در شمال شرقی هرات در افغانستان است.

۲۴۴. شریف قاضی^{۲۱۳} ب؛ مستوره، تاریخ، صص ۸۹-۹۰؛ اسماعیل، ص ۱۳؛ گلستانه، ص ۱۳۰؛ گلستانه این ارتش را بیست هزار نفر ذکر کرده است.

۲۴۵. شریف قاضی^{۲۱۳} ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۰؛ گلستانه، ص ۱۵۳.

۲۴۶. قبیله ترکمن اتحاد قزلباش اهل تکه، استان جنوب شرقی آناتولی. از زمان حکومت صفویه، بخش عده این قبیله قادرتمند در استان همدان مستقر گردید و سولادق حسین تکلو توسط شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ق) به حکومت دینور منصوب شد. در زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ق) این قبیله در بی شورش و خیانت رؤسای آن به نفع عثمانی مورد غصب واقع شد. تحت سلطنت شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ق) مجدداً مورد لطف قرار گرفت و الی خان تکلو در زمان شاه محمد خدابنده (۹۹۵-۹۸۵ق) والی همدان شد. (رک: اسکندر منشی، عالم آراء، یک، صص ۴۱۱، ۸۱؛ و دو: ص ۷۰۷؛ بدليسی، شرق‌آم، ص ۴۱۰). رک: رومر، صفویه، ص ۲۰۶.

۲۴۷. شهری در استان کرمانشاه است.

خود سعی داشتند دامنه نفوذشان را تا آنسوی مرزهای سنتی سرزمین خود گسترش دهند.

نظر علی سلطان برخلاف پدرش که روابطی دوستانه با خوانین زند برقرار کرده بود، به تحمل اتحاد به آنان مبادرت ورزید و فرستادهای را با نامهای که تهدیدآمیز و لحنی آمرانه داشت، نزد کریم‌بیگ زند اعزام کرد. کریم‌بیگ زند در پاسخ، بینی و گوش‌های فرستاده را برید و او به نزد نظر علی سلطان بازگرداند. والی همدان که از این امر خشمگین شده بود، ارتشی با پنج هزار سرباز برای دستگیری زنده رئیس قبیله زند راهی نمود.^{۲۴۸}

این لشکرکشی تنبیه‌ی، از ارتش زند که حدود دویست نفر تخمین زده می‌شد، به سختی شکست خورد. لشکرکران کریم‌بیگ در پی این پیروزی وی را خان خواندند و هزارو هفت‌صد سوار منطقه فراهان به او ملحق شدند.

مهر علی خان با قیمانده لشکر خود را جمع کرد و به سوی پری و کمازان یعنی پایگاه قبیله زند به راه افتاد. در آنجا نیز شکست سنگینی را متحمل شد و ارتش از هم پاشیده ناچار به قلعه واشگرد پناهنده شد، در حالیکه تمامی توپخانه‌اش را رها کرد تا بدست ارتش زند که بی‌وقفه در تعقیبیش بود بیافتد.^{۲۴۹} هنگامی که کریم‌خان قلعه را محاصره نمود، مهر علی خان تصمیم گرفت از حسن‌علی اول کمک بخواهد و هم این شد که برادرش عبدالغفار خان شبانه خطوط دشمن را شکافت و خود را به سنه رساند.^{۲۵۰}

چندی بعد در سال ۱۱۶۲ق، والی به همراه ارتشی متشكل از کردها، افغان‌ها، ازبکان و قزلباشان به پسر عموهای زند خود اعلام جنگ نمود و به طرف سرزمین‌های آنان به راه افتاد. کریم‌خان به اتفاق برادر ناتنی خود اسکندر و پسرعمویش شیخ علی خان در رأس ارتشی -که دیگر پرقدرت می‌نمود- در ملایر به مصاف والی رفتند. ارتش زند شکست سختی خود. بسیاری از افسران نزدیک

.۲۴۸. گلستانه، صص ۱۴۷-۱۴۸.

.۲۴۹. گلستانه، (نسخه اول)، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ دنبلي، تعربات، دو، ص ۲.

.۲۵۰. شریف قاصی ۲۱۳ ب- ۲۱۴ آ، مستوره، تاریخ، ص ۹۰؛ گلستانه، (نسخه اول)، صص ۱۲۹-۱۳۰.

خان کشته شدند و والی فاتح به سنه بازگشت. این لشکرکشی غنایم بسیاری برای وی به ارمغان آورد و هدایایی نیاز از مهرعلی خان که بار دیگر به قدرت رسیده بود دریافت نمود.^{۲۵۱} چهارصد خانوار زندبرای همیشه به سه روستای منطقه ییلاق که عمدۀ جمعیت آن را قبیله زند تشکیل می داد مهاجرت داده شدند. آنان کوچ نشینی را رها کردند و یکجا نشین شدند و به زراعت پرداختند.^{۲۵۲}

اختلافات حکومتی در کرمانشاه

چند هفته پس از لشکرکشی علیه قبیله زند، حسن قلی اول ناچار به دخالت در اختلافی شد که بین دو خان زنگنه در کرمانشاه ظهور کرده بود.^{۲۵۳} از سال ۱۶۱۴ق، مرتضی قلی خان زنگنه^{۲۵۴} و میرزا محمد تقی گلستانه که به ترتیب ابراهیم خان را به عنوان حاکم و ولایت کرمانشاه منصوب کرده بودند، در دژ استراتژیک کرمانشاه واقع در یک فرسنگی پایتخت به همین نام اقامت داشتند. این دژ که توسط نادر شاه هنگام لشکرکشی هایش به عثمانی ساخته شده بود، همچون خط مقدمی مجهز به انبار و ذخایر قابل توجهی بود که کنترل آن به سبب موقعیت جغرافیایی استثنایش برای هر کسی که رویای حکومت برکشور را در سرمی پروراند حیاتی می نمود.^{۲۵۵}

.۲۵۱. شریف قاضی ۱۲۱۴آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۹۰-۹۱.

.۲۵۲. ناشناس، کردستان، ص ۳۷. ۲۵۳. مستوره، تاریخ، ص ۹۱.

.۲۵۴. از اعقاب وزیر اعظم صفویه، شیخ علی خان زنگنه.

به ادعای بدیلیسی، شرفنامه، صص ۴۲۲-۴۳۱؛ اصلیت سه قبیله اصلی کرد ایران - سیاه منصور، چگنی و زنگنه - به سه برادر با همین اسمی برمی گردد که یا از اهالی لرستان و یا از اهالی کردستان اردهان بوده‌اند و سرزمین هایشان را ترک کرده بودند تا به خدمت شاهان ایران درآیند. آنان امیر شدند و هر یک جمعیت‌هایی را بدور خود گرد آورده و سه قبیله را تشکیل دادند. رؤسای قبیله زنگنه که ترجیح می دادند در دربار شاه اسماعیل صفوی به مقامات مهم مملکتی برسند. قبیله خود را رها کردند تا به دسته‌های کوچکتر تقسیم شود. برخی از این دسته‌ها به اطاعت رؤسای قرباش عراق عجم و خراسان روی آورده و برخی دیگر به جمع قورچیان شاه پیوستند.

به گفته صادق‌الملک رؤسای قبیله سیاه منصور از دوران تیموریان به خدمت شاهان ایران درآمدند.

.۲۵۵. گلستانه، صص ۳۱-۱۴۲؛ ریاحی، سفارت، ص ۲۲۳.

پس از شکست ارتش ابراهیم خان از شاهرخ شاه در سمنان، امام قلی خان زنگنه متخد ابراهیم خان به کرمانشاه بازگشت، تا مجدداً حکومت را به دست گیرد.^{۲۵۶} با رسیدن امام قلی خان و حیدرخان زنگنه با سیصد سوار به بیستون؛ مرتضی قلی خان و نجف قلی خان نایین، ایل بیگی کل (فرمانده کل) اتحاد کلهری‌ها^{۲۵۷} بالشکر شش هزار نفری سواره و پیاده به ملاقات آنان شتافتند. امام قلی خان فرستاده‌ای را به نزد آنان اعزام داشت، تا بر مقاصد صلح‌آمیز خود تأکید نماید و اعلام کند که حکومت آنان را در ولایت به رسمیت می‌شناسد. این پیام به بیم و هراس والی و ایل بیگی کل پایان داد.^{۲۵۸} اما شب بعد از آن، امام قلی خان غافلگیرانه اتحاد کلهری‌ها آنان را در هم کویید، تا فاتحانه وارد کرمانشاه شود و خود را والی بخواند. او ظرف بیست روز

۲۵۶. گلستانه، ص ۱۵۰؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۱.

۲۵۷. به گفته بدليسی، اتحاد کلهری که در ولایت کرمانشاه واقع بود به گودرز فرزند گیو قهرمان شاهنامه فردوسی برمی‌گردد. معمار مشهور فرهاد که همان عاشق نگون بخت ملکه شیرین باشد و در افسانه مردمی کرد و نیز اثر نظامی (که از مادری کرد زائیده شده بود) جاودان شده است نیز اهل هیبن قبیله بوده است. کلهری‌ها دارای اصلیت کرد گورانی هستند، به زبان گورانی تکلم می‌کردند و عمده‌تاً یارسانی مذهب (اهل حق) بودند در ابتدا این سه شاخه اصلی پلنگان، درتنگ و ماهی دشت تشکیل شده بود. بابا اردلان مؤسس سلسله اردلان، قلعه شکست ناپذیر پلنگان (جایگاه پلنگ‌ها) را تسخیر نمود سپس حاکمان را در هم کویید و اتحادی قدرتمند را بر ائتلاف قبایل گورانی اردلان و کلهر بنا کرد. در زمان سلطنت شاه طهماسب اول، حکومت صفویه در قبال اکراد تغییر سیاست داد و نزدیکی به آنان را برگزید. شاه بر آن شد تا با شاهزاده سرخاب اردلان (۹۷۵-۹۴۵) متخد گردد، پس به خلیل بیگ سیاه منصور لقب امیرالامراًی اکراد را داد و با دختر محمدیگ کلهر پلنگانی وصلت نمود. درباره قبیله سیاه منصور و گروس رک: صفحه ۸۱، پاورقی ۲۷۳.

شاه عباس دوم به وسوسه مشاورش، مرید و پس سلطانان کلهر هنگام انتصاب کلبلعی خان به عنوان والی در سال ۱۰۶۸ق، سعی نمود کردستان اردلان را تجزیه کند. سپس مرید و پس سلطان را والی پلنگان کرد اما در ادامه کلبلعی خان توانست قدرت خود را به کرسی بنشاند و کلیه سرزمین‌های از دست رفته را بازستاند (بدليسی، شرفنامه، صص ۲۳-۲۱، ۴۰۸-۴۱۳؛ صادق‌الملک، صص ۲۶-۲۷؛ فخرالکتاب، صص ۸۲-۵۷). شریف قاضی ۱۹۶ آ-ب: اسماعیل، ص ۴۷؛ مستوره، تاریخ، ص ۴۵۳؛ مصف، ص ۳۲).

نجف قلی خان کلهر رئیس سی هزار خانوار بود. وی به فرمان نادرشاه کور شده بود (گلستانه ص ۲۲۳۰). ۲۵۸. گلستانه، صص ۱۵۰-۱۵۱.

ارتشی مشکل از یازده هزار سرباز منظم را از قبایل زنگنه، اتحاد قبیله‌ای کلهر، وند^{۲۵۹}، گوران و سایر قبایل محلی و نیز روستایان کرمانشاه را گرد هم آورد و آنان را مجهز به تپیخانه نمود. سپس قلعه کرمانشاه را که به پناهگاه مرتضی قلی خان، نجف قلی خان و دیگر بزرگان ولایت تبدیل شده بود محاصره کرد. همزمان امام قلی خان موفق شده بود بخش عمده جمعیت‌های زنگنه و کلهر را که بیش از یکصد هزار خانوار بودند به خود جلب نماید.^{۲۶۰}

مقاومت قلعه کرمانشاه به آخر رسید، مواد غذایی کمیاب شد و محاصره شدگان دست به دامن همسایگان حسن علی خان اول اردن شدند که از ارتشی بی نظیر در غرب کشور برخوردار بود و در کمال استقلال حکم می‌راند. شهر کرمانشاه در جنوب سنه - بیست فرسنگی از راه تابستانی و بیست و نه فرسنگی از راه زمستانی - واقع شده بود که به سبب صعب‌العبور بودن کوهستان‌هادر فصول سرد نیاز به دور زدن داشت.^{۲۶۱} سپس محاصره شدگان پیامی به حسن علی خان اول ارسال داشتند و در آن به چگونگی تصرف ولایت به دست امام قلی خان پرداختند که اخراج وی از آنجا بدون خونریزی همگانی و ویرانی کرمانشاه ممکن نیست. والی پاسخ داد که چون امام قلی خان را از قبیله زنگنه است، دخالت والی خلاف رسوم و قواعد قبیله‌ای و حسن هم‌جواری خواهد بود. وی یادآور شد که چنین تقابلی باعث قرن‌ها انتقام‌جویی و اختلاف متماضی خواهد شد، همانگونه که میان قبایل آن چنانکه رسم بود. مرتضی قلی خان،

۲۵۹. اتحاد وند که کاملاً از کلهر و زنگنه متمایز و متحد زنگنه بود. به این سبب وند نامیده می‌شد که از قبایلی تشکیل می‌شد که نامشان به وند ختم می‌شد: احمد وند، کاکاوند، قلی علی وند، جلال‌وند، جلیلوند، مافی وند، بهتلوبوند، قورباوند، خلیلوند، خواجه وند، زیرباوند، نانکلی وند، بژولوند. این اتحاد ثروتمند و دارای ارتشی نیرومند بود (گلستانه، ص ۱۳۷) برای اطلاع بیشتر درباره پسوند «وند» رک: ایزدی، کرده، صص ۱۵۲-۹۰.

۲۶۰. رایینو، گزارش درباره کردستان، صص ۸-۷.

جاده تابستانی که به سمت جنوب مستقیم بود از فقیه سلیمان و کامیاران می‌گذشت. جاده زمستانی از کرک آباد، سنقر و بیستون عبور می‌کرد. امروزه برای رفتن از سنه به کرمانشاه مسافران از همان مسیرهای جاده تابستانی قدیمی که کمی طولانی‌تر شده است عبور می‌کنند (۱۳۶ کیلومتر، حدود ۲۳ فرسنگ).

میرزامحمد تقی خان گلستانه و سایر بزرگان نامه‌ای به والی فرستادند و هرگونه مسئولیت مرگ و غارت را در صورت دخالت نظامی والی ازوی و تمامی قوم ارلان رفع نمودند.^{۲۶۲}

در همین هنگام امام قلی خان به اقداماتی خصمانه در مرز کردستان ارلان مبادرت ورزید و سعی کرد مباشران بیلهور - منطقه‌ای از ملوکنشین واقع در مرکز کرمانشاه - را علیه والی بشوراند. در حالی که حسن علی اول در تلاش بود اوضاع را از طریق دیپلماتیک آرام کند. امام قلی توان شخصاً فرماندهی ارتشی پر قدرت را به دست گرفت و به بیلهور لشکر کشید و آنجا را به خاک و خون کشید.^{۲۶۳}

بدین ترتیب والی ملک را به دو فرزندش یوسف سلطان و ابوالهیم بیگ سپرد و بالشکرش به مصاف امام قلی خان رفت. پس از نبردی سه ساعته امام قلی خان شکست سنگینی خورد و تعداد زیادی از فرماندهان ارتش وی کشته و اسیر شدند، اما خودش توانست از راه کوهستان بگریزد و به قیله وند پناهنه شود.^{۲۶۴}

حسنعلی اول غنایم قابل توجهی را که از ارتش دشمن به دست آورده بود (تجهیزات، دام و سایر وسائل جنگی) بین سربازانش تقسیم کرد و اسیران را نیز آزاد نمود. سپس از میان اطرافیان و هم پیمانانش حکام کرمانشاه، ملایر، ستر، گلپایگان، بروجرد، کراز و فراهان را منصوب کرد و فاتحانه به سنه بازگشت.^{۲۶۵} اما امام قلی خان در کرمانشاه به اسارت مهرعلیخان تکلو و متعددانش درآمد و کور شد.^{۲۶۶}

نبرد برای کنترل شهر زور

سال بعد (۱۱۶۳ق)، سلیمان‌پاشا دوم بابان با پسرانش به حسن علی اول که

.۲۶۲. گلستانه، صص ۱۳۰-۱۳۴.

.۲۶۳. شریف قاضی ۲۱۴ آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۱؛ اسماعیل، ص ۱۶.

.۲۶۴. اسماعیل، صص ۱۳-۱۴؛ گلستانه، صص ۱۰۵-۱۵۸؛ مستوره، تاریخ، صص ۹۱-۹۲؛ شریف قاضی ۲۱۴ آ؛ اسماعیل و گلستانه روایاتی مفصل و تکمیلی از این نبرد را ارائه داده‌اند.

.۲۶۵. مستوره، تاریخ، ص ۹۲؛ اسماعیل، ص ۱۴؛ گلستانه، صص ۱۳۵-۱۳۷.

.۲۶۶. گلستانه، صص ۱۶۳-۱۶۵.

قدرت اصلی را در غرب در دست داشت پناهنه گردید و از وی کمک خواست تا حکومت شهرزور را که روزی به پدرش خالد پاشا تعلق داشت مجدداً به دست آورد.^{۲۶۷}

نادرشاه به واقع با همدستی حاکم بغداد احمد پاشا (۱۱۳۶-۱۱۶۱ق)^{۲۶۸} خالد پاشا را در سال ۱۱۵۶ق، از حکومت برکنار کرده و پسر عمومیش سلیمان پاشا فرزند بکریگ را جانشین وی کرده بود. اما پنج سال بعد در سال ۱۱۶۱ق، احمد پاشا که در تمام طول حکومتش وضعیتی مبهم در محفظه داشت، پس از انتصاب سلیمان پاشا دوم به جای متعدد قدیمیش علیه این عضو خاندان بابان لشکر کشید. در این میان این اقدام بی نتیجه ماند چرا که حاکم در راه درگذشت و جانشین وی ترجیح داد سلیمان پاشا را در راس این ولایت حفظ کند. این عزل و نصب ها که شاید متناقض به نظر بررسد در اصل اقدامی مرسوم در حکومت بغداد بود که عبارت بود از عزل یک شاهزاده بابان و نصب یک عضو دیگر این خاندان که تعهد پرداخت مالیات بیشتری کرده بود.^{۲۶۹}

سلیمان پاشا که در مقام خود ابقاء شده بود، فرزندش فرهاد خان را نزد والی فرستاد، تا این پیام را به او تسلیم کند: «ما همسایه هستیم و هدفمان حفظ دولتی است. حاکم بغداد را در مقام ابقاء کرده است و شما رقیب سلیمان پاشا را نزد خود پذیرفته اید. در امور ما دخالت نکنید. ولایت شهرزور متعلق به امپراتوری عثمانی است، اگر رفتار خود را تغییر ندهید به کمک سپاه نیرومندی که حاکم بغداد در اختیار خواهد گذاشت، کردستان اردلان را تصرف خواهیم کرد».^{۲۷۰} حسن علی اول شورای حکومت را احضار کرد، تا در مورد این مساله تصمیم گیری کند. اکثر حاضران از جمله ملام مصطفی از خاندان موالي^{۲۷۱}، پدر مؤلف زبده التواریخ که در سال ۱۱۶۰ق، شیخ الاسلام و قاضی سنّه بود، ابراهیم بیگ

.۲۶۷. اسماعیل، ص ۱۴؛ شریف قاضی ۲۱۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۲؛ گلستانه، ص ۱۵۳.

.۲۶۸. فرزند حسن پاشا (۱۱۳۶-۱۱۶۱ق) نخستین حاکم واقعی بنداد.

.۲۶۹. نیبور، سفر، دو، ص ۲۸۲؛ ایو، سفر، ص ۲۸۲؛ گلستانه، ص ۱۶۶؛ امین، اماره، ص ۸۷.

.۲۷۰. شریف قاضی ۲۱۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۲-۹۳؛ اسماعیل، ص ۱۴.

.۲۷۱. برای معرفی خاندان موالي رک: «پیوست» که به خانواده های اصلی کردستان اردلان اختصاص دارد.

وکیل^{۲۷۲} خسروخان (خسروخان دوم آتی)، جعفر سلطان بانهای^{۲۷۳}، شیخ وسیم مردوخی^{۲۷۴}، شیخ جمال الدین خطیب^{۲۷۵} و نیز سایر امرا و نجابه صلح و پذیرش فرد منصوب از طرف بغداد به حکومت شهر زور رأی دادند. اما عبدالله سلطان براز^{۲۷۶}، داماد والی، و ملاحسین^{۲۷۷} از خاندان موالی خواستار جنگ شدند چرا که معتقد بودند عدم حمایت کردستان اردلان از سلیمان پاشا دوم که به والی پناهنده شده بود، لکه ننگی بر دامان این سرزمین خواهد بود.

از چند ماہ قبل در بغداد، حکومت در دست سلیمان پاشا ابو لیله بود. این حاکم گرجی الاصل که به اسلام گرویده بود، مملوک (برده) پدر احمد پاشا یعنی حاکم بغداد بود. در آن دوران اربابان و برده‌گان بر اساس اصول آباء و اجدادی مشابهی

۲۷۲. شیخ وسیم (یا محمود وسیم) فرزند شیخ احمد علامه (۱۰۱۶-۱۱۴۱ق) از خانواده مردوخ بود. علامه لقبی بود که به داشمندان بزرگ اعطای شد. شیخ وسیم خود به نام «علامه قلعه چوالان» شناخته می‌شد. او نگارنده رساله «سنن الصلوات» می‌باشد. (مردوخ، تاریخ، ص ۲۳؛ مردوخ، قلم یاری، ص ۳۳۴). برای معرفی خاندان مردوخ رجوع شود به «پیوست».

۲۷۳. شیخ جمال الدین خطیب (یا شیخ جمال الدین اول ۱۱۶۹-۱۱۰۸ق) فرزند شیخ عبدالمؤمن از خاندان مردوخ و از اجداد شیخ محمد مردوخ مولف تاریخ مردوخ بود. پدرش، خودش و اعقابش امام جمعه بودند. شیخ جمال الدین در الهیات و ادبیات تبحر فراوان داشت (رک: مردوخ، تاریخ، صص ۱۶، ۱۲۰ و ۱۲۵).

۲۷۴. شیخ وسیم (یا محمود وسیم) فرزند شیخ احمد علامه (۱۰۱۶-۱۱۴۱ق) از خانواده مردوخ بود. علامه لقبی بود که به داشمندان بزرگ اعطای شد. شیخ وسیم خود به نام «علامه قلعه چوالان» شناخته می‌شد. او نگارنده رساله «سنن الصلوات» می‌باشد. (مردوخ، تاریخ، ص ۲۳؛ مردوخ، قلم یاری، ص ۳۳۴). برای معرفی خاندان مردوخ رجوع شود به «پیوست».

۲۷۵. شیخ جمال الدین خطیب (یا شیخ جمال الدین اول ۱۱۶۹-۱۱۰۸ق) فرزند شیخ عبدالمؤمن از خاندان مردوخ و از اجداد شیخ محمد مردوخ مولف تاریخ مردوخ بود. پدرش، خودش و اعقابش امام جمعه بودند. شیخ جمال الدین در الهیات و ادبیات تبحر فراوان داشت (رک: مردوخ، تاریخ، صص ۱۶، ۱۲۰ و ۱۲۵). برای شناخت قبیله براز رک: پیوست.

۲۷۶. ملاحسین از خاندان موالی (خادمان) در سال ۱۱۶۳ق به مقام قاضی منصوب گردید. وی پدر ملامحمد ابراهیم، میرزا بنویس والی امان الله اول و نگارنده تاریخ اردلان است. او همچنین پدر اسماعیل مولف یک تاریخ اردلان دیگر است (رک: مردوخ، تاریخ، صص ۲۵، ۲۷؛ مردوخ، متایع، صص ۱۰۸-۱۰۷).

بزرگ می‌شدند و آموزش مشابهی می‌دیدند که عبارت بود از فراگیری تقریر و تحریر روان، قرائت قرآن مجید، شناخت هنر شعر و نقل سرودهای شاعران بزرگ گذشته در موقع لزوم.^{۲۷۸} این مملوک پس از نشان دادن توانایی‌هایش آزاد گردید و به شغل اداری کوچکی گماشته شد. اما یک روز در جریان شکار، نیزه احمد پاشا به هنگام حمله به یک شیر شکست و سلیمان در آخرین لحظه وی را از چنگال این حیوان در نهاد راهنماید. پاشا برای تقدیر از مملوک توی رابه مقام «کهیا»^{۲۷۹} ترفع داد و دخترش عادله خاتون^{۲۸۰} را به همسری او درآورد.

سلیمان پاشا که با هوش و زرنگ بود، اکثر اوقات شب‌های دشمن می‌تاخت و به همین سبب «ابولیله» یعنی «پدر شب» نامیده می‌شد. او در طول حکومتش که با مرگش در سال ۱۷۵۱ق. پایان گرفت، بسیاری از مشاغل مهم را در اختیار برده‌گان آزاد شده گرجی و چرکسی قرارداد. وی بدین ترتیب سلسله «مملوکی» را بنا نهاد که تا سال ۱۲۴۷ق. پاشالیک بغداد را تحت حکومت خود داشت.

پاشالیک بغداد که در متنهای امپراطوری عثمانی واقع شده بود، منطقه‌ای بود وسیع که بخش جنوبی بین النهرين، ولایات کرد شهرزور، کوی، سنjac و زهاب و نیز کلیه سرزمین‌های اشغالی توسط اعراب، ساکنان کنار رودهای دجله و فرات تا بصره را شامل می‌شد. از شمال، این پاشالیک به پاشالیک‌های موصل و دیاربکر، از شرق به سرزمین ایران، از غرب به فرات و عربستان و از جنوب به خلیج فارس محدود می‌شد.

حکام بغداد به سبب فاصله جغرافیایی تا قسطنطینیه حکومتی تقریباً مستقل از دربار عثمانی داشتند و در واقع قدرتمندترین حکومت در سرتاسر امپراطوری عثمانی بودند. آنان پاشاهای درجه یک بودند، یعنی اینکه مستقیماً توسط سلطان منصوب می‌شدند و هنگام جلوس حکومت سه دم اسب، یک شمشیر و یک ردای افتخار که قبای گشادی برای مراسم بود دریافت می‌کردند.

.۲۷۸. روسو، توصیف، ص ۲۳.

.۲۷۹. جانشین و نماینده حاکمان استان‌های عثمانی در کلیه امور مدنی و سیاسی «کهیا» شکل مخدوش کلمه فارسی «کدخدای» (در اصل پیشکار) است (رس: هورات، تاریخ، ص ۱۴۸).

.۲۸۰. نیبور، سفر، دوم، صص ۲۵۶-۲۵۷؛ هوارت، عادله خاتون.

پاشاهای سه دم اسپی قدرتی بی حد و حصر داشتند و به نوبه خود پاشاهای رده دوم یعنی دودم اسپی را به عنوان زیردست خود منصوب می کردند. چنین بود که حکام موروثی شهرزور، زهاب و کوی سنjac از طرف حاکم بغداد و نه از طرف سلطان منصوب می گشتند. هر سه این حکام پاشاهای دو دم اسپی بودند. اما سلطان برای حفظ فرمانروایی خود بر پاشالیک، آقاها (رؤسای) یعنی چری پادگان‌ها را منصوب می کرد که وظیفه‌شان نه فقط دفاع از مرزهای امپراطوری، بلکه در صورت نیاز اقدام علیه خود حاکم بود. آقاها همچنین عضو شورای خصوصی حکام نیز بودند.^{۲۸۱} حسن علی اول پیغم سلیمان پاشا را رد کرد و تصمیم گرفت از پسر عمومیش سلیمان پاشا دوم بابان که به دربارش پناهنده شده بود حمایت کند. پیروزی‌های او بر لشکریان زند و زنگنه طرف سه ماه، غرور مضاعفی دروی ایجاد کرده بود. سرزمین‌های وسیعی از جمله گروس، کرمانشاه، همدان، ملایر، بروجرد، فراهان و کرزا زاو فرمان می بردن.^{۲۸۲} تصمیم حسن علی اول به احتمال قوی بهانه‌ای برای پس گرفتن شهرزور بود که در پس از پیمان صلح زهاب در سال ۱۰۴۹ق، از شاهزاده‌نشین تجزیه شده بود. در واقع همانطور که دیدیم از زمان‌های قدیم، شهرزور و کردستان اردلان موجودیتی یگانه را از نظر سیاسی و اقتصادی تشکیل می دادند که ساکنان آنها اکراد گورانی، قومی یکدست و عمدتاً یکجانشین بودند. علی‌رغم تقسیمات ناشی از پیمان زهاب، جمیعت قبایل شهرزور پس از آنکه تحت قیمومیت عثمانی قرار گرفتند، رو به افزایش نهاد. مردم از مرزها می گذشتند، تا مانند گذشته به چراگاه‌های تابستانی ملحق گردند. آشکارترین نشانه وابستگی متقابل و مکمل اقتصادی کردستان اردلان بر شهرزور، همانا حفظ واحد پول و اوزان ایرانی در سرزمین‌های بابان تا

۲۸۱. روسو، توصیف، صص ۱-۲، ۲۱-۲۲؛ نیبور، سفر، دوم، صص ۲۶۶-۲۶۸، ۲۶۹-۲۷۰؛ ایران و نیز سفرها، صص ۱۳۴-۱۷۲؛ الکرکولی، صص ۲۸، ۲۸؛ ریج، روایت، یکم، ص ۸۱

در امپراطوری عثمانی، استانها «ولایت» و حکام آنها «والی» نامیده می شدند (که از «والی»‌های امپراطوری ایران کاملاً متمایز است. رک: ص ۴۳).^{۲۸۲}

۲۸۲. شریف قاضی ۲۱۴ ب؛ مستوره، تاریخ، صص ۹۲-۹۳، اسماعیل، ص ۱۴؛ مصنف، صص ۲۸-۲۹.

سقوط امپراتوری عثمانی بود.^{۲۸۳} یک جانشینان غلات و سایر محصولات کشاورزی، صنایع دستی و فرش‌های ظرفی را تأمین می‌کردند. شبکه کوچنشینان نیز به پروژه دام، چه کوچک (عمده‌تاً گوسفندی و به تعداد کمتر بزرگ) و چه بزرگ (اسپ) می‌پرداختند و محصولات لبنی، چرم، پشم و پوست بزر را تهیه می‌نمودند. علاوه بر این، سواره نظام قبایل شهرزور شهرت فراوانی داشتند. پس موجه می‌نمود که حسن علی اول قصد کنترل شهرزور کرده باشد.

هنگامی که سلیم پاشا پاسخ والی را به سلیمان پاشا ابوالیله حاکم متقل ساخت، او از «کهیا»^{۲۸۴} خود حواس است بخش اعظم لشکرهای عرب اجمع کنند و از برخی نیروهای کرد نیز کمک بگیرند. هاشم آقاسی، نماینده حاکم موصل^{۲۸۵}، عثمان پاشا حاکم کوی (یا کوی سنحاق) و قوچ پاشا حاکم حریر، به او و سلیم پاشا ملحق شدند تا به کردستان اردلان و والی آن حمله ور شوند.^{۲۸۶} لشکری مشکل ازدهزار سوار و شش هزار تفنگدار و پیاده در سال ۱۱۶۳ق به سمت مریوان که در گذشته صحنه نبردهای فراوانی بین ایرانیان و عثمانیان بود به راه افتاد.^{۲۸۷} حسن علی اول به

۲۸۳. یاگانی‌های بخش سیاسی و محروم‌های اسی، دست‌نویس بین النهرین، جلد سوم، بین النهرین مرکزی با کردستان جنوبی و صحرای سوریه، لندن ستاد جنگی نیروی دریائی، دایرة اطلاعات ۱۹۱۷. سوانی، بین النهرین، ص ۱۹۷.

۲۸۴. این منطقه کردنشین که عمده‌تاً محل سکونت بزدیها بود از سال ۱۱۳۸ق تحت حکومت سلسه جلیلی قرار داشت توسط اسماعیل پاشا بنا گردید. پدر اسماعیل پاشا یک نستوری بود بنام عبدالجلیل که در اواخر قرن هفدهم میلادی در خانه پاشای وقت موصل کار می‌کرد. پدران عبدالجلیل آموزش مشابه فرزندان پاشا دیدند و به اسلام گرویدند. پسر ارشد وی، اسماعیل، ترقی خیره کننده‌ای داشت و در سال ۱۱۳۸ق به عنوان پاشای موصل منصوب شد. اعقاب متعدد عبدالجلیل همگی به افرادی پرنفوذ تبدیل شدند و سلطان را ناچار ساختند پاشا را از بین اعضای خانواده شاه منصوب کنند. حاکمان موصل مستقیماً توسط سلطان منصوب می‌شدند و پاشای رده یکم (سده دم اسپی) بودند. اگرچه آنان از اختخارات مشابه پاشاهای بغداد برخوردار بودند اما فاقد قدرت و ثروت هم تراز آنها بودند. این پاشاهای می‌کوشیدند روابط حسنی با بغدادیان داشته باشند و برای این منظور هنگام نیاز از کمکهای مالی و نیروی زمینه دریغ نمی‌کردند. چنین که حاکمان موصل مرتبًا با قبایل مستقل کرد و خصوصاً بزدیهای این ولایت در جنگ بودند (رک: روسو، توصیف، ص ۸۹؛ نیبور، سفره‌ای، دوم، صص ۲۹۳، ۲۹۶؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۵۸).^{۲۸۵}

۲۸۶. مستوره، تاریخ، صص ۹۳-۹۴.

۲۸۷. مستوره، تاریخ، صص ۹۴ و ۱۶۸، ف. ارتشن عثمانی را بیش از بیست هزار نفر ذکر کرده است.

ناچار از محمدامین خان گروسی^{۲۸۷} حاکم استان گروس که قبیله‌اش از متحдан سنتی خاندان اردلان بودند کمک خواست. محمدامین خان و نیروهاش به ارتش اردلان ملحق شد و دوازده هزار سرباز سواره و پیاده سنه را به مقصد مریوان ترک کردند.

۲۸۷. رک: یادداشت ۲۴۳. روابط بین خوانین گروس و شاهزادگان اردلان تیمار کهن اند. شاهزاده کلول (۶۲۹-۶۰۶) منطقه گروس را که در قیم زین کمر نامیده می‌شد فتح کرد. هنگام تضعیف خاندان اردلان تحت حکومت مأمون دوم (۹۴۵-۹۴۲ق) شاهزاده‌نشین گروس را از دست داد. در سال ۹۶۰ق، شاه طهماسب اول خلیل‌یگ یکی از رؤسای سیاه منصور را امیر الامراً اکراد ایران (فرمانده کل نیروهاش عشايری) انتخاب کرد که شامل ۲۵ قبیله می‌شد و چندین پایگاه از جمله گروس، سلطانیه، زنجان و اهر را در اختیار وی قرار داد. به هنگام مرگ، فرزندش دولتیارخان به دستور شاه محمد خدا بنده (۹۹۵-۹۸۵ق) جانشین پدر شد. چندی نگذشت که تیمورخان اردلان قدرتمدن (۹۹۸-۹۸۶ق) گروس را تصرف نمود و سال‌ها در آنجا حکومت کرد. نهایتاً در سال ۹۹۸ق، شاه عباس اول ارشن نیرومندی از قزلباش‌ها را در اختیار دولتیارخان قرار داد تا گروس را بازسی گیرد. ارشن شاه شکست خورد و تعدادی از افراد آن به قتل رسیده یا به اسارت تیمور درآمدند، با این وجود دولتیارخان و بخشی از سربازانش به قلعه زرین کمر پناهنده شدند اما آنجا نیز فوراً توسط ارشن اردلان محاصره شد که پس از درگیری تیمورخان به قتل رسید. اعقاب دولتیارخان از پدر تا پسر از خوانین گروس و رؤسای اتحاد گروسی‌ها بودند که از جمله اعضاء این اتحاد سیاه منصوری‌ها بودند. آنان که از طوابیف تحت فرمان خاندان اردلان بودند برای لشکرکشی حاکمان شمال سرباز تأمین می‌کردند. در میان آنان می‌توان از علی‌خان، حاکم قم و خلjestan در زمان حکومت شاه سلیمان صفوی، حسین‌علی‌خان، اشیق آقاسی باشی (فرمانده تدارکات اردوگاه، اشیق آقاسی‌ها، خواجه‌ها، و ظباطان و غیره) نادرشاه، و بالاخره محمدامین خان، متخد خسرو دوم که در صفحات بعد خواهیم دید که با کریم‌خان زند آشتب کرده و در سال ۱۱۷۸ق حاکم کرمان می‌شود نام برد. از جمله اعقاب محمدامین خان باید به نجف‌قلی‌خان حاکم اردبیل و گروس و بیگلریگی تبریز تحت حکومت فتحعلی شاه قاجار اشاره کرد. همچنین می‌توان از حسنعلی امیرنظام گروسی نام برد که پس از سقوط سلسله اردلان از ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۳ق حاکم قدرتمدن غرب گردید که شامل کردستان اردلان، کرمانشاه سرزمین‌های افشاریه و گروس می‌شد. رجوع شود به امانت (امیرنظام)، حریری (امیرنظام).

بیجار پایتحت گروس بود که شهرت آن مدیون فرش‌های آن می‌باشد (رک: بدليسی، شرفناه، صص ۲۲۴-۲۲۵، ۱۲۵-۱۲۳؛ مستوره، تاریخ، صص ۲۵-۴۲۳؛ صادق‌الملک، صص ۲۵-۲۶، ۱۲۸-۲۷۰؛ فخرالکتاب، صص ۹۱-۴۰۹؛ غفاری، صص ۲۵۸-۲۶۰، مینورسکی، تذکرات، صص ۳۴-۴۷؛ رک: الرز، بیجار).

سواره نظام کرد همواره تحسین برانگیز بود و به صورت دسته‌های فشرده حرکت می‌کرد. آنها اسب‌های ماده را به خاطر استقامت و سکوت‌شان ترجیح می‌دادند و در حالی که نیزه‌های خود را به طور عمودی نگاه می‌داشتند با آهنگی بین گام به گام و یورتمه حرکت می‌کردند. فرماندهان در راس سواران پیش می‌رفتند و در کنار آنان طبلان با انرژی فراوانی بر طبل‌های خود می‌کوییدند. اکراد که به عنوان بهترین سوارکاران شرق شناخته می‌شدند مسلح به طپانچه، نیزه، شمشیر و گاهی نیز کارایین یا فانوسقه بودند. پیاده نظام نیز شمشیر و تفنگ حمل می‌کرد.^{۲۸۸} کهیا و پاشاها فرستاده جدیدی را با یک جلد قرآن نزد والی فرستادند، تا راه حلی دیپلماتیک پیدا کنند و از وقوع جنگ احتزار نمایند. اما والی صلح را نبذریفت. پس از شکست مذاکرات، ابراهیم‌بیگ و کیل به طور خصوصی با سليم پاشا کنار آمد و پذیرفت در اواسط نبرد پرچم کردستان اردلان را به نشانه شکست پایین آورد. به خصوص وکیل با این جنگ مخالف بود، زیرا پیروزی والی حکومت دامادش عبدالله سلطان براز را تحکیم می‌کرد.

این در حالی بود که رقابتی شدید بر سر قدرت در خود شاهزاده‌نشین وجود داشت و آتش دشمنی بزرگی بین این دو شخصیت شعله‌ور بود. در زمان نحسین حکومت حسن علی اول، عبدالله سلطان براز از متشخصینی بود که محمد قلی‌بیگ وکیل را به عنوان مسئول عدم پرداخت مالیات‌ها و حتی اعمال حکومت جابرانه و جعل حساب‌ها معرفی کرده بودند، تا بالآخره نادرشاه وی را به مجازات شکنجه، کورشدن و پنج‌هزار تومان جرمیه برساند.^{۲۸۹}

نبرد خونین در مریوان، اکراد را در مقابل اکراد قرارداد و در غروب آفتاب طبق قرار قبلی وکیل پرچم را پایین کشید. ارتش اردلان که عمدتاً متشكل از مزدوران قبایل افغان، ازبک، کردهای کلیایی و گروسی بود، که در سردرگمی فرار را بر قرار ترجیح دادند. طی یک روز دوهزار سرباز از دو طرف کشته شدند و ارتش سليم پاشا و متهدانش به پیروزی رسیدند. کهیا و پاشاها به تعقیب والی و

.۲۸۸. لیدی شیل، اشارات، ص ۳۳۷؛ روسو، توصیف، ص ۲۹.

.۲۸۹. مستوره، تاریخ، صص ۸۵، ۹۵؛ اسماعیل، ص ۱۴.

سلیمان‌پاشا که به سمت سنه عقب‌نشینی کرده بودند پرداختند. والی با تعدادی از مردانش به گروس گریخت.^{۲۹۰}

ارتش عثمانی و بابان سیزده روز در سنه ماندند، سرتاسر شهر را غارت کردند و بیرحمانه‌ترین رفتارها را در حق مردم مسلمان، یهود و مسیحی روای داشتند. اکثر خانواده‌های مالک بی‌توجه به دین و آئین شان به شهر زور، کوی و حریر تبعید شدند. لشکریان فاتح بر سر راه بازگشتن شاهزاده‌ها، روستاهای دهکده‌ها را چپاول کردند.^{۲۹۱}

اما حسن علی اول توانست به سنه بازگردد، او با کمک رجال شاهزاده‌نشین از جمله خسرو بیگ و برادرش مهرعلی سلطان^{۲۹۲} از خانواده وکیلی، برادرزاده‌های ابراهیم بیگ و نیز نجف قلی بیگ اردلان، کشور را بازسازی کند.^{۲۹۳} اما در همان هنگام ابراهیم بیگ که به والی خیانت کرده بود، دو منطقه جنوب شاهزاده‌نشین پلنگان و بیلهور را تصرف کرد و سربازان فواری از شاهزاده‌نشین را دور خود گرد آورد.

لشکرکشی تنبیهی کریم‌خان زند به سنه

در این دوران رقابت بین مدعیان حکومت بر تمامی ایران نیز فراز و نشیب فراوانی را پشت سر می‌گذراند.

سلسله اشاره اکنون دیگر به طور دائم از قافله رقبا دورافتاده بود. آخرین نماینده آن یعنی شاهرخ شاه در سال ۱۱۶۳ق به هنگام خلع کور شده بود. او که هنوز اسماء حاکم خراسان بود، در سال ۱۱۰۹ق، به دست آغا محمدخان قاجار حذف گردید.^{۲۹۴}

.۲۹۰. مستوره، تاریخ، ص ۹۵؛ اسماعیل، ص ۱۴؛ مصنف، ص ۴۹؛ مردوخ، تاریخ، صص ۱۲۵-۱۲۶.

.۲۹۱. شریف قاضی ۲۱۵؛ مستوره، تاریخ، صص ۹۶-۹۵؛ اسماعیل، ص ۱۴؛ مصنف، ص ۴۹؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۷۰.

.۲۹۲. هر دوی آنان پسران مامو بیگ برادر ابراهیم بیگ وکیل بودند.

.۲۹۳. مستوره، تاریخ، ص ۹۶؛ اسماعیل، ص ۱۵.

.۲۹۴. رک: هامبلی، سلسله قاجار، ص ۱۳۰-س.

چنین بود که سه شخصیت، مدعی تاج و تخت گردیدند: یک کرد، یک لر و یک افغانی. اولی یعنی کریم خان زند پس از برخورد بین زندیه و سلسله اردلان، با اتحاد قبایل محلی بر بخش عده مناطق شرق کرمانشاه حکم می‌راند. دومی علی مردان خان بختیاری، یکی از رجال شاخص چهارلنگ بختیاری که توسط نادرشاه به فرماندهی عراق عجم منصوب شده بود و با مرگ شاه به نزد قبیله اش بازگشته بود.^{۲۹۵} نفر سوم آزادخان افغان، بافتح آذربایجان به قدرت قابل توجهی رسیده بود.

دو نفر نخست پس از اتحاد برای سلطه بر رقیب شان ابوالفتح خان بختیاری^{۲۹۶}، که شکست خورده بود، در بهار ۱۱۶۳ق، با او یکی شدند، تا یک مثیل قدرت را تشکیل دهند و از نفوذ قابل توجه این خان بختیاری به عنوان بیگلریگی اصفهان استفاده کنند. با هدف مشروعيت بخشی به حکومتشان، آنان از میان شاهزادگان جوان صفوی یک شاه سایه در شخص میرزا بوتراب یافتند که هفده ساله و از نوادگان یکی از دختران آخرین شاه صفوی بود. او را تحت نام شاه اسماعیل سوم بر تخت سلطنت نشاندند. وظایف بدین صورت تقسیم شد:

علی مرادخان عنوان وکیل الدوله را کسب کرد و نایب السلطنه شد، اما بدون هیچ قدرت نظامی تا توان ترک اصفهان را نداشته باشد. ابوالفتح خان عنوان بیگلریگی این شهر را - که در این دوران به پایتخت ایران تبدیل شده بود - حفظ کرد. وبالاخره کریم خان فرماندهی کل نیروهای مسلح عراق عجم را سهم خود دید تا وظیفه فتوحات ارضی حال و آینده را برعهده بگیرد.^{۲۹۷}

در تابستان همان سال، کریم خان در چارچوب وظایفش بهسوی همدان حرکت کرد، تا هدف اولیه اش یعنی تسليم شاهزاده حسن علی اول و مهرعلی خان

.۲۹۵. ریاحی، سفارت، صص ۲۰۲، ۲۲۷.

.۲۹۶. ابوالفتح خان، از شاخه هفت لنگ بختیاری از یکسو ایلخان (رئیس) بختیاری‌ها و از سوی دیگر از دو سال قبل توسط ابراهیم شاه به بیگلریگی اصفهان منصوب شده بود و شاهرخ شاه نیز وی را در همان مقام ابقاء کرده بود (رک: گلستانه، صص ۱۴۵-۱۴۶).

.۲۹۷. نامی، صص ۱۴۵-۱۶؛ گلستانه، صص ۱۴۵-۱۵۱؛ دنبیلی، تجربات، دوم، ص ۱۵.

تکلودو رقیب قدیمیش را تحقق بخشد.^{۲۹۸} او در این اقدام از حمایت ابراهیم بیگ وکیل^{۲۹۹} برخوردار بود که بالشکری متشکل از هفت الی هشت هزار سوار و سرباز توپخانه که عمدتاً از قبایل وند بودند، از پری به سنه به راه افتاد، تا لشکرکشی تنیبهی علیه والی را انجام دهد. در کرمانشاه نیز لشکری از زنگنه به آنان ملحق گشت، تا شمار سپاه به بیش از ده هزار سرباز بالغ گردد.^{۳۰۰}

والی که قدرت لازم را برای مقابله با ارتش کریم خان نداشت از شیخ و سیم مردوخی خواست مردم سنه را با انتقال به منطقه ناهموار اورامان محافظت نماید. والی به همراه مردانش به سوی دژ قرآتوره واقع در ارتفاعات، ده فرسنگی شمال سنه حرکت کرد. او سپس هیئتی شامل ملامضطفی شیخ‌الاسلام، نجف‌قلی بیگ اردلان و تعدادی از بزرگان بابان را به نزد کریم خان - که در بیلهور، منطقه تحت کنترل ابراهیم بیگ اردو زده بود - اعزام کرد. هیئت نامه‌ای را از طرف حسن علی اول به وی تسلیم نمود که در آن وضعیت رقت‌بار کردستان اردلان و یأس مردم آن را به تصویر کشیده شده بود. ارتش عثمانی - بابان این سرزمین را ویران کرده و بخشی از مردم آن را به سمت کردستان عراق عرب مهاجرت داده بود.^{۳۰۱} والی طلب صلح داشت تا روستاییان و محرومان را از آلام یک درگیری نظامی محفوظ دارد. در نهایت جهت تحکیم این ائتلاف والی پیشنهاد کرد که خواهرش را به وصلت کریم خان درآورد و خواهر کریم خان را برای خود به همسری برگزیند.^{۳۰۲}

پاسخ کریم خان روشن بود: «پیوند های خانوادگی و دوستی هم اکنون نیز بین دو خانواده مان وجود دارد؛ فراموش نکنیم که والی سبحان و ردی خان عمومی مادری من بود. لذا ما به وصلت های جدید نیازی نداریم. اینگونه حسن نیات در قبال ما را، باید هنگام اختلاف ما با مهرعلی خان تکلو ابراز می‌گردید. والی نه فقط

.۲۹۸. گلستانه، صص ۱۴۲-۱۴۴، ۱۵۳-۱۵۴؛ نامی، صص ۱۶-۱۷؛ پری، کریم خان، ص ۲۴.

.۲۹۹. شریف قاضی ۲۱۵ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۶، اسماعیل، ۱۵.

.۳۰۰. شریف قاضی ۲۱۶ ب؛ مستوره ارتش زند، وند و زنگنه را بیست هزار سرباز ذکر می‌کند (رك: مستوره، تاریخ، ص ۹۷؛ مستوره، ص ۱۷۱).

.۳۰۱. واژه عراق عجم در آن دوران نشانگر ایران مرکزی بود.

.۳۰۲. شریف قاضی ۲۱۶ ب؛ مستوره، تاریخ، صص ۹۷-۹۸.

از اوی حمایت نظامی کرد، بلکه ولایات کرمانشاه و همدان را تاراج نمود. من نمی‌توانم به این سخنان مملو از نیرنگ اطمینان کنم. پس چاره‌ای ندارم مگر آنکه خود سرزمین خاله‌زاده‌ها یعنی رااز نزدیک بیسم واوضاع آنجا را سرپوشانم دهم». ^{۳۰۳} بیستم رمضان ۱۱۶۳ق، کریم‌خان بهمراه هیئتی که به گروگان گرفته بود و نیز سلیمان‌پاشا دوم بابان که پس از سرگردانی در کوهستان‌های پلنگان به وی ملحق شده بود وارد شهر سنه شد. او دوازده روز در آنجا ماند. مسجد جامع را به عنوان اقامتگاه خود برگزید و سپاهیان را در سایر مساجد و مدارس شهر مستقر کرد. ^{۳۰۴} مایحتاج اولیه به ندرت یافت می‌شد و ارتش عثمانی - هر آنچه را که ببابان نتوانسته بود به یغما ببرند، ویران ساخته بودند. خسرو‌خان (خسرو دوم آینده) که کم سن و سال بود و توسط پدر بزرگش والی سبحان‌وردي خان به عنوان جانشینی برای حکومت بر شاهزاده‌نشین انتخاب شده بود، با تنی چند از رجال به نزد کریم‌خان رفتند. خسرو‌خان آمادگیش برای خدمت را به عرض کریم‌خان رسانید، تا شاید به کمک وی والی شود و خصوصیات‌های فی مابین را پایان بخشد. اما موفق نشد.

از سنه، کریم‌خان شیخ‌علی خان را در رأس لشکری به دژ قرآتوره فرستاد. در آنجا حسن‌علی اول و سیصد تن از مردانش با مقدار زیادی آذوقه پناهنده شده بودند. پس از دو تا سه روز محاصره و تبادل آتش بین طرفین، دژ تسلیم نشد و ارتش زند به سنه بازگشت. ^{۳۰۵}

همزمان با این واقعه، کریم‌خان سپاه دیگری را برای فتح اورامان و دستگیری شیخ وسیم - که با مردم سنه ترک دیار کرده بود - اعزام داشته بود. از آنجا که دفاع کوه‌ها بر عهده تفنگچی‌های زیردست اورامان بود، این ارتش دوم نیز بدون موقیت در ماموریتش به سنه بازگشت. ^{۳۰۶}

کریم‌خان که از خشم به خود می‌پیچید، دستور داد سرتاسر شهر را غارت

.۳۰۳. شریف قاضی ۲۱۶ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۸؛ مستوره، صص ۱۷۲-۱۷۳.

.۳۰۴. شریف قاضی ۲۱۶ ب-۲۱۷ آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۹؛ مستوره، ص ۱۷۵.

.۳۰۵. شریف قاضی ۲۱۶ ب-۲۱۷ آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۷۵؛ گلستانه، ص ۱۵۳.

.۳۰۶. مستوره، تاریخ، ص ۹۹؛ گلستانه، ص ۱۵۶.

کنند و به آتش بکشند. خانه‌های بزرگان، مساجد، مدارس و سایر بناهای عمومی شهر سنه و حومه آن سوزانده شدند. جمعیت کم باقیمانده یا مورد آزار قرار گرفتند، یا به قتل رسیدند و زنان و کودکان زیادی نیز به اسارت درآمدند.^{۳۰۷} چنین بود که کریم خان به سمت گروس حرکت کرد، تا محمدامین خان حاکم و مردم آنجا را گوشمالی دهد. اگرچه حاکم در لشکرکشی‌های والی علیه زندیه و زنگنه کمکی نکرده بود، اما علیه سپاهیان عثمانی -بابان بلوی متخد و پس از شکست والی در مریوان پذیرای وی شده بود. این ولایت غارت و تحقیر شد، زنان و دختران بزرگان، و نیز زنان عادی به اسارت درآمدند.^{۳۰۸} در میان آنان خورشید خانم دختر محمدامین خان به اجبار به همسری کریم خان درآمد. حاکم به چوب بسته و فلک شد.^{۳۰۹} کریم خان سپس گروگان‌ها یعنی ملامصطفی شیخ‌الاسلام و نجف‌قلی‌بیگ اردلان را آزاد کرد و به سوی عراق عجم به راه افتاد. با عزیمت کریم خان، حسن‌علی اول از دژ قرأتوره خارج شد و ویرانی‌ها را به چشم خود دید.^{۳۱۰} پس از مرگ نادرشاه، یکی از فرمانده‌هانش به نام آزادخان افغان که در صفحات قبل از وی نام برده شد آذربایجان را اسغال کرده بود. آزاد یکی از افغانه قبیله قلیجه (قیلزایی) و اهل کابل بود که احتملاً هنگام لشکرکشی نادرشاه به افغانستان در سال ۱۱۵۰-۱۱۵۱^{۳۱۱} ق به خدمت وی درآمده بود. چند سال بعد نادر او را مشاور اول بیگلریگی آذربایجان نامید. آزاد عنوان خان را پس از خدمت ابراهیم خان افسار دریافت کرد. پس از شکست و مرگ ابراهیم خان، آزاد چند صباحی با ارتش افغانی خود در شهرزور مستقر گردید و با پاشاهی بابان که همچون خودش سنی مذهب بودند از در دوستی درآمد. او با استفاده از اختلاف

^{۳۰۷}. شریف قاضی ۲۱۷ آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۹۹؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ گلستانه، صص ۱۵۳-۱۵۴؛ نامی، ص ۱۷؛ هدایت، نهم، ص ۱۷. نامی این لشکرکشی و تخریب شاهزاده‌نشین را در یک جمله خلاصه می‌کند. گلستانه با ذکر این بهانه که کریم خان در ابتدای حکومت خود کترول چندانی بر ارتش خود نداشته بود می‌کوشید مسئولیت او را در ویران‌سازی کردستان اردلان ناقیز شمارد و این وحشیگری‌ها را اثر «مخالفکاران و اویاش» ارتش وی می‌داند.

^{۳۰۸}. مستوره قاضی ۲۱۷ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۹۹-۱۰۰؛ مستوره، صص ۱۷۵-۱۷۶.

^{۳۰۹}. شریف قاضی ۲۱۷ آ.

نظریین رؤسای قبایل افشار ^{۳۱۰} پس از حصول اطمینان حمایت تعدادی از خوانین، از جمله فتحعلی خان از دسته ارسلو به آذربایجان رفت.^{۳۱۱} وی سپس با رؤسای قبایل کرد آذربایجان همچون شهباختان دنبلي^{۳۱۲} و خسروخان مکری^{۳۱۳} ائتلاف

۳۱۰. طایفه ترکمن افشار چهارده دسته داشت که معروفترین آنها عبارت بودند از ارسلو، گردوزلو، ایرلو، قاسملو و قیرقلو.

۳۱۱. پس از انتصاب توسط نادرشاه در سال ۱۱۵۷ق به عنوان حاکم ساختن قلعه (شاھین دڑ جدید) در سال ۱۱۵۷، ساکنین پس از مرگ نادر او را از آنجا بیرون راندند. (کی: نیکلتین، اشتاره، صص ۷۶-۷۷).

۳۱۲. تاریخ خاندان دنبلي آنان را به برمهکیان منتبث می دارد که سومین شاخه آن که مؤسس آن عیسی بود به دڑ دنبل واقع در منطقه‌ای کوهستانی در دیار بکر ملحق گردید. با پیوستن جمیعت‌های کرد آن حول و حوش، قبیله دنبلي به وجود آمد. هنگام هجمه مغول، آنان به کوهستان‌های حکاری و موصل پناه برندند و در ادامه در منطقه خوی (آذربایجان) ساکن شدند. اعضاء این قبیله همچون سایر قبایل کرد منطقه موصل و دمشق آئین بزرگی داشتند و زیان آنان دیلمی یا زازا بود. به گفته بدليسی، بخشی از این قبیله به تسنن گرویدند و به گفته ادیب عبدالرازق بیگریگ دنبلي اجداد وی در آغاز حکومت صفوی به تشیع روی آوردنند. اما اوتر فرانسوی که از مناطق کردنشین عبور کرد (۱۱۴۹-۱۱۵۶ق) و نیز مورخ تاریخ خاندان دنبلي نقل کرده‌اند که اکثر دنبلي‌ها در آن زمان هنوز بزرگی بودند. آنان به تدریج زبان خود را رها کردند و ترکی را برگزیدند. شاه طهماسب اول خوی و عنوان سلطان را به رئیس قبیله‌شاه حاجی بیگ اعطای کرد. در میان اعضا سرشناس این قبیله می‌توان از سلمان سوباشی، حاکم خوی و سلاماس نام برد که از امرای بزرگ شاه عباس اول بود از وی عنوان خان را دریافت کرد. پس از لشکرکشی بغداد، طهماسب قلی سلطان شیردنبلي در سال ۱۰۳۶ق سیفر ایران در قسطنطینیه شد که در همانجا به دست ماموران عثمانی به قتل رسید. اعقاب سلمان خان از جمله امیران بزرگ امپراتوری بودند و بر خوی و سلاماس و گاه تبریز فرمانروایی کردند. در زمان حکومت نادرشاه، قدرت شهباختان دنبلي از سرزمین‌های سنتی شان فراتر رفت و تا کردستان آذربایجان تعمیم یافت. برادر وی نجفقلی خان که در لشکرکشی‌های نادری درخشیده بود بیگلریگی تبریز شد. این قبیله همچون بسیاری دیگر به خراسان تبعید و سپس برای دفاع از آذربایجان در مقابل عثمانی‌ها بازگردانده شدند اما در نهایت علیه تقاضاهای مفرط مالیاتی نادرشاه قیام کردند (بدليسی، شرفانه، صص ۲۶-۲۷، ۳۹۹-۴۰۸؛ اسکندر منشی، عالم آراء، صص ۱۱۷-۱۱۸؛ ۱۲۰۳-۱۲۰۴؛ اوت، سفر، یکم، صص ۵۵، ۵۷، ۹۵ تاریخ خاندان دنبلي، صص ۹-۱۰۹؛ ۱۲۸۷-۱۲۸۸؛ ۱۳۱۳-۱۳۱۴ق؛ دنبلي، تعریفات، یکم، صص ۲۶-۲۷؛ نیز رک: آل داود / اوبرلینگ، دنبلي).

۳۱۳. به گفته بدليسی، خاندان مکری در کردستان یا از طایفه مکری شهرزور و یا از نخستین سلسه بایان هستند. در جریان نیمه دوم قرن نهم، سیف‌الدین قبایل کرد متعددی از جمله بخشی از بابان‌ها را گرد هم آورد و سرزمین‌های غرب و جنوب دریاچه ارومیه سولدوز و ساووجبلاغ را فتح کرد و سلسه‌اش را تأسیس نمود. شاه اسماعیل صفوی بارها و بارها سعی کرد بر ساروم که جانشین پدرش سیف‌الدین شده

کرد و کنترل این ولایت را در اختیار گرفت. آزادخان که بدین ترتیب به قدرت قابل ملاحظه‌ای رسیده بود، مدعی تاج و تخت ایران گردید.^{۳۱۴}

حسن علی اول که بهشدت تضعیف و منزوی شده و مملکتش نیز ویران گردیده بود، کوشید که با استفاده از روابط حسن قدیمیش با آزادخان، با این ارباب جنگ ائتلاف کند. پس با تعدادی از رجال کردستان ارلان به دیدن آزادخان در دژ سائین قلعه افساریه رفت. اما آزادخان وی را زندانی کرد و در ازای هدایای چشمگیری او را به سلیمان پاشا بابان که با هزار سرباز بلا فاصله به آنجا آمده بود تحویل داد.^{۳۱۵} ازسوی دیگر، آزادخان تعدادی از بزرگانی که والی راهمرانی کرده بودند از جمله محمد صالح سلطان حاکم بانه، عبدالله سلطان براز و ملام مصطفی شیخ‌الاسلام را به قتل رسانید.^{۳۱۶}

در شهر زور در قلعه چوالان^{۳۱۷}، اقامتگاه خاندان بابان، با حسن علی اول با احترام و تمجید فراوان رفتار شد. او حتی مجاز بود هرگاه که می‌خواهد، به شکار برود. در همین اوان، آزادخان سلیمان پاشا را در رأس کردستان ارلان تحمیل کرده بود و چنین شد که پاشا شروع به پاشیدن بذر و حشت در شهر زور و حتی فراتراز مرزهای آن نمود. او همچنین رفتاری خصمانه در مقابل فرمانروای بغداد که وی را به ریاست شهر زور گمارده بود بروزداد و مرتبأ حملاتی را در داخل پاشالیک صورت می‌داد. بالاخره در سال ۱۱۶۴ق، سلیمان پاشا ابو لیله شخصاً علیه

بود سلطه پیدا کند. همین نگرش سبب گردید خاندان مکری به سلطان عثمانی نزدیک شود اما در زمان شاه طهماسب، فرزندان ساروم به ائتلاف شاه با عثمانی‌ها پایان داد. به ایرانیان گرایش نشان دادند. این سلسله چند شخصیت مهم را معرفی نمود (رک: بدليسی، شرفنامه، صص ۳۸۲-۳۷۲؛ بابانی، صص ۱۷۲-۱۷۳؛ توکلی، جغرافیه، صص ۱۲۴-۱۲۸؛ ایزدی، کرد، ص ۷۹). نیز رک: کالمار، عزیز خان.^{۳۱۸}

^{۳۱۴} گلستانه، صص ۳۵-۳۶؛ ۱۵۸-۱۰۷؛ نامی، ص ۳۳-۳۲؛ دنبلي، تجربات، یکم، صص ۴۹۳-۴۹۱؛ سیک، تاریخ، دوم صص ۲۶۷-۲۶۸؛ امین، اماره، ص ۹؛ پری، آزادخان.

^{۳۱۵} شریف قاضی ۲۱۷؛ آستوره، تاریخ، ص ۱۰۰.

^{۳۱۶} شریف قاضی ۲۱۷؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۲۸.

^{۳۱۷} کلمه قلعه یعنی دژ (قلعه به زبان کردی) گاه «قره» یا «قره» توسط غربیان و حتی برخی شرقیان ذکر شده است؛ چنین بود که قلعه چوالان به قره چوالان تبدیل شد.

سلیم پاشا لشکرکشی کرد.^{۳۱۸} در مقابل این تهدید، سلیم پاشا بلا فاصله دستور خفه کردن والی را که از هفت ماه پیش در اسارت بود صادر نمود. اما خود او به دربار آزادخان گریخت تادرخواست کمک و نیرو کند.^{۳۱۹} تعدادی از طرفداران سلیم پاشا کشته و سیصد و پنجاه تن نیز به قسطنطینیه فرستاده شدند.^{۳۲۰} سلیمان پاشادوم بابان مجددآ خود را در صدر شهر زور دید.^{۳۲۱}

کریم خان زند از این وضعیت استفاده کرد و یکبار دیگر به کردستان اردهان رخنه نمود.^{۳۲۲} خان زند که قبل از اوج گیری خود با حسین علی اول خصوصیت داشت هرگز شکستی را که در مقابل وی متحمل شده بود فراموش نکرد. چهارده سال تمام یعنی تا ۱۷۷۱ق، این پادشاه که در تاریخ ایران از او به عنوان «هری» «عادل» بخشنده و بی حد و حساب آشتبازی پذیر^{۳۲۳} یاد می شود کوچکترین حسن ظنی در قبال عموزاده های شاردلان خود نشان نداد. پس از عزیمت کریم خان، جمعیت شاهزاده نشین که به خشم آمده بودند، عوامل سلیم پاشا را اخراج کردند و شاهزاده کریم خان اردهان برادر حسن علی اول به عنوان والی در رأس امور کشورشان قرار دادند.^{۳۲۴} فرمانروایی خودسرانه این والی (۱۱۶۵-۱۱۶۴ق) برای کردستان اردهان که به ویرانه ای تبدیل شده بود تأسف انگیز بود چرا که وضعیت آن را وخیم تر کرد. هرج و مرج و بی عدالتی در همه جا شیوع یافت و بزرگان و مردم عادی گرفتار خود کرد. این والی که شخصیتی ناصواب داشت نه به توصیه ها گوش می داد و نه می توانست خوب و بد را از هم تمیز دهد و تنها آب به آسیاب خلاف کاران و چپاولگران ریخت.^{۳۲۵} مهر علی سلطان و خسرو بیگ، برادرزاده های

.۳۱۸. ایو، سفر، صص ۲۸۲-۲۸۳؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۷۹.

.۳۱۹. شریف قاضی ۲۱۷ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۰۰؛ اسماعیل، ص ۱۵.

.۳۲۰. ج ۳۶، ۹۷/۹۷ اوست ۱۷۵۳م.

.۳۲۱. شریف قاضی ۲۱۷ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۰۱؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ مصنف، ص ۵۰؛ زکی، خلاصات، دوم، ص ۴۱۹، لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۷۹.

.۳۲۲. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۱؛ مستوره، ص ۱۷۸؛ اسماعیل، ص ۱۵.

.۳۲۳. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۱؛ مستوره، ص ۱۷۸؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ مصنف، ص ۵۰.

.۳۲۴. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۲؛ مصنف، ص ۵۰.

ابراهیم‌بیگ وکیل، نیز به حفظ این فضای رعب کمک کردند. مصنف در نقل این دوران منحوس می‌گوید: کردستان بیچاره، چرا که کریم‌خان در آنجا حکومت کرد.^{۳۲۵}

ابراهیم‌بیگ که همچنان ارباب پلگان و بیله‌ور بود، به زنده‌ی نزدیک شده بود. کریم‌خان زند درخواست وی را مبنی بر اخراج والی پذیرفت و یارویس‌خان را به آنجا فرستاد،^{۳۲۶} تا با سیصد سوار خود به دویست سرباز وکیل ملحق شود. آنها در اواخر ماه دسامبر سال ۱۱۶۵ به سمت روستای دوشال حرکت کردند. والی که قادر به مقابله نبود ترجیح داد علی‌رغم سرما و برف بهمراه مردانش از سنه به شامیان در اورامان برود.^{۳۲۷} پس از گذراندن زمستانی سخت، او و اطرافیانش به سلیمان‌پاشا بابان در شهر زور پناهنده شدند. ولی چندی بعد همانجا جان داد.^{۳۲۸}

.۳۲۵ مصنف، ص ۵۰؛ اسماعیل، ص ۱۵.

.۳۲۶ یارویس‌خان پسر عمومی برادرزاده کریم‌خان زند و از افسران وی بود (رک: رسم‌الحكما، صص ۲۴۶-۳۰۰).

.۳۲۷ شریف قاضی ۲۱۷ ب-۲۱۸ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۰۲-۱۰۳.

.۳۲۸ شریف قاضی (۲۱۸ ب-۲۱۹) سال ۱۱۶۸ آق را به عنوان تاریخ فوت نقل می‌کند، در حالیکه اسماعیل ۱۱۷۰ آق و مستوره (تاریخ، ص ۱۰۳) را ذکر می‌کنند.

خسرو دوم ملقب به بزرگ سال‌های ۱۱۶۵-۱۱۷۹ق

حکومت اول

با استفاده از خلاء سیاسی و بهره‌مندی از حمایت مردمی، خسرو دوم در بهار ۱۱۶۵ق شاهزاده کردستان اردهان خوانده شد و بدین ترتیب به فرمانروای سی‌ام شاخه بابا اردهان و چهاردهمین والی اردهان تبدیل گردید.^{۳۲۹} او که در آن هنگام حدود بیست سال داشت،^{۳۳۰} فرزند ارشد شاهزاده خان احمدخان سوم بود که حکومتی کوتاه بر کردستان اردهان داشت و در نهایت در سال ۱۱۵۵ق، به سلطان محمود اول (۱۱۴۳-۱۱۶۸ق) پناهنده شده بود، تا حکومتش را از انتقام نادرشاه محفوظ دارد. اگرچه سبحان‌وردي خان بجز خان احمد سوم پسرانی دیگر نیز داشت، اما نوه‌اش خسرو دوم را به عنوان وارث آینده خود معرفی کرده بود. وی

^{۳۲۹}. به گفته صادق‌الملک، فخر الکتاب و تاریخ مردوخ - که هر دو از هم او اقتباس کرده‌اند - حکومت خسرو دوم در پاییز ۱۱۶۸ق آغاز گردید (صادق‌الملک، ص ۱۵۶، فخر الکتاب ص ۱۴۸؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۲۸).

^{۳۳۰}. گلستانه می‌نویسد که خسرو دوم در سن بیست سالگی به تخت کردستان اردهان نشست، اتا او تاریخی ارائه نمی‌کند که این امر یکی از ضعف‌های مکرر واقعه نویسی وی می‌باشد. بدین ترتیب نمی‌توان فهمید که سال شروع حکومت ۱۱۶۵ق یا ۱۱۷۰ق منظور شده است (رک: گلستانه، نسل اول، ص ۱۱۴).

که در همان دوران نوحوانی نوهاش محسن انسانی و اقتدار او را تشخیص داده بود، خود تعلیم و تربیت او را بر عهده گرفت.^{۳۳۱}

پس از رسیدن به حکومت خسرو دوم به اداره کشورش که چشمگیرانه کم جمعیت و ویران شده بود مبادرت ورزید. او در همان آغاز کار با سلیمان پاشا دوم بابان (۱۱۷۸-۱۶۴ق) که از یک سال قبل بر شهر زور، کوی و حریر حکم می‌راند، روابط حسن‌های را برقرار نمود. باید بادآور شد بیش از بیست سال پیش بخش عمده نجبا و طبقه مرفه شاهزاده‌نشین و نیز پیش‌خسی از کشت‌کاران، کسبه و صنعتگران به میل خود به شهر زور نزد شاهزاده بابان مهاجرت کرده بودند.

طی بهار همان سال، کریم خان زند به عنوان وکیل‌الدوله اصفهان منصوب گردید. دوره بیست ماهه قبل از این انتصاب شاهد ارتقاء خیره‌کننده‌ی بود. در واقع هنگامی که کریم خان زند در سال ۱۱۶۳ق، به کردستان اردلان لشکرکشی کرده بود، علی مردان خان بختیاری ائتلاف معروف به «مثلث قدرت» را زیر پا نهاد و ابوالفتح خان بختیاری را به قتل رسانید. سپس به طرف شیراز حرکت کرد و شهر فارس را به ویرانهای تبدیل کرد. وقتی کریم خان خبر این تحرکات را شنید، در حال بازگشت به پایگاه‌های پری و کمازان - همانطوری که قبلاً ذکر شد هدف وی به دست آوردن سلطنت ایران بود - تصمیم گرفت بلاfacسله به طرف اصفهان حرکت کند. او در سال ربيع الاول ۱۱۶۴ق فاتحانه وارد شهر شد^{۳۳۲} و برادرش صادق خان^{۳۳۳} را به عنوان بیگلریگی برگزید.^{۳۳۴}

کریم خان در نوروز سال بعد (۱۱۶۵ق)، در چهارمحال سرزمین علی مردان خان شکستی را تحمیل کرد که در پی آن شاه اسماعیل سوم و تعداد زیادی از بزرگان سپاه بختیاری به وی ملحق شدند.^{۳۳۵} علی مردان خان و متهدانش والی لرستان^{۳۳۶} و رجال بختیاری که صحنه را خالی نکرده بودند، به والی عربستان

۳۳۱. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۴.

۳۳۲. درباره این وقایع رک: پری، کریم خان، ص ۲۲ س. س.

۳۳۳. نام واقعی او محمد صادق خان بود.

۳۳۴. آ.ت، ۲۹/۷، ۲۶ جی، ۱۱ ژوئن ۱۷۵۳م.

۳۳۵. آ.ت، ۲۹/۷، ۲۶ جی، ۱۱ ژوئن ۱۷۵۲م.

۳۳۶. اسماعیل خان فیلی از متهدان علی مردان خان بود. او هرگز اقتدار کریم خان زند را نپذیرفت و

پیوستند تا سپاه جدیدی را تشکیل دهند. در پی همین پیروزی، اسماعیل سوم در مقام فرمانروای اصفهان ابقاء گشت. کریم خان که دیگر وظیفة وکیل‌الدوله را بر عهده داشت، از میان خانواده‌اش شیخ‌علی خان را حاکم همدان و محمدخان را حاکم کرمانشاه نامید؛ با این هدف که قلعه نظامی استراتژیک کرمانشاه که همچنان در تصرف میرزا محمد تقی گلستانه بود و سپس لرستان و کردستان اردلان را به سلطه خود درآورد.^{۳۳۷} آزادخان افغان دیگر مدعی تاج و تخت، که کنترل کردستان اردلان را از دست داده بود، هدف جدیدش را انتول قلعه کرمانشاه تعیین کرد. به همین منظور با استخدام سربازانی از میان افشار، قبایل کرد و آذری‌جان، ارتش افغانیش را به سی هزار نفر رساند. وی پیوندهای خود با اکراد را به وسیله دو وصلت، یکی با خواهر سلیمان پاشا دوم بابان و دیگری با نوری خانم خواهر محمد صالح سلطان حاکم بانه استحکام بخشید.^{۳۳۸} او سپس با کمک سلیمان پاشا بابان که پس از عزل توسط حاکم بغداد به وی پناهنه شده بود و پانصد سربازش به شاهزاده‌نشین - که همچنان بدون مقاومت بود - حملهور شد. با موفقیت آزادخان در نخستین گام هدف خود، خسرو دوم در سال ۱۱۶۶ق - یعنی یکسال پس از به قدرت رسیدن - از تخت حکومت به زیر کشیده شد و سلیمان پاشا در سنه به کرسی فرمانروایی تکیه زد.^{۳۳۹}

بازگشت سلیمان پاشا بابان

طی این دوره چهار ساله ۱۱۶۶ تا ۱۱۷۰ق، سلیمان پاشا بر کردستان اردلان و

هنگامی که کریم خان فرمانروای ایران شد، مجبور به فرار به سرزمین عثمانی شد. برادرزاده‌اش پس جانشین وی گشت (هدایت، نهم، ص ۷۹). برای پژوهشی کوتاه درباره والی‌های لرستان رک: ص ۴۵، همانجا.

^{۳۳۷}. گلستانه، صص ۱۴۸-۱۴۷، ۱۵۰-۱۵۴؛ نامی، صص ۲۴-۲۳؛ دنبلي، تجربات، دوم، صص ۱۶-۱۷؛ پري، صفویه، صص ۶۶-۶۷؛ پري، اسماعیل سوم.

^{۳۳۸}. راینو، گزارش درباره کردستان، ص ۲۵؛ مردوخ، قلبیاری، ص ۲۸۶، امارات، ص ۷۹.

^{۳۳۹}. شریف قاضی ۲۱۸؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۰۳؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ گلستانه، ص ۱۵۷-۱۵۸.

مکری فرمان راند و ساوجبلاغ را به عنوان پایتخت خود برگزید.^{۳۴۰} اکراد ارلان چندان از این حکومت اکراد بابان بر سرزمین شان استقبال نکردند. به واقع اکراد ارلان، گورانی‌ها (یکجانشینان) و اکراد بابان کرمانجی‌ها (کوچ‌نشینان) را غریبه می‌دانستند.^{۳۴۱} به همین خاطر در طول این دوره برخی از بزرگان کردستان ارلان به مبارزه علیه آزادخان و سلیم‌پاشا پرداختند. در میان آنان می‌توان از یعقوب‌ییگ براز پدر عبدالله سلطان نام برد که در نهایت به دست آزادخان اسیر شد و به قتل رسید.^{۳۴۲}

خسرو دوم که از هنگام لشکرکشی به سنه در سال ۱۱۶۴ق، روابطش با پسرعمویش کریم‌خان زند بهبودی نیافته بود، ناگزیر به محمدحسن‌خان قاجار- که بعدها به صفت مدعايان تاج و تخت ایران پیوست و بدین ترتیب به رقیب مستقیم کریم‌خان زند و آزادخان تبدیل شد - پناهنده گردید. خسرو دوم در تمام این مدت نزد خان قاجار ماند و وی را در لشکرکشی‌های مختلف و متعددش همراهی کرد.^{۳۴۳}

بین سال‌های ۱۱۶۶ و ۱۱۶۸ق، کریم‌خان زند و آزادخان افغان هفت بار با یکدیگر مقابله و نبرد کردند که آزادخان در اکثر نبردها پیروز میدان بود.^{۳۴۴} نخستین نبرد در تابستان سال ۱۱۶۶ق، در منطقه اسفندآباد کردستان ارلان رخ داد.^{۳۴۵} کریم‌خان در مقابل ارتش آزادخان و سلیم‌پاشا شکست سنگینی خورد، اگرچه با شجاعت خاص خود در سه نبرد تن به تن پیاپی جنگجویان نامی خصم، احمدخان ازبک، داماد سبیحان‌وردي سلطان بانه و رئیس یک گروه پنج هزار نفره

۳۴۰. به گفته صادق‌الملک و لذا فخرالکتاب و مردوخ، تاریخ، سلیم‌پاشا پس از یک سال حکومت در پایان تابستان ۱۱۶۷ق با یک قیام مردمی از تخت به زیر کشیده شد (صادق‌الملک، صص ۱۵۵-۱۵۶؛ فخرالکتاب، صص ۱۴۶-۱۴۷؛ مردم، تاریخ، ص ۱۲۸)؛ ساوجبلاغ امروزه مهاباد نامیده می‌شود.

۳۴۱. مصنف، ص ۴۵؛ ریج، روایت، یکم، ص ۸۰.

۳۴۲. صادق‌الملک، صص ۳۱۸-۳۱۹؛ ناشناس، کردستان، ص ۲۸؛ مردوخ، تاریخ، ص ۴۱-۴۲.

۳۴۳. شریف قاضی ۲۱۸ آ-ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۰۳؛ اسماعیل، ص ۱۵.

۳۴۴. شریف قاضی ۱۸۴ آ.

۳۴۵. دنبلي، تجربات، دوم، ص ۱۸) محل این نبرد را کمی بیشتر به سمت شرق یعنی در همدان می‌داند.

ازیک، خانلرخان سنجابی^{۳۴۶} و احمدبیگ اردلان را از پای درآورد.^{۳۴۷} چنین شد که کریم خان ناچار به عقبنشینی و بازگشت به اصفهان گردید. سپس سربازان آزادخان و سلیم پاشا دژ پری را غارت کردند و اعضاء خانواده زند را - که در آنجا بودند از جمله مادر کریم خان را - به اسارت درآوردن. با شروع پاییز، آزادخان به سوی اصفهان به راه افتاد، همان شهری که کریم خان چند هفته قبل بی دفاع رهایش کرده و به شیراز که در نظرش امن تر می نمود عزیمت کرد. اما به او اجازه ورود به شیراز ندادند. کریم خان که تلاعی سرزمین های فتح شده را از دست داده بود، مجبور به عقبنشینی به کوه های کهگیلویه شد و آزادخان چند صباحی فرمانروای آذربایجان، کردستان اردلان و عراق عجم گردید. لشکریانش سرتاسر ایران را غارت کردند و مردمان زیادی را به قتل رساندند. آزادخان سکه به نام خود ضرب کرد و نیز فکر تاجگذاری را در سر می پروراند.^{۳۴۸}

در بهار سال ۱۶۷۱ق، نیروهای علی مردان خان بختیاری در خاکشان، شکست قطعی را از لشکریان زند پذیرفند و خود وی نیز به دست محمد خان زند کشته شد. محمد خان، سرخوش از این پیروزی سال بعد چندین لشکرکشی به کردستان و عراق عجم نمود تا متحداً آزادخان را تعقیب کند. چنین بود که او در پاییز ۱۶۸۱ق، شبانه و غافلگیرانه به نیروهای سلیم پاشا در بیلهور حمله ور شد. پاشا و تعداد زیادی از رجال اردلان و بابان از جمله نظرعلی سلطان اورامانی مجروح شدند. فردای همان روز سلیم پاشا موفق به پاتک شد و به پیروزی دشواری بر رقیب خود نائل آمد.^{۳۴۹} محمد خان زند از بلا تکلیفی پس از این واقعه

۳۴۶. خاندان سنجابی یک اتحاد قبیله‌ای کرد بزرگ بود که در اطراف پاوه در مرکز منطقه جوانرود مستقر بود (ایزدی، گردید، ص ۸۱). در زمان حکومت رضاشاه پهلوی جوانرود از کردستان اردلان جدا شد و به کرمانشاه الحاق گردید.

^{۳۴۷}. رسم الحكماء، صص ۲۶۱-۲۶۰.

۳۴۸. شریف قاضی ۱۸۴؛ گلستانه، صص ۲۲۱-۲۲۷؛ نامی، صص ۳۵-۳۷؛ دنبلي (تجربات)، دوم، صص ۱۸-۱۹؛ هدایت، نهم، صص ۲۱-۲۲؛ آت، ۲۹/۱۷ جي، ۱۱/اکتبر ۱۷۵۳م؛ آت، ۲۹/۸ جي، سوم آوریل ۱۷۵۵م و آت، ۲۹/۹ جي اکتبر ۱۷۵۵م؛ کارملی‌ها، ص ۶۱.

^{۳۴۹}. شریف قاضی ۱۸۴ ب- آ ۱۸۵.

تعداد زیادی از اربابان کردستان اردلان از جمله محمدعلی سلطان بانهای و پسرش سبحان و ردی سلطان

استفاده کرد و خود را به همدان رساند و با مساعدت متحداش حیدرخان زنگنه و نیز به کمک قبیله شفاقی^{۳۵۰} - که به تازگی به وی پیوسته بودند - قلعه استراتژیک کرمانشاه^{۳۵۱} و دژ ولاشگرد را - که پایگاه رقیب قدیمیش بود - ویران ساخت. سپس به سمت شیراز به راه افتاد تا کریم خان را در مقابل تهدید آزادخان تقویت کند. او سپس فتحعلی خان افسار را که از متحداش ارزشمند آزادخان بهشمار می‌رفت، به دامی که بر سر راه وی گستردۀ بود افکنند و وی را مجبو کرد تا شیراز را به قصد اصفهان ترک کند. در پاییز ۱۱۶۸ق، شهر شیراز تسلیم کریم خان شد.^{۳۵۲} بنابر فرضیه دوم، این قبیله از زندانیان جنگی بود که تمدن در نبرد آنکارا به

و نیز صالح سلطان مریوانهای به قتل رسیدند. قابل ذکر است که آرشیوهای کمپانی هند شرقی شکست سلیم پاشا را گزارش می‌کنند (آ.ت ۲۹/۱۷ ۲۹ جی، سپتامبر ۱۷۵۶ و آ.ت ۲۹/۸ جی، ۴ سپتامبر ۱۷۵۴). از طرف دیگر گلستانه تصريح نمی‌دارد که محمدخان مغلوب سلیم پاشا شده است.^{۳۵۰} ۳۵۰. مهمترین قبیله کرد آذربایجان که در مناطق سولدوز، مراغه و تبریز تا دورترین نقاط اردبیل و خلخال و مغان سکونت داشت. به گفته بدليسی، این قوم در ابتدا در مناطق جزیره و مردین مستقر بودند و بین فنگ و حسن کیفا / حسن کیف (که شاهزاده هایشان از اخلاف سلسه ایوبی بودند) تقسیم شدند. اما بدليسی مشخص نمی‌کند در چه زمان بخشی از این قبیله به سمت شرق در آذربایجان مهاجرت می‌کند که شاید این واقعه هنگام تسلط آق قویونلو بر منطقه صورت گرفته باشد (۱۹۰۸-۱۸۵۷ق). اسکندر منشی رئیس این قبیله علی جان سلطان را در زمان شاه عباس اول جزو هفده امیر کرد و لر امپراطوری قرار می‌دهد. همچون اکثر قبایل آن منطقه، قبیله شفاقی نیز بزیدی بود که بعدها با مجاورت اتحاد شاهسون که به آذربایجان مهاجرت کرده بود به مذهب شیعه گروید و همزمان ترکی را جایگزین کردی کرد.

شفاقی‌ها نیز همانند اکثر قبایل غرب کشور توسط نادرشاه به خراسان تبعید شدند اما از جمله قبایلی بودند که بلافاصله پس از قتل نادرشاه در سال ۱۱۶۰ق به وطنشان بازگشتند. در تمام طول قرن هجدهم رؤسای قبیله شفاقی، افغان‌ها، افشاریان و دنبیلی‌ها بر سر کترل منطقه تبریز مبارزه داشتند (بدليسی، شرق‌آمده، صص ۱۵۶، ۱۹۶-۱۹۸ و ۲۰۱؛ اسکندر منشی، علم آراء، دوم، ص ۱۳۱؛ دنبیلی، معاصر، ص ۲۷؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۹، یادداشت ناشر؛ گلستانه، ص ۳۰۱؛ تاپر، قبایل، صص ۵۱۲-۵۱۴، ۵۱۶-۵۳۴).^{۳۵۱} قبل از عزیمت ارتش زند و به بانه انقام کورکورانه دوستش امام قلی خان زنگنه و نیز به تحریک محمدخان زند (به ادعای گلستانه)، حیدرخان زنگنه، به ضرب گلوله میرزا محمد تقی گلستانه را از پای درآورد (گلستانه، ص ۳۱۳-۳۰۷ حیدرخان سپس سعی کرد مرتضی قلی خان را به قتل رساند که موفق نشد و این یکی از مهلکه گریخت و به محمدخان زند ملحق شد (گلستانه، ص ۳۱۴-۳۱۳).^{۳۵۲} ۳۵۲. گلستانه، صص ۲۴۶-۲۵۶، ۲۸۷-۳۰۴؛ نامی، صص ۳۸-۳۹؛ دستم الحکمة، ص ۲۷۵؛ پری، کریم خان، صص ۵۶-۵۵؛ پری، سلسه زندیه، ص ۷۴.

اسارت درآورده بود و پس از وساطت خواجه علی اردبیل^{۳۵۳} در سال ۶۸۰ق، آنان را در آذربایجان آزاد کرده بود. هم آنان بعدها به اتحاد قزلباش پیوستند. بنابر تاریخ‌نگاری قاجار، شاه عباس اول (۹۹۵-۱۰۳۸ق) این قبیله را تقسیم کرد، تا ایالات کشور را حفظ نماید. بخشی را به استرآباد در جنوب شرق دریای خزر فرستاد. این بخش به دو شاخه رقیب شکل گرفتند: یوخاری‌باش (دسته دولوها، پرورش دهنگان شتر) و اشاقه‌باش (قویونلوها، پرورش دهنگان گوسفند).^{۳۵۴} پس از مرگ نادرشاه، محمدحسن خان قاجار از تیره قویونلوا موفق شد به کمک متحдан ترکمن یموش بر شاخه دولو فاتق ایده قدرت خود را به عنوان فرمانروای استرآباد به کرسی نشاند.^{۳۵۵} فرزند ارشد وی، محمد بنیانگذار آینده سلسله قاجار (۱۲۱۰-۱۳۴۴ق) در زمستان سال ۱۱۶۰ق، توسط عادل‌شاه هنگام فتح استرآباد به اسارت درآمده بود. محمد که در آن زمان شش ساله بود مقطوع‌النسل و سپس ملقب به آغا (خواجه) گردید. به‌هنگام مرگ عادل‌شاه - که در سال ۱۱۶۲ق، به قتل رسید - او را به پدرش بازگرداند و محمد نیز پا به پای پدر مسیر کسب قدرت را تعقیب کرد.^{۳۵۶} فتح رشت در سال ۱۱۶۴ق، قدرت محمدحسن خان در گیلان و مازندران را تحکیم کرده بود. او که از علی مردان خان بختیاری و ساکنین قلعه کرمانشاه - قبل از تخریب - پیامی مبنی بر اتحاد با آنان علیه کریم خان زند دریافت کرده بود، در پایان تابستان ۱۱۶۵ق، به سمت کرمانشاه به راه افتاد. سپاهیان معمول او متشكل از قاجارها و ترکمنان، با الحاق سپاه احتیاطی از یموت‌ها، کوکلان‌ها و سایر قبایل ترکمن دشت قبچاق - پناهگاه سنتی

۳۵۳. درباره افسانه تمرلن و خواجه علی، نویش شیخ صفوی الدین اردبیلی رک؛ رومی، صفویه، ص ۲۰۵؛ درباره فرضیه‌های مختلف در رابطه با اصل و نسب قاجارها رک؛ هامبلی، سلسله قاجار، ص ۱۰۴؛ ابراهیم‌نژاد، قدرت، ص ۱۱۰.

۳۵۴. قویونلوها قبل‌اً در زمان شاه طهماسب دوم صفوی (۱۱۴۴-۱۱۳۵ق) توسط شخص فتحعلی خان، پدر محمدحسن خان، که وکیل‌الدوله بود تشخیص یافته بودند. در رابطه با تیره‌های قاجار، رک؛ ابراهیم‌نژاد، حکومت، ص ۱۴۹.

۳۵۵. هدایت، نهم، صص ۴-۶ و ۴۹-۵۹؛ شریف قاضی آ. درباره محمدحسن خان رک؛ هامبلی، سلسله قاجار، ص ۱۰۸.

قاجارها - تشکیل شده بودند، که بیش از همیشه به چشم می آمدند.^{۳۵۷} سپاه محمد حسن خان با سی و پنج هزار سوار، در مقابل ارتش آماده و مجرب زند، از نبرد سرباز زد و به استرآباد عقب‌نشینی کرد. کریم خان او را تعقیب کرد و قلعه‌اش را با چهل و پنج هزار سرباز سواره و پیاده محاصره کرد. پس از گذشت دو ماه، کریم خان که توسط متعددان یموت محمد حسن خان غافلگیر شده بود و تعداد زیادی اسب و سرباز از دست داده بود، مجبور به عقب‌نشینی به تهران و سپس اصفهان شد. پیامد مهم دیگر این شکست این بود که شاه اسماعیل سوم هنگام عقب‌نشینی به اسارت قاجارها درآمد.^{۳۵۸}

صحنه سیاست ایران بی وقه در حال تغییر بود و ولایات هر چند صباخی به تصرف یکی از این سه مدعی تاج و تخت درمی آمدند. خوانین و رؤسای محلی نیز با استفاده از این ناپایداری می‌کوشیدند استقلال پیدا کنند، بنابر این مرتب تغییر ائتلاف می‌دادند و هر روز با یکی بیعت می‌کردند.

در بهار سال ۱۷۰۱ق، محمد حسن خان به سمت آذربایجان حرکت کرد، تبریز را فتح کرد و سپس به سوی ارومیه لشکر کشید. آزادخان که در آن زمان در فراهان به سر می‌برد به کمک سلیم پاشا لشکریانی کرد استخدام کرد و بلافضله به سوی ارومیه شتافت. در آنجا دو سپاه در حالی تن به نبرد دادند که سربازان آزادخان بسیار پرشمارتر بودند. در لحظه حساس نبرد، در حالی که بخشی از سربازان محمد حسن خان از صحنه می‌گریختند، ناگهان یکی از فرماندهان آزادخان به نام شهبازخان دنبلي با سربازانش به اردوی قاجار پیوست. با این واقعه لشکریان افغان آزادخان که روحیه خود را از دست دادند و بی‌درنگ صحنه نبرد را ترک کردند. در اوایل شهریور ارومیه که گنجینه آزادخان را در خود جای داده بود، پس از چند روز محاصره سقوط کرد. فتحعلی خان افشار به خوی گریخت و در آنجا بود که فرستاده محمد حسن خان را با پیامی مبنی بر دعوت به پیوستن به وی به حضور پذیرفت. اما آزادخان چند ماهی به قلعه چوالان نزد سلیمان پاشا دوم بابان

۳۵۷. گلستانه، صص ۱۷۴ و ۱۸۱؛ رستم‌الحکم، ص ۲۴۱؛ پری، مسلسله زندیه، ص ۸۵

۳۵۸. گلستانه، صص ۱۷۱-۱۸۱؛ هدایت، نهم، صص ۱۷-۲۰؛ هامبلی، مسلسله قاجار، صص ۱۱۱-۱۱۰.

پناهنده شد، تا اینکه در ماه جمادی‌الثانی سال ۱۷۱۱ق دعوت سلیمان‌پاشا ابوالیله راکه مانند خودش سنی بود، به عزیمت به بغداد و اقامت در آن شهر را پذیرفت.^{۳۵۹} محمدخان که اکنون به قدرت اول شمال کشور تبدیل شده بود، در اوج اقتدار قرار داشت. علاوه بر این او شاه اسماعیل سوم، «پادشاه سایه» نماد حکومت را به میل یا به قهر همراه خود داشت، پس به نام شاه سکه ضرب کرد.^{۳۶۰} خبر به خسرو دوم رسید که سلیمان‌پاشا و پسرعمویش سلیمان‌پاشا دوم فرمانروای شهرزور هر کدام به نوبه خود هدایایی باشکوه و هیئتی تو محمد‌حسن خان فرستاده‌اند و خواسته‌اند تا هر دو را در رأس کردستان اردهان ابقاء و منصوب نماید. خسرو دوم محمد‌حسن خان را در جریان ماوچ قرارداد و پاسخ گرفت اکه: «خسرو خان، تو مرا به درستی نمی‌شناسی، قول من یکی است. نگران مباش. کردستان اردهان از آن توست».^{۳۶۱} او هدایای شاهزادگان بابان را رد کرد و از هر دو هیئت خواست، تا از همان راهی که آمده بودند بازگردند و همانروز حکمی به نام خسرو دوم صادر نمود. خسرو دوم در اواخر تابستان ۱۷۰۱ق، به سرزمینش بازگشت.^{۳۶۲} عباس خان از قبیله شاهسون^{۳۶۳} در رأس دویست سوار‌اعزام گردید تا خسرو دوم را همراهی کند و در پس‌گیری حکومت کمک وی باشد.

سلیمان‌پاشا بابان که آخرین پایگاهش را نیز از دست داده بود به کوهستان‌های آذربایجان پناهنده شد، اما سلیمان‌پاشا ابوالیله که عزم خود را جرم کرده بود که وی را به قتل برساند بعداً دامی بر سر راه او گسترد. ماههای متتمدی سلیمان‌پاشا

^{۳۵۹}. اخ، پاریس، مکاتبات کنسولی بغداد، جلد هفتم، صص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ هشتم ۴؛ ۲۹/۱۰ جی، پنجم ژوئیه ۱۷۰۷م؛ نامی، ص ۵۹-۶۱؛ غفاری صص ۶۲-۶۷؛ گلستانه صص ۳۱۷-۳۱۴؛ هدایت، نهم صص ۳۷-۳۴؛ ایو، سفر، ص ۲۸۲. به گفته کارملی‌ها آزادخان فقط با ۵۴ سرباز به شهرزور رسید (کارملی‌ها، ص ۱۶۶).

^{۳۶۱}. مصنف، ص ۶؛ اسماعیل، ص ۱۵.

^{۳۶۲}. مستوره، تاریخ، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ مصنف، ص ۵۰.

^{۳۶۳}. دوستداران شاه یا سلطنت طلبان در آذربایجان و عراق عجم تقسیم شده بودند. شکل‌گیری شاهسون‌ها سبب ایجاد یک ارتش جدید توسط شاه عباس اول شد که آنان را از میان عناصر قابل اعتماد و وفادار اتحاد قزلباش انتخاب کرد (تاپس، شاهسون، صص ۳۲۱-۳۵۴).

ابولیله از طریق دو تن از نزدیکان سلیم پاشا که به آنان و عده‌هایی و سوسه‌انگیز و قول مقام و منصب داده بود پیام‌های دوستی خود را به پاشای سابق شهرزور فرستاد و او را با وعده یک انتصاب جدید به بغداد دعوت نمود. سلیم پاشا در ماه رمضان سال ۱۷۱۱ق، وارد بغداد شد. پس از حضور برای عرض توضیحات به حاکم، او را به اسارت درآوردند و خفه کردند. سرش رانیز به عنوان هدیه پیروزی به قسطنطینیه فرستادند.^{۳۶۴}

تبرستان
www.tabarestan.info

حکومت دوم خسرو دوم

شاهزاده خسرو دوم پس از به حکومت رسیدن، به برقراری صلح در سرزمینش مبادرت ورزید که از دهها سال قبل دستخوش هرج و مرج بود. جنگ‌های پیاپی، مهاجرت بیشمار و داوطلبانه مردم، اقتصاد کرستان را به احتضار درآورده بود. مزارع، باغ‌ها و مراتع عمده‌ای بی استفاده باقی‌مانده بودند. فعالیت‌های تولیدی و بازرگانی یا متوقف شده بود و یا به کندی صورت می‌گرفت. از آنجا که شهر سنه از هشت سال پیش تبدیل به ویرانه‌ای شده بود، خسرو دوم دربار حکومتی را به قلعه حسن آباد منتقل نمود.

این قلعه که در یک فرسنگی جنوب سنه، بر روی ارتفاعات بنا شده بود، هم قصر و هم دژ مستحکمی بود که به مدت سه قرن محل اقامت فرمانروایان اردلان بود، تا اینکه به پایتخت خان احمدخان اول تبدیل شد.^{۳۶۵} خسرو از همین قلعه شروع به بازسازی سنه و همه نقاط سرزمینش نمود و همزمان نظام و امنیت را برقرار کرد.^{۳۶۶} در این میان محمد صالح سلطان حاکم بانه و متخدش آزادخان و نیز پسر و دو برادرزاده ابراهیم‌بیگ و کیل؛ یعنی به ترتیب: محمدرشیدبیگ، مهرعلی سلطان و خسرو بیگ از مدیان خسرو دوم شروع نمودند. اولی پس از حادثه مرگ پدر به هنگام شکار به دست فرد شروری به قتل رسید. او در زمان حکومت سلیم پاشا

.۳۶۴. ایو، سفر، صص ۲۸۲-۲۸۴.

.۳۶۵. مستوره، تاریخ، صص ۸۲-۸۳؛ فخرالکتاب صص ۲۶-۲۷؛ صادق‌الملک صص ۷۶-۷۸.

.۳۶۶. مستوره، تاریخ، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ مستوره، ۱۸۶-۱۸۸؛ اسماعیل، صص ۱۵-۱۶.

حاکم پلنگان و بیلهور شده بود.^{۳۶۷} دو نفر دیگر که از حکومت والی کریم خان (۱۱۶۴ق)، به پاشیدن بذر و حشت در سنه مشغول بودند، با اتکاء به حمایت محمد رشیدیگ از بیعت خودداری می کردند. اینان که سربازان بسیاری را به دور خود جمع کرده بودند و اموال فراوانی در اختیار داشتند، به هر بهانه در اقدامات خسرو دوم کارشکنی می کردند. اما خسرو دوم در انتظار فرصت مناسبی بود، تا آنان را حذف کند.^{۳۶۸}

نهایتاً در سال ۱۱۷۲ق، والی به قصد شکار که در آن مهر علی سلطان را دعوت کرده بود - حسن آباد را ترک کرد و امور را به خسرو بیگ سپرد. هنگام نهار خسرو دوم مهر علی سلطان را دستگیر کرد و سربازانی فرستاد، تا خسرو بیگ را نیز توقيف کنند. خسرو بیگ مقاومت کرد و نهایتاً کشته شد. پس از بازگشت به حسن آباد، شاهزاده دستور قتل مهر علی سلطان و مصادره اموالی را که این دو یاغی جمع آوری کرده بودند صادر نمود.^{۳۶۹}

اما در همان زمان، اخباری نه چندان خوشایند از دوست و حامیش محمد حسن خان قاجار به گوش می رسد. به واقع پس از فتح آسان شهر اصفهان که بر آن مالیاتی سنگین بسته بود و آزار و ستم مردمان آنجا^{۳۷۰} که سال‌ها قحطی و ویرانی کشیده بودند، محمد حسن خان در بهار ۱۱۷۱ق، به سمت شیراز یعنی مقر کریم خان زند به راه افتاد.^{۳۷۱}

محاصره شهر مستحکم شیراز به شکست انجامید، کمبود و قحطی همگانی

۳۶۷. بابانی، صص ۵۱

۳۶۸. مستوره، تاریخ، صص ۱۰۵-۱۰۶؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ مصنف، صص ۶۱-۶۲

۳۶۹. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ اسماعیل، ص ۱۵، مصنف، صص ۶۱-۶۲

۳۷۰. محمد حسن خان دههزار تومان مالیات و تمام آذوقه روزانه لشکریانش را خواستار شده بود که این امر سبب گردید مردم از گوشت گریه و سگ تغذیه کنند و بسیاری نیز فرزندانشان را برای پرداخت این مالیات بفروش برسانند. این قحطی سبب مرگ بیست و یک هزار نفر مردم عادی ظرف یکماه گردید و شهر زیبای اصفهان را به ارض الاشیاطین تبدیل کرد (آ.ت. ۲۹/۱۱ جی، عمارس و ۲۰ و ۲۱ ژوئیه ۱۷۵۸م).^{۳۷۱}

۳۷۱. آ.ت. ۲۹/۱۱ جی، ۲۸ و ۲۹ ژانویه و ۶ مارس ۱۷۵۸م، کلانتر، یکم، ص ۵۶

سبب شد تا محمدحسن خان برای تهیه آدوقه و علوفه سربازان و اسب‌هایش به اردلان بازگردد. شبی از شبهای افغان و ازبک باقیمانده از سپاه آزادخان که از لشکرکشی‌های خان قاجار، حقوق ناچیز و سختگیری مفرط وی خسته شده بودند، اردوی او را غارت کرده و فراری شدند. خان قاجار که شدیداً تضعیف شده بود، به سوی شمال گریخت، اما در راه تهران، متحدهین آذربایجانی نیز او را تنها گذاشتند.^{۳۷۲}

استان مازندران که تا آن زمان در کنترل قاجار بود به دست فرمانده زند شیخ علی خان - که محمدحسن خان را از شیراز تعقیب می‌کرد - افتاد. بدنبال این پیروزی، حسین خان دولو از تیره قاجار رقیب یوخاری باش‌های شیخ علی خان متحده شد.^{۳۷۳}

در جمادی‌الثانی سال ۱۱۷۲ق، محمدحسن خان در آخرین تلاش خود به سمت اردوی شیخ علی خان حرکت و به وی اعلان جنگ کرد، اما پس از شکستی سنگین به سوی پایگاهش در استرآباد عقب نشست. تعقیب محمدحسن خان ادامه یافت تا آنکه دستگیر شد و توسط دون از جمله برادر حسین خان دولو به قتل رسید. سرش را برای کریم خان زند که در تهران اردو زده و آنجا را مقر خود برای فتح شمال کشور برگزیده بود آوردند. استرآباد سقوط کرد و به دست زنديه افتاد و حسین خان دولو به عنوان حاکم آن دیار منصوب گردید. چند هفته بعد در تهران - که برای چهار آتی پایتخت شد - کریم خان جشن نوروز سال ۱۱۷۲ق، با شکوه هرچه تمامتر برگزار کرد. او که به تازگی محمدحسن خان قاجار را از صحنه حذف کرده بود. اما رقیب جدی دیگر، آزادخان در راه فتح تاج و تخت ایران، همچنان در بغداد در تبعید به سر می‌برد.^{۳۷۴}

۳۷۲. نامی، صص ۶۱-۷۰؛ غفاری صص ۷۷-۹۰؛ گلستانه صص ۳۱۷-۳۲۱؛ هدایت، نهم، صص ۴۳-۵۲.

آ.ت. ۲۹/۱۱ جی، «۱۵ افوریه ۱۷۵۸م؛ و.ا.خ، ایران مکاتبات پایتخت، جلد هشتم، و.ا.خ، پاریس مکاتبات کنسولی بغداد، جلد یکم، ۱۵ آوریل ۱۷۵۸م. در حای که نامی و غفاری محاصره شیراز را از وقایع سال ۱۱۷۲م می‌دانند، هدایت وقوع آن را ۱۱۷۱م ذکر می‌کند.

۳۷۳. نامی، صص ۷۰-۸۳؛ غفاری، صص ۹۰-۹۸، هدایت، نهم، صص ۵۲-۵۵.

۳۷۴. نامی، صص ۸۳-۹۰، غفاری صص ۹۸-۱۱۱، هدایت، نهم، صص ۵۷-۷۱.

خسرو معروف

قاجار

فتحعلی خان قوانلو (۱۶۸۶ – ۱۷۲۴)

محمد حسن خان قوانلو (۱۷۱۵ – ۱۷۵۹)

۱. اقامحمدخان
(۱۷۴۲ – ۱۷۹۷)
(م ۱۷۹۴ – ۱۷۹۷)

حسین قلی خان
(۱۷۵۰ – ۱۷۷۷)

۲. فتحعلی شاه
(۱۷۷۱، ۱۷۹۸ – ۱۸۳۴)

عباس میرزا
(۱۷۸۹ – ۱۸۳۳)

۳. محمد شاه
(۱۸۰۷، ۱۸۳۴ – ۱۸۴۸)

۴. ناصرالدین شاه
(۱۸۳۱ – ۱۸۹۶)

۵. مظفرالدین شاه
(۱۸۵۳ – ۱۸۹۶)

۶. محمد علی شاه
(۱۸۷۲ – ۱۹۰۹)

۷. احمد شاه
(م ۱۸۹۷ – ۱۹۰۹ – ۱۹۲۵)

۸. قاجاریه

لشکرکشی آزادخان به کردستان اردلان

از زمستان سال ۱۱۷۲ق، آزادخان افغان بازگشت خود از بغداد به آذربایجان را برنامه‌ریزی کرد. این ولایت در آن هنگام در کنترل افسران سابقش فتحعلی‌خان افشار و شهبازخان دنبلي بود که پس از پیوستن به محمدحسن‌خان قاجار در تابستان قبل؛ او را در تهران تنها گذاشته و او را مجبور کرده بودند که پس از محاصره‌بی حاصل شیراز به استرآباد پناهنه شود.^{۳۷۵} آزادخان اطمینان داشت که پس از فتح آستان کردستان اردلان، فاتحانه بسوی آذربایجان حرکت کند تا در آنجا متحدان سابق و پیروان کوهستانیش به و پیوندند، تا با اتحاد با یکدیگر عراق عجم را مجددًا فتح نماید. در میان متحدان کنود سابق او، نام محمدامین‌خان حاکم گروس به چشم می‌خورد که کمک شایانی در نخستین لشکرکشی به عراق عجم، به وی کرده بود. آنچه که باور آزادخان را تقویت کرد، همانا ورود سفیر شاهزاده ارکلی گرجستانی، متحد و شوهر خواهر آزادخان به بغداد بود که از وی می‌خواست به آذربایجان بازگردد. چنین شد که سلیمان پادشاه ابولیله که تا آن زمان مردد بود، قانع گردید که سه‌هزار سوار و تعداد قابل توجهی پول در اختیار آزادخان قرار دهد.^{۳۷۶}

آزادخان در آغاز بهار سال ۱۱۷۲ق وارد کردستان اردلان شد.^{۳۷۷} انگیزه دیگر آزادخان، تحریک سلیمان پادشاه دوم بابان برای گوشمالی شاهزاده خسرو دوم بود. چرا که سربازان او قبایل نیمه کوچنشین شهرزور را - که در این فصل سال گله‌هایشان را به صفحات و کوهستان‌های مرتفع تا مراتع منطقه سنه می‌آوردند - غارت می‌کردند.^{۳۷۸} به احتمال قریب به یقین این قبایل از پرداخت حق سنتی چرا - که از سال ۱۱۳۶ق یعنی نخستین تصرف کردستان اردلان توسط خاندان بابان متداول بود - امتناع می‌ورزیدند. در واقع چراگاه‌های غنی شاهزاده‌نشین محل مناسبی برای پروار شدن گله‌هایی بود که پس از گذران دوره بهار و تابستان

.۳۷۵. نامی، صص ۶۹-۷۰؛ غفاری، ص ۱۲۱.

.۳۷۶. غفاری، صص ۹۴-۹۵، ۱۴۲-۱۴۳؛ و. اخ، ایران، مکاتبات سیاسی ایران، جلد هشتم، ص ۵.

.۳۷۷. مصنف، ص ۶۲ مستوره، تاریخ، ص ۱۰۶؛ تعداد سواران آزادخان را دوهزار نفر ذکر کرده است.

.۳۷۸. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۶؛ مستوره، ۱۹۰-۱۹۱.

برای فروش در بازارهای شهرهای عمدۀ کردستان و عراق مانند موصل ارائه می‌شدند. برای دستیابی به این مرائع سرسیز، قبایل شبانه گله‌هایشان را از میان مزارع کشت‌شده شاهزاده‌نشین عبور می‌دادند، بی‌آنکه حقوق مالکانه را رعایت کنند. چرا و لگدمالی توسط گله‌ها که همچون بهمنی بر مزارع فرود می‌آمدند، سبب ویرانی کامل می‌گشت. یأس روستاییان و عواقب اقتصادی این ویرانی‌ها باعث ایجاد روابط خصمانه میان بزرگان کردستان اردن و قبایل نیمه کوچ‌نشین می‌گشت. طبیعتاً الزام به پیروی از چرخه‌های طبیعی علوفه و گله‌ها جای چندانی برای نوآوری و بهبود وضعیت باقی نمی‌گذاشت. قبایل نیمه کوچ‌نشین از بد و تاریخ خود، همواره از چرخه گوسفندی پیروی می‌کردند و با زندگی در زیر چادرهای سیاه‌رنگشان از مرتع دیگر کوچ می‌کردند و به این ترتیب تمام دارایی خود را انتقال می‌دادند.

شرایط فراهم بود تا لشکرکشی آزادخان به سهولت صورت گیرد. فرارسیدن بهار، اقلیمی مساعد ایجاد کرده بود و عبور از کوهستان‌ها تا حسن‌آباد را ساده‌تر می‌نمود. مراع حاصلخیز بود و قبایل شهرزور که در آنجا حضور داشتند می‌توانستند هر لحظه آذوقه و سربازان مورد نیاز خود را تأمین کنند. علاوه بر این، در سر راه، متعدد و شوهرخواه آزادخان، یعنی محمدصالح سلطان حاکم بانه، به اتفاق لشکریانش به وی پیوستند. با شنیدن خبر پیشروی نیروهای آزادخان، خسرو دوم مردمی را که پیرامون حسن‌آباد زندگی می‌کردند، با ذخایر و اموالشان به داخل قلعه انتقال داد. این قلعه می‌توانست محاصره‌ای طولانی را متحمل شود. هر روز تورهای نانوایی‌هایان مورد نیاز را پخت می‌کردند و شبانه نیز آب از چاه‌ها کشیده و ذخیره می‌شد. ارتش و تمامی توپخانه در داخل محوطه حسن‌آباد مستقر شد، تا زمان حمله مرد افغان فرابرسد.

آزادخان و متهدانش قلعه حسن‌آباد را محاصره کردند. محمدرشیدبیگ که در التهاب انتقام مرگ برادرزاده‌هایش می‌سوخت، بلاfacile به آنان ملحق شد. لشکریان آزادخان خندق‌های طولی حفر کردند، اما جرأت حمله نداشتند. در

واقع این دژ بارها و بارها در گذشته تسخیر ناپذیریش را ثابت کرده بود.^{۳۷۹} پس آزادخان استراتژی جدیدی را برگزید و نبردهای انفرادی را بر نبرد عمومی ترجیح داد. نقل می شود که هر روز یک سوار افغانی از اردوی آزادخان خارج می شد و برای مبارزه تن به تن حریف می طلبید. هر بار هم مبارزه با مرگ جنگجوی والی خاتمه می یافت. بالاخره روزی محمدآقا، جلوه دار خسرو دوم این وضعیت را تحقیرآمیز دانست و خود داوطلب مبارزه شد. در میان تشویق خیل مردم، با سلاح و اسب والی عازم نبرد تن به تن شد. او با چنان اراده ای پیش رفت که بی درنگ حریف افغانی را شکست داد و سرش را پرورد و تقدیم والی کرد. در پس این پیروزی، محمدآقا به میرآخوری منصوب گردید.^{۳۸۰}

همان موقع که هر دو دسته به مبارزات تن به تن مشغول بودند، خسرو دوم پیام های متعددی به چهار گوشۀ سرزمین خود فرستاد و بخشی از سپاهش را فراخواند. نیروهای مختلف سواره نظام اردلان به حسن آباد وارد شدند و گوشمالی سختی به آزادخان دادند، چنانکه مجبور به لغو محاصره و عقب نشینی شد.^{۳۸۱}

خسرو دوم همچنین حمایتی را که از شیخ علی خان زند برای حذف دشمن مشترک شان خواسته بود دریافت کرد.^{۳۸۲} خان زند پس از حملة موقتی آمیز خود علیه محمدحسن خان قاجار در کرانه های خزر به عنوان حاکم همدان منصوب

.۳۷۹. مستوره، تاریخ، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ مستوره، صص ۱۹۱-۱۹۰؛ مردوخ، تاریخ، صص ۱۲۹-۱۳۰.

.۳۸۰. مستوره، تاریخ، صص ۱۹۲-۱۹۳؛ مستوره، صص ۱۹۳-۱۹۴؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۰. مصنف روایتی متفاوت از نقش محمدآقا ارائه می دهد و نقل می کند که محمدآقا سفیر خسرو نزد آزادخان بود و این پیام را حمل کرده بود: «حتی اگر یک سال به انتظار بنشینی و هر چه کنی این قلعه تسليم نخواهد شد. به این انتظار نشستن آبرویت خواهد برد». آزادخان با دریافت این پیام تصمیم می گیرد محاصره را خاتمه دهد و از آنجا برود (مصنف، صص ۶۲-۶۳).

طی یک قرن، اخلاف محمدآقا نسل اندرنسیل وظیفه میرآخوری شاهزادگان اردلان را بر عهده داشتند و عنوان بیگ دریافت کردند. در زمان حکومت والی رضاقلی خان این وظیفه به رستم بیگ محول گردید.

.۳۸۱. فخرالکتاب، ص ۱۴۹؛ صادق الملک، ص ۱۵۷.

.۳۸۲. مستوره، تاریخ، ص ۱۵۷؛ مستوره، ص ۱۹۲؛ به گفته اسماعیل، ص ۱۵؛ محاصره حسن آباد سه ماه طول انجامید.

شد. ارتش وی ظرف هشت روز بیست و پنج فرسنگ فاصله همدان تا حسن‌آباد را در نور دید و به ارتش خسرو دوم که نیروهای فراری آزادخان را تعقیب می‌کرد ملحق گشت.^{۳۸۳}

نیروهای رانده شده از شاهزاده‌نشین پس از عبور از گروس تا مراغه در آذربایجان تحت تعقیب قرار گرفتند. ساز و برگ آنان به دست جنگجویان ار杜兰 افتاد. ارتش زند نیز بر سر راهش، قبایل تحت فرمان شاهزاده بابان را - که با گله‌هایشان در خاک کردستان ار杜兰 بودند - غارت کردند.^{۳۸۴}

۳.۸۳. مک دونالد کی نیر، خاطرات، صص ۴۲۴-۴۲۳؛ مالکم، یادداشت‌ها، دوم، صص ۲۷۲ و ۲۷۴؛ رابینو، گزارش درباره کردستان، ص ۸ مراحل این راه عبارت بودند از: سنه، کرگاباد، دهگلان، قزو و همه کسی، امروزه برای رفتن از سنه به همدان از همین مناطق باید گذر کرد اما طول آن سی و دو کیلومتر بیشتر شده است که علت آن حفر تونل‌های متعدد برای احتراز از قلل صعب‌العبور است.

۳.۸۴. مستوره، تاریخ، صص ۱۰۶-۱۰۸؛ اسماعیل، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ مصنف، صص ۶۲-۶۳؛ واخ، ایران، مکاتبات سیاسی ایران، جلد هشتم، ص ۵.

منابع کرد (مستوره، اسماعیل و مصنف) با آرشیوهای وزارت امور خارجه، مکاتبات سیاسی، ایران، جلد هشتم، ۵ درباره لشکرکشی آزادخان به کردستان ار杜兰 و آذربایجان در آغاز بهار سال ۱۱۷۲ آق همخوانی دارند. وقایع نگاران زند بر عکس اشاره‌ای به این لشکرکشی نمی‌کنند. غفاری لشکرکشی آذربایجان را دو سال بعد از این تاریخ ذکر می‌کند و آن را در ردیف وقایع سال ۱۱۷۴ آق می‌داند. غفاری بار دیگر درباره شیراز نیز اشتباه می‌کند. این اشتباهات مربوط به تواریخ را می‌توان ناشی از این امر دانست که وی وقایع نویسی خود را بیش از بیست سال پس از وقایع شروع کرده است. اشتباهاتی دیگر نیز در تاریخ گذاری نزد غفاری مشاهده شده است که می‌توان برای مثال به محاصره شیراز توسط محمدحسن خان قاجار (صص ۱۴۲-۱۴۷) اشاره کرد که مورخه سال ۱۱۷۱ آق است اما نگارنده به اشتباه آن را یک سال بعد یعنی ۱۱۷۲ آق ذکر می‌کند. در عوض منابع کرد، صادق‌الملک و فخرالکتاب و مردوخ، تاریخ، روایت دیگری از لشکرکشی آزادخان به کردستان ار杜兰 نقل می‌کنند و تاریخ آن را اواخر تابستان ۱۱۶۸ آق می‌دانند. به واقع آزادخان علاوه بر آذربایجان، عراق عجم را نیز فتح کرده بود اما به سبب نارضایی عمومی از او، قیام‌هایی صورت گرفته بود. وی اواخر تابستان سال ۱۱۶۸ آق از اصفهان عازم آذربایجان شد تا نظم را برقرار کند. آزادخان که از راه همدان وارد کردستان ار杜兰 شده بود قلعه حسن‌آباد را محاصره کرد (فخرالکتاب، ص ۱۵۷؛ صادق‌الملک، صص ۱۴۹-۱۵۰، مردوخ، تاریخ، ص ۱۲۹-۱۳۰).

طی یک سال و نیم یعنی از اول اوت ۱۷۵۸ م تا ۱۶ ژانویه ۱۷۶۰، انگلیسی‌ها هیچ گزارشی به مدیران "کمپانی هند شرقی" در بمبئی ارسال نداشتند. بنابر یادداشت‌های روزانه گمربون هیچ‌گونه اطلاعاتی درباره

محمد صالح سلطان بانهای به دستور خسرو دوم دستگیر و کور شد و سربازانش نیز تسلیم گشتند. محمد رشید بیگ و اطرافیانش موفق شدند به کوهستان‌های لرستان بگریزند و در آنجا یک سال و نیم در میان قبایل منطقه زندگی کنند، آنها هویت واقعی خود را پنهان نمودند، لباس نمدین و پشمی دراویش را به تن کردند.^{۳۸۵}

در مراغه آزادخان با الحق دسته‌های از طرف محمود پاشا برادر سلیمان پاشا دوم بابان و نیز تعدادی که از کوهستان‌ها آمده بودند تقویت شد. اما وارد بی‌مناسبی او به قلب آذربایجان سبب شد، تا ابتکار عمل از دستانش خارج شود. فتحعلی خان افشار و شهبازخان دنبلي که از تداوم تسلط خود بر آذربایجان اطمینان یافته بودند، دیگر علاوه‌ای به تقسیم قدرت نداشتند و حاکمیت آزادخان را نپذیرفتند. علاوه بر تمام اینها، شکست غیرمنتظره لشکرکشی به کردستان ارلان بر علیه شاهزاده خسرو دوم صدمه فراوانی به اعتبار آزادخان و روحیه لشکریانش وارد کرده بود. چنین شد که برخی رؤسای قبایل مهم که به نظر می‌آمد به وی ملحق شوند ترجیح دادند به فتحعلی خان و شهبازخان بپیوندند.

هم آنان بالشکری پر تعداد از تبریز به راه افتادند و در مراغه آزادخان و متحدانش را شکستی مفتضحانه دادند.^{۳۸۶}

آزادخان نامه‌ای به حاکم بغداد فرستاد و خواستار نیروی کمکی شد، اما با تقاضای وی موافقت نشد.^{۳۸۷} او سپس کوشید بار دیگر در بغداد پذیرفته شود و

لشکرکشی آزادخان به کردستان ارلان و آذربایجان ارائه نمی‌دهد.

^{۳۸۵}. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۷؛ مستوره، ص ۱۹۱؛ بابانی، صص ۵۲-۵۱

^{۳۸۶}. به ادعای منابع کرد، آزادخان در سال ۱۱۷۲ اق در مراغه حضور داشت. این ادعا با استناد وزارت امور خارجه، مکاتبات سیاسی، ایران، جلد هشتم، که جنگ میان آزادخان و فتحعلی خان را در همین سال ذکر می‌کند مطابقت دارد. همانطور که قبل اگفتیم غفاری این نبرد را در سال ۱۱۷۴ اق می‌داند. پس در این صورت چه چیز حاکم بغداد را بر آن داشته است که پس از رد تقاضای اعزام نیروی کمکی در سال ۱۱۷۲ اق به دنبال شکست‌های آزادخان در کردستان ارلان و آذربایجان، بعداً در سال ۱۱۷۴ اق مادرت به چنین اقدامی نماید (دبلي، تجربات، دوم، صص ۳۱-۳۵؛ بوتكف، مطالب، یکم، صص ۲۴۶؛ هري، کریم خان، صص ۵-۸۲).^{۳۸۷} و. ا. خ، پارس، مکاتبات سیاسی، جلد هشتم، ۵

بدین منظور همسران اصلیش را نزد عادله خاتون همسر قدرتمند سلیمان پاشا ابوالیله فرستاد، به این امید که برای او وساطت نمایند.

عادله خاتون این ترفند را می‌شناخت. او دختر و نوہ حاکم بغداد بود و هرگز اصلیت مردمی همسرش را فراموش نکرده بود؛ اکنون خود را صاحب واقعی قدرت قابل توجهی می‌دانست. او مرتباً اعضاء پاشالیک را به حضور می‌پذیرفت و به درخواستشان پاسخ می‌داد. اما حاکم بغداد که آزادخان را تمام شده می‌دانست، از پذیرش وی امتناع کرد. چنین شد که آزادخان با چند سرباز افغان به سمت لرستان، نزد والی اسماعیل خان دشمن قسم خود را کریم خان به راه افتاد. گرچه دو سال بعد بیهوده به نبرد کریم خان رفتند.^{۳۸۸}

آزادخان که در نهایت نتوانست حکومت را به دست گیرد، دیگر هم جایگاه و پایگاهی در ایران نداشت، به ناچار به تفلیس نزد شاهزاده ارکلی پناهنده شود.^{۳۸۹} چنین بود که خسرو دوم نقشی کلیدی در حذف یکی از جدی ترین مدعیان تاج و تخت ایران ایفا کرد و بدین ترتیب قدرت زندیه را تحکیم نمود. به نشانه قدرشناصی، کریم خان حکمی و ردای افتخاری برای خسرو دوم فرستاد و او را والی کردستان اردلان خواند.^{۳۹۰}

صلح و بازسازی در اردلان

توجه صادقانه خسرو دوم به مردمش، حسن نیت و عدالت راستین او برای بازسازی سرزمینش، پس از سال‌های وحشت‌انگیز جابجایی حکومت در ایران و در کردستان اردلان؛ در مردم - که از سه دهه قبل داوطلبانه مهاجرت می‌کردند - اطمینان خاطر ایجاد کرد. به طور کلی مردم شاهزاده‌نشین، چه آنان که باقی مانده و چه آنان که مهاجرت کرده بودند - به سبب جنگ و تخریب‌های پیاپی - عمدتاً به صورت کوچ‌نشینی زندگی می‌کردند. نجیب‌زادگان، بازرگانان، صنعتگران و

.۳۸۸ آت، ۲۹/۱۲ جی، ۳۰ آوریل و ۵ ازوئیه ۱۷۶۰ م.

.۳۸۹ غفاری، صص ۱۴۷-۱۴۸؛ دنبلي، تجربات، دوم، صص ۳۵ و ۳۹؛ هدایت نهم، ص ۷۴؛ نیبور، سفر، ص .۲۵۸

.۳۹۰ صادق‌الملک، صص ۱۵۷-۱۵۸؛ فخرالكتاب، ص ۱۵۲؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۱.

روستاییان تودهوار به کشور بازگشتند. آنان از پناهگاه‌ها در کوهستان‌های مرتفع پایین آمده، تا در بازسازی شهر و روستاهای و کشت مجدد مزارع رها شده، شرکت کنند.^{۳۹۱} خسرو دوم با استفاده از فرهمندیش در این قمارپرخطر اطمینان‌بخش و راهاندازی فرآیند بازگشت، حتی پیش از آنکه صلح در ایران برقرار گردد، موفق شده بود. اهمیت این موقوفیت دو چندان بود، چرا که برخلاف اوضاعی که در ایران حاکم بود، ثبات سیاسی پاشالیک بغداد، مهاجرت به شهرزور و سایر ولایات آن را بسیار وسوسه‌کننده کرده بود. به واقعیت سال ۱۶۴۱ق، سلیمان‌پاشا دوم، یکی از بزرگترین شاهزادگان بابان بر شهرزور حکومت می‌راند و با اتکاء بر روابط حسنۀ خود با حاکم بغداد سلیمان‌پاشا ابوالیله، موفق گشته بود که صلح و رونق را در سرزمینش استقرار بخشد.

در همان سال (۱۷۲۱ق)، خسرو دوم برای تحقیق پیشرفت امور مرکز شاهزاده‌نشین حسن‌آباد - سنه را ترک کرد و آن را به وزیرش میرزا عبدالله^{۳۹۲} و یوسف‌بیگ برادر ابراهیم‌بیگ وکیل خائن سپرد. با استفاده از غیبت خسرو دوم، شیخ‌علی خان زند حاکم همدان و فرمانده مشهور کریم‌خان - که به سوءاستفاده مالی و بیرحمی در بین مردم شهره بود - از میرزا عبدالله و یوسف‌بیگ مبالغ سنگینی برای بازسازی ولایتش خواست.^{۳۹۳} این دو که خود را در انجام این تقاضاهای غیرقابل پذیرش ناتوان می‌دیدند، پایتحث را رها کردند و شبانه با خانواده‌های خود به شهرزور گریختند.

به محض شنیدن خبر این فرار، خسرو دوم به سوی پایتحث شتافت، تا نظم را برقرار کند. سپس تمامی جمعیت حسن‌آباد را به سنه - که دیگر بازسازیش به پایان رسیده بود - فرستاد. او در ادامه، دستور تخریب استحکامات قلعه حسن‌آباد داد، تا در آینده هیچ‌یک از مخالفان نتواند از این دژ تسليم‌ناید و استراتژیک

^{۳۹۱}. مستوره، تاریخ، صص ۱۰۵-۱۰۴؛ مستوره، صص ۱۸۶-۱۸۸؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ مصنف، صص ۶۱-۶۰.

^{۳۹۲}. میرزا عبدالله از خانواده وزیر بود که در پیوست حاضر که به خانواده‌های اصلی کردستان اردلان می‌پردازد از این خانواده یاد شده است. میرزا عبدالله پدر بزرگ مادری مستوره بود (صادق‌الملک، صص ۲۹۸-۲۰۵؛ مردوخ، تاریخ، صص ۴۷-۴۸).^{۳۹۳} غفاری، ص ۲۰۴-۲۰۵.

خسرو دوم ملقب به بزرگ ... ۱۲۹

به عنوان پایگاه استفاده کند. ۳۹۴

در تابستان سال بعد (۱۱۷۳ق)، کریم خان زند تهران را که پایگاه استراتژیکی او به حساب می‌آمد، به قصد شناسایی آذربایجان ترک کرد و به این نتیجه رسید که تبریز - یعنی مقر اصلی حکومت فتحعلی خان قاجار و شهباختان دنبلي - بیش از حد معمول محافظت و مستحکم شده بود. سپس او به تهران و بلافاصله به سلطانیه یعنی مقر تابستان خود بازگشت. چهار سال در آنجا ماند و طی این مدت جشن‌های متعددی برگزار کرد. شاهزادگان، رؤسائے و بزرگان در همه اقسام شرفیاب شدند و با کریم خان پیمان تعیت بستند.

خسرو دوم از چند ماه پیش از الطاف کریم خان بهره‌مند بود، پسر ارشدش خان احمدخان را که نوجوانی بیش نبود، با هدایایی شایسته نزد خان زند فرستاد. ۳۹۵

سلیمان پاشا ابوالیله حاکم پاشالیک بغداد سفیرش را همراه با پیشکش‌هایی مجلل اعزام داشت. کریم خان زند یک سال قبل سفیری به دریار سلطان جدید عثمانی مصطفی دوم (۱۱۸۷-۱۱۷۱ق) فرستاده بود.

سلیمان پاشا دوم بابان نیز علی رغم روابط حسن‌هاش با حاکم بغداد به نوبه خود عازم سلطانیه شد، تا با فرمانروای جدید ایران بیعت کند. ۳۹۶

طی سه سالی که کریم خان در تهران گذراند یک کاخ مجلل، یک دیوانخانه (ادارات حکومتی)، یک باغ و یک دژ مستحکم ساخت و این شهر را به مقر اصلی حکومت خود تبدیل نمود. ۳۹۷

۳۹۴. مستوره، تاریخ، صص ۱۰۸-۱۰۹؛ مستوره، صص ۱۹۴-۱۹۵؛ مردوخ، تاریخ، صص ۳۶ و ۳۸ و ۱۳۱-۱۳۰.

۳۹۵. صادق‌الملک، صص ۱۵۷-۱۵۸؛ فخرالکتاب، ص ۱۵۲؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۲۱.

۳۹۶. نامی، صص ۹۵-۹۶؛ غفاری، ص ۱۱۷-۱۲۱ و ۱۲۷-۱۳۱؛ هدایت، نهم، ص ۷۲.

۳۹۷. نامی، صص ۹۶-۹۷؛ غفاری، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ مینورسکی، تهران، کالمار، تهران.

توسعه شهر تهران به دوران شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰م) بر می‌گردد که بازار و دیواری ساخت. بعدها شاه عباس اول کاخ چهار باغ را ساخت. در سال ۱۱۵۴ق، نادرشاه، مقر تهران را به رضاقلی خان میرزا پسر و وارث مفروض اش داد تا آنکه از چشم وی افتاد و بدستور نادر کور شد. پس از عزل برای

در نهایت در جریان بهار ۱۷۵۱ق، کریم خان با ارتشی بس نیرومند که لشکریان شیخ علی خان از همدان نیز به آن پیوستند، به سوی آذربایجان راه افتاد، تا با فتحعلی خان افشار مقابله کند. فتحعلی خان که به نوبه خود ادعای سلطنت بر ایران را پنهان نمی‌کرد، از همان قبیله نادرشاه بود. شاخه‌ او یعنی ارشلو نسبت به تیره شاه افشار، قرخلو / قیرقلو، از اعتبار کمتری برخوردار بود. در راه تبریز، علی خان رئیس قبیله شقاقی به کریم خان پیوست. در قره‌چمن، ارتش‌های فتحعلی خان و شهباز خان دنبلي اقدام به حمله‌ای ناگهانی به ارتش زند کردند، اما به سختی شکست خوردن. فتحعلی خان موفق شد که به ارومیه بگریزد. اماً متحد اصلیش شهباز خان پس از اسارت با کریم خان بیعت کرد؛ در عوض به حکومت خوی و سلماس یعنی اراضی سنتی خاندان دنبلي منصوب گردید.^{۳۹۸}

کریم خان در آغاز تابستان پس از ورود فاتحانه به تبریز، به سوی ارومیه به راه افتاد. محاصره شهر بیش از هفت ماه به طول انجامید. در نهایت فتحعلی خان در ماه شعبان ۱۷۶۱ق تحت فشار مردم تسلیم شد. کریم خان سخاوتمندانه و با احترام، وی را به حضور پذیرفت و سپس با شکوه فراوان وارد ارومیه شد و ولایت آذربایجان هم به دامان زندیه سقوط کرد.^{۳۸۵}^(۳۹۹)

بدین ترتیب کریم خان فرمانروای سرتاسر ایران شد، بجز خراسان که خود داوطلبانه، برای شاهرخ شاه افشار نایبنا (۱۱۶۱-۱۲۱۰ق) گذاشته بود^{۴۰۰} تا سپری

پنجمین بار، شاهزاده سپهان وردی خان ارلان توسط نادر در سال ۱۱۵۸ق به مدت شش ماه بیگلریگی تهران شد و پس از آن بود که مجدداً به حکومت کردستان ارلان رسید. هنگام جنگ‌های جانشینی نادر که ایران را به ویرانه تبدیل کردند، عادلشاه افشار به این شهر پناهنده شد و در آنجا به دست هوانخواهان برادرش ابراهیم شاه نایبنا گردید (گلستانه، ص ۲۸؛ مستوره تاریخ، ص ۶۴ مینورسکی، تهران؛ کالمار، تهران).

^{۳۹۸} غفاری، صص ۱۷۰-۱۹۹؛ گلستانه، ص ۳۲۶-۳۲۹؛ نامی، ص ۹۹-۱۰۴؛ دنبلي، تجربات، دوم، صص ۳۶-۴۱؛ هدایت، نهم، صص ۷۳-۷۴؛ آ.ت ۱۴/۲۹؛ جی، اکبر ۱۷۶۲م، کلاتر، ص ۶۰.

^{۳۹۹} غفاری، صص ۱۷۰-۱۹۹؛ گلستانه، صص ۳۲۶-۳۲۹؛ نامی، صص ۱۰۸-۱۰۴؛ دنبلي، تجربات، دوم، ص ۳۹؛ هدایت، نهم، ص ۷۴؛ ا.م، ایران، مکاتبات کنسولی بغداد، نامه شماره ۲۵، مورخ ۲۵ آوریل ۱۷۶۳.

^{۴۰۰} رستم الحکما، ص ۳۳۷؛ آرشیوهای تجارتخانه ۱۷/۲۹؛ جی، ۲۸ سپتامبر ۱۷۵۲م. قدرت شاهرخ شاه در واقع محدود به حاکمیت مشهد پایتخت خراسان بود بی‌آنکه هیچگونه نشانه

در مقابل امپراطوریش و مملکت جدید احمدشاه درانی افغانستانی (۱۱۶۰-۱۱۸۴ق)، یکی از افسران اصلی و وفادار نادرشاه - که حامی نوہ او شده بود - به وجود آورد.^{۴۰۱}

کشور زندیه از گرجستان، ایروان و قرهباغ تا عمان (مسقط) را در بر می‌گرفت.^{۴۰۲} کریم خان نخستین فرمانروای ایرانی با اصل و نسب بود که پس از آل بویه و سامانیان که سلطنت ایران را در قرن دهم احیاء کرده بودند، بر ایران حکم راند. او که از نجیب زادگان قدیمی‌الاصل بود، به واقع برخلاف سایرین از جمله صفویه، نیازی به خیال پردازی برای احرار اصالت خود نداشت.^{۴۰۳} چند سالی قبل از به قدرت رسیدن، روزی به اطرافیانش نقل کرده بود؛ دیشب در

خارجی پادشاهی به چشم بخورد. خوانین و امرای این ولایت مرتبأ نزد کریم خان شرفیاب می‌شدند تا تجدید بیعت کنند. آقامحمدخان قاجار در سال ۱۲۱۰ق خراسان را فتح کرد و شاهrix شاه هفتاد و دو ساله را (که جواهرات دهلی را در اختیار داشت) آنقدر شکنجه کرد تا مرد. رک: هامبی، سلسه قاجار، ص ۱۳۵.

۴۰۱. احمدخان سدوزی فرزند یکی از رؤسای قبیله پشتونی ابدالی، متمایز از قبیله قلیچه (غلزاری)، که از آغاز قرن هفدهم میلادی در مجاورت هرات سکونت داشت. پس از فتح قندهار در سال ۱۷۳۷م، احمدخان به خدمت نادر درآمد و یکی از افسران اصلی او و حاکم مازندران گردید. به دنبال قتل نادر، احمدخان افغانستان را تصرف کرد و سلسه درانی را تأسیس کرد و در سال ۱۱۶۰ق تحت نام احمدشاه درانی تاجگذاری کرد. در سال ۱۱۶۷ق، پس از فتح مشهد شاهrix شاه را مجدداً به تخت حکومت خراسان تحت قویمت خود نشاند و بدین ترتیب تا آخر عمر به نادر و فادار ماند. او به هند نیز حمله کرد و بارها کشمیر و سند و بخشی از پنجاب را به سرزمین‌هایش الحاق نمود (لانگورث دیمز/گیب، افغانستان؛ سایکس، تاریخ، دوم، ص ۲۷۵). رجوع شود همچنین به بلاند، افغانستان، ص ۵۴۷.

۴۰۲. رسم‌الحاکم، صص ۳۳۴-۳۳۷ و ۳۵۲-۳۵۱؛ دنبی، تعریفات، یکم، ص ۱۳۱؛ آوری، نادرشاه، صص ۶۲-۶۱؛ پری، کریم خان، صص ۱۰-۸؛ سایکس، تاریخ، دوم، صص ۲۷۶-۲۷۷.

شاهزاده ارکلی گرجی پول محلی را با جمله «یا کریم» ضرب کرده بود و همچنان به تأمین جوانان برای ارتش ایران و دختران جوان گرجی ادامه می‌داد، اگرچه از دوری از شیراز بهره برده و به روسیه نزدیک می‌شد. در گنجه و نخجوان نیز پول محلی حاوی عبارت «یا کریم» بود (پول [مسکوکات]، ص ۱۲۰، ۱۱۹ و ۱۲۱).

۴۰۳. شاه اسماعیل مؤسس سلسه صفوی اگرچه رگه‌ای از اصلیت کرد داشت برای خود شجره‌نامه‌ای ساخته بود که به پامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) بر می‌گشت. تحت حکومت این سلسه قدرتمند، زبان ترکی همچنان زبان دریار و ارتش باقی ماند.

خواب دیدم که بر سرم کلاه عضدالدوله دیلمی^{۴۰۴} نهادند و بر کمرم شمشیر صمصام الدوله دیلمی بستند و مرا مهر رکن الدوله دیلمی سپردند. سپس بر تختی مرصع نشاندم و فرمانروایی ایران را به من تبریک گفتند.^{۴۰۵} با سپردن سه نشانه حکومت ایران یعنی کلاه، شمشیر و مهر، او وارث معنوی آل بویه می‌گردید. احیای سروری ایرانی از انتخاب پایتختش تا لشکرکشی هایی که کریم خان به بغداد انجام داد، همگی حاکی از این الهام پذیری است.

کریم خان در مشرق زمین، به اقدام نادری دست زد و از پذیرش عنوان شاه،^{۴۰۶} حتی پس از مرگ بی سرو صدای پادشاه سایه یعنی شاه اسماعیل سوم در سال ۱۸۷۱ق خودداری کرد. او ترجیح داد عنوان وکیل الدوله را حفظ کند و پس از سال ۱۷۹۱ق عنوان وکیل الرعایا (نماینده مردم) را جایگزین آن نمود.^{۴۰۷} کریم خان پس

۴۰۴. در سال ۳۶۹ق، عضدالدوله بvoie بزرگترین پادشاه این سلسله ممالک مختلف آل بویه را یکی ساخت و یک امپراتوری را بنا کرد که اگرچه کوچکتر از ایران ماقبل اسلام بود اما یادآور همان دوران بود. در زمان سلطنت وی، این سلسله به اوج اقتدار خود رسید. این دوران مملو از آبادانی واقعی برای مردم و توسعه عظیم اقتصادی و اجتماعی بود. به همت وی، هنر، ادبیات و علوم پیشرفته قابل توجهی کردند و بناهای عمومی بسیاری از جمله بیمارستان هایی برای مستضعفان ساخته شد. رک: بورگل / متحده، عضدالدوله.

۴۰۵. رستم‌الحکما، ص ۴۰۱ از نام دیلمی بجای بvoie استفاده می‌کند. عضدالدوله جانشین پدرش رکن الدوله شد. به گفته رستم‌الحکما شمشیر صمصام الدوله را به کریم خان زند دادند. اما این بهاءالدوله برادر صمصام الدوله بود که حکومت کرد زیرا پس از جنگ های جانشینی که بین سه پسر عضدالدوله صورت گرفت صمصام الدوله از حکومت کنار زده شد. درباره آل بویه رک: کاهن، آل بویه؛ ناگل، آل بویه.

۴۰۶. باید خاطرنشان کرد که فرمانروایی آل بویه قبل از عضدالدوله در عراق عرب امیر الامراء خوانده می شدند؛ به نظر می‌رسد که فرمانروایان بخش فارس لقب شاهنشاه [شاه شاهان] را از همان ابتدا برخود نهاده بودند (رک: ناگل، آل بویه، ص ۵۴۸).

۴۰۷. هدایت، نهم، ص ۶۰ پری [کریم خان]، ص ۲۱۵؛ پری [صفویه]، ص ۶۹۵۹ بسیاری از این پنداشت جدید از حکومت بر آشتند و وقاریع نگاران محلی متعددی نتوانستند این انتخاب را به درستی تفسیر کنند. برخی پنداشته‌اند که وی جسارت آن را نداشته بود (برای مثال راهیان جبل الكرمل)، اما دیگران که اطلاع کمتری داشتند مدعی شده‌اند که این امر به سبب اصل و نسب پست او بوده است.

از تشییت فرمانروایی خود ترجیح داد شهر زیبای شیراز را که مملو از تاریخ، فرهنگ و زمانی پایتحت آلبوبیه بود به عنوان پایتحت برگزیند.^{۴۰۸} او در تابستان ۱۷۶۱ق وارد شهر شیراز شد، در حالی که متحдан، گروگانان و اسرایش - که تا آخرین روز چون میهمانانی گرانقدر با آنان رفتار می‌شد - وی را همراهی می‌کردند. رفتار بزرگ من شأنه وی با مخالفان یادآوریک شخصیت کرد دیگر بود، پادشاه صلاح الدین بزرگ که مسیحیان لقب «شاهزاده بزرگمنش» به وی داده بودند. چارلز پیکو منش وی را به خوبی به تصویر می‌کشد: «درود بر این بزرگ مرد که در زمین ایران، مخصوصی از فرهنگ ییگانه یعنی ترحم را شکوفا کرد». ^{۴۰۹} در میان گروگانان، نام فتح علی خان افشار که چندی بعد بدون هیچگونه اغماضی به دست جلال سپرده شد و شهباختان دنبلي^{۴۱۰} و آزادخان افغان به چشم می‌خورد.

آزادخان پس از دو سال اقامت نزد شاهزاده ارکلی گرجستانی در اختیار کریم خان گذاشته شد. خان زند متعدد شد که رفتاری شایسته با رقیب قدیمیش داشته باشد. کریم خان مشهور به وفای به عهد بود. او پس آزادخان بدون دغدغه تا هنگام مرگ در سال ۱۹۵ق در شیراز زیست.^{۴۱۱} در میان این کاروان، نام خدیجه بیگم خواهر محمد حسن خان قاجار که به وصلت کریم خان در آمده بود و

۴۰۸. عضدادوله آلبوبیه شیراز را به پایتحت امپراتوری اش تبدیل کرد و هم او مسبب اصلی توسعه و شکوفایی این شهر است (بورگل / متعدد، عضدادوله).

۴۰۹. پیکو، تاریخ، ص ۲۵۳؛ و نیز رک: فرانکلین، مشاهدات، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۴۱۰. مدتی کوتاه پس از انتصاب شهباختان در خوی و سلماس، او را به نفع پسرعمویش احمدخان دنبلي عزل کردند. پس وی به عنوان گروگان تا زمان مرگش در سال ۱۸۷ق در شیراز همچون میهمانی گرانقدر سر برد. برادرزاده وی عبدالرزاق بیگ که ده ساله بود به عنوان گروگان او را همراهی می‌کرد تا وفاداری پدرش نجفقلی خان را که به تازگی بیگلربیگی تبریز شده بود تضمین نماید. عبدالرزاق بیگ که هفده سال تا مرگ کریم خان در شیراز زندگی کرد در محیطی کاملاً فرهیخته آموزش یافت و یکی از بزرگترین شعرا و مورخین دوران شد (رک: دنبلي، تجربات یکم، صص ۸۵-۸۷؛ و دوم ص ۱۱۳؛ سیکشناسی، سوم، ص ۳۱۸).

۴۱۱. گلستانه، صص ۳۲۹-۳۳۱؛ غفاری، صص ۴۵۷-۲۰۹؛ نامی، صص ۱۱۳-۱۱۴ و ۱۲۲-۱۲۳؛ دنبلي، تجربات، دوم، ص ۲۸؛ و دسته الحکماء، ص ۳۳۸.

نیز همه پسران رقیب قاجاریش از جمله آغامحمدخان پر عقد و بد ذات به چشم می خورد، همو که کریم خان او را همچون فرزند خود بزرگ کرد.^{۴۱۲}

پس از چند دهه جنگ، استبداد، هرج و مرج بالاخره ایران رنگ صلح و آرامش را به خود دید. با برقراری اعتماد، امنیت و عدالت و مردمانی که عمدتاً داوطلبانه به پاشالیک بغداد مهاجرت کرده بودند بازگشتند. داد و ستد به میزان قابل توجهی از سرگرفته شد و همانطور که کنسول وقت فرانسه تأیید می کند در بغداد اعزام کاروان های حامل کالا بین اصفهان و بغداد آهنگی بس چشمگیر به خود گرفت.^{۴۱۳}

این جریانات کردستان ارلان را نیز بی بهره نگذاشت و حجم تجارت این خطه با سایر مناطق ایران و نیز با پاشالیک بغداد به میزان گذشته رسید. سنه مجدداً به مرکز تجارت سرتاسر کردستان جنوبی تبدیل شد. صلح به خسرو دوم امکان داد تا اهدافش که بازسازی و ثروتمندی تمام نواحی سرزمینش بود را تحقق بخشد.

اما در میان ایل زند که همچون حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل بود، گستینی ظاهر گردد: پس از نوروز سال ۱۷۶۱ق، پس از فتح آذربایجان کریم خان دستور داد تا پسرعمویش شیخ علی خان که بزرگترین سردارش بود را کور کنند. در واقع تفرعن و قدرت وی باعث نگرانی خاطر فرمانروای جدید ایران شده بود. وقایع نویسان زند برای توجیه این اقدام ناخوشایند کریم خان، شیخ علی خان را به اختلاس درآمد ولایات و بی رحمی در قبال اقوام شکست خورده متهم می کنند. همچنین وقایع نگاران ارلان که وقایع سال ۱۷۶۲ق در کردستان ارلان را گزارش کرده اند این فرضیه را موثق می دانند.^{۴۱۴}

.۴۱۲. دنبی، تجربات، دوم، ص ۲۸؛ رسم الحکما، ص ۳۳۸.

.۴۱۳. و. اخ، پارس، مکابیات کنسولی بصره، نامه شماره ۲۵، مورخ ۲۵ آوریل ۱۷۶۳م و نامه شماره ۲۶، مورخ ۱۴ فوریه ۱۷۶۴م.

.۴۱۴. غفاری، صص ۲۰۳-۲۰۶؛ گلستانه، ص ۳۳۰؛ نامی، صص ۱۰۸-۱۱۰.

میان دوره بابان

سلیمان پاشا ابوالیله حاکم مقتدر بغداد در ماه شوال سال ۱۷۶۱ق جهان را ترک گفت. بی آنکه جانشینی از خود بر جای گذارد. هفت کهیا^{۴۱۵} همگی مدعی مقام حکومت بودند، پس لازم شد که دربار عثمانی دخالت کند. از میان آنان کهیا علی آقا پارسی (۱۱۷۶-۱۱۷۷ق)، نایب حاکم^{۴۱۶} بصره برگزیده شد و به مناسبت همین انتصاب عنوان پاشا گرفت.^{۴۱۷}

شاهزاده سلیمان پاشا دوم بابان به سبب روابط ممتازش با حاکم قبلی، به مدت یازده سال از پرداخت هرگونه خراج به بغداد معاف شد. اماً علی پاشا پارسی این امتیاز را لغو کرد و اوی رادر مقابل خواسته‌ای محال قرار داد. پرداخت فوری کلیه مالیات‌های معوقه. چراکه او نیاز میرم به مبالغ هنگفتی داشت، تا به تعهد خود در قبال متحдан، افسران و سربازانش عمل نماید و حقوق معوقه سه سال گذشته آنان را که حاکم قبلی نپرداخته بود تسویه کند.^{۴۱۸}

همانطور که اشاره شد سلیمان پاشا دوم یکی از قدرتمندترین شاهزادگان سلسله بابان بود. حکومت وی تا آنسوی مرزهای سنتی شهرزور گسترش داشت و مناطق کوی، حریر، اربیل، قره‌حسن، زنگ‌آباد و جسان را در بر می‌گرفت. تعلیق پرداخت مالیات بغداد، به شاهزاده بابان امکان داده بود ثروت شخصی خود را افزایش دهد و همزمان رونقی نسبی برای مردمش فراهم سازد.^{۴۱۹}

در مقابل امتناع سلیمان پاشا دوم، علی پاشا ارتشی قدرتمند مشکل از اکراد و اعراب گرد آورد و به قصد گوشمالی سلیمان پاشا دوم به راه افتاد. شاهزاده بابان نیز

۴۱۵. این عده عبارت بودند از عمر، عبدالله، اسماعیل، رستم، حسن، محمود و علی پارسی. تمامی آنان بجز نفر آخر برگان آزاد شده با اصلیتی گرجی یا قفقازی و مستقر در بغداد بودند.

۴۱۶. نایب حاکم بصره معمولاً از میان یکی از کهیاهای حاکم بغداد انتخاب می‌شد و از طرف وی فرمان می‌راند.

۴۱۷. الکرکوکلی، ص ۱۲۳؛ آ.ت، ۲۹/۱۴، ۹ سپتامبر ۱۷۶۲م؛ و. آخ، پاریس، مکاتبات کنسولی بصره، نامه مورخ ۱۵ مه ۱۷۶۲م؛ نیبور، سفر، دوم، صص ۲۵۶-۲۶۳.

۴۱۸. آ.ت، ۲۹/۱۴، ۲۲ اکبر و ۲۷ دسامبر ۱۷۶۲م.

۴۱۹. الکرکوکلی، ص ۱۳۵؛ امین، امارا، صص ۸۳-۸۵؛ ریچ، روایت، یکم، صص ۸۰-۹۰.

از طرف دیگر در رأس ارتشی شامل شش هزار سوار و هشت هزار پیاده به حرکت درآمد، اما در جبل حمرین از نبرد سرباز زد و عقب نشست. نهایتاً دو ارتش در کوشک زنگی با یکدیگر درگیر شدند. ارتش بابان شکستی سنگین را متحمل شد، سربازان و توبهای زیادی را از دست داد، اما خود شاهزاده به کرمانشاه گریخت.^{۴۲۰} در جریان این نبرد، احمدپاشا برادر کوچکتر سلیمان پاشای دوم در جمع متعددان حاکم بغداد قرار داشت، او در سال ۱۷۶^۱ به حکومت شهر زور منصوب گردید. از این تاریخ به مدت بیست سال، چهار تن از پیج فرزند شاهزاده خالدپاشا بابان، یعنی سلیمان دوم، احمد، محمد و محمود برای تصاحب قدرت در کردستان عراق با یکدیگر به رقابت پرداختند.^{۴۲۱}

بی مناسبت نخواهد بود که یادآور شویم، در تمام طول حکومت شاهزادگان بابان، برداشت قبیله‌ای و دسته‌ای از حکومت رواج داشت و برخلاف ارلان‌ها که سازندگانی بزرگ بودند، بابان‌ها آبادانی اندکی از خود بر جای گذاشتند. آنها ترجیح می‌دادند کلیه دارایی‌هایشان را به صورت اموال منقول حفظ نمایند، تا در مقابل بازی‌های قدرت هیچگاه دست خالی نباشند. این دسته‌بازی از حکومت چنان بسط یافته بود که در صورت جایگزینی یک شاهزاده معزول توسط یکی از افراد خانواده‌اش بزرگان پیرامون وی نیز به عنوان اعضای دار و دسته‌اش عزل می‌شدند و تمام دارایی‌هایشان مصادره می‌گردید. لازم به ذکر نیست که یک چنین سیاست منفی طبیعتاً دافع سرمایه گذاری‌هایی بود که می‌توانست باعث آبادانی سرزمین‌هایشان گردد.^{۴۲۲} چنین شد که ولایات شهر زور، کوی و حریر به تدریج ماهیتی عشاپرنشین یافتند.

سلیمان‌پاشا دوم پس از شکست و عزلش، به کریم خان زند در شیراز پناهنده شد. او که توانسته بود در سال‌های فراوانی و رونق ثروتی فراهم کند، هدایایی مجلل و حدود سی هزار تومان سکه طلا به فرمانروای ایران تقديم کرد.^{۴۲۳} با این

.۴۲۰. الکرکلی، صص ۱۳۶-۱۳۷.

.۴۲۱. امین، اماره، صص ۸۳-۸۵؛ الکرکلی، صص ۱۴۶-۱۴۸.

.۴۲۲. ریج، روایت یکم، صص ۸۰-۹۰.

.۴۲۳. این مبلغ که توسط صادق‌الملک و مردوخ، تاریخ نقل شده است بسیار هنگفت می‌باشد. فخر الكتاب

خسرو دوم ملقب به بزرگ... ۱۳۷

ترفند ذهن شاه را نسبت به وفاداری خسرو دوم مشوش کرد و در ازای خدمات وفادارانه خود؛ از شاه درخواست کرد، به حکومت کرستان ارلان منصب ۴۲۴. گردد.

کریم خان نیز که علی‌رغم هر آنچه گذشته بود نسبت به خسرو دوم احساس بدگمانی می‌کرد، فرست را مناسب دید و والی را به شیراز احضار کرد و او را پس از عزل در هم آنجا توقيف کرد. بدین ترتیب حکومت دوم وی هفت سال به طول انجامید.

تاریخ‌نگاران کرستان ارلان، مستوره و مصنف در رابطه با تحرکات کریم خان زند مورد انتقادات فراوانی قرار گرفته‌اند.^{۴۲۵} چنین کند که سلیمان پاشا دوم در سال ۱۱۷۷ اق، با حکم انتصاب به عنوان حاکم و ردای سنتی آن عازم سنه شد.^{۴۲۶}

او در پاییز همان سال با استفاده از غیبت حاکم بغداد که علیه قبیله عرب بانو کعب لشکر کشیده بود، شهرزور را تصرف کرد و برادرش احمد پاشا را از آنجا راند. علی‌پاشا پارسی به‌هنگام بازگشت به بغداد با ارتش قدرتمند بیست‌هزار نفره و توپخانه‌ای قدرتمند سرزمین‌های بابان را زیر پا گذاشت و به سلیمان پاشا دوم که لشکریانش همچنان در منطقه مستقر بودند، اعلان جنگ کرد. حاکم

به سه هزار تومن اشاره می‌کند. شاید بتوان با مراجعه به دست نوشه‌های دو گاه شمار حدیقه ناصریه و تحفه ناصریه درستی این ارقام راستجدی. جهت مقایسه یادآور می‌شونیم که به گفته گلستانه در سال ۱۱۷۶ اق زکی خان زند ظرف سه روز شصت‌هزار تومن از مردم اصفهان جمع‌آوری کرد و به گفته رستم‌الحکما نیز در زمان حکومت کریم خان زند در آمده‌های سالانه همدان و کرمانشاه هر کدام پانزدهزار بوده است. در این میان کرستان ارلان مبلغی نمادین معادل دوهزار تومن مالیات می‌پرداخته است. (گلستانه، صص ۳۳۱-۳۳۰؛ رستم‌الحکما، ص ۳۲۱).

.۴۲۴. صادق‌الملک، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ فخرالکتاب، صص ۱۵۲-۱۵۳؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۱.

.۴۲۵. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۹؛ مستوره، ص ۱۹۶؛ مصنف، ص ۶۳.

.۴۲۶. مستوره، تاریخ، ص ۱۰۹؛ فخرالکتاب، ص ۱۳۵؛ آغاز حکومت سلیمان‌پاشا دوم در کرستان ارلان را سال ۱۱۷۷ اق ذکر می‌کند در حالیکه مصنف، ص ۶۳ و اسماعیل، ص ۱۵؛ تاریخ آن را اواخر سال ۱۱۷۶ می‌داند. صادق‌الملک، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ تاریخی برای این انتصاب ذکر نکرده است.

موصل امین پاشا و حاکم زهاب عبدالله پاشا باجلان^{۴۲۷} در این لشکرکشی علی پاشا پارسی را همراهی می کردند. سلیمان پاشا دوم با وجود ده تا دوازده هزار سواره نظام گرد آمده، از کردستان ارلان و شهرزور شکست سنگینی خورد. سران و سواران زیادی از سپاهیانش جان باختند، یا به اسارت درآمدند و تجهیزاتش به دست حاکم بغداد افتاد. پس او به همراه با قیمانده لشکریانش به سنه عقب نشینی کرد. در پی این پیروزی، احمد پاشا مجده بره رأس شاهزاده نشین بایان گمارده شد.^{۴۲۸} چند ماه بعد در بهار سال ۱۷۷۷ ماق، علی پاشا پارسی قربانی توطه‌ای شد که عاملان آن شش کههای دیگر بودند که انتصاب وی را هرگز برنتایده بودند.

طرح اصلی این توطه کهیا عمرآقا (۱۱۷۷-۱۹۰۱ق) بود که به عنوان مملوک آزاد شده چرکس و همسر عایشه خاتون خواهر عادله خاتون، خود را جانشین مشروع سلیمان پاشا ابو لیله می دانست. چنین بود که قیامی مردمی را هدایت کرد، تا حاکم علی رغم فتوحاتش دستگیر و به جرم خیانت محکوم به مرگ شود. علی پاشا پارسی به سبب اصلیت ایرانی خود، به طرفداری از شیعیان و زمینه سازی مخفیانه برای تسليم بغداد به ایران متهم گردیده بود. پس از این اتهامات سراسر دروغ بود که عمرآقا جانشین رقیب گشت و عنوان پاشا را

۴۲۷. عبدالله پاشا از اتحاد کرد باجلان بود که در دو سمت مرز ایران و عثمانی از قصر شیرین (کرمانشاه) تا درگزین در شهرزور مستقر بود و منطقه زهاب (خانقین، قورتو، شیخان) را در بر می گرفت. باجلانها اسلام یکی از تیره های جاف هستند که به زبان گورانی تکلم می کنند و یارسانی اند. باجلانها پس از تصرف زهاب توسط حکومت عثمانی اهمیتی خاص یافتدند و رؤسای آنان به عنوان حکام این ولایت جدید عثمانی برگزیده شدند. شهر سرپل زهاب بدست این طایفه ساخته شد.

عبدالله پاشا که توسط حاکم بغداد به حکومت زهاب منصوب شده بود سال های متمادی در رأس قدرت بود. بیست سال قبل یعنی در سال ۱۱۶۷ق، هنگامی که دو سردار زنده محمد خان و شیخ علی خان با لشکریانشان از دست فتحعلی خان افشار گریخته و به زهاب وارد شده بودند، عبدالله پاشا بیهوده سمع کرده بود بر آنان خراج بند (رك: گلستانه، صص ۳۰۰-۳۰۱، ۳۱۳-۳۱۴؛ غفاری، ص ۸۰۳؛ سوان، ص ۴۰؛ سوان، باجلان: ایزدی، اکراد، صص ۷۵، ۸۰).

۴۲۸. مستوره، تاریخ، صص ۱۰۹-۱۱۰؛ مستوره، صص ۱۹۷-۱۹۸؛ مصنف، ص ۶۳؛ اسماعیل، ص ۱۵؛ الکرکوکلی، صص ۱۴۵-۱۴۶.

دریافت نمود، تا حکومت مملوکان در بغداد - که در دست چرکسیان و گرجیان آزاد و تغییر کیش یافته قرار داشت - را برای همیشه دوام بخشد.^{۴۲۹}

حاکم جدید بغداد که همواره روابط حسن‌های با سلیمان‌پاشا دوم بابان داشت، وی را مجدداً به حکومت شهرزور منصوب نمود، تا جانشین برادر معزولش احمد‌پاشا که چنان‌هم مورد علاقه‌اش نبود گردد. سلیمان‌پاشا دوم یک سال بر کردستان اردلان، شهرزور و اربیل فرمان راند. او برای اثبات وفاداریش به کریم‌خان زند، پسرش علیخان را به همراه دربارش به عنوان گروگان به شیراز فرستاد و پسر دیگرش حسن‌بیگ را به عنوان نماینده به منتهی اعزام داشت. سپس خود به قلعه چوالان بازگشت، اما مرتباً در کردستان اردلان اقامه‌تمی گزید. سلیمان‌پاشا دوم هنگامی که به اوج قدرت رسید، تغییر رفتار داد و مالیات‌های سنگین بر مردم تحمیل کرد. او با در پیش گرفتن روشی مستبد و اقتدارگرایانه کوشید تا همه چیز را تحت کنترل خود درآورد.^{۴۳۰}

اما شبی از شب‌های ماه ذی‌حجه سال ۱۷۸۱ق، فقیهی به نام ابراهیم از اهالی کوی سنجاق که در مدرسه قلعه چوالان تحصیل می‌کرد موفق گردید به ساختمان خصوصی سلیمان‌پاشا دوم رخنه کند، و او را به ضرب خنجر در خواب به قتل برساند. فقیه ابراهیم پس از فرار و آوارگی از این شهر به آن شهر، دستگیر و پس از آنکه به قلعه چوالان بازگردانده شد، به معجازات مرگ رسید. انگیزه‌های مختلفی برای قتل حاکم نقل شده است.^{۴۳۱}

۴۲۹. الکرکوکلی، صص ۱۳۷-۱۳۹، ۱۵۴؛ نیبور، سفر، دوم، ص ۲۵۹؛ لانگریگ، چهار قرن، صص ۱۷۴-۱۷۲.

۴۳۰. مستوره، تاریخ، صص ۱۱۱-۱۱۰؛ مستوره، صص ۱۹۹-۱۹۸؛ مصنف، ص ۶۳؛ اسماعیل، صص ۱۶-۱۵؛ امین، اماراة، صص ۸۷-۸۶؛ الکرکوکلی، صص ۱۴۷-۱۴۶.

۴۳۱. مستوره، صص ۱۱۱-۱۱۰؛ اسماعیل، ص ۱۶؛ مصنف، ص ۶۳؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۲؛ الکرکوکلی، صص ۱۴۹-۱۴۸.

نیبور که آخرین عضو هیئت علمی اعزامی دانمارک بود و از سال ۱۷۶۰ در عربستان زندگی می‌کرد چند سال پس از این قتل از موصل عبور می‌کند و انگیزه آن را عهد فقیه ابراهیم به انتقام خون برادرش که به مستور سلیمان‌پاشا دوم به قتل رسیده بود نقل می‌کند. اما به گفته بابانی، فقیه ابراهیم ادعای مالکیت آسیابی را در مقابل یکی از اعضاء خانواده‌اش داشته است و از سلیمان‌پاشا دوم در خواست داوری

اما مرگ سلیمان‌پاشا دوم هم، آرزوهای مردم کردستان اردلان را تحقق نیخواست، تا همچنان شاهد تداوم حکومت سلسله بابان باشد؛ چرا که کریم‌خان زند پسر سلیمان‌پاشا یعنی علیخان را - که به عنوان گروگان در شیراز به سر می‌برد - به حکومت شاهزاده‌نشین منصوب کرد (اوائل سال ۱۱۷۹ق). در همین دوران سه تن از چهار برادر کوچکتر سلیمان‌پاشا دوم، محمد، احمد و محمود در کردستان عراق اوقات خود را به جنگ، برای کسب ^{و الاعزیز}_{۴۳۲} جایگاه قدرت در کردستان بابان می‌گذرانند.

خسرو دوم، گروگان والا مقام در شیراز

به شهادت تاریخ‌نگاران خصوصاً دنبلي که خود سال‌های متمادی به گروگان گرفته شده بود، گروگانان بلندپایه در شیراز یا اصفهان نگهداری می‌شدن و زندگی بسیار دلپذیری را می‌گذرانند.^{۴۳۳} آنان از کلیه امتیازات و اولویت‌های مرتبط با مقام شان برخوردار بودند، در خانه‌هایی مجلل با خدمه زندگی می‌کردند و درآمدشان از تیول سیور غال (دونوع بهره و حق مالکانه) تأمین می‌شد.^{۴۳۴} خسرو دوم به عنوان یکی از چهار والی امپراتوری، یک «میهمان - گروگان» والا مقام بود که درآمد روزانه‌ای معادل یک تومان نقداً دریافت می‌کرد.^{۴۳۵} گروگانان اگرچه تحت نظر بودند، اما آزادانه در پایتخت رفت و آمد می‌کردند. این در حالی بود که

می‌کند که این یکی به ضرر وی رأی می‌دهد. فقیه ابراهیم هم علی‌رغم هدایای شاهزاده بابان کینه وی را در دل می‌پروراند و طرح حذف او را می‌ریزد. در این میان شیخ مردوخ معتقد است که سلیمان‌پاشا دوم به سبب رابطه نامشروع با همسر فقیه ابراهیم به قتل رسیده است (نیبور سفر، دوم، ص ۲۶۸؛ بابانی، صص ۱۲۱-۱۲۲، مردوخ، تاریخ، ص ۳۲).^{۴۳۶}

.۴۳۶ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۱؛ اسماعیل، ص ۱۶؛ مصنف، ص ۶۳؛ الکرکولی، صص ۱۴۸-۱۴۹.

.۴۳۷ دنبلي، تجربات، دوم، صص ۱۸۱-۱۹۲؛ پارسون، سفره، صص ۱۸۴-۱۸۵.

.۴۳۸ رستم‌الحکما، صص ۳۳۴-۳۳۸؛ دنبلي، تجربات، دوم، ص ۳۹.

.۴۳۹ شاه اسماعیل سوم، آزادخان افغان و آغامحمدخان قاجار نیز روزانه یک تومان نقداً دریافت می‌کردند. به گفته رستم‌الحکما یک تومان معادل ۵۰۰ من (حدود ۱/۵ تن) غلات بود. برای مقایسه باید یادآور شویم که درآمد سالانه حکام شهرهای اصلی امپراتوری، شیراز، اصفهان، یزد، ری و قزوین ۱۰۰ تومان نقد و ۴۰۰ خروار (۱۰ تن) غلات بود (رک: رستم‌الحکما، صص ۳۰۷، ۳۰۴ و ۳۰۸).

تمهیدات امنیتی ویژه‌ای در دروازه‌های شهر اندیشیده شده بود، تا خروج آنان کنترل شود. بیشترین خطر همانا فرار یکی از گروگانان زیر چادر زنانه بود. کریم خان زند با گروگانان همچون میهمانان عظیم الشأن رفتار می‌کرد و تربیت نوجوانان خانواده‌هایشان را بر عهده داشت.

شاہزاده خسرو دوم از اقامت سه ساله خود در شیراز استفاده کرد و به فرمانروای ایران نزدیک شد. این دو شخصیت که تا این زمان، مناسبتی برای شناخت نزدیک یکدیگر نداشته بودند، در حقیقت وجود مشترک زیادی داشتند که این امر هم چندان اتفاقی نبود. از یکسو خسرو دوم به پدر بزرگش سبحان وردی خان که عمومی مادری کریم خان زند بود شباهت داشت و از سوی دیگر هر دوی آنان یارسانی (اهل حق) بودند. کیش یارسانی آثینی جهان شمول بود که هم این مؤید تساهل عمیق این دو مرد در قبال سایر اعتقادات بود. تعصب مذهبی جایی در دربارهای آنان نداشت.^{۴۳۶}

هر دو با مردم مهریان بودند و قاطعه‌هان نظم، امنیت و نظام عدله بی‌طرفی را برقرار کرده بودند.^{۴۳۷} یکی چون دیگری بی‌تكلف می‌زیست و نه مال و اموالی بهم زد و نه ثروت انباشت.^{۴۳۸} هر دوی آنان در عوض عمیقاً به بازسازی کشورهایشان، برقراری صلح، رونق اقتصادی و فرهنگی مردم کمر همت بسته بودند.^{۴۳۹} هر دو در

.۴۳۶. *رسم الحكماء*، ص ۳۲۳، رک: ص ۲۵.

وقایع نگاران غیر کرد بر این باور بودند که کریم خان شیعه بود و همین تصور را برای یارسانی‌ها نیز می‌نمودند (رک: ص ۲۶). دوران کریم خان شاهد احیای فرقه‌های صوفی‌گری از جمله نعمت‌اللهی‌ها بود. او تعزیه را که نمایشگر عشق به امام حسین(ع) است رواج داد (رک: نرافی، *تاریخ*: صص ۱۰۸-۱۰۷؛ بهار، *سبک‌شناسی*: سوم، ص ۳۱۸؛ پری، *کریم خان*: ص ۲۲۱).

.۴۳۷. از جمله اقدامات کریم خان می‌توان به ایجاد کاباره‌ها و روسیی خانه‌ها در پایتخت اشاره کرد که پنج تا شش هزار زن عمدتاً برای رفع نیاز جسمی سربازان ارتش فعال اش بکار مشغول بودند. این اقدام سبب گردید تجاوزات به عنف و غارت که تحت حکومت نادرشاه و سال‌های بی‌حکومتی بعد از آن به کارهای روزی سربازان تبدیل شده بود پایان یابد (رک: *رسم الحكماء*: صص ۳۴۰-۳۳۹).

.۴۳۸. بابانی، ص ۵۱؛ *مستوره*، *تاریخ*: ص ۱۰۵؛ دنبلي، *تجربات*: دوم، صص ۴۹-۴۸.

.۴۳۹. شریف قاضی آ، *رسم الحكماء*: صص ۳۲۵-۳۲۶؛ *مستوره*، *تاریخ*: صص ۱۱۲-۱۱۳؛ اسماعیل، ص ۱۶؛ فرانکلین، *مشاهدات*: صص ۲۹۴-۳۰۱، ۳۰۴-۳۰۵.

مقابل دشمنان و اطرافیان خائن، بزرگوار و بخشنده بودند که این حسن در مشرق زمینی که فرمانروایان آن در استبداد و بی رحمی گوی سبقت را از یکدیگر می ربوذند، بس نادر بود.

خسرو دوم توانست اعتماد کریم خان را جلب کند و در زمرة نزدیکان وی قرار گیرد. اطرافیان پادشاه نیز به وی احترام می گذاشتند و از او حرف شنوی داشتند. او همچنین با دشمن دیرینه خود آزادخان افغان که به عنوان گروگان در شیراز به سر می برد آشتنی کرد.^{۴۰} خسرو دوم با آغا محمد خان قاجار نیز - که ده سال قبل هنگام پناهندگی نزد پدرش محمد حسن خان با وی آشنا شده بود - پیوند دوستی برقرار نمود.

به همت کریم خان که مردی بسیار فرهیخته، پر ظرافت و خوش ذوق بود، هنر معماری و فرهنگ در شیراز گسترش چشمگیری یافت.^{۴۱} این پادشاه لذت دوست و علاقمند به شعر زنانی را به پایخت آورد که یادآور گیشاها و دلبران درباری بودند. رستم الحکما نام شخصت و نه تن از مشهورترین آنان را نقل کرده است. در واقع این زنان نه فقط می بایست زیبا و ماهر در رقص و آواز و آلات موسیقی باشند، بلکه فرهیختگی، معاشرت، آداب دانی و سواد نیز از شروط لازم برای آنان بود، تا بتوانند با مردان به مکالمه پردازنند و آنان را سرگرم کنند. از جمله این زنان باید از شاخه نبات و ملافاطمه نام برد که نامشان به آن دوران پیوند خورده است. ملافاطمه معشوقة خسرو دوم بود. زنی دلربا با موهای تیره و قدی متوسط که بسیار با ظرافت و بذله گو بود. این زن کم نظیر بیست هزار قطعه شعر از شعرای قدیم و معاصر ایرانی را از حفظ بود و به همین خاطر لقب ملاکه معمولاً به مردان

.۴۰. اسماعیل، ص ۱۶.

.۴۱. رستم الحکما، صص ۳۲۷-۳۲۳، ۳۲۴-۳۲۳.

برای فهرست کامل ابینه ساخته شده و بازسازی بنایان قدیمی در زمان حکومت کریم خان رجوع شود به دنبلي، تجربات، یکم، صص ۱۲۹-۱۲۶ و دوم، ص ۴۹؛ غفارى، صص ۳۵۵-۳۵۸؛ فرانکلین، مشاهدات، صص ۵۷-۵۴؛ پری، کریم خان، صص ۲۷۵-۲۷۸.

برای مثال می توان به بنایی که برای شاعر بزرگ حافظ ساخت اشاره کرد: یک مقبره با سنگ قبر حکاکی شده با اشعارش و یک باغ کم نظیر پیرامون آن (دبلي، تجربات، یکم، ص ۱۲۹؛ غفارى، ص ۳۵۸).

فرهیخته داده می شد، به او اعطای شده بود. هنگامی که اشعار را به همراه نوای سازهای آن دوران یعنی دف، ضرب، نی، چنگ و بربط می خواند، همچون شمعی محافل شب های شیراز را روشن می کرد.^{۴۴۲} از این رابطه عاشقانه داستانی بر جای مانده است. در طلوع آفتاب پس از شبی که ملاطاطم نزد خسرو دوم گذرانده بود، او در پاسخ به نوازش و الطاف وی این بیت از حافظ را برای شاهزاده می خواند:^{۴۴۳}

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد

بدست محبت یاره در امیدواران زد

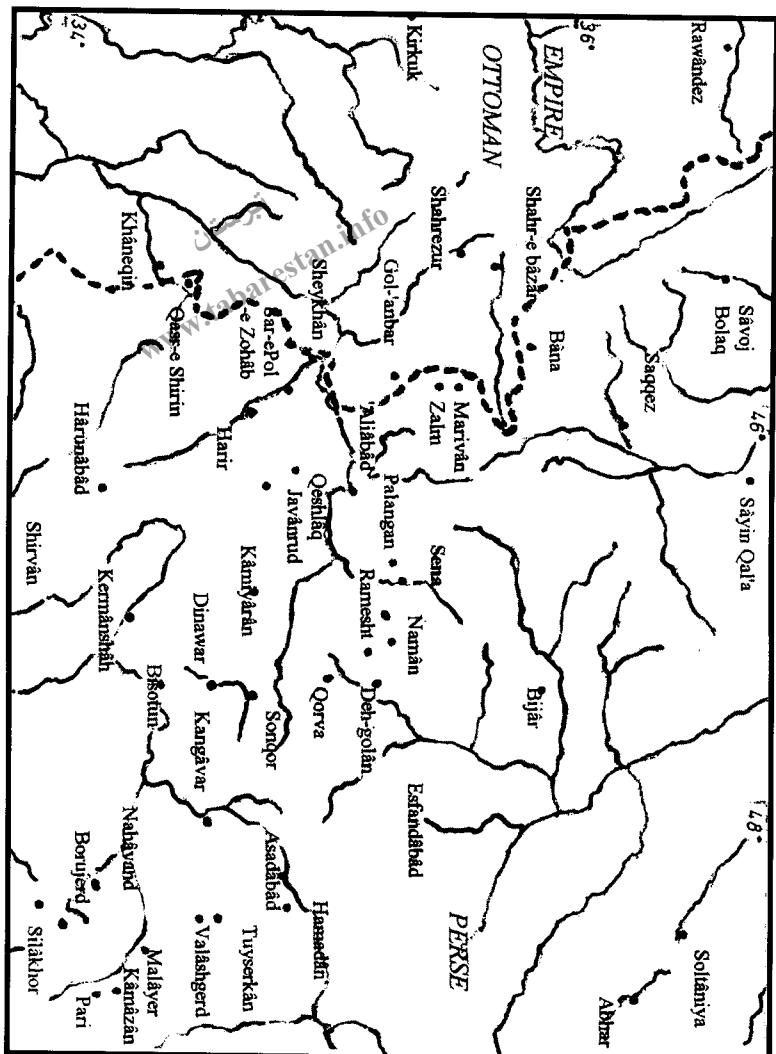
این داستان مليح درباره زندگی خصوصی خسرو دوم توسط رستم الحکما -
این نگارنده متفاوت و غیرمتعارف - نقل شده است. تاریخ نگاران کرد همچون دیگر مورخین قابل احترام، ایرانی به هیچ یک از جنبه های زندگی خصوصی شاهزادگان اردلان اشاره نکرده اند.

خسرو دوم در مدت اقامت اجباری خود، کم و بیش اطرافیانش را به همراه داشت. جعفرخان زند عموزاده کریم خان برای ابراز لطف به خسرو دوم دستور داد، رضاقلی خان و خان احمدخان - که به ترتیب برادر و فرزند ارشد والی بودند و از آغاز اشغال بابان در قلعه چوالان تحت نظر قرار داشتند - به شیراز آورده شوند. رضاقلی خان از ابتدا متحدی ارزشمند و مرد اول خسرو دوم بود. مأموریت انتقال آنان به یکی از نجیب زادگان کردستان اردلان، شیخ عبدالمؤمن دوم (۱۱۵۲-۱۲۱۱ق) از خاندان مردوخ سپرده شد.^{۴۴۴} (۴۳۰).

علی خان بابان هنگام حکومتش در کردستان اردلان (۱۱۷۹-۱۱۸۰ق) که حدود یکسال و نیم به طول انجامید، با مشکلاتی بزرگ و امتناع مردم از همکاری مواجه گردید. مردم که به استقلال عادت کرده بودند و شاهزادگان خود را تنها وارثان مشروع کردستان اردلان می دانستند، هرگز حکومت شاهزادگان ببابان

۴۴۲. رستم الحکما، صص ۳۴۰-۳۴۲؛ دنبلي، تجربات، یکم، صص ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۰؛ دنبلي، تجربات، دوم، صص ۴۳-۵۶.

۴۴۳. رستم الحکما، ص ۳۴۴. رک: حافظ، دیوان، ص ۱۰۴، شماره ۱۵۳، بیت نخست (ترجمه ژ. کالمار).
۴۴۴. فرزند شیخ جمال الدین خطیب (رک: یادداشت ۲۶۱).



نقشه ۲: سرزمین‌های اردلان و بابان در قرن ۱۸م

علی رغم اصلیت کردشان، یا هیچ اجنبی دیگری را برنتابیدند^{۴۴۵}. کردهای ارلان خواهان بازگشت شاهزاده‌شان خسرو دوم بودند، همو که توانسته بود، ظرف هفت سال کشورشان را حیاتی تازه بخشد، کسی که پس از سالیان بسیار طولانی صلح وامنیت را برقرار کرده بود.

در سال ۱۱۸۰ق، هیئتی از بزرگان کردستان ارلان به ریاست محمد رشیدیگ وکیل، میرزا عبدالله وزیر و میرزا صادق مستوفی (مسئول امور مالی) به خدمت کریم خان در شیراز رسید و در خواست بازگشت خسرو دوم را تقدیم شاه نمود. حضور محمد رشیدیگ وکیل از اهمیتی حیاتی برخوردار بود. همانطور که قبل اگفتیم پدر او ابراهیم‌یگ، پس از خیانت به حسین علی اول به کریم خان نزدیک شده بود که خود او نیز با پیوستن به آزادخان افغان به‌هنگام لشکرکشی به کردستان ارلان در سال ۱۱۷۲ق، به خسرو دوم خیانت کرده بود. محمد رشیدیگ که ضرورت بازگشت خسرو دوم به کشور را پذیرفته بود، اکنون به جمع هواداران شاهزاده ملحق گشت و به یکی از پیام‌آوران اراده مردم کرد ارلان تبدیل شده بود.^{۴۴۶}

کریم خان از فرصت استفاده کرد و تقاضای هیئت را پذیرفت، تا علی خان بابان عزل گردد. خسرو دوم در سال ۱۱۸۰ق، به مرکز حکومتش سنه بازگشت، سپس اعضای خانواده‌اش که در شیراز وی را همراهی می‌کردند از جمله رضاقلی خان عزم وطن کردند.^{۴۴۷} در این میان خسرو دوم مجبور شد پسر ارشدش خان احمدخان را به عنوان گروگان و فادراری به کریم خان پادشاه ایران بسپارد. خان احمدخان سیزده سال همچون گروگانی والامقام در اصفهان به سر برد و پس از مرگ کریم خان هم جانشین وی علی مرادخان زند او را نزد خود حفظ کرد.^{۴۴۸} هنگامی که خبر عزیمت خسرو دوم به کردستان رسید، علی خان بابان و ارتش

.۴۴۵. مستوره، ص ۱۹۹

.۴۴۶. مستوره، تاریخ، ص ۱۱۱؛ مستوره، صص ۱۹۹-۲۰۰؛ اسماعیل ۱۶؛ مصنف، ص ۶۳؛ صادق‌الملک،

ص ۱۵۹؛ فخرالکتاب، ص ۱۵۳؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۲.

.۴۴۷. اسماعیل، ص ۱۶

.۴۴۸. مستوره، تاریخ، ص ۱۱۹؛ شریف قاضی ۲۲۴ ب - آ ۲۲۵

کرمانچ که هر دو منفور مردم بودند، سریعاً به کردستان بابان بازگشتند تا مبادا به خشم مردم محلی دچار شوند (۴۳۵).^{۴۴۹}

سال‌های ۱۱۸۰-۱۱۹۳ق

مراسم پیروزی خسرو دوم

از زمان‌های قدیم رسم براین بود که شاهزادگان ارلان در بازگشت از نبردهای موققیت‌آمیز یا غیبت‌های درازمدت، طبق مراسمی فاتحانه -که به احتمال قریب به یقین ریشه در سنن گورانی و یارسانی داشت - مورد استقبال قرار گیرند.

از صادق‌الملک و قایع‌نویس نقلی به ما رسیده است که عیناً در زیر می‌آید.^{۴۵۰}
این شهادت که به اوآخر قرن نوزدهم میلادی و در نتیجه پس از سقوط سلسله ارلان مربوط می‌گردد، ابعاد معنوی یارسانی این مراسم را حذف کرده است. با این وجود به شکلی ممتاز شرایط استقبال از خسرو دوم در بازگشت از شیراز در سال ۱۱۸۰ق، را به تصویر می‌کشد و به ویژه هماهنگی بین جماعات مذهبی و طبقات اجتماعی مختلف را گزارش می‌دهد. در حقیقت شاهزاده همواره حامی تمامی مردمش و ضامن همزیستی آنان بود.^{۴۵۱}

نخستین گروه بزرگان و شخصیت‌های غیرمذهبی (اعیان) شاهزاده‌نشین به همراه اسبان پرشماری در همدان در انتظار خسرو دوم بودند. بنا بر سنت رایج، شاهزاده و همراهانش می‌بايست وسایل نقلیه‌ای را که از پایتخت امپراتوری (اصفهان، شیراز یا بعدها تهران) برای بازگشت به کشور در اختیارشان قرار داده بودند، رها کنند تا سوار بر اسبانی از نژاد کردستان ارلان پای به سرزمین بگذارند. این نژاد اسب از دوران باستان به خاطر قد، ظرافت و سرعتش شهره

.۴۴۹. اسماعیل، ص ۱۶.

.۴۵۰. صادق‌الملک، صص ۲۸۷-۲۸۹؛ دو مورخ دیگر محلی نیز این نقل را تکرار کرده‌اند، فخرالکتاب، صص

.۴۰۲-۴۰۴؛ و نیز مردوخ، تاریخ، صص ۲۲۰-۲۲۲.

.۴۵۱. مالکم، یادداشت‌ها، دوم، صص ۲۷۸-۲۷۹.

۴۵۲ بود.

بخش عمده بزرگان در روستای نمان^{۴۵۳} در یک فرسنگ و نیمی سنه واقع در ورودی خطه قشلاق انتظار شاهزاده را می‌کشیدند. نمان در گذشته محلی برای زوار یارسانی بود^{۴۵۴} و تصور اینکه شاهزاده در بد و ورود قصد بجا آوردن مناسک مذهبی داشت را موجه می‌نماید. گروه پیشواز سپس می‌باشد به هیئت پیشواز ملحق شود، تا به همراه شاهزاده عازم سنه گردند.

در مجاورت پل قشلاق واقع در نیم فرسنگی پا یاخت^{۴۵۵} گروهی سوزمانی متشكل از مردان و زنان به رقص و نواختن موسیقی مشغول بودند. کمی دورتر در کنار رودخانه قشلاق شاهزاده برای نوشیدن چای و شربت‌های خنک در زیر چادری که توسط علماء بر پا شده بود متوقف شد. علماء سپس به جماعت همراه پیوستند، تا برخی سواره و دیگران پیاده طی راه نمایند.

گردنۀ پیر محمد محل اجتماع نمایندگان اصناف مختلف و افشار مسیحی و

۴۵۲. مائزور رنل این نژاد کم نظیر اسب‌های کرد را که توسط والی پرورش داده می‌شد همان نژاد سرزمین نیسوان می‌داند که در دوران باستان شهره بوده و توسط مورخ یونانی آرین (۱۷۵-۹۷ بعد از میلاد مسیح) در روایتش از نبردهای علیه الن‌ها ذکر شده است. (مک دونالد کینر، خاطرات، صص ۱۴۱-۱۴۰).
۴۵۳. در اواخر قرن نوزدهم میلادی، این روستا صلوات‌آباد نامیده شد. صلوات همان درود به پامبر اکرم اسلام (ص) و اعقابش است (مردوخ، تاریخ، ص ۳۱).

۴۵۴. ملا ابراهیم از خانواده سادات نمان (یا صلووات‌آباد) در آنجا مدفون است. او از اعقاب باباعلی همدانی بود که نسب وی به امام حسین (ع) بر می‌گردد. مقبره او به عنوان رهبر معنوی یارسانی محل زیارت بود. روستای نای سر در یک فرسنگی سنه که آنجا نیز محل زیارت بود مقبره شیخ رش برادرزاده ملا ابراهیم را در خود جای داده است (مردوخ، تاریخ، ص ۳۱؛ صادق‌الملک، ص ۳۱۵؛ رایینو، گزارش دریاره کردستان، ص ۱۷۵).

باید یادآور شد که منطقه ایلانگ یکی از آخرین دژهای زبان و فرهنگ گورانی بود که در آنجا زنان بر خلاف سنه و سایر مناطق شاهزاده‌نشینی تا اوائل قرن بیستم همچنان لباس «گورانی» بر تن می‌کردند (مستوره، تاریخ، یادداشت ناشر، صص ۲۱-۲۰).

۴۵۵. سوزمانی که مردان و زنان‌شان از زیبایی خیره کننده‌ای بهره می‌برند یکی از اقوامی بود که حرفة‌اش ایجاد سرگرمی از طریق رقص و آواز بود. آنان در دریار از جایگاه ویژه‌ای برخوردار و گروه ویژه‌ای از آنان به طور مستمر در آنجا فعال بودند. گروه‌های دیگری نیز برای سرگرمی سایر اقوام را نمایش می‌دادند (کر پوزتر، سفره‌ای، دوم، ص ۵۶۸).

کلیمی بود. به احتمال فراوان زرتشیان نیز حاضر بودند، زیرا جماعتی از آنان در سنه می زیست.^{۴۵۶}

هنگام ورود شاهزاده، اصناف خیرمقدم گفتند، پس از آنان نوبت به خاخام رسید که به زبان عبری دعا بخواند و در پی او نیز کشیشی به زبان آشوری یا کلدهای همان آرزوها را تقدیم شاهزاده کرد. هر یک از نمایندگان جماعات، مراسم قربانی کردن گاو یا حیوان دیگری را بجا آوردند و سپس لشهای فراشخانه^{۴۵۷} یا مسئول نقاره‌خانه^{۴۵۸} فرستاده شد.

از پل قشلاق تا کاخ، هیئت پیشواز ابعاد چشمگیری بافت. نوازنده‌گان نقاره‌خانه، دراویش، لوطیان،^{۴۵۹} پهلوانان (ورزشکاران زورخانه)^{۴۶۰} و سپس نوازنده‌گان شیپور، دف، ضرب و طبل و مطربان بهمراه میمون‌ها یا ماسک‌های هیولا‌های اسطوره‌ای (دیوها)، آکروبات‌ها و شعبده‌بازان به استقبال‌کنندگان ملحق شدند و در کارهای خارق‌العاده، بازی و سرگرمی به رقابت پرداختند. فروشنده‌گان چای و خشکبار و غذاهای آماده با فریاد یا آواز در جلب مشتریان کوشیدند. با شلیک دو یا سه گلوله توب شاهزاده وارد مرکز حکومت شد. نیروهای او به نشانه احترام راهرویی بلاقطع از دروازه تا کاخ تشکیل دادند.

همه زنان شهر سر و صورت را آراستند، زیباترین تزئینات و جواهرات خود را آویختند و بر روی بالکن‌ها اجتماع کردند، تا به هنگام عبور شاهزاده و

^{۴۵۶}. محله زرتشیان که جبرآباد (گبرآباد) نامیده می‌شد در بخش شمالی پایتحت واقع شده بود.

^{۴۵۷}. افراد فراشخانه مسئول منسوجات و روشنابی بودند و بافندها، پرج دوزان، فرشبافان، خیاطان و مأموران روشن کردن چراغها را در بر می‌گرفتند (مینورسکی، تذکرات، صص ۶۷-۶۶، ۱۳۷).

^{۴۵۸}. گروه موسیقی مشتمل از شیپور و سازهای کوبه‌ای که هنگام غروب آفتاب در بالکن کاخ حاکم می‌نواختند (رک: صادق‌الملک، ص ۴۱؛ مینورسکی، تذکرات، صص ۶۸، ۶۷). (۱۳۸).

^{۴۵۹}. لوطیان که مجموعه عناصر کم و بیش غیر احتمالی و منزوی هستند به سه دسته تقسیم می‌شوند: مطربان، اعضاء جمعیت جوانمرد که به زورخانه نزدیک هستند، و اویاش (رک: هامبلی، شهر ایرانی، صص ۵۷۲-۵۷۱).

^{۴۶۰}. نهاد ایرانی بسیار قدیمی و سنتی که در آن به برخی اشکال کشتی و نرمش پرداخته می‌شود و روح جوانمردی و آداب نیمه مذهبی در آنجا حاکم است. زورخانه، «سرای نیرو»، نوعی باشگاه کشتی بود (رک: مینورسکی، زورخانه).

خسرو دوم ملقب به بزرگ... ۱۴۹

استقبال‌کنندگان ادب بجا آورند.

مستوره در اشعارش آورده است که شاهزاده در طول مسیرش سکه‌های نقره پخش می‌کرد. مردم این سکه‌ها را نگاه می‌داشتند، چون باور داشتند که «آنها شانس می‌آورند». ۴۶۱

توسعه اقتصادی و اجتماعی کردستان اردلان

دوره یازده ساله‌ایی که از بازگشت شاهزاده خسرو دوم گذشت (۱۱۸۰-۱۱۹۱ق)، شاهد صلح پایداری در سرپوشیدگی کردستان اردلان بود. تا آغاز خصومت‌ها بین ایران و پاشالیک بغداد، مرزها نسبتاً آرام بود و روابط بین کردستان اردلان با کردستان بابان - که شاهزاده‌اش از طرفداران ایران بود - بدون حادثه گذشت. دربار عثمانی هم چنان گرفتار اروپا شده بود که برای مدتی ایران را فراموش کرد. در حقیقت از سال ۱۱۸۲ق، سلطان مصطفی سوم - که عمیقاً ضد روس بود - علی رغم تلاش‌های صلح‌جویانه علماء، وارد جنگ ویرانگر شش ساله خودخواسته‌ای علیه روسیه شد. ۴۶۲

حکومت شاهزادگان بابان میان دوره‌ای بیش نبود. خسرو دوم طرح‌های بازسازی و عمران اقتصادی و اجتماعی کشور را که پس از عزل ناتمام رها شده بود از سر گرفت. تاریخ‌نگاران کرد آورده‌اند که در زمان حکومت خسرو دوم، شاهزاده‌نشین به اوج عظمت و قدرت تاریخ خود رسید و یاد دوران فرمانروایان بزرگ، هلوخان و خان احمدخان اول رادر اذهان زنده کرد، به ویژه اینکه مردم از دستاوردهای آن کاملاً بهره‌مند گشته‌اند. خسرو دوم با اقتدار و قاطعیت تمام فرمان راند. او شخصیتی ظریف‌بین داشت و می‌توانست محسن هر کسی را تشخیص دهد. پس هر کس را سر جای خودش قرار می‌داد. برداشت وی از قدرت همانا بهبود اوضاع و نه استقرار استبداد بود. او حافظ عدالت اجتماعی بود و آنرا تا

۴۶۱. مستوره، دیوان، ص ۱۰؛ واسیلیووا، متندج، ص ۸

۴۶۲. بی‌سون، عبدالحیید؛ کرامز، مصطفی سوم.

دور دست ترین روستاهای شاهزاده نشین تعمیم داد.^{۴۶۳} هرگونه عمل جابرانه توسط حکام، خوانین یا بزرگان سرزمینش صورت می‌گرفت، مشمول مجازات می‌گردید. در طول حکومت خسرو دوم، مردم در آرامش و امنیت زیستند. به گفته مستوره گوبی دوره ظهور حضرت مهدی (عج) صاحب الزمان^{۴۶۴} فرار سیده^{۴۶۵} بود.

خسرو دوم از وضعیت ژئو استراتژیکی کشورش که ولایتی هم مرز با عثمانی و دور از پایتخت یعنی شیراز بود، بهره گرفت و فقط دوهزار تومن خراج پرداخت در حالیکه والی لرستان بیست هزار، والی عربستان، بانزده هزار، حاکم اصفهان هفتاد هزار و حاکم شیراز یکصد و هشت هزار می‌پرداختند.^{۴۶۶} در آمد های کردستان ارلان که "دارالسجاعه" خوانده می‌شد^{۴۶۷} در توسعه کشور هزینه شدند. شاهزاده از ورود به نبردهای ویرانگر اجتناب کرد و هر بار راه حل دیپلماتیک را به لشکر کشی ترجیح داد. همانطور که قبل اشاره کردیم او در طول حیاتش نه مالی اندوخت و نه ثروتی انباشت.

شاهزاده جاده ها را تعمیر و کاروان سراهای ویران شده را بازسازی کرد و تعدادی جدید نیز ساخت. امنیت راه های ارتباطی مجدداً برقرار شده بود. تمام اینها باعث گردید، تجارت با سایر ولایات ایران، همچنین با لرستان، عراق و بغداد توسعه یابد. در سرتاسر شاهزاده نشین بناهای عمومی متعددی از جمله بازارها، اماکن مذهبی، حمام ها و مدرسه ها ساخته یا بازسازی شدند. از طرف دیگر برای از میان برداشتن فقر، شاهزاده مواجب ماهانه ای برای محروم ترین افراد مقرر نمود و فرمان داد که در مساجد غذای مجانی توزیع کنند.^{۴۶۸}

یکی از بلند پروازی های خسرو دوم برقراری صلح در اورامان بود. در واقع پس از مرگ حاکم آنجا بهرام سلطان اول در سال ۱۱۰۴ق، وارثان ماجراجویش برای کسب قدرت به جان یکدیگر افتادند. خسرو دوم پس از بازگشت به قدرت

.۴۶۳. اسماعیل، ص ۱۶؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۲-۱۱۳؛ مصنف، صص ۶۰-۶۱.

.۴۶۴. لقب امام دوازدهم شیعیان یا امام غایب. .۴۶۵. مستوره، تاریخ، ص ۱۱۳.

.۴۶۶. رسم الحکماء، ص ۳۲۱؛ دنبلي، تجربات، یکم، ص ۱۳۱.

.۴۶۷. رسم الحکماء، ص ۳۲۱. .۴۶۸. سلطانی، ایلات، ص ۴۰.

در سال ۱۱۷۰ق، رضاسلطان (۱۱۹۵-۱۱۷۰ق) یکی از نوادگان متعدد بهرام‌سلطان اول را در رأس اورامان بزرگ (تخت و لهون) گمارد و از وی حمایت کامل کرد.^{۴۶۹} از سوی دیگر، والی با گل اندام خانم خواهر یا دختر رضاسلطان وصلت کرد، تا این زن بعدها مادر والی امان‌الله‌خان اول (۱۲۱۴-۱۲۴۰ق)^{۴۷۰} گردد. رضاسلطان فرد لایقی از آب درآمد و توانست اقتدار خود را بر خانواده‌اش اعمال کند و سیاست اقتصادی و اجتماعی خسرو دوم را پیاده نماید. در طول حکومت بیست و پنج ساله‌ای، مردم اورامان که از قدیم‌الایام در کشاورزی و فنون آبیاری شهره بودند، در رونق و آرامش روزگار سپری کردند.^{۴۷۱} در سنه، خسرو دوم مجموعه‌ای عظیم به وسیله یک معمار محلی ساخت که "دارالایاله" یا عمارت حکومتیش (بیرونی) می‌نامیدند که برای ضیافت‌ها استفاده می‌شد (بعدها "تالار تپله" نامیده شد). یک حمام، یک مسجد بسیار زیبا و چهارباغ را دربرمی‌گرفت.^{۴۷۲}

او همچنین بنایی عظیم رو به غرب از نام خودش ساخت که "خسرویه" نامیده شد و دارای سالن مراسم که تالار باشکوه و مجللی بود. برای این اینه که عموماً از آجر و سنگ ساخته می‌شد از مرمرها و رخام‌های شاهزاده‌نشین استفاده شد. کردستان اردهان از قدیم به خاطر هنرمندان، صنعتگران و بافندگانش به ویژه در زمینه فرش (سنه / سنه)، کار روی چوب (کنده کاری و منبت‌کاری) و مرمر، مینیاتور و خوشنویسی شهره بود. بزرگترین هنرمندان، صنعتگران و معماران کشور در ساخت این اینه خصوصاً خسرویه شرکت جستند. زیباترین فرش‌ها و منسوجات سنه برای آرایش و تزئین سالن‌های آن بافته شد. در جلوی خسرویه

.۴۶۹. سلطانی، ایلات، ص ۴۰؛ درباره اورامان رک: مک کنزی، اورامان.

.۴۷۰. مردوخ، تاریخ، ص ۱۵۰.

.۴۷۱. سلطانی، ایلات، ص ۴۹؛ مینورسکی، قبایل، ص ۷۹.

مینورسکی از کیفیت کشاورزی اورامان به ویژه تراس‌های آبیاری شده که در شیب تپه‌ها ساخته شده بودند بسیار شگفت‌زده شده بود.

.۴۷۲. مستوره، تاریخ، ص ۱۱۲؛ مستوره، صص ۲۰۱-۲۰۲؛ اسماعیل، ص ۱۶؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۲؛ صادق‌الملک، ص ۱۵۹.

نیز حوض بزرگی مزین به فواره‌های پرشمار بنا گردید.^{۴۷۳}

علاوه بر این، خسرو دوم پس از تقویت دیوارهای بلند مقر حکومتش، در سال ۱۱۸۴ق، به بازسازی کامل پل قشلاق بر روی رودخانه‌ای با همین نام واقع در نیم‌فرستگی غرب سنه مبادرت ورزید. بنابر رسوم آن دوران، تاریخ این بازسازی یعنی سال ۱۱۸۴ق، در عبارتی خام و ساده به حروف ابجد^{۴۷۴} ارائه شده است: «چه نیکوتر شد از کهنه پل نو».^{۴۷۵}

شاهزاده خسرو دوم به سبب محاسنش که تلقیتی از تواضع و عظمت بود از طرف مردم کرد لقب «خان درویش» و همچنین «خسروخان برگزیده» گرفت.^{۴۷۶} اکراد اردلان به لطف او توانستند دوباره هویت و غرور ملی شان را به دست آورند. اشعار، آوازها، ترانه‌ها و قصه‌هایی که به نقل وقایع و اتفاقات مهم آن دوران می‌پردازند، هم به صورت روایات شفاهی و هم به شکل نوشته‌های متعدد به دست ما رسیده است. امروزه که بیش از دو قرن از آن دوران می‌گذرد، هنوز مهر شاهزاده در دل مردمان و یاد او در اذهانشان زنده است.

متاسبات با کریم خان زند و سفر به شیراز

پس از نزدیک به هفت سال فرمانروایی ترک، مغول و ترکمن، با استقرار حکومت کریم خان زند، ایران شاهد بازگشت ایرانیان اصیل و به ویژه کردها به صحنه گردید. شاهد این مدعای نوشه‌های رستم‌الحکما است که به ذکر اسامی والی‌ها، بیگلریگی‌ها و حاکمان ولایات و شهرهای اصلی می‌پردازد. با حکومت کریم خان، چهار والی نیز مجدداً از استقلال عمل و قدرتی که در زمان شاه عباس اول برخوردار بودند بهره‌مند گردیدند. خسرو دوم اکنون والی اول امپراطوری بود و بعد از ا OWNیت به والیان لرستان، عربستان و گرجستان می‌رسید.^{۴۷۷} از جمله دیگر بزرگان کرد می‌توان به عبدالله‌بیگ کلهر و حیدرقلی خان زنگنه اشاره کرد که

.۴۷۳. صادق‌السلک، ص ۱۵۹؛ فخرالکتاب، ص ۱۵۳؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۲.

.۴۷۴. رک: یادداشت ۱۱۴. مردوخ، تاریخ، صص ۵۴، ۱۳۲، ۵۷۵.

.۴۷۶. رستم‌الحکما، ص ۳۵۱. ۵۱. بایانی، ص

هنگام اختلاف با پاشالیک^{۴۷۸} به ترتیب به سفارت قسطنطینیه و بغداد منصوب گردیدند.

ارتش فعال کریم خان از اکراد و عمدتاً زند، زنگنه، کلهر، وندولر فیلی تشکیل می‌شد. از سوی دیگر زبان فارسی که از آغاز دوران ترک و ترکمن توسط سلجوقیان و در ادامه تا صفویه در درجه دوم اهمیت قرار گرفته بود، احیاء گردید و به زبان دربار و نظام تبدیل گشت و سلسله مراتب نظامی را بر اساس آن نامگذاری نمودند. چنین شد که اصطلاحاتی چون پانصد باشی (فرمانده پانصد سرباز)، پنجاه باشی (فرمانده پنجاه سرباز) و ده باشی (فرمانده ده سرباز) که آخری جایگزین اصطلاح آن باشی گردید.^{۴۷۹}

به اعتقاد نامی یکی از بارزترین نشانه‌های اراده کریم خان برای احیاء سنن فرهنگی ایرانی، می‌توان آن در اجرای مجدد قوانین بر مکیان مشاهده کرد.^{۴۸۰}

خسرو دوم پس از اقامتش در شیراز روابط بسیار حسن‌ای با کریم خان برقرار کرده بود که تا مرگ شاه در سال ۱۱۹۳ق، همواره ادامه یافت. در سال ۱۱۸۶ق، شاهزاده به همراه اعضای دربار و بزرگان پرشمارش دیداری طولانی از پادشاه زند به عمل آورد. این دیدار که سه الی چهار ماه به طول انجامید، پیوند دوستی میان آنان را بیش از پیش مستحکم تر نمود. از خسرو دوم پذیرایی باشکوه و مجللی به عمل آمد چنانکه شایسته والی اول امپراطوری بود.^{۴۸۱} هنوز درباره وصلت‌های بین اعضاء خانواده‌ها که بسیار هم مرسوم بود، اطلاعی در دست نیست. تا اوائل قرن نوزدهم شخصیت‌های زن عموماً غاییان شاخص وقایع نامه‌های کرد و مشرق زمین هستند. این امر در مورد مسائل مربوط به زندگی خصوصی افراد نیز صدق می‌کند. علاوه بر این، در تمامی سالنامه‌های نگاشته یا تکمیل شده دوران قاجار - یعنی دشمنان قسم خورده زندیه - سخن

.۴۷۸. شوستری، تحفه، ص ۱۳۵؛ سودت، دوم، صص ۵۵، ۱۱۲.

.۴۷۹. درباره این اصطلاح ترکی فارسی رک: نیبور، سفر، دوم، ص ۸۳؛ مینورسکی، تذکرات، صص ۳۶، ۷۴؛ پری، اوتشن.^{۴۸۰}

.۴۸۱. اسماعیل، ص ۱۶.

گفتن از چنین مسائلی ناشایست می‌نمود.^{۴۸۲}

تفرقه‌ها در کردستان و دخالت ایران در عراق

در پی ترور سلیمان پاشا دوم بابان، عمرپاشا حاکم بغداد در سال ۱۷۸۱ق، محمدپاشا برادر بزرگتر از چهار برادر سلیمان پاشا را به حکومت شهر زور منصوب کرد. چندی بعد برادران کوچکترش احمدپاشا فر محمود پاشا به ترتیب به حکومت کوی سنجاق و قره‌داغ گمارده شدند. این سه برادر چندین سال روابط حسن‌های با یکدیگر داشتند، اما به دلیلی که بر ما معلوم نیست میان اینان چنان رو به و خامت گذاشت که محمدپاشا لشکریانی را برای دستگیری هر دو برادرش اعزام داشت. احمدپاشا در قلعه چوالان اسیر شد، اما محمودپاشا توانست به بغداد بگریزد.^{۴۸۳} از این تاریخ تا پانزده سال بعد از آن، محمدپاشا، احمدپاشا و محمودپاشا بی‌رحمانه به یکدیگر تاختند. آنان نه از آن دوره استثنایی، نه از حضور حاکمان ضعیف در بغداد و حتی از حمایت ارزشمند کریم خان زند بهره‌ای نجستند و بالاخره نتوانستند حکومتی مقتدر و مستقل رادر کردستان بابان استقرار بخشنند، تا نیازمند حاکمان بغداد نباشند. دربار عثمانی که شدیداً در اروپا درگیر شده بود، بی‌توجه به کنترل امپراطوری خود در سرزمین‌های شرقی بود.

در سال‌های نخست، حاکم بغداد عمرپاشا توقعات زیادی از محمدپاشا داشت و از وی دخالت نظامی دائمی برای سرکوبی سورش‌های عراق را می‌خواست. در واقع عمرپاشا مردی ضعیف‌نفس بود که هر روز بیش از پیش از اقتدارش کاسته می‌شد. محمدپاشا که از این وضعیت خسته شده بود، روابط با بغداد را قطع کرد و به کریم خان زند نزدیک شد. در این میان کردستان عراق و منابع آن برای پاشالیک بغداد حیاتی محسوب می‌شد. علاوه بر مالیات‌های قابل

۴۸۲. «زبدة التواریخ» به سفارش خسرو دوم در سال ۱۲۱۵ق پایان یافت. دست نوشته‌ای در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود یک رونوشه است که برای شاهزاده بهمن‌میرزا قاجار تهیه شد و تاریخ آن رمضان ۱۲۷۵ق می‌باشد که این امر وجود نقادی را محتمل می‌دارد.
۴۸۳. متأسفانه الکرکوکی، ص ۱۴۶-۱۴۷؛ نه توضیح و نه تاریخی در رابطه با این حادثه ارائه نمی‌دهد.

توجهی که این منطقه می‌پرداخت، لشکرها و مهمات شاهزادگان و اربابان آن، برای حاکم بغداد غیرقابل چشم پوشی بودند، چرا که بخش عمده امکانات دفاعیش را تشکیل می‌داد.^{۴۸۴}

از میان دوازده هزار روستا و قبایل متعدد کردستان عراق ارتضی عظیم تشکیل می‌شد، چرا که تمامی جمعیت ذکور این ملت جنگاور، از دوران کودکی همچون سریاز تربیت می‌شدند.^{۴۸۵} شاهزادگان بابان سواره نظامی شهره بودند که تعداد قابل توجهی اسب در اختیار داشتند.^{۴۸۶}

در سال ۱۸۶ اق، عمر پاشا از نفاق بین برادران بابان بهره جست و ارتش قابل توجهی را به فرماندهی محمود پاشا بابان - که اخیراً خودش او را به حکومت شهر زور گماشته بود - اعزام داشت تا برادرش را گوشمالی دهد. محمود پاشا که توان مقاومت در خود نمی‌دید به ایران عقب‌نشینی کرد. چنین شد که محمود پاشا فاتحانه وارد قلعه چوالان شد و احمد پاشا برای دو میان بار در رأس حکومت اراضی بابان بزرگترش استعفا داد و احمد پاشا برای دو میان بار در رأس حکومت اراضی بابان قرار گرفت.^{۴۸۷}

این انتصاب جدید چندان به مذاق کریم خان زند خوش نیامد، چرا که محمد پاشا دوست و متحد وی بود. در نتیجه علی مراد خان زند^{۴۸۸} مأمور شد شاهزاده بابان را مجدداً بر اریکه قدرت بنشاند.

در ماه رمضان سال ۱۸۶ اق، علی مراد خان و خوانین گروس و همدان به همراه لشکریانشان در سترق محمد پاشا را ملاقات کردند و از آنجا به سمت شهر زور به راه افتادند. به محض رسیدن، محمد پاشا مجدداً به مستند حکومت نشست، چرا که محمود پاشا که مقاومت را ناممکن دیده بود، فرار را بر قرار ترجیح داده بود. یک ماه بعد، علی مراد خان که مأموریتش را به انجام رسانیده بود، به ایران

.۴۸۴. روسو، توصیف، صص ۱۰۱-۱۰۰. ۴۸۵. اح، ۹۷/۵۳، ف، ب، ۱۵۰.

.۴۸۶. دارسی تاد، میر، ص ۱۰۱؛ روسو، توصیف، ص ۲۹.

.۴۸۷. الکرکلی، ص ۱۴۹؛ امین، اماراة، ص ۹۰.

.۴۸۸. از شاخه هزاره، مادرش دختر بداق خان زند عمومی کریم خان بود.

۴۸۹ بازگشت.

چند ماه بعد در سال ۱۸۷۱ق، محمدپاشا بار دیگر عزل شد و احمدپاشا بر جایگاه او تکیه زد. فرمانروای ایران که شاهد و خامت روزافرون مناسباتش با عمرپاشای حاکم بود، این عزل‌های پیاپی را به سبب دوستی خود با محمدپاشا و حمایتش ازاو دانست. پس در جریان پاییز سال بعد یعنی در ۱۸۸۱ق، بار دیگر علی مرادخان را برای کمک به شاهزاده بابان معزول اعزام داشت. ارتشی متشكل از دههزار کرد و ترک از قبایل گروس، سایین قلعه و مراغه به سوی کردستان بابان به راه افتادند و در مجاورت قلعه چوالان با ارتش‌های احمدپاشا و عبدالله‌پاشا حاکم زهاب - که توسط نیروهای اعزامی عمرپاشا حاکم تقویت شده بودند - به نبرد پرداخت.

سپاه ایران در ابتدای نبرد برتری داشت، اما علی مرادخان سرمست از شراب و تکرر تصمیم گرفت به تنهایی به صفوف دشمن بزند. او بلا فاصله مجروه گشت، از اسب پایین کشیده و اسیر شد. این خبر ارتش ایران را در هم پاشید. نبردی که از هر طرف هزار و پانصد کشته بر جای گذاشت.^{۴۹۰}

علی مرادخان به مدت دو ماه اسیر ارتش عثمانی بود و سپس به بغداد فرستاده شد. کمی بعد در ماه ذی القعده سال ۱۸۸۱ق، عمرپاشا که چنین اسیری را مایه در دسر می‌دانست، او را با احترامات فراوان آزاد کرد. فرمانده زند پس از جاده لرستان به شیراز بازگشت و کریم خان نیز با وساطت صادق خان زند سهل انگاری وی را بخشدید. عمرپاشا نیز به نشانه قدردانی هدایای چشمگیری از پادشاه ایران دریافت کرد.^{۴۹۱}

پس از نوروز سال ۱۸۸۱ق، شفیع خان زند^{۴۹۲} و نظرعلی خان زند^{۴۹۳} برای

۴۸۹. شریف قاضی، ۲۲۰ - الف.

۴۹۰. شریف قاضی، ۲۲۰؛ غفاری، صص ۳۱۷-۳۱۹؛ نامی، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ الکرکوکلی، ص ۱۴۹؛ آ.ت، ۲۹/۲۱، ۱۷۷۴م و یکم فوریه ۱۷۷۵م.

۴۹۱. شریف قاضی، ۲۲۰ - ب؛ غفاری، ص ۳۱۹؛ آ.ت، ۲۹/۲۱، ۱۷۷۴م و یکم فوریه ۱۷۷۵م؛ اح، ۹۷/۵۱، ف - ۴۶ - ب (ی ۷۷۵).

۴۹۲. به گفته مستوره نام او محمد شفیع خان بود. هیچ کدام از واقعه‌نگاران نسبت دقیق وی در طایفه زند را

لشکرکشی به کردستان بابان و زهاب مأمور شدند و صادق خان زند نیز در رأس لشکری برای فتح بصره گمارده شد.

کریم خان، عمرپاشا را مسئول شکست مذاکرات و در چهار مورد او را مقصراً می‌دانست. ابتدا در نگاه فرمانروای کرد ایران، حاکم بغداد نمی‌باشد در امور کردستان بابان دخالت می‌کرد. چراکه از نظر وی محمدپاشا وارت مشروع آن بود. به واقع از سال ۱۲۸۱ق، راهبرد بغداد همانا تغییر مداوم حاکمان شهرزور و گروگانگیری از میان نزدیکان شاهزاده بابان حاکم بود تا بدین ترتیب از هرگونه تلاش برای استقلال و نزدیکی به شاهنشاهی ایران بخلوگیری کنند. یقیناً اختلافات بین بابان‌ها و نیز نفاق میان رؤسا و امراء قبایل کرد فویاد در جهت منافع دربار عثمانی و بغداد بود. این در حالی بود که از سال ۱۷۳۱ق، شاهزادگان حاکم باستان سليمان پاشادوم و سپس برادرش محمدپاشا با کریم خان بیعت کرده بودند.^{۴۹۴} دومین ایراد کریم خان این بود که عمرپاشا بر عبور زائرین ایرانی که از طریق پاشالیک راهی مکه بودند مالیات بسته بود، در حالی که زائرین هند و آسیای میانه از این مالیات معاف بودند.

سومین وجه اختلاف بیماری واگیر طاعون بود که در سال ۱۸۶ق، در بغداد شیوع یافت و از آنجا به سرتاسر پاشالیک منتقل گردید.^{۴۹۵} این بیماری که شش ماه به طول انجامید، صدها هزار قربانی گرفت.^{۴۹۶} در این میان عمرپاشا اموال ایرانیان قربانی خواه ساکن سرزمین‌هایش و خواه زائران شهرهای مقدس نجف و کربلا که بیماری به آنان منتقل شده بود را ضبط کرد. کریم خان دستور داد، این اموال به

ذکر نکرده است.^{۴۹۳} ۴۹۳. پسر مهرعلی خان زند عمومی کریم خان.

۴۹۴. غفاری، صص ۳۱۷-۳۱۸؛ نامی، ص ۱۸۲؛ الکرکولکی، ص ۱۴۹؛ روسو، توصیف، ص ۱۰۱.

۴۹۵. سودت، دوم، صص ۳۴۰-۳۴۱.

پارسونز کنسول بریتانیا در اسکندریه تاریخ ورود طاعون به بصره را ماه آوریل سال ۱۷۷۳م یعنی حدود پایان این بیماری همه‌گیر ذکر می‌کند (رک: پارسونز، سفرها، ص ۱۶۰).

۴۹۶. به ادعای پارسونز (سفرها، ص ۱۶۰) دویست و سی هزار نفر فقط در منطقه بصره جان دادند. هاول، خاطرات، ص ۶۸؛ از کشتار عظیم طاعون کرکوک و شمار قبرها سخن می‌گوید. رک: شوشتری، تحفة، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ اوار، تاریخ، صص ۱۵۵-۱۵۶.

خانواده‌های کشته شدگان مسترد گردد. اما حیدرخان زنگنه که از طرف شاه به عنوان سفیر به بغداد اعزام شده بود، نتوانست این مشکل را از طریق دیپلماسی حل کند.^{۴۹۷} و آخرین مشکل که به مخصوصه ایران و عثمانی در سال ۱۸۷۱ق، مرتبط می‌شد، این بود که عمر پاشا با عبور ارتش زکی خان از راه زمین و از طریق بصره مخالفت کرده بود.

چنین شد که کریم خان تصمیم گرفت جبهه‌های متعددی را برای حمله به عراق بگشاید.^{۴۹۸} علاوه بر جوه اختلاف فوق که ضراحتاً توسط واقعه نگاران ذکر شده‌اند، دو انگیزه اصلی دیگر نیز برای ایران وجود داشت: از یک سو منافع اقتصادی و سیاسی بصره و از سوی دیگر میل به کنترل دو مکان اصلی مقدس شیعیان و نیز سرزمین‌های کردی که با اعضای عهدنامه زهاب^{۴۹۹} از دست رفته بودند.

در واقع از زمان حکومت نادرشاه، بندر بصره که بر اروندرود واقع بود و از طریق آن، عبور و مرور خلیج فارس، دجله و فرات و کارون صورت می‌گرفت، از اهمیت اقتصادی بسیار روزافروزنی در مقابل با ایران برخوردار بود.

برخی تجار کشور از جمله ارامنه که به بصره مهاجرت کرده بودند، علی‌رغم تمامی تمھیدات کریم خان به ایران بازنگشتنند. علاوه بر این کمپانی هند شرقی که از سال ۱۷۶۳م پایگاه خود در ایران را ترک کرده و از آن پس کلیه مبادلات تجاریش با هند را منحصرآ از طریق بصره انجام می‌داد، از ورود کشتی‌هایش به بنادر ایرانی خودداری می‌کرد. این انتقال مرکز اصلی فعالیت‌های کمپانی در خلیج فارس یعنی جابجایی از خاک ایران به خاک عثمانی اثرات سیاسی قابل

.۴۹۷. نامی، ص ۱۸۱؛ شوستری، تحفه، ص ۱۳۵؛ سودت، دوم، ص ۵۵

.۴۹۸. غفاری، صص ۳۱۵-۳۱۸؛ نامی، صص ۱۸۰-۱۸۲؛ گلستانه، ص ۳۳۷؛ الکرکولی، ص ۱۴۹؛ امین،

.۴۹۹. امراه، صص ۸۹-۹۰

.۴۹۹. حدود سال‌های ۱۷۲۴-۴م، "کمپانی هند شرقی" اینباری را در بصره مستقر ساخت که تابع نمایندگی مستقر در گمبرون (بندر عباس) یعنی مرجع عالی منطقه خلیج فارس بود. در سال ۱۷۶۳م، نمایندگی از بندر ایرانی به بصره انتقال یافت (آ.ت، کاتالوگ، ایران، صص ۷۴-۷۵). درباره تاریخ بصره رک: دنر، بصره.

توجهی در پی داشت. مضافاً بر اینکه پاشای بغداد حقوق گمرکی شش درصدی را بر کالاهای از جمله آنهایی که به مقصد ایران الزاماً از پاشالیک می‌گذشتند بسته بود که این اقدام بهایشان را افزایش می‌داد. شاه زند که بسیار خشمگین شده بود، از پنج سال پیش از آن تهدید می‌کرد که بصره را تصرف و ویران خواهد کرد.^{۵۰۰} از سوی دیگر، از آنجا که امپراطوری زندیه ولایت خراسان را - که در دست شاه نابینا شاهrix افسار باقی مانده بود - در اختیار نداشت، مردم از زیارت شهر مقدس اصلی ایران یعنی مشهد محروم بودند. پس زائرین به سوی اماکن مقدس نجف و کربلا هجوم می‌آوردند و دسترسی آنان به این اماکن حیاتی به شمار می‌آمد. هم این امر کریم خان را بر آن داشت، تا به عراق لشکرکشی کند.^{۵۰۱}

چنین شد که شفیع خان زند با ارتشی ده الی دوازدهزار سرباز در سال ۱۱۸۸ق، وارد سنه شد و دو ماه در آنجا به انتظار نشست، تا سرما پایان گیرد و هوا برای عبور از کوهستان‌های مرتفع مناسب شود. از آنجا به همراه خسرو دوم به سمت شهرزور به حرکت درآمد. بنابر گاه از نوشته‌های کرد چنین به نظر می‌رسد که ارتش اردن در این ماجرا شرکت نکرده باشد. محمدپاشا بابان که در مریوان انتظار می‌کشید، در راه به آنان ملحق شد. خسرو دوم و شفیع خان به راحتی محمدپاشا را در رأس شاهزاده‌نشین گماردند و به مدت هفت ماه یعنی تا اوائل سال ۱۱۸۹ق، در شهرزور ماندند، تا اقتدار و حکومت وی را تثبیت نمایند.

احمدپاشا بابان هم به سوی کرکوک گریخت.^{۵۰۲}

^{۵۰۰} نیبور، سفر، دوم، ص ۱۸۰؛ پارسونز، سفرها، صص ۱۵۷-۱۵۵، ۱۸۳-۱۸۶؛ آرشیوهای تجارتخانه، کاتالوگ، پارس، ص ۷۴-۷۵؛ آت، ۱۰/۲۹-۱۱، جی، ۱۵، می ۱۷۵۷.

^{۵۰۱} به گفته پارسونز، پاشای بغداد بر کالاهای اروپایی وغیره که توسط کشتی‌های انگلیسی حمل می‌شدند ۶٪ حقوق گمرکی بسته بود. تجار ترک و سایر اتباع سلطان، ایرانیان و دیگر شرقیان می‌بایست حقوق گمرکی شانزده درصدی پرداخت نمایند.

^{۵۰۲} نیبور، سفر، ص ۲۱۳.

^{۵۰۳} شریف قاضی ۲۲۰ ب-۲۲۱؛ غفاری، صص ۳۱۹-۳۲۰.

نباید فراموش کنیم که الکرکولی اما استقرار مجدد محمدپاشا را ناشی از تصمیم شخصی عمر پاشا در راستای تنشی زدایی با ایران می‌داند. در این میان می‌دانیم که علت لشکرکشی دوم به کردستان بابان و زهاب که این بار توسط خسرو دوم، شفیع خان و نظرعلی خان صورت گرفت همانا باز گردان این شاهزاده ببابان به قدرت بود. علاوه بر این عمر پاشا خلق و خوی مصالحه نداشت (الکرکولی، ص ۱۵۱).

نظر علی خان هم که می‌بایست خود را به زهاب برساند با ارتش دههزار نفریش در هارون‌آباد^{۵۰۳} در کرمانشاه پایان سرما را انتظار می‌کشید. او راهبردی متفاوت را برگزید و وزیرش را نزد عبدالله‌پاشای زهاب متحد احمد‌پاشا اعزام داشت و از وی دعوت کرد، به تبعیت شاه زند درآید. پاشا به چانه زدن پرداخت و همزمان موفق شد قبیله باجلان را که در ارتفاعات برای چرا آمده بودند، پنهانی راهی بغداد کند. فرستاده بالآخره متوجه مقاصد واقعی پاشا شد و خان را آگاه ساخت. هنگامی که ارتش نظر علی خان بالآخره وارد زهاب شد، عبدالله‌پاشا و لشکریانش گریخته بودند. اما خان زند سریعاً پاشا و لشکریان قبیله‌اش را متوقف ساخت و شکستی سنگین را بر آنان تحمیل کرد و کشتاری خونین به راه انداخت و منطقه را ویران نمود.

نظر علی خان که برای توقف پاشا وارد خاک عثمانی شده و تاسه فرسنگی بغداد رفته بود، فاتحانه به کرمانشاه بازگشت؛ در حالی که دهالی دوازده هزار اسیر باجلانی و تمامی گله‌های آنها را که متشكل از یکصدو بیست هزار اسب و گاه گوسفند بود، به عنوان غنیمت جنگی با خود آورد.^{۵۰۴}

از سوی دیگر، محمدعلی خان زند پسر کریم خان با ارتشی که در همدان تشکیل داده بود، به شهر زور هجوم آورد. طی نبردی که با ارتش بابان به راه انداخت، خالد‌پاشا فرزند احمد‌پاشا در مnda الجین به قتل رسید.^{۵۰۵}

در مقابل تهدید نیروهای سه خان زند و خسرو دوم که در فاصله چند روز تا بغداد اردو زده بودند، مردم به انبار کردن آذوقه پرداختند و شهر نیز حالت دفاعی به خود گرفت.^{۵۰۶}

اما صادق خان نتوانست به همان سرعت وارد بصره شود، چرا که فرار سیدن گرمای تحمل ناپذیر جنوب لشکرکشی را ناممکن می‌ساخت. پس او تصمیم

۵۰۳ هارون‌آباد بعداً شاه‌آباد غرب نامیده شد. در حال حاضر آن را اسلام‌آباد می‌نامند. این منطقه بخشی از سرزمین‌های خاندان کلهر بود.

۵۰۴ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۵؛ مصنف، ص ۶۵؛ غفاری، صص ۳۲۱-۳۱۹؛ نامی، ص ۱۷۹؛ گلستانه، صص ۳۳۸-۳۳۷.

۵۰۵ شریف قاضی، ۲۲۱ ب.

۵۰۶ ف، ۶۸ (ژوئن ۱۷۷۵ م).

گرفت تا زمستان بعد به انتظار بنشیند. بدین ترتیب صادق‌خان در ماه ذی القعده ۱۱۸۸ق، شیراز را با لشکر پرقدرتی مشکل از سی‌هزار سرباز به‌سمت بصره ترک کرد.

دو ماه بعد پس از عبور از هویزه، لشکریان بی‌هیچ مشکلی به کناره‌های اروندرود رسیدند.

کشتی‌ها و وسایلی که برای ساخت زنجیره‌های طویل مستحکم، جهت ساخت یک پل شناور بکار می‌رفتند، از چهار گوشه ولايت هویزه فرستاده شدند. دوهزار تن از بهترین شناگران بختیاری به مدت هجده روز کار کردند، تا پلی شناور را بر روی این راه آبی عریض بنا کنند و در جریان ماه صفر بعد، تمامی ارتش ایران با تسليحات و تجهیزاتش از اروندرود عبور کرد و به راحتی به جلوی دیوارهای شهر بصره رسید. از آنجاکه شیخ عبدالله رهبر قدرتمند متفق و به اصطلاح متحد سلیمان آقا حاکم بصره به همراه ارتش پانزده‌هزار نفره عربش مواضع خود در کناره راست ارونده را رها کرده بود،^{۵۰۷} این پیشروی به آسانی صورت گرفت.

خبر آماده‌سازی این لشکرکشی و وضعیت پیشروی نیروها به سرعت و به طور منظم توسط خبرچین‌ها به سلیمان آقا می‌رسید که او نیز به نوبه خود عمرپاشا را در جریان قرار می‌داد و درخواست نیروهای کمکی می‌کرد. اما عمرپاشا فقط وعده و وعید می‌داد و قسطنطینیه نیز اگرچه کاملاً از وضعیت آگاه بود، هیچ اقدامی نمی‌کرد. فرمانده (آقا) ده‌هزار یعنی چری بغداد در اعزام نیروهای کمکی که بی‌صبرانه منتظر شان بودند، تعلل به خرج می‌داد.^{۵۰۸} پس بصره چاره‌ای نداشت، مگر آنکه تنها به منابع خود اتکاء کند. پادگان یعنی چری بصره پر تعداد بود و مردم نیز برای دفاع از شهر بسیج شده بودند. آذوقه هم به مقدار کافی برای چندین ماه یافت می‌شد.^{۵۰۹} مسافران خارجی شهر که پس از شیوع طاعون به طور

^{۵۰۷} غفاری، صص ۳۲۱-۳۲۸؛ نامی، صص ۱۸۳-۱۸۶؛ گلستانه، صص ۳۳۷-۳۳۸؛ الکوکولی، صص

۱۵۲-۱۵۳؛ پارسونز، سفرها، صص ۱۶۵-۱۶۲؛ اح. ۱، ۵۱/۹۷، ف. ۳۷-۳۸ (آوریل ۱۷۷۵م).

^{۵۰۸} پارسونز، سفرها، صص ۱۶۲-۱۶۵؛ نیبور، سفر، دوم، ص ۲۶۶؛ اح. ۱، ۵۱/۹۷، ف. ۶۵، آ (ژوئیه ۱۷۷۵م).

^{۵۰۹} اح. ۵۱/۹۷، ف. ۸۷ (اوت ۱۷۷۵م).

قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود، پنجاه هزار تا هشتاد هزار نفر تخمین زده بودند.^{۵۱۰} چند روز قبل از رسیدن نیروهای ایرانی، دونیروی کمکی کوچک یکی از قبیله متفق و دیگری از ینی چری‌های بغداد بالاخره به بصره وارد شدند. در عوض از سهمیه سربازانی که عمر پاشا از مالکان کرد درخواست کرده بود خبری نشد.^{۵۱۱}

محاصره بصره یک سال به طول انجامید. مدت کمی پس از شروع حمله، عامل کمپانی هند شرقی از رؤسایش در بمبی که در حال مذاکره با کریم‌خان بودند، دستور ترک بصره را دریافت کرد (ماه مارس سال ۱۷۷۵م).^{۵۱۲} مذاکرات طولانی که بارها آغاز و قطع و از سر گرفته شدند، نهایتاً منجر به بازگشت کمپانی به بوشهر گردید. طی این مدت، بصره توسط شلیک‌های توپخانه ایران مورد هدف قرار می‌گرفت.^{۵۱۳} بالاخره در ماه صفر سال ۱۹۰ق، متسلم، سلیمان آقا تسلیم شد. پس به نام کریم‌خان خطبه خواندن و سکه ضرب کردند.^{۵۱۴} سلیمان آقا به همراه تعدادی از بزرگان ولایت به شیراز اعزام شدند و سه سال در آنجا نگاه داشته شدند. او نیز

پارسونز عدد هزار و پانصد ینی چری را در بصره به اشتباه ذکر می‌کند. شهرهای مهم و هم مرز پاشالیک پادگان‌هایی بس غنی‌تر از نظر تعداد ینی چری داشتند. به طور کلی تعدادی که پارسونز ذکر می‌کند تفاوت چشمگیری با تعداد مورد ادعای نیبور دارد. برای مثال برای پادگان بغداد پارسونز پنج هزار سرباز و نیبور ده هزار سرباز را ذکر می‌کند (پارسونز، سفره‌ای، صص ۱۲۴-۱۶۵؛ نیبور، سفر، دوم، صص ۲۶۶-۲۷۸).^{۵۱۵}

۵۱۰ بصره نیز همچون سایر نقاط مشرق زمین فاقد ثبت احوال بود. نه فهرست تواریخ تولد و فوت و نه سرشماری جمعیتی وجود نداشت. بزرگان این تواریخ را در قرآن‌های خانوادگی ذکر می‌کردند. به گفته نیبور شمارش‌ها بسیار تقریبی و عموماً اغراق‌آمیز بودند (رک: نیبور، توصیف، دوم، صص ۱۷۹-۱۸۰؛ پارسونز، سفره‌ای، ص ۱۶۰؛ پلی ستد، سفر، ص ۲۱).

۵۱۱ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۱.

۵۱۲ پارسونز، سفره‌ای، صص ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۵-۱۸۶؛ آ.ت، کاتالوگ، پارس، صص ۷۴-۷۵؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۹۱.

۵۱۳ استاد حکومتی، ف، ۹۷/۵۱، ۱۰۰ (نوامبر ۱۷۷۵م)؛ پارسونز، سفره‌ای، صص ۱۹۸-۲۰۱.

۵۱۴ غفاری، صص ۲۴۸-۳۵۲؛ رستم‌الحمد، صص ۴۰۱-۴۰۲؛ پول، مسکوکات، ص ۱۲۴.

طی مدت اسارت‌ش در پایتخت ایران از احترامات خاص برخوردار بود.^{۵۱۵}

لشکرکشی عثمانی به مریوان و کرمانشاه

مدت‌ها گذشت تا دربار عثمانی که همچنان درگیر جنگ‌های اروپایش بود عکس‌العملی در مرزهای شرقی خود بروز دهد. سلطان مصطفی سوم (۱۱۷۱-۱۱۸۷ق) که فاقد خصوصیات یک سیاستمدار بود و بیش از هر چیز به پوشش ظاهری زنان امپراطوریش توجه نشان می‌داد، کشورش را وارد جنگی ویرانگر با روسیه کرد (۱۱۸۲-۱۱۸۸ق). جنگی که حاصل آن از بین رفتن نیروی دریاییش و عهدنامه صلح کوچک-کینارجی (ژوئیه سال ۱۷۷۴م) بود که طبق آن بخش بزرگی از سرزمین‌های سواحل شمالی دریای سیاه به روسیه واگذار گردید. او در سال ۱۱۸۷ق، از جهان رفت و امضای عهدنامه را به عهده برادر و جانشینش عبدالحمید اول (۱۱۸۷-۱۲۰۳ق) گذاشت. از پیامدهای دیگر این جنگ می‌توان به از دست دادن بوکووین به نفع اتریش، با امضای عهدنامه دوم در سال بعد و نیز شورش در ولایات عثمانی از جمله سوریه و فلسطین اشاره کرد. تصویر سلطان جدید چنان خوش‌آیند نیست. از روی همچون یک عقب‌افتداده ذهنی یاد می‌شود که فاقد هرگونه قوّة تمیز و تصمیم‌گیری بود. چند صباحی نگذشت که کریم خان آغاز هجوم به پاشالیک نمود.

طی محاصره بغداد، دو فرمانروای سفرایی را مبادله کردند تا از راه دیپلماسی به توافق دست یابند. ابتدا سلطان جدید نماینده‌ای به نام وهبی افندی را اعزام داشت که مأموریتش باشکست مواجه شد. در پاسخ، سفیر کریم خان عبدالهیگ کلهر در ماه شعبان سال ۱۱۸۹ق، وارد قسطنطینیه شد تا ادعاهای ایران را ارائه کند.^{۵۱۶}

حاکم بغداد عمر پاشا تمامی اتهامات و التزامات ایران را یکجا باطل خواند.

۵۱۵ غفاری، ص ۴۸۶؛ رسم‌الحکما، صص ۴۰۲-۴۰۱، آت، ۲۹/۲۱، ف، جی، آ (اوت ۱۷۷۸م)؛ شوشتري تحفة، ص ۱۳۶؛ لانگریگ، چهار قرن، صص ۱۹۵-۱۹۲.

۵۱۶ ا.ح. ۹۷/۵۱، ف، آ (فوریه ۱۷۷۵م)، ف، ۸۹ ب - ۹۰ (اکتبر ۱۷۷۵م) و ف، آ (دسامبر ۱۷۷۵م).

پس سلطان نهایتاً به عزل وی فرمان داد. از سوی دیگر، قسطنطینیه از سال‌ها پیش مایل بود که به حکومت مملوکان در بغداد پایان دهد. پس اسپناقچی‌زاده حافظ مصطفی، پاشای اورفه در اوائل سال ۱۱۹۰ق. به جانشینی عمرپاشا منصب گردید و خود عمرپاشا نیز در صدر ولایت اورفه گمارده شد. عمرپاشا مشکلی ایجاد نکرد و در کمال آرامش مرکز پاشالیک را ترک کرد. اما شبانه سربازان اسپناقچی‌زاده به او حمله کردند و وی را به قتل رساندند و سرمش را به قسطنطینیه فرستادند. برخلاف انتظار این عزل بهبودی در روایت با ایران ایجاد نکرد و محاصره بصره همچنان ادامه یافت.^{۵۱۷}

اسپناقچی‌زاده که بر ثروت عظیم عمرپاشا پس از مرگش چندگاه انداخته بود، سه ماه بعد (۱۱۹۰ق.) تحت فشار مردم در بغداد کنار گذاشته شد. به فرمان دربار او را گردن زدند، تا مردم را آرام کنند. شخصی به نام عبدالی پاشا حاکم کوتاهیه به جانشینی وی برگزیده شد، اما یک هفتۀ بیشتر دوام نیاورد چرا که مملوکی به نام عبدالله آقا که یکی از کهیاهاي عمرپاشا بود حکومت را از دست وی ربود. او توانسته بود، گروه بسیار و نیروهای شورشی را که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌گشت از شهرها و روستاهای بین‌النهرین مرکزی - را تصرف کرده بودند - گرد خود جمع کند. علاوه بر این، بصره نیز به دست ایرانیان افتاد. پس یکبار دیگر قسطنطینیه به انتخاب یک حاکم مملوک در رأس پاشالیک تن داد. عبدالله آقا (۱۱۹۲-۱۱۹۰ق.) به این مقام برگزیده شد و به همین مناسبت نیز لقب پاشا گرفت.^{۵۱۸}

اما چندی نگذشت که دربار عثمانی مملوک و کهیا قدمی سلیمان‌پاشا ابوليله یعنی حسن‌پاشا را که تا آن زمان حاکم مردین بود، به حکومت ولایات موصل و کركوك در شمال بین‌النهرین منصب کرد (۵۰۵).^{۵۱۹}

۵۱۷ شریف قاضی ۱۲۲۱آ؛ استناد حکومتی، ۹۷/۵۲، ف، ۸ آلكرکوکلی، صص ۱۵۲-۱۵۶، سودت، دوم، صص ۵۷-۵۶؛ لانگرین، چهار قرن، صص ۱۸۱-۱۸۲.

۵۱۸ شریف قاضی ۲۲۱آ؛ اح، ۹۷/۵۲، ف، ۵۰ ب (می ۱۷۷۶م)؛ و اخ، پاریس، مکاتبات بغداد، دوم (مارس ۱۷۷۸م)؛ الکرکوکلی، صص ۱۵۷-۱۵۶؛ سودت، دوم، صص ۵۷-۵۹، لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۲. اس. اج. لانگریگ، چهار قرن، ص ۵۱۹.

در نتیجه تمامی این وقایع بصره به تصرف ایرانیان درآمد. ولایت زهاب از حمله نظامی نظرعلی خان زند شدیداً آسیب دید، محمدپاشا بابان مجدداً به حکومت شهرزور بازگشت، کرکوک به طور جدی مورد تهدید قرار گرفت و مندلی، بدره و جزان توسط حوانین مرزنشین کرمانشاه و لرستان اشغال گشت که این امر بغداد را آسیب‌پذیر کرده بود.

چنین شد که پس از دخالت دربار عثمانی در مرزهای شرقیش، حسن پاشا حاکم جدید موصل و کرکوک در جریان پاییز سال ۱۱۹۰ق، دستور شاهی را دریافت کرد که در آغاز بهار به یک ضدحمله همه جانبه اقدام کند. سه پاشای بغداد، دیاریکر و ارزروم ناچار نیروهایشان را گرد هم آورده‌اند و با عنوان سرلشکر (فرمانده کل قوا) به سمت موصل به راه افتادند. بخش عمده ارتش از ایالات شرقی امپراطوری تشکیل شده بود و فقط چند دسته از پیاده‌نظام ترک از قسطنطینیه اعزام شده بودند. بدین ترتیب ارتش قادرمندی مشکل از شصت هزار سرباز به موصل رسید، تا قرارگاه عثمانی مختلف در منطقه و نیروهای قبیله‌ای سنتی کرد و عرب را تقویت کند. سیل کمک‌های مالی نیز از قسطنطینیه و ولایات آسیایی امپراطوری سرازیر شد، تا این لشکرکشی را از نظر مالی تأمین نماید.^{۵۲۰}

در اوائل سال بعد (۱۱۹۱ق) برخلاف انتظار همگان، دو برادر بابان محمدپاشا و احمدپاشا، موقعتاً آشتی کردند تا دعوت حسن‌پاشا را برابی حضور در موصل اجابت کرده باشند. در موصل هم حسن‌پاشا و عبدالله‌پاشا مشغول بحث درباره تمہیدات ضدحمله بودند. بالاخره تصمیم بر آن شد که حسن‌پاشا از شهرزور و عبدالله‌پاشا هم از زهاب به ایران حمله ور شوند. عقب‌نشینی ناگهانی نیروهای دو

^{۵۲۰} شریف قاضی ۲۲۱ ب؛ مستوره، ص ۲۰۳؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۳؛ غفاری، صص ۳۶۶-۳۶۷؛ ا.ح، ۹۷/۵۲ ف، ۱۴۶ آ-ب (دسامبر ۱۷۷۶م)، ۹۷/۵۳ ف، ۶۸ آ (ژانویه ۱۷۷۷م)، ف، ۱۲۶ آ (سی ۱۷۷۷م)، ف، ۱۷۷ آ (اوت ۱۷۷۷م) و ۲۸۱ آ (نوامبر ۱۷۷۷م)؛ آ.ت، ۲۹/۲۱ جی، ف، ۲۸۶ آ (اوت ۱۷۷۷م)؛ و.ا.ح، پاریس، مکاتبات بغداد، دوم (۸ مارس ۱۷۷۸م)؛ سودت، دوم، صص ۵۹-۶۰؛ الکرکوکلی، صص ۱۵۷-۱۵۸، لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۳. بنابر مکاتبات کنسولی فرانسه، سفیر کریم خان همزمان با مذاکرات سفیر حاکم پاشالیک در شیراز مشغول به مذاکره در بغداد بود.

فرمانده زند یعنی نظرعلی خان و شفیع خان، از کرمانشاه به شیراز در اوخر سال ۱۱۹۰ق - با توجه به تجمع نیروهای عثمانی در اراضی کردنشین سلطان بسیار عجیب می‌نمود - اوضاع را کاملاً تغییر داد. دستور عقب‌نشینی که به احتمال فراوان بی ارتباط با خبر بیماری شدید پادشاه ایران نبود که توسط هفت چاپار کریم خان به کرمانشاه ابلاغ شده بود.^{۵۲۱}

از سوی دیگر، محمدپاشا بابان یکباره تغییر موضع داد و به عثمانیان پیوست. او در موصل از حسن‌پاشا درخواست ارتش فدر تمدنی نمود، تا بر علیه شاهزاده خسرو دوم به طرف مریوان لشکرکشی کند. محمدپاشا بابان پس از تضمین وفاداری و بیعتش با سلطان از طریق حاکم موصل و کرکوک، ازوی چهل هزار سکه طلا - از وجوده ارسالی از قسطنطینیه برای مبارزه با ایران - به همراه ارتشی نیرومند متشکل از هزاران سرباز سواره و پیاده از ارتش سلطان - که در موصل مستقر بود - دریافت کرد. مأموریت او همانا خاتمه دادن به حکومت خاندان اردلان بود.^{۵۲۲} و قابع نگاران کرد، ایرانی یا عثمانی هیچگونه توضیحی درباره این تغییر موضع ارائه نمی‌دهند. به یقین وجوده دریافتی از حسن‌پاشا بی تأثیر نبود. اما ملاحظات مذهبی نیز که مورد تأیید منابع دیبلماتیک بریتانیایی هم قرار گرفته‌اند در این ماجرا نقش داشته‌اند، چراکه شاهزادگان بابان سنی بودند و در واقع به جز سلطان مرجع دیگری را نمی‌پذیرفتند. ایران شیعه حتی با فرمانتهایی کرد یک دشمن محسوب می‌شد. با رسیدن یک حاکم آشتی طلب به بغداد دیگر دلیلی برای اتحاد محمدپاشا با ایران دیده نمی‌شد. همین منابع تصدیق می‌کنند که بازگشت کردستان بابان به دامن حکومت عثمانی نگرانی بزرگی را رفع کرد چراکه پاشالیک به سختی می‌توانست از این منبع مهم سرباز، سلاح و درآمد چشم پوشد.^{۵۲۳} در بهار سال ۱۱۹۱ق، پس از آب شدن برف‌ها و فرار رسیدن هوای

۱. ح، ۹۷/۵۳، ف، ۶۸ (ژانویه ۱۷۷۷م) و ف، ۱۲۷ آ (می ۱۷۷۷م): شریف قاضی ۲۲۱ آ - آ ۲۲۲ آ؛
الکرکوکلی، ص ۱۵۷.

۲. شریف قاضی ۲۲۲ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۴-۱۱۳؛ غفاری، ص ۱۳۶۵ ح، ۹۷/۵۳، ف، ۱۲۶ ب
(می ۱۷۷۷م)؛ الکرکوکلی، ص ۱۵۷؛ سودت، دوم، ص ۱۱۲.
۳. ح، ۹۷/۵۳، ف، ۱۵۰ (ژوئن ۱۷۷۷م)؛ آرشیوهای تجارتخانه ۲۹/۲۱/جی، ف، آ ۲۷۶.

مناسبت، محمدپاشا از طریق جاده قزلجه، ارتش دوازده هزار نفری کرد، عرب و ترکش را وارد مریوان کرد. وی مناطق بانه و سقز را تصرف کرد و آنها را به خاک و خون کشید.^{۵۲۴} او در طول سال‌های بیعتش با ایران فرصت یافته بود، شناخت مطلوبی از این بخش شاهزاده‌نشین کسب کند و مواضع دفاعی، جاده‌ها و شرایط سفر را دقیقاً بشناسد. آخرین لشکرکشی وی علیه برادرش که سه سال بیشتر از آن نمی‌گذشت، از مریوان آغاز شده بود.

تغییر موضع محمدپاشا و تصرف بخشی از اراضی اردن کاملاً غیرمنتظره بود. او از ده‌ها سال پیش تحت حمایت کریم خان بود و به لطف ارتش ایران و دخالت والی دوبار در شهرزور به قدرت رسیده بود. خسرو دوم که غافلگیر شده بود، بلا فاصله چاپاری را اعزام داشت تا خبر را به شیراز، به فرماتروای ایران برساند و چون وقت تنگ بود با ارتشی کوچک به سمت مریوان به راه افتاد. والی ارتش بزرگ و فعالی نداشت و همانطور که گفته‌یم، او ترجیح می‌داد در آمدهای شاهزاده‌نشین را صرف توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور کند. پس علی‌رغم اینکه چندین بار با مدعیان قدرت روپرورد و دوبار هم عزل شد، اما هرگز تغییری در رویه خود نداد. در سر راه، نیز دو دسته سربازی کی از گروس، دیگری از مرااغه به ترتیب مشکل از دویست و پانصد سرباز به وی پیوستند. محمد شریف قاضی و غفاری مجموع این ارتش را پنج هزار نفر ذکر کرده‌اند و مستوره نیز ارتش خود خسرو دوم را دوالی سه‌هزار نفر برآورد کرده است.^{۵۲۵}

تاریخ تکرار شد. یکبار دیگر دشت مریوان به صحنه جنگ‌های ایران و عثمانی تبدیل گردید. نبرد با نوای طبل‌ها در کنار دریاچه زریوار آغاز شد. اما نیروها نابرابر بودند. سربازان بسیاری از دو طرف با شلیک گلوله‌های توپ، تفنگ یا شمشیر و نیزه از پای درآمدند. دسته‌های گروس و مرااغه از قشون

^{۵۲۴} شریف قاضی، ف، ۲۲۲؛ آ؛ مستوره، ۲۰۴؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۳-۱۱۴، ۱، ح ۹۷/۵۳، ف ۱۵۹ (ژوئن ۱۷۷۷ م) و ف، ۲۵۷ (ژوئیه ۱۷۷۷ م)؛ آت، ۲۹/۲۱، جی ف، ۲۷۶-۲۸۶ آ.

^{۵۲۵} شریف قاضی ۲۲۲ ب؛ مستوره، ص ۲۰۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۴؛ اسماعیل، ص ۱۶؛ مصنف، صص ۶۳-۶۴؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۳؛ غفاری، صص ۳۶۵-۳۶۶ (غفاری باز هم تاریخ این جنگ را به اشتباه ۱۹۹۲ آیی، ذکر می‌کند)؛ سودت، دوم، ص ۶۸

محمودپاشا که سه الی چهار برابر بیشتر بود، به وحشت افتادند و قبل از همه از صحنه گریختند. ارتش شخصی شاهزاده به نبرد ادامه داد تا آنکه سیصد سرباز از دست داد و یکصد و هفتاد تن دیگر به اسارت درآمدند. پس به ناچار مقاومت را رها و بخش اعظم آن عقبنشینی کرد.^{۵۲۶} والی متهم شکست سنگینی شد^{۵۲۷} و به همراه وکیلش محمد رشیدیگ و حدود سی سوار که از سپاهش باقی مانده بود^{۵۲۸}، به سنه عقبنشینی کرد.

در میان بزرگان کردستان ارلان که در این تبعیم خونین گشته شدند، نام این افراد به چشم می خورد: میرزا علی و میرزا مهدی فرزندان وزیر میرزا عبدالله، نصرالله بیگ فرزند یوسف بیگ^{۵۲۹}، محمد رضاییگ ارلان^{۵۳۰} و عبدالله بیگ منشی در میان اسیران نیز باید از میرزا الحمد فرزند ارشد وزیر و دیگر مقامات شاهزاده نشین یاد کرد.^{۵۳۱}

نیروهای محمد پاشا نیز کشته، مجروح و اسیران فراوان داد. شاهزاده بابان که سپاهش در مریوان مستقر بود، دویست و سی سربزیده از سربازان والی به همراه تعدادی اسرا برای حسن پاشا به موصل فرستادند. پاشا به تقلید از شاهزاده بابان - به هنگام پیروزیش بر خسرو دوم - دویست و سی سربزیده را به همراه برچسبی

^{۵۲۶} شریف قاضی ۲۲۲ آ-ب؛ مستوره، صص ۲۰۵-۲۰۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۴؛ اسماعیل، ص ۱۶؛ مصنف، ص ۶۴؛ غفاری، ص ۳۶۶، ح ۹۷/۵۳، ف ۱۳۱ ب (ژوئن ۱۷۷۷ م)؛ آ.ت، ۲۹/۲۱، جی، ف، ۲۸۶ آ (اوت ۱۷۷۷ م)؛ الكرکولی، ص ۱۵۸.

اسماعیل، فخرالکتاب و مردوخ نقل کرده‌اند که خسرو دوم از همان ابتدای عزیمت تمایلی به حضور نیروهای گروس و مراغه نداشته بود و از ناتوانی آنان به مقاومت در مقابل ارتش محمد پاشا بیم داشت (اسماعیل، ص ۱۶؛ فخرالکتاب، ص ۱۵۴؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۳).

الكرکولی تعداد اغراق آمیز هزار کشته از نیروهای والی را ذکر می‌کند. به نظر می‌رسد که این تعداد ناظر به کشته شدگان هر دو طرف باشد (الكرکولی، ص ۱۵۸).

^{۵۲۷} شریف قاضی ۲۲۲ ب-آ.ح ۹۷/۵۳، ف، ۲۵۷؛ الكرکولی، ص ۱۵۸.

^{۵۲۸} اسماعیل، ص ۱۶.

^{۵۲۹} او متعلق به خانواده وکیلی و عمومی محمد رشیدیگ بود.

^{۵۳۰} نوہ نجف قلی بیگ، مالک رمشت (رک به: بخش ۲-۳).

^{۵۳۱} مستوره، تاریخ، ص ۱۱۴؛ مستوره، صص ۲۰۵-۲۰۶؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۳۳.

که سرگذشت هر کدام از آنها را نشان می‌داد، به قسطنطینیه فرستاد. این سرهای ۵۳۲ بریده در طول ماه اکتبر همان سال، در پایتخت عثمانی به نمایش گذاشته شدند. عبدالله پاشا که به موقوفیت‌های حسن پاشا حسادت می‌ورزید، ارتضی را به علی آباد در فاصله سه روز پیاده تا کرمانشاه اعزام داشت، تا به مندلی حمله کند. اما علی رغم عقب‌نشینی نیروهای زند از آن ولایت، دستور واقعی حمله هرگز صادر نشد. اما او گزارشات دروغینی به بصره، الپ و قسطنطینیه می‌فرستاد و از پیشرویش در خاک ایران خبر می‌داد.^{۵۳۳}

احمد پاشا که در آن زمان برکوی و حریر حکم^{۵۳۴} راند می‌باشد همزمان با برادرش محمد پاشا از طریق زهاب به کرمانشاه حمله کند. برای این منظور نیز نیروهای کمکی چشمگیری از دسته‌های ارتش عثمانی مستقر در موصل و همچنین چهل هزار سکه طلا برای لشکرکشی دریافت کرد. اما احمد پاشا که هیچ‌گاه علاقه‌ای به حسن پاشا پیدانکرده بود، تن به‌اجرا دستورات وی نسبت و در زهاب باقی ماند. او نه تنها وارد خاک ایران نشد، بلکه با کریم خان زند تجدید بیعت نمود.^{۵۳۵}

به محض بازگشت به سنه، خسرو دوم اقدام به تأمین دفاع شهر و مردم محلی و سازماندهی لشکرها یش کرد. فوراً فرستاده جدیدی نزد کریم خان اعزام گردید تا این بار خبر شکست را منتقل کند. پس از پذیرش فرستاده در شیراز، دو خان زند، علی مراد و کلبعلی فرزندان شیخ علی خان معروف، و همچنین ذوالقدرخان (ایرلو) افشار که به تازگی به حکومت خمسه منصوب شده بود، برای کمک به خسرو دوم و پاتک به کردستان عثمانی تعیین شدند.^{۵۳۶} محمد پاشا که از استقام

۵۳۲. مستوره، ص ۲۰۶؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۴، ۱۱۳، ۹۷، ۵۳، ف، ۱۵۰، آآ و ۱۵۹، ب، ۲۸۶، آآ (اوت ۱۷۷۷م)؛ الکرکوکلی، ص ۱۵۸.

۵۳۳. الکرکوکلی، ص ۱۵۸؛ تاریخ، ص ۱۱۳، ۹۷، ۵۳، ف، ۲۵۷، آآ (ژوئیه ۱۷۷۷م)؛ آ.ت، ۲۹/۲۱، جی، ف، ۲۸۶، آآ (اوت ۱۷۷۷م).

۵۳۴. الکرکوکلی، صص ۱۵۷-۱۵۸؛ غفاری، ص ۳۶۵؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۳؛ امین، اماراة، ص ۹۳؛ شریف قاضی ۲۲۲ ب؛ مستوره، صص ۲۰۶-۲۰۷؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۵؛ مصنف، ص ۶۴؛ غفاری، ص ۳۶۶.

حامی قدیم خود و مجازات خیانت مذبوحانه‌اش بیم داشت، فرستادگانی را با پیام‌های صلح و آشتی به سنه و شیراز اعزام کرد. او بلافاصله باقی اسرای ارلان را که در تمام مدت اسارت‌شان با احترام به آنان رفتار شده بود آزاد نمود. اما خیانت و پستی شاهزاده بابان آتش خشمی مهار ناشدنی رادر کریم‌خان و خسرو دوم افروخته بود و این دو مصمم شده بودند علیه وی لشکرکشی کنند و او را گوشمالی دهند. محمد‌پاشا چون موفق نشد تغییری در این تصمیم دهد، ناچار از حسن‌پاشا و عبدالله‌پاشا درخواست نیروی کمکی کرد.^{۵۳۶}

در اوان ماه ربیع سال ۱۹۱۴ق، علی مرادخان در رأس لشکرهای همدان و کرمانشاه و کلبعلی‌خان در صدر لشکر سواره نظام ویژه وارد سنه شدند. مقصد نخست مناطق بانه و سقز بود که هنوز در تصرف بابان بودند. دو خان زنداز جنوب شرقی وارد سرزمین ارلان شدند، در حالیکه ذوالفقارخان بالشکر خمسه راه شمال شرق را برگزید.^{۵۳۷} خسرو دوم که در طی این زمان ارتش خود را جمع آوری کرده بود، فرماندهی کل این لشکرها را بر عهده گرفت و به سمت مریوان حرکت کرد، تا با محمد‌پاشا نبرد کند. اما محمد‌پاشا که فهمیده بود توان مقابله با والی را ندارد و نیروی کمکی هم دریافت نکرده بود به سمت شهرزور عقب نشست.^{۵۳۸}

خسرو دوم وی را تعقیب کرد و تا قزلجه واقع در پنج فرسنگی قلعه چوالان وارد خاک شهرزور شد. در آنجا عمومیش لطف علی خان^{۵۳۹} را به فرماندهی ارتش ارلان گمارد، تا محمد‌پاشا و نیروهایش را تعقیب کند. این تعقیب تا قره‌داغ ادامه

.۵۳۶. مصنف، ص ۳۶۴؛ مستوره، ۲۰۷؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ غفاری، ص ۳۶۶؛ الکرکوکلی، ص ۱۵۸.

.۵۳۷. خمسه یکی از ایالات عراق عجم و همچوار آذربایجان بود. زنجان، سلطانیه، خلخال و تاروم بخش‌هایی از آن را تشکیل می‌دادند (غفاری، صص ۳۶۹-۳۷۷، نای، ص ۱۰؛ رزم آرا، فرهنگ، دوم).

.۵۳۸. شریف قاضی ۲۰۷-۲۰۸؛ مستوره، صص ۲۰۷-۲۰۸؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ مصنف، ص ۳۶۵؛ غفاری، صص ۳۶۷-۳۶۸؛ الکرکوکلی، ص ۱۵۸.

.۵۳۹. فرزند والی سبحان‌وردی‌خان.

یافت و سرتاسر منطقه کاملاً تخریب و غارت شد.^{۵۴۰}

دسته‌های ایرانی تحت فرماندهی علی‌مراد‌خان، کل‌بعلی خان و ذوال‌فقار‌خان نیز به نوبه خود در خاک عثمانی به سمت غرب تا کرکوک پیش‌روی کردند. این رخنه‌های مختلف در کردستان بابان غنایم قابل توجهی از تجهیزات، اسب و جنگ‌افزار را نصیب فاتحان کرد.^{۵۴۱}

اما هنگامی که گرگ‌علی‌بیگ، چابک سوار شخصی پادشاه ایران به طور ناگهانی از راه رسید، پیش‌روی در خاک عثمانی به یکباره متوقف شد. وی حامل این پیام بود: «سفیری که کریم‌خان به دربار عثمانی فرستاده بود^{۵۴۲} به شیراز بازگشته بود تا عذرخواهی و تمایل به صلح عبدالحمید اول را ابلاغ کند. از اصرور لشکرهای ایرانی موظفند هر کدام به قرارگاه مرزی‌شان باز گردند». پس علی‌مراد‌خان به سمت کرمانشاه به راه افتاد، خسرو دوم و کل‌بعلی خان نیز به زاغه^{۵۴۳} در شرق سنه بازگشتن. ذوال‌فقار‌خان هم در آذربایجان در نزدیکی مرز مستقر گردید.^{۵۴۴}

دو ماه بعد در جریان ماه مبارک رمضان، فرستاده‌ای جدید از طرف کریم‌خان این پیام را آورد: «از آنجاکه دو امپراطوری به توافق نرسیدند، شما باید مجدداً به خاک عثمانی و تا کرکوک و زنگ‌آباد، پیش‌روی کنید، شهرها و روستاهای ایالت شهرزور و کرکوک را غارت و ویران نمائید و تا حد ممکن اسیر به همراه آورید». فرمان اجرا شد. ذوال‌فقار‌خان به نوبه خود وارد کردستان عثمانی شد در^{۵۴۵}

۵۴۰. مستوره، ص ۲۰۸؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۶؛ شریف قاضی ۲۲۳ آ؛ غفاری، صص ۳۶۷-۳۶۸.

۵۴۱. شریف قاضی ۲۲۳ آ؛ غفاری، ص ۳۶۸.

۵۴۲. هیئت چهار سفيرهای کریم‌خان به قسطنطینیه اعزام کرده بود در حال مذاکره با وزیر اعظم بود که همانوقت دویست و سی سر که از ارتش اردنان قطع شده بود به پایتخت عثمانی رسید (آرشیوهای تجارتخانه؛ ۲۹/۲۱ جی، ف، ۲۸۶ آ (ماه اوت ۱۷۷۷م).

۵۴۳. شهری واقع بین سنه و دهگلان.

۵۴۴. شریف قاضی ۲۲۳ آ؛ مستوره، صص ۲۰۸-۲۰۹؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۶.

غفاری گزارش کوتاهی از این لشکرکشی به کردستان عثمانی می‌دهد و به از راه رسیدن گرگ‌علی‌بیگ فرستاده کریم‌خان اشاره‌ای نمی‌کند. واقعیت‌گاران اردنان اطلاعات تکمیلی گرانبهایی برای آگاهی از ادامه وقایع ارائه داده‌اند.

۵۴۵. شریف قاضی ۲۲۳ آ. ب؛ مستوره، ص ۲۰۹؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۶.

حالیکه خسرو دوم، علیمرادخان و کلبعلی خان به شهرزور رخنه کردند و به سمت قلعه چوالان پیش رفتند. محمدپاشا بابان که بار دیگر احساس کرد یارای مقابله با ارتش ایرانی را ندارد از مرکز حکومتش گریخت.

در این میان حسنپاشا که با ارتش قادرمند عثمانی خود از موصل راه افتداده بود، به داد وی رسید. از طرف دیگر هم لشکر عبدالله پاشا به فرماندهی کهیا اسماعیل آقا همچنان در نزدیکی متولی مستقر بود. اما حاکم که همیشه با حسنپاشا رقابت داشت، به درخواست کمک وی وقعي شهاد. در این مدت احمدپاشا با خسرو دوم متحد شد. سپاه ایران و اردلان تا دو فرسنگی سنگرهایی که لشکریان حسنپاشا و محمدپاشا حفر کرده بودند پیش آمدند، اما لشکریان مقابل به علت اینکه به تازگی شاهد شورش داخلی و گردن زدن چند صد تن از شورشیان بوده و بر اثر آن تضعیف گشته بودند، تن به نبرد نداده، از صحته گریختند.^{۵۴۶} این بار انتقام ایران پس بيرحمانه بود. اراضی کردنشین از شهرزور تا کرکوک به شدت مورد غارت قرار گرفتند، شهرها و روستاهای ویران و به آتش کشیده شدند و بخش عظیمی از مردم عادی، عمدتاً زنان به اسارت درآمدند.^{۵۴۷}

این جنگ‌های داخلی و تغییر اتحادهای مکرر که بین برادران بابان که هر کدام به شکلی خصمانه برای بقای خود انجام می‌دادند، لشکرکشی‌های مکرر ایران و عثمانی را به دنبال داشت که تنها حاصل آن بدینختی و ویرانی در مناطق کردنشین شهرزور، خوی، حریر و زهاب بود. چنانچه قبلًاً گفتم، همیشه مردم این سرزمین‌ها، همچون ساکنان سرزمین‌های اردلان قربانیان اصلی بودند.

هنگامی که شاهزاده خسرو دوم که انسانی عادل و رحیم بود، از جنایات و تجاوزات ارتش ایران و اردلان نسبت به اسرا آگاه شد، بلا فاصله آنان را آزاد کرد و به خانه‌هایشان فرستاد. در این میان تعدادی از بزرگان کرد را که به اسارت درآمده بودند، با خود به سنه برد. قبل از بازگشت به پایتخت، خسرو دوم برادرش

.۱.۵۴۶ ح، ۹۷/۹۷، ف، ۲۵۴، ب (اکتبر ۱۷۷۷م).

.۱.۵۴۷ شریف قاضی ۲۲۳ ب - ۲۲۴ آ؛ مستوره، صص ۲۰۹-۲۱۰؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۷-۱۱۶.

.۱.۵۴۸ الکرکوکی، صص ۱۰۹-۱۰۸؛ سودت، دوم، ص ۱۱۲.

خسرو دوم ملقب به بزرگ... ۱۷۳

رضاقلی خان را به همراه دسته‌ای از ارتش اردلان مأمور کرد، احمدپاشا را در شهرزور مجدداً به حکومت برساند. در جریان ماه رمضان یا شوال ۱۱۹۱ق، این امر تحقیق یافت و رضاقلی خان با پایان مأموریتش، ابتدا به سنه بازگشت و از آنجا بلافضلله راهی شیراز شد.^{۵۴۸}

حکومت کوتاه احمدپاشا بابان

غایب بزرگ نبرد ایران و عثمانی در کردستان که در سال ۱۱۹۱ق، رخ داد عبدالله‌پاشا حاکم بغداد بود. او همانطور که بصره را فراموش کرد، هیچ‌کمکی هم برای محمدپاشا بابان نفرستاد. اگرچه نیروها، سازوبرگ گستردۀ‌ای در حله گرد آورده بود، تا چنین الفاکندکه این ارتش در حال عزیمت به مقصد جنوب است.^{۵۴۹} استراتژی وی تداوم تسلط گرجی و چرکسی در پاشالیک بود. او پس از انتصاب منفعل گردید و توان اندکش را صرف جمع آوری ثروت شخصی باکمک خزانه‌دار قدرتمندش محمدبیگ العجمی (فارسی)^{۵۵۰} و نیز خوشگذرانی کرد. احضار وی به قسطنطیه هم برای پاسخگویی به وزیر اعظم باخشن وی خاتمه یافت. اما پس از بازگشت به بغداد تمامی قول‌های خود را فراموش و عادات قدیم را تکرار کرد، از جمله آنکه کهیا اسماعیل آقا را عزل نمود و محمدبیگ العجمی را

۵۴۸. شریف قاضی ۲۲۴ ب؛ مستوره، صص ۲۱۱-۲۱۰؛ مستوره، ص ۱۱۷؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۲۴؛ سودت، دوم، ص ۱۱۲؛ ا.ا.ج، ۹۷/۰۴، ف، ۹۰ آ (مارس ۱۷۷۸م).

قابل توجه است که الکرکولی (ص ۱۰۴) روایت دیگری از این وقایع ارائه می‌دهد و می‌گوید که احمدشاه به ارتش ایران حمله کرده و آن را از سرزمین‌های بابل بیرون رانده و بدون کمک خسرو دوم قدرت را در شهرزور بدست آورده بود. سودت، اسناد حکومتی و وقایع نگاران اردلان خلاف این روایت را گزارش کرده‌اند.

۵۴۹. الکرکولی، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ آرشیوهای تجارتخانه، ۲۹/۲۱، ف، ۲۹۱ آ (اکتبر ۱۷۷۷م)؛ لانگریگ، چهار فرن، ص ۱۸۳.

۵۵۰. پسر ارشد کریم‌خان و حلاج باشی شاه طهماسب دوم. در زمان حکومت نادرشاه، محمدبیگ العجمی مانند بسیاری از ایرانیان به بغداد مهاجرت کرد. او که مردی قابل بود به خدمت پاشاهی بغداد درآمد و در حکومت عبدالله‌پاشا ابتدا خزانه دار و سپس کهیای وی گردید (مینورسکی، تذکرات، ص ۶۶؛ غفاری، صص ۶۵۳-۶۵۴؛ لانگریگ، چهار فرن، ص ۱۸۴).

به جای او برگزید. بیماری آب آوردن هم که نهایتاً در اوایل سال ۱۹۲۱ق، باعث مرگ وی شد، مزید بر علت گردید تا حکومتش هر چه بیشتر تضعیف گردد.^{۵۰۱} پس از مرگ وی، جنگ جانشینی بین محمدبیگ العجمی قدرتمند، اسماعیل آقا کهیای سابق و حسن‌پاشا حاکم موصل و کرکوک در گرفت. مخالفان محمدبیگ العجمی یعنی گرجی‌ها و چرکسی‌ها در شهر شایعاتی پخش کردند که از مکاتبات محترمانه او با کریم‌خان زند خبر می‌داد، همان کاری که در گذشته با حاکم علی‌پاشا فارسی کرده بودند. در نهایت در ماه ربیع الشانی همان سال، قسطنطیلیه حسن‌پاشا (۱۹۲۱-۱۹۴۱ق) را برگزید.^{۵۰۲}

محمدپاشا بابان از خبر انتصاب متعددش به بالاترین مقام پاشالیک بی‌اندازه خوشحال شد. او امیدوار بود بدین ترتیب بتواند، شاهزاده‌نشین را که به لطف خسرو دوم و کریم‌خان به دست برادرش افتاده بود، مجددًا تصاحب کند. از طرف دیگر شش ماهی می‌شد که متحдан احمدپاشا خاک بابان را ترک کرده بودند.

شاهزاده خسرو دوم به سنه رفته بود، برادرش رضاقلی‌خان و کلبعلى‌خان زند هم به شیراز و نیروهای ایرانی نیز به قرارگاه‌های خود مراجعت کرده بودند.^{۵۰۳} پس محمدپاشا از حسن‌پاشا خواست ارتشی در اختیار وی قرار دهد. اما حاکم زمان را مناسب ندانست و به وی توصیه کرد صبر پیشه کند. محمدپاشا که بی قرار بود، دست به دامان تیمورپاشا حاکم کوی شد. در ماه ربیع سال ۱۹۲۱ق، این دو با ارتشی چهار برابر بیشتر از تعداد ارتش رقیب به احمدپاشا حمله‌ور شدند. جنگی تازه میان شاهزادگان بابان در گرفت. محمدپاشا شکستی سنگین خورد و به همراه متحدانش تیمورپاشا به اسارت درآمد و تعدادی از افسرانشان نیز به قتل رسیدند. محمدپاشا در دژ سروچک حبس گردید و متحدانش نیز به دار آویخته شد.^{۵۰۴} در پی این پیروزی، احمدپاشا نامه‌ای به حسن‌پاشا فرستاد که در آن از یک

^{۵۰۱} غفاری، صص ۶۵۴-۶۵۳؛ الکرکولی، صص ۱۵۹-۱۶۰؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۴؛ ا.ح، ۱۵۴، ف، ۹۷، ف، ۹۸ (ژانویه ۱۷۷۸م).

^{۵۰۲} الکرکولی، ص ۱۶۰؛ سودت، دوم، صص ۶۸-۷۰؛ لانگریگ، چهار قرن، صص ۱۱۱-۱۱۲؛ ا.ح، ۹۷، ف، ۹۰ (مارس ۱۷۷۸م).

^{۵۰۳} تیمورپاشا ۲۵ صفر ۱۹۲۱ق به دار آویخته شد (امین، امارات، ص ۹۹).

سو حسن پاشا را آگاه می‌ساخت که در واقع بانی خصوصیت‌ها برادرش بوده و از طرف دیگر به وی اطمینان داد که هیچ رابطه‌ای با ایران برقرار نکرده است. در حقیقت استراتژی وی برای حفظ حکومتش بر شهرزور هماناً دوستی همزمان با ایران و بغداد بود. حاکم جدید بغداد در پاسخ هدایای چشمگیری به همراه یک جبه برای وی ارسال داشت. احمدپاشا در شهرزور ثبیت شد و علاوه بر آن به حکومت کوی و حریر هم منصوب گشت.^{۵۵۵}

حسن پاشا که قرار بود فقط دو سال بر پاشالیک بغداد حکومت کند، درباری مجلل در بغداد به راه انداخت و یک قراولان گسترده‌ای تشکیل داد. اما کشور در وضعیت هرج و مرج کامل به سر می‌برد و حاکم با مخالفت شدیدی روبرو بود که محرک آن کهیاهای سابق بودند، به ویژه محمدبیگ العجمی که از حمایت احمدآقا الخلیل یکی از رؤسای قدرتمند و مزدور عرب بهره می‌برد.^{۵۵۶}

هنگامی که نیروهای سورشی احمد آقا الخلیل دو ستون از ارتش حسن پاشا را که یکی از آنها تحت فرماندهی کهیاهی عثمانی پاشا قرار داشت در هم کوبیدند، چاره‌ای جز دخالت ارتش کرد باقی نماند. پس وی محمدبیگ شاوی را نزد احمدپاشا فرستاد. این فرستاده که در اوایل همان سال به عنوان سفیر حاکم قبلی بغداد به شیراز نزد کریم خان اعزام شده بود، از شهرت فراوانی برخوردار بود؛ درخواست پذیرفته شد.

اما قبل از عزیمت، احمدپاشا که از برادرش محمدپاشا - که همچنان در اسارت بود - بیم داشت دستور داد او را نکشند، اما نایینا کنند.^{۵۵۷} بدین ترتیب احمدپاشا به سمت بغداد به راه افتاد، اما در سر راه در قره‌داغ ناگهان بیمار شد و در سال ۱۱۹۲ق، درگذشت.^{۵۵۸} چنین شد که محمودپاشا چهارمین برادر خاندان بابان (۱۱۹۷-۱۱۹۲ق)، بلافاصله به حکومت شهرزور، کوی و حریر منصوب شد.

۵۵۵. سودت، دوم، صص ۱۱۲-۱۱۳؛ الکرکوکلی، ص ۱۶۴؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۳.

۵۵۶. الکرکوکلی، صص ۱۶۴-۱۶۵؛ سودت، دوم، ص ۱۱۳؛ لانگریگ، چهار قرن، ص ۱۸۵.

۵۵۷. الکرکوکلی، صص ۱۶۱، ۱۶۵؛ سودت، دوم، ص ۱۱۳.

۵۵۸. الکرکوکلی، ص ۱۶۶؛ سودت، دوم، ص ۱۱۳.

سال‌های ۱۱۹۳-۱۱۹۹ میلادی

نبردهای برادرکشی پس از مرگ کریم‌خان

کریم‌خان سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ق، پس از یک بیماری طولانی که به احتمال قریب به یقین سل بود و در شش ماه آخر زندگانیش شدیداً و خامت پیدا کرده بود، از جهان رفت.^{۵۵۹} از همان سال ۱۱۹۰ق، چشم‌انداز یک خلاً قدرت احتمالی دو تن از فرماندههای کریم‌خان یعنی نظرعلی خان^{۵۶۰} و شفیع‌خان را بر آن داشت که شتابان کرمانشاه را ترک کنند و به شیروان بازگردند، اگرچه تجمع نیروهای پرتعداد عثمانی در سرزمین‌های کرد سلطان، تهدید کننده به نظر می‌رسید. پادشاه زند در قید حیات فرزند ارشد خود ابوالفتح خان^{۵۶۱} را با عنوانین نایب مناب (جانشین) و دیوان‌بیگی^{۵۶۲} بزرگ تعیین کرده بود.

^{۵۵۹}. کلانتر، صص ۳۷۵-۳۷۶؛ غفاری، صص ۲۱۵-۲۱۶؛ ا. ح ۹۷/۵۵، ف، ۹۹ و ۱. خ، مکاتبات بصره، ۱۵ ژوئن ۱۷۷۹؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۰۰-۱۲۵؛ اصفهانی، حکایت‌السلطان؛ پری، کریم‌خان، ص ۲۰۱؛ هدایتی، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ بینینگ، خاطرات، ص ۲۶۸؛ به گفته غفاری بیماری وی سل و به گفته کلانتر خناق (دیتفربی) بوده است.

عبارت معروف «ای وای، کریم‌خان مرد» برای ترجمه به نظام ابجد (رك: یادداشت ۱۱۴) که تاریخ مرگ وی را نشان می‌دهد گویا ترین شاهد برای غصه مردم از مرگ شاه می‌باشد. سیاح فرانسوی، الیویه که در اوایل ماه ژوئن سال ۱۷۹۶م، یعنی ۱۷ سال پس از مرگ کریم‌خان، به ایران وارد شد روایت می‌کند که یاد شاه همواره گرامی داشته می‌شد.

^{۵۶۰}. باید به خاطر داشت که وی عموزاده کریم‌خان و پسر مهرعلی خان بود.

^{۵۶۱}. غفاری، صص ۳۸۴-۳۸۳، ۲۹۶-۲۹۳، ۶۷؛ رسم‌الحاکمه، صص ۳۴۴-۳۴۵؛ نامی، ص ۲۱۶؛ کوهمرعی، ص ۴۵۹؛ فرانکلین، مشاهدات، ص ۳۲۶؛ ابوالفتح خان در سال ۱۱۶۹ق، متولد شد. مادرش خواهر اسماعیل سلطان کرد قوچان (مالک اصلی خوشان/قوچان، منطقه کردنشین خراسان) بود. در سال ۱۱۸۱ق، او با خواهر هدایت (یا هدایت‌الله) خان، بیگلریگی گیلان و سپس دختر شهباختان دنبلي وصلت کرد. وی در سال ۱۱۹۸ق، درگذشت.

^{۵۶۲}. میرزارفیعا، دستور، ص ۶۸۸؛ مینورسکی، تذکرات، صص ۴۲، ۵۰-۵۱؛ ساوری، دیوان‌بیگی، دیوان‌بیگی که عنوان یکی از بزرگان و امراء امپراطوری بود توسط مینورسکی با عبارت "Lord High Justice" ترجمه شده است. این مقام از جمله بر کلیه دادگاههای شرع نظارت داشت. دیوان وی همچنین دیوان استیناف سرتاسر امپراطوری محسوب می‌شد و شکایات علیه بالاترین مقامات محلی و مرکزی را رسیدگی می‌کرد.

بی تردید جوانی و سعه صدر ابوالفتح خان یا ماهیت حکومت کریم خان وکیل که هرگز خود را شاه نخواند - سبب شد تا بلندپروازی‌های مدعیان متعدد جانشینی را در درون خاندان و طایفه ختنی کند.

طی سه سال، سه مدعی دست به خوینی ترین اقدامات برای تصاحب قدرت دست زدند. این سه تن عبارت بودند از صادق خان و زکی خان^{۵۶۳} که به ترتیب برادر تنی و ناتنی از مادر شاه فقید بودند و همچنین علیمراد خان که همزمان داماد نفر اول و خواهرزاده دومی محسوب می‌شد. این مدعیان مشروعیت خود را نه فقط ناشی از موقوفیت‌های نظامی در کنار کریم خان می‌دانستند، بلکه دو تن از آنان بر نسبت مادریشان با شاه تأکید داشتند. به واقع اگر چه جامعه قبیله‌ای کرد جامعه‌ای پدرسالار و پدرراستایی بود، اما زنان نیز از جایگاهی برخوردار بودند که به آنان امکان می‌داد - هنگامی که همسر آنان که رئیس طایفه بود فوت می‌کرد - از موضع «مادرسالارانه» اقدام کنند. این سه مدعی هر یک به نوبه خود در رقابت قدرت، حمایت ابوالفتح خان وارث مفروض حکومت، را بهانه قرار دادند.^{۵۶۴}

در مدت سه روزی که از مرگ کریم خان گذشت، برادر ناتنی از مادرش، زکی خان به حذف فیزیکی بیست و سه تن از حامیان اصلی ابوالفتح خان مباررت ورزید.^{۵۶۵} پس از انجام این کشتار بود که زکی خان بالاخره اجازه داد پیکر شاه فقید که همچنان در بستر مرگ باقی مانده بود، به خاک سپرده شود و مراسم ترحیم برگزار گردد.^{۵۶۶}

^{۵۶۳} باید یادآور شد که وی پسرعم و همزمان برادر ناتنی از مادر کریم خان بود. در حقیقت پس از مرگ ایناق خان، بنابر سنت کرد بای آغا مادرش با بداق خان برادر شوهر متوفی اش وصلت کرد. حاصل این ازدواج زکی و اسکندر بود.

^{۵۶۴} دستم الحكماء، صص ۴۲۴ و ۴۲۹-۴۳۴؛ غفاری، صص ۳۷۶-۳۷۸؛ نامی، صص ۲۱۶-۲۱۸؛ شوشتری، تحفه، ص ۱۹۱؛ فرانکلین، مشاهدات، ص ۳۲۵؛ البویه، سفر، ششم، صص ۱۲۵-۱۲۶.

^{۵۶۵} در میان آنان می‌توان از نظر علی خان و سه پسرش، چهار پسر فرمانده مشهور زند شیخ علی خان از جمله کلیعلی خان، و بالاخره سه پسر و یک نوه دیگر فرمانده بزرگ زند محمد خان «بی‌کله» نام برد (نامی، صص ۲۱۸-۲۱۹؛ غفاری، ص ۳۸۲).

^{۵۶۶} غفاری، صص ۳۸۱-۳۸۳؛ نامی، صص ۲۱۶-۲۱۹؛ شریف قاضی آ-ب؛ دستم الحكماء، صص ۴۲۴-۴۲۵.

فردای آن روز شانزدهم صفر، زکی خان ابوالفتح خان را که بیست و چهار ساله بود بر تخت شاهی ایران نشاند. یقیناً شاه جدید نه نبوغ و نه استعداد نظامی پدر را داشت، اما درستی و سخاوتمندی وی سبب شد که در دل مردم جایابد.^{۵۶۷} او که برای رسوم زمانه‌اش بیش از اندازه نرمخو و انسان بود، به ابزاری در دست زکی خان تبدیل شد.

صادق خان زند نیز که از تحرکات زکی خان آگاه شده بود، به نوبه خود سریعاً بصره را به قصد شیراز ترک کرد، تا ادعای خود را تثیت به تاج و تخت ایران به اطلاع دیگران برساند. اما هنوز به دروازه‌های پایتخت نزدیک بود که نیروهایش صحنه را خالی کردند، چرا که زکی خان تهدید کرده بود که خانواده سپاهیان و اموال شان عواقب آن را خواهند پرداخت. پس صادق خان زند به کرمان گریخت.^{۵۶۸} علیمراد خان^{۵۶۹} که تا آن وقت در کنار عمویش زکی خان ایستاده بود، اتحاد خود را زیر پا گذاشت و به نام ابوالفتح خان اصفهان را تصرف کرد.^{۵۷۰}

این وضعیت سبب شد که زکی خان تصمیم گرفت خود به سمت اصفهان حرکت کند و شیراز را به پسر ارشدش بسپارد. زکی خان بر سر راهش تصمیم گرفت که مبلغ شش هزار تومان از ساکنین روستای ایزدخواست (یزدخواست) اخاذی کند و چند تن از آنان را از بالای دیوارهای شهر به پایین پرت کرد. شب

^{۵۶۷} غفاری، صص ۴۶۵-۴۶۶، ۴۷۳؛ نامی، ص ۲۱۹؛ شریف قاضی ۲۲۴ ب؛ پول، مسکوکات، ص ۱۳۲؛ فرانکلین، مشاهدات، صص ۳۲۵-۳۲۶؛ البویه، سفر، ششم، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ نباید فراموش کرد که نامی و غفاری او را فردی دائم الخمر، بوالهوس و بسی بصلاحیت معرفی می‌کنند. درستی سنجی این ادعاهای دشوار می‌باشد چرا که اولی از هماداران دو آتشه صادق خان و دومی هم از طرفداران متعصب علیمراد خان بود. این دو فرمانده زند همانطور که بعداً خواهیم دید ابوالفتح خان را حذف خواهند کرد. در عوض سیاحان اروپایی تصویری ترجیحاً مثبت از این شاهزاده ارائه می‌دهند. درباره جانشینان کریم خان مراجعه شود به: پری [کریم خان]، ص ۲۹۷-۳۰۱؛ پری [سلسله زند]، ص ۹۳.

^{۵۶۸} غفاری، صص ۴۶۹-۴۷۱؛ نامی، صص ۲۱۹-۲۲۱؛ رسم الحکماء، ص ۴۲۶.

^{۵۶۹} باید یادآور شد که علیمراد خان از طایفه هزاره زند بود. غفاری و رسم الحکماء مدعی اند که نام پدرش قیطاس خان بود اما نامی وی را الله مراد خان می‌داند. مادرش خواهر زکی خان بود (غفاری، ص ۴۷۱؛ نامی، ص ۲۲۱).

^{۵۷۰} نامی، صص ۲۲۱-۲۲۴؛ غفاری، صص ۴۶۹-۴۶۶؛ رسم الحکماء، صص ۴۲۵-۴۲۸.

هنگام یکی از فرماندهان سپاه او که ریش‌سفید قبیله کرد مافی بود و از این همه سنگدلی منقلب شده بود، به داخل چادر زکی خان خزید و او را به قتل رسانید. ابوالفتح خان که در این لشکرکشی زند را همراهی می‌کرد از همانجا بازگشت و در تاریخ سوم جمادی‌الثانی ۱۱۹۳ق، رسم‌آخود راشاه خواند.^{۵۷۱}

چند روز بعد، صادق‌خان زند که از مرگ زکی خان آگاه شده بود کرمان را به قصد شیراز ترک کرد و در آنجا برای اثبات وفاداریش به شاه جوان به ظاهر سازی پرداخت. او نیز همچون زکی خان هدفی جز سواعستفاده از ابوالفتح خان برای رسیدن به آرزوهای خویش نداشت. روابط بین این دو پس از چند صباحی به وحامت گروید، زیرا ابوالفتح خان دیگر دخالت‌های روز افزرون عمویش را برنمی‌تایید.

یک ماه بعد، صادق‌خان ابوالفتح خان را عزل و وی را به همراه دو برادرش زندانی کرد و خود در نهم شعبان به تخت سلطنت نشست.^{۵۷۲}

همزمان با این وقایع، علیمرادخان زند موفق شد به جاه طلبی یک مدعی جدید تاج و تخت ایران یعنی ذوالفقارخان (ایرلو) افشار^{۵۷۳} - که برادرکشی و مبارزات طایفه زند هوس شاهی به سرش انداخته بود - پایان بخشد. در این جهت، حاکم کرمانشاه الله‌قلی خان زنگنه به کمک وی شتافت.^{۵۷۴} نباید فراموش کرد که

^{۵۷۱} کوهمرعی، صص ۴۸۷-۴۸۸؛ شیرازی، ص ۱۱؛ غفاری، صص ۴۷۷-۴۸۲؛ نامی، صص ۲۲۴-۲۲۸؛ شریف قاضی ۲۲۴ ب؛ رسم‌الحكما، ص ۴۲۹؛ پول، مسکوکات، ص ۱۳۲.

^{۵۷۲} قابل توجه است که غفاری اشتباهًا این تاریخ را برای رسیدن صادق‌خان ارائه می‌دهد. شیرازی، صص ۱۱-۱۲؛ غفاری، صص ۴۸۳-۴۸۶؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ کوهمرعی، صص ۳۴۶، ۴۹۴؛ نامی، صص ۲۳۱-۲۳۴؛ رسم‌الحكما، ص ۴۳۴؛ واخ، مکاتبات بغداد، دوم، ۲۴ اکتبر ۱۷۸۱م.

همچنان که دیدیم (یادداشت ۵۵۳) وقایع نگاران طوفدار صادق‌خان، مانند نامی، ابوالفتح خان را همچون یک دائم‌الخمر بی‌مسئولیت نشان داده‌اند تا توجیه کنند که چون صادق‌خان از هیچ طریق تنوانته بود عادت شرابخواری وی را ترک دهد مجبور به عزل وی گردید. در واقع او نیز به یقین به همان اندازه اکثر پادشاهان ایران به شراب و هوسبازی علاقه داشته است و نه بیشتر.

^{۵۷۳} وی حاکم خمسه بود.
^{۵۷۴} غفاری، صص ۴۸۶-۴۹۵؛ شیرازی، ص ۱۳؛ شریف قاضی ۲۲۴ ب-۲۲۵ آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۱۹؛

ذوالقارخان افشار، علیمرادخان زند و خسرو دوم به اتفاق در حمله به عثمانی در سال ۱۱۹۱ق، شرکت داشتند.^{۵۷۵} لشکریان علیمرادخان در نبردی خوین در محدوده قلمرو، بر سپاه خان افشار فائق آمدند. خان افشار کشته شد و متعدد شاهزادگان زنگنه به اسارت درآمد.^{۵۷۶} در میان همراهان علیمرادخان نام فرزند ارشد خسرو دوم، خان احمدخان به چشم می‌خورد، او نیز از سال ۱۱۸۰ق، از طرف پدر به عنوان گروگان به نزد کریم خان در اصفهان فرستاده شده بود.^{۵۷۷}

علیمرادخان با شنیدن خبر عزل ابوالفتح خان الدعايش را برای تاج و تخت علنی ساخت. در راه بازگشت خان فاتح فرستاده‌ای به سنه اعزام داشت و از خسرو دوم دعوت کرد که اردوگاه در ابهر به وی ملحق شود. در اواسط ماه رمضان، خسرو دوم به همراه بزرگان و مقامات شاهزاده‌نشین و نیرویی متشكل از دو تا سه‌هزار سرباز به دیدار علیمرادخان رفت.^{۵۷۸} در دو فرسنگی اردوگاه، علیمرادخان به استقبال خسرو دوم آمد.

خسرو دوم پس از آنکه علیمرادخان را از اتحاد خود مطمئن ساخت، نظر مساعد وی را برای عفو و آزادی الله قلی خان زنگنه که مجازات مرگ در انتظارش بود جلب نمود و خان زنگنه بار دیگر به حکومت کرمانشاه دست یافت.^{۵۷۹}

با استفاده از غیبت علی مرادخان، صادق خان فرزند ارشدش جعفرخان^{۵۸۰} را به فرماندهی عراق عجم و حکومت اصفهان منصوب کرده بود. هنگامی که

.۱۷-۱۶ صص اسماعیل، .۱۳۳ صفحه ۵۷۵ رک.

.۵۷۶ ۲۲۵ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ غفاری، صص ۴۹۱-۴۹۶؛ نامی، صص ۲۴۸-۲۳۱؛ شیرازی، ص ۶۳؛ البویه، سفر، ششم، صص ۱۴۵-۱۴۷.

.۵۷۷ رک: صفحه ۱۲۱.

.۵۷۸ مستوره (تاریخ، ص ۱۲۰) نقل می‌کند که خسرو دوم توسط هزار و پانصد نفر همراهی می‌شد.

.۵۷۹ شریف قاضی، ص ۲۲۵ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۰؛ مستوره، ص ۲۱۳؛ اسماعیل، ص ۱۷؛ غفاری، صص ۴۹۷، ۹۶؛ به اشتباه آزادسازی علی قلی خان را به هدایت خان حاکم گیلان نسبت می‌دهد. در حالیکه هدایت خان خود قتل ذوالقارخان را توصیه کرده بود.

.۵۸۰ مادر علی مرادخان پس از مرگ شوهر او لش قیطاس خان با پسر عمومیش صادق خان زند وصلت کرد که حاصل آن (محمد) جعفرخان بود علیمرادخان و جعفرخان برادران ناتی از مادر بودند (غفاری، ص ۴۷؛ نامی، ص ۲۲۱).

علی مرادخان و متخدانش از جمله خسرو دوم به اصفهان نزدیک شدند،
جعفرخان ترجیح داد شهر را رها کند و به شیراز پناهنده شود.^{۵۸۱}
علیمرادخان به همراه جمع متخدانش زمستان سال ۱۹۴۱ق، را در اصفهان
گذراند. با پیوستن تعداد روزافزوں مقامات ایالات مرکزی، غربی و جنوبی ایران
به جمع حامیان علی مرادخان، او در آخرین روز همان سال تاج سلطنت بر سر
نهاد. این مراسم موجب شد که جشن نوروز نیز فوق العاده پرشکوه برگزار گردد و
تعداد زیادی از بیگلریگی‌های ایالات نظامی مرزی، حاکمان و فرماندهان نظامی
جهت ادائی احترام به علی مرادخان حضور یابند.^{۵۸۲} چنین شد که دو تن از اقوام
نزدیک کریم خان که با وفاداری به آرمان او در تحکیم و تفویق اقتدار زندیه نقش
ایفا کرده بودند، به سبب اختلاف عمیقشان، با دستان خود، گوراین سلسله را
کنندند.

شورش جدید محمدرشیدیگ وکیل

خسرو دوم با پیوستن به جناح علیمرادخان و همراهی وی تا اصفهان، رای
خود خطیر غیبی سس طولانی را در کردستان اردهان ایجاد کرده بود. او قبل از
عزیمت نیابت سلطنت شاهزاده‌نشین را به عمویش کهرادخان^{۵۸۳} سپرده بود، در
حالی که محمدرشیدیگ همچنان وظائف وکیل را انجام می‌داد. پس از شش ماه
که از غیبت والی گذشت، محمدرشیدیگ که در گذشته نیز به وی خیانت کرده
بود، موفق شد همه مقامات و بزرگان حکومت از جمله اربابان بانه و اورامان را
علیه وی بشوراند.^{۵۸۴}

بدین ترتیب هیئتی متشكل از بزرگان و مردم عادی به ریاست وکیل در بهار
همان سال به اصفهان رفته و عزل خسرو دوم را خواستار شدند. خسرو دوم در
طول اقامتش در اصفهان مورد الطاف کامل شاه جدید زند قرار داشت. او در

.۵۸۱ شریف قاضی ۲۲۵ ب؛ غفاری، ص ۴۵۸؛ نای، صص ۲۲۳-۲۳۴؛ شیرازی، صص ۱۳-۱۴.

.۵۸۲ غفاری، صص ۵۱۸-۵۲۰؛ شریف قاضی ۲۲۵ ب؛ رسم الحكماء، ص ۴۳۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۰؛ اسماعیل، ص ۱۷.

.۵۸۳ پسر سیحان وردی خان والی.

.۵۸۴ شریف قاضی ۲۲۶ آ؛ اسماعیل، ص ۱۷؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۰.

مجالس سلطنتی جای خاص داشت و علیمرادخان وی را با احترام «خان بابا» می‌نامید. با این وجود قدرت و فرهمندی وی باعث نگرانی علیمرادخان بود، لذا این شاه از این فرصت بهره جست و او را عزل و کهزادخان را به جانشینی خسرو دوم منصوب کرد.^{۵۸۵} کریم خان زند نیز همین معامله را با خسرو دوم کرده بود. از آنجاکه دیگر علیمرادخان به یک تهدید واقعی تبدیل شده بود، صادق خان یکی دیگر از فرزندانش، علی نقی خان را به فرماندهی لشکر فارس گمارد، تا عراق عجم را فتح کند. سپاه علی نقی خان پس از فتح نخستین هدف که شهر یزد بود، به همراه متحدان خود از ایالات جنوب شرقی، کرمان، بلوچستان و سیستان به سمت اصفهان به راه افتاد.^{۵۸۶}

علیمرادخان محمد ظاهر خان زند^{۵۸۷} و متحد جدید محمد رشید بیگ^{۵۸۸} را مأمور دفاع از اصفهان کرد. در کوشک زرد روستای مرزی استان فارس، سپاهیان متخاصم تن به نبرد دادند که به پیروزی جناح صادق خان ختم شد. محمد ظاهر خان و هم پیمانانش به اصفهان عقب نشینی کردند. محمد رشید بیگ و سپاهش تا سنه عقب نشستند که حکومت کهزادخان را مستقر کنند. با شنیدن خبر این شکست، بخش اعظم قوای علیمرادخان از اردوگاههای خود گریختند. علیمرادخان هم که با سپاهی اندک مانده بود، ناچار به همدان پناه برد و اصفهان بدون کوچکترین مقاومتی تسليم علی نقی خان شد.^{۵۸۹} خسرو دوم با استفاده از سردرگمی این اوضاع، با برادرش رضاقلی خان،

۵۸۵ یک خط ناخوانا.

۵۸۶-۶۵ نباید فراموش کرد که غفاری هیچ اشاره‌ای به غزل خسرو دوم نمی‌کند.

۵۸۷-۵۲۰ غفاری، صص ۴۸۹، ۴۷۶، ۳۷۴.

۵۸۸ عموزاده علیمرادخان که مادرش خواهر زکی خان بود (غفاری، صص ۴۸۹، ۴۷۶، ۳۷۴).

۵۸۹ غفاری، صص ۵۲۹-۵۳۰؛ شریف قاضی آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۰، اسماعیل، ص ۱۷.

۵۹۰ غفاری، صص ۵۳۶-۵۲۲؛ نامی، صص ۲۳۶-۲۳۴؛ شریف قاضی ۲۲۶ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۰؛ اسماعیل، ص ۱۷.

در این رقابت بین دو مدعی زند، قابل توجه است که غفاری به طرفداری از علیمرادخان و نامی هم به هوای خواهی صادق خان می‌پردازند.

۵۹۱ غفاری، صص ۵۳۶-۵۳۵؛ نامی، صص ۲۳۴-۲۳۵؛ شیرازی، ص ۱۵؛ الیویه، سفر، ششم، ص ۱۵۲.

فرزندش خان احمدخان و طرفدارانشان بی‌درنگ اصفهان را به مقصد کردستان اردا ان ترک کرد (شعبان ۱۱۹۴ق). ده روز پس از بازگشت محمدرشیدبیگ، خبر ورود خسرو دوم به اسفندآباد در سنه پیچید. کهزادخان فقط اسماً والی بود، به اتفاق سایر مقامات به کوهستان‌های اورامان گریختند. صبح روز بعد، خسرو دوم وارد مرکز حکومت شد و اعلام کرد تمامی امرا و مقاماتی را که به وی پویندند عفو خواهد کرد و بدین ترتیب بخشش و گذشت را نماد کردار خود قرار داد.^{۵۹۱}

پس از فرصتی سه روزه و جمع‌آوری سربازان کافی، خسرو دوم به تعقیب فراریان که در پایگلان در حدود بیست فرسنگی سنه اردوزده بودند پرداخت. با رسیدن سربازان والی، فراریان اموال و تجهیزات خود را رها کردند و گریختند. کهزادخان، محمدرشیدبیگ و سایر بزرگان از جمله میرزا یوسف و میرزا احمد، پسران میرزا عبدالله وزیر به محمودپاشا بابان در شهرزور پناهنده شدند.^{۵۹۲}

اندک زمانی پس از تصاحب قدرت توسط خسرو دوم، دو برادر محمودپاشا بابان، یعنی عمربیگ و محمدپاشای نایبنا به والی پناه بردن. محمودپاشا با برقراری روابط حسنی با والی، مذاکراتی را آغاز کرد تا برادرانش را با کهزادخان میادله کند. شاهزاده بابان بکر آقا نماینده خود را به سنه فرستاد، در حالیکه نماینده والی آقامحمد بروجردی به قلعه چوالان اعزام گردید و مبالغه پناهندگان عملی شد. خسرو دوم چون همیشه به عهد خود وفا می‌نمود مسئولیت‌های مهمی به کهزادخان واگذار کرد. اما برادران بابان سرنوشت دیگری داشتند و به محض ورود به شهرزور، محمدپاشا فرمان قتل شان را صادر کرد.^{۵۹۳}

علی‌رغم انتشار خبر شکست و فرار نیروهای علیمرادخان در رویارویی با لشکریان صادق‌خان، اما بخش عمدایی از حاکمان و رؤسای قبایل عراق عجم به وی وفادار ماندند.

.۵۹۱ اسماعیل، ص ۱۷؛ شریف قاضی ۲۲۶ ب؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۱؛ مستوره، ص ۲۱۷.

.۵۹۲ شریف قاضی ۲۲۶ ب؛ اسماعیل، ص ۱۷؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۱.

.۵۹۳ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۲؛ مستوره، ص ۲۱۸-۲۱۹؛ مصنف، ص ۳۶؛ ریچ، دوایت، یکم، ص ۳۸۶؛ امین، اماراة، صص ۹۵-۹۶.

در میان آنان نام الله قلی خان زنگنه بیکلربیگی کرمانشاه به چشم می خورد که سپاه قادرتمند ایالتی را برای کمک به وی آماده کرد.^{۵۹۴}

هنگامی که علیمرادخان به سوی قلعه همدان به راه افتاد، تا آنجا را به مقر خود تبدیل کند، با درهای بسته رو برو شد. حاکم قلعه که به جناح رقیب پیوسته بود، از ورود وی ممانعت کرد. اما پس از چند روز مقابله، مقاومت در هم شکست و تسليم فرمانروای زند شد. علیمرادخان پس از قتل حاکم، عموزاده خود را به جای وی نشاند.^{۵۹۵}

علیمرادخان از پایگاه جدیدش در همدان به بازسازی سپاهیان پرداخت. حاکمان و فرماندهان نظامی و مقامات مهم برای تجدید پیمان به نزد وی شتافتند.^{۵۹۶}

علیمرادخان که عملأ وقت لازم برای برکناری خسرو دوم از طریق عملیات نظامی را نداشت، موقعتاً با وی آشتبی کرد و او را به عنوان والی کردستان ارلان پذیرفت.^{۵۹۷} در واقع چون از سلط خود بر ایالات غربی اطمینان پیدا کرده بود، دیگر مصلحت نمی دانست که وقت بیشتری صرف آن مناطق کند. اکنون می بایست به کمک اصفهان بشتابد و پیش روی نیروهای علی نقی خان در خاک عراق عجم را متوقف سازد.^{۵۹۸} حاصل این واقعه لغو اتحاد میان محمد رشید بیگ، میرزا الحمد و میرزا یوسف از خانواده وزیر بود. این دو ترجیح دادند نزد والی بازگردند، در حالیکه محمد رشید بیگ و متحداش که در شهر زور بودند، احساس امنیت نمی کردند، بنابر این زیر چتر حمایت حاکم بغداد رفتند و به لطف او صاحب املاک و روستاهایی در ایالت کرد زهاب شدند. با گذشت زمان، سایر هم پیمانان محمد رشید بیگ به کردستان ارلان بازگشتند و مورد عفو قرار گرفتند. خود وی نیز یک سالی در آنجا ماند تا بالاخره با نیروهایش به

^{۵۹۴} غفاری، صص ۵۳۶-۵۳۸.

^{۵۹۵} غفاری، صص ۵۳۸-۵۴۳؛ الیویه، مفر، ششم، صص ۱۵۰-۱۵۲.

^{۵۹۶} غفاری، صص ۵۴۳-۵۴۴؛ نامی، ص ۲۳۶.

^{۵۹۷} شریف قاضی، ۲۲۷؛ غفاری، صص ۵۴۳-۵۴۴.

^{۵۹۸} غفاری، ص ۵۴۴؛ نامی، ص ۲۳۶؛ الیویه، مفر، ششم، ص ۱۵۲.

علیمرادخان زند پناه برد، در حالیکه تعدادی از اعضای خانواده‌اش تا سه سال دیگر در اردلان اقامت داشتند.^{۵۹۹}

پیروزی علیمرادخان بر صادق‌خان زند

پس از هزیمت ارتش علیمرادخان و عقب‌نشینی به همدان، علی‌نقی‌خان پای در اصفهان بی‌دفاع گذاشت. او به جای بهره‌گیری از اوضاع، در تعقیب رقیب تردید به خرج داد. پس از بیست و دو روز جنس‌فایاکوبی، وقتی تصمیم گرفت که به سمت همدان حرکت کند، دیگر هیچ امیازی بر حروف نداشت.^{۶۰۰} در گلپایگان میان دو لشکر نبرد درگرفت. علیمرادخان که فرucht یافت تا نیروهایش را سازماندهی کند، شکست سنگینی به علی‌نقی‌خان تحمیل کرد و او را وادانش به شیراز عقب‌نشینی کند. روز ۲۹ شوال ۱۱۹۴ق، علیمرادخان وارد اصفهان شد.^{۶۰۱} او ماه‌های زمستان را به بازسازی نظام اداری و آماده‌سازی سپاهیانش - علیه پدرزنش صادق‌خان که قرار بود پس از جشن‌های نوروزی صورت گیرد - پرداخت. اکثر حاکمان حتی آنان که صحنه‌های نبرد را خالی کرده بودند، بی‌درنگ نیروهایشان را برای علیمرادخان فرستادند. این بار او بود که با پنجاه‌هزار سرباز به سوی فارس راهی شد و شهر را محاصره کرد (۸ جمادی الاول ۱۱۹۵ق). محاصره پایتخت زند نه ماه طول کشید که طی آن طرفین به نبردهای متعددی تن دادند.^{۶۰۲} در میان متحдан قابل اعتماد علیمرادخان، نام محمد رشیدیگ و سپاهش به چشم می‌خورد که پس از ترک حمایت حاکم بغداد به فرمانروای زند پناه آورده بودند.^{۶۰۳}

۵۹۹ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۲؛ مستوره، ص ۲۱۹؛ شریف قاضی ۲۲۷ آ.
۶۰۰ غر نامی، ص ۲۲۶؛ غفاری، صص ۵۴۷-۵۴۵؛ شیرازی، صص ۱۵-۱۶.
۶۰۱ غفاری، صص ۵۴۸-۵۴۰؛ نامی، ص ۲۲۶.
۶۰۲ غفاری، صص ۵۸۰-۵۸۴؛ نامی، صص ۲۳۶-۲۳۸؛ شیرازی، ص ۱۸؛ کوهمرعی، ص ۳۴۶؛ واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، بیست نوامبر ۱۷۸۱م؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۵۳-۱۵۸.
به گفته کوهمرعی، ارتش علیمرادخان متشکل از شصت هزار سرباز بود در حالیکه الیویه تعداد آنان را هفتاد هزار ذکر کرده است.
۶۰۳ غفاری، صص ۵۹۹-۵۰۰.

محاصره شهر منجر به گرسنگی محصورین قلعه شد و بخشی از جمعیت که از اوضاع خسته شده بودند، به تدریج با فرارسیدن فصل سرما، از صادق‌خان روی گردانند. سرانجام روز ۱۸ ربیع‌الاول ۱۹۶ق، شیراز در پی خیانت‌هایی تسليم شد. صادق‌خان و نزدیکانش هم که در قلعه سنگر گرفته بودند، پس از چند روز مقاومت به ناچار تسليم شدند.^{۶۰۴}

صادق‌خان و تمامی پسران بالغش به استثنای جعفرخان بلافضلله به دست جlad سپرده شدند، در حالیکه به آنان تأمین داده شده بودگه جان سالم بدر خواهند برد.^{۶۰۵}

علیمرادخان فرمان داد که ابوالفتح‌خان و دو برادرش کوادشوند، تا برای همیشه پسران کریم‌خان زند از تاج و تخت ایران دور گردند.^{۶۰۶} اما جعفرخان جان سالم بدر برد، چراکه طی محاصره شیراز علیمرادخان با او - که توسط پدرش صادق‌خان برای سرکوب شورشیان به کهکیلویه اعتزام شده بود - مذاکرات محروم‌های انجام داده بود. بنابر این بی‌دلیل نبود که به‌هنگام بازگشت به‌جای کمک به پدر و محاصره‌شده‌گان، به اردوگاه علیمرادخان پیوست. نباید فراموش کرد که علیمرادخان برادر ناتنی وی از طرف مادر بود.^{۶۰۷} علیمرادخان، اولین شخصیت جدید ایران‌زمین پس از سپردن حکومت فارس به یکی از عموزادگان و انتساب حاکمان محلی - لر، کهکیلویه و ایالات ساحلی خلیج فارس، - به اصفهان بازگشت که دوباره پایتخت شده بود؛ تا بر سه سال جنگ داخلی و

^{۶۰۴} غفاری، صص ۶۱۱-۶۱۵، ۶۲۱-۶۲۶؛ نامی، صص ۲۲۸-۲۲۸؛ شیرازی، ص ۱۹؛ کوهمرعی، ص ۳۴۷؛ رستم‌الحكما، صص ۴۳۸-۴۳۹؛ البویه، سفر، ششم، صص ۱۵۹-۱۶۱.

رستم‌الحكما رؤسای قبیله آق اولی را که مسئول دفاع از یکی از برج‌های شیراز بودند عامل این خیانت‌ها می‌داند.

^{۶۰۵} این اقدام بدست اکبرخان زند پسر زکی‌خان فرمانده علیمرادخان صورت گرفت. اما علیمرادخان که از خود اکبرخان نگران شده بود دستور قتل وی را هم داد (نامی، صص ۲۴۲-۲۴۳؛ غفاری، صص ۶۲۲-۶۲۶؛ کوهمرعی، ص ۳۴۷).

^{۶۰۶} نامی، ص ۲۴۳؛ غفاری، صص ۶۲۵-۶۲۶؛ کوهمرعی، ص ۳۴۷؛ واخ، مکابیات کنسولی بغداد، دوم، نامه‌های مورخ ۲۴ اکتبر ۱۷۸۱م و ۱۱ ژوئن ۱۷۸۲م؛ البویه، سفر، ششم، ص ۱۶۳.

^{۶۰۷} غفاری، صص ۵۶۵-۵۶۶، ۵۷۲-۵۷۹؛ شیرازی، ص ۱۸.

هرج و مرچ نقطه پایانی بگذارد.^{۶۰۸}

برای قدردانی از خدمات و نیز شکننده‌تر کردن حکومت خسرو دوم، علیمرادخان مناطق غنی جوانزو و پلنگان را به محمدرشیدبیگ اعطا کرد. این عمل به مذاق والی چندان خوش نیامد. بنابراین نامه‌ای به فرمانروای زند نوشت و او را از خطرات چنین بذل و بخشش‌هایی بر حذر داشت و به او توصیه کرد که چندان به وفاداری محمدرشیدبیگ اعتماد نکند. در واقع محمدرشیدبیگ هنوز هم روابط حسنای با حاکم بغداد داشت که به واسطه آن، برادرزاده‌هایش - که در خدمت حاکم بغداد بودند - در اراضی زهاب مستقر شدند. همچنین خاطرنشان کرد که علی رغم درخواست‌های مکرر از حاکم بغداد، با بازگشت برادرزاده‌هایش موافقت نشده بود. علیمرادخان به محض دریافت نامه، دستور داد محمدرشیدبیگ را زندانی کنند، اگر چه چندی بعد به ناچار وی را آزاد کرد.^{۶۰۹}

خلع خسرو دوم

علیمرادخان که حکومت خود را بر بخش عظیم حکومت کریم خان تحمیل کرده بود، موقع را مناسب دید که خسرو دوم را از تخت فرمانروایی به پایین بکشد.

به واقع علیمرادخان همانند کریم خان در سال‌های نخست حکومتش، نسبت به شاهزاده اردلان بدگمان بود و نتوانسته بود اولویت خصلت صلح طلبی بر جنگجویی را نزد وی درک کند. او به درستی نگران توان شاهزاده در جذب بخش عظیم حاکمان و رؤسای قبایل کرد بود. به همین سبب جعفرخان مأمور شد تا والی را اسیر و برادر کوچکش رضاقلی خان را به جای او منصوب کند. در اوایل تابستان ۱۹۶ق، جعفرخان در رأس لشکری پنج هزار نفره راهی کردستان اردلان

^{۶۰۸} نامی، ص ۲۴۴؛ غفاری، صص ۶۲۹-۶۳۰؛ شیرازی، ص ۲۰؛ کوهمرعی، صص ۳۴۷-۳۴۸.
رسم العکمه، ص ۴۴۰؛ ا.ح.خ، مکاتبات کنسولی بغداد، نامه مورخ ۱۱ آریون ۱۷۸۲م.
شوشتاری (تحفه، ص ۱۹۱) که چندین سال بود در پاشالیک بغداد می‌زیست هنگامی که در زمستان سال ۱۱۹۵ق، از کرمانشاه عبور کرد آنرا ویرانه‌ای بیش نیافت.
^{۶۰۹} مستوره، ص ۲۲۳-۲۲۰؛ شریف قاضی، ص ۲۲۷.

شده.^{۶۱۰}

بنابر برخی منابع، انتصاب رضاقلی خان به جای برادرش (خسرو دوم) به توصیهٔ محمد رشیدبیگ بود، تا بتواند پیوند مستحکم همیشگی بین آن دو را قطع کند.^{۶۱۱}

خسرو دوم که خبر پیشروی نیروهای جعفرخان را شنید، بار دیگر تلاش کرد راه حل مسالمت‌آمیزی بیابد. لذا به همراه بخشی از مقاماتش راهی اصفهان شد. پیش از آن نیز پسر و وارث موردنظرش خان احمدخان را با اطرافیانش به او رامان فرستاد.^{۶۱۲}

رضاقلی خان که در ناحیهٔ اسفندآباد مستقر بود، حکم انتصاب ولایت خود را رد کرد و به خان احمدخان ملحق شد.^{۶۱۳}

چهار روز بعد، جعفرخان وارد پایتخت کردستان ارلان شد و تا چند ماهی آنجا مستقر گردید.^{۶۱۴} وی اگرچه با هیچ مانع و مقاومتی روپرور نشد، اما سنه را تخریب کرد و سربازانش به غارت منطقه و آزار مردم پرداختند.^{۶۱۵}

خبر فجایع جعفرخان و استقرارش در سنه، خان احمدخان را راهی شهرزور و کهزادخان و لطف‌علی خان را راهی کرمانشاه کرد.

^{۶۱۰}. مستوره، ص ۲۲۲-۲۲۳، غفاری، صص ۶۴۹-۶۵۰، مصنف، ص ۶۶-۶۷ و آخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، نامه مورخ ۲۷ اکتبر ۱۷۸۲م.

^{۶۱۱}. مصنف، ص ۶۶؛ فخرالکتاب، ص ۱۰۷؛ مستوره، ص ۲۲۳.

^{۶۱۲}. مستوره، تاریخ، ص ۲۲۳؛ مستوره، ص ۲۲۳؛ مصنف، صص ۶۶-۶۷ در جمع همراهان خسرو دوم، نام محمدآقا پدریزگ مستوره که وظیفه ناظر [خزانه‌دار] را بر عهده داشت به چشم می‌خورد.

^{۶۱۳}. مستوره، تاریخ، ص ۲۲۳؛ غفاری، صص ۶۵۰-۶۵۱، جالب توجه است که غفاری روایتی متفاوت از وقایع را ذکر می‌کند. به ادعای وی، رضاقلی خان که گروگان صادق خان در شیراز بود، با جامه افتخار و حکم انتصاب به مقام والی به کردستان ارلان اعزام می‌شود. غفاری تصریح می‌دارد که رضاقلی خان با برادرش اختلاف داشتند. منابع محلی این روایت را خلاف واقع می‌دانند. به واقع در تمام طول مدت حکومت خسرو دوم، دوستی و وفاداری دو برادر مورد تأکید قرار گرفته است.

^{۶۱۴}. مستوره، تاریخ، ص ۲۲۳؛ مستوره، ص ۲۲۴؛ مصنف، ص ۶۷

رضاقلی خان نیز به نوبه خود عازم ارومیه گشت، تا از امامقلی خان افشار^{۶۱۶} کمک بخواهد. اما امامقلی خان خود مدعی تاج و تخت ایران بود، پیشاپیش سپاهی پنج الی شش هزار نفره راهی سنه شد، تا جعفرخان را به نبرد بطلبد. آنها هنوز به پایتخت ارдلان نرسیده بودند که جعفرخان فرار را بر قرار ترجیح داد؛ ولی خان افشار به تعقیب وی پرداخت.^{۶۱۷}

سپس رضاقلی خان وارد سنه شد، تا حکومت را برای خسرو دوم حفظ نماید (واخر پاییز ۱۱۹۶ق). تنها هفده روز از بعدست گرفتن قدرت توسط رضاقلی خان گذشته بود که کهزادخان، لطفعلی خان و محمدرشیدیگ بالشکر کرمانشاه جلوی دروازه‌های سنه مستقر شدند، تا به وی اعلام جنگ کنند. رضاقلی خان در جریان نبرد با تیر یکی از نزدیکان محمدرشیدیگ مجرح گشت و به گروس گریخت، تا اندک زمانی بعد در همانجا چشم فرویندد.^{۶۱۸}

نیابت حکومت خان احمدخان

کمتر از شش ماه از عزیمت خسرو دوم به اصفهان گذشته بود که خبر مرگ رضاقلی خان و غصب حکومت کردستان ارдلان توسط کهزادخان و لطفعلی خان به علی مرادخان رسید. او که تا آنروز خسرو دوم را نادیده گرفته بود، مجبور به تغییر استراتژی خود شد. پس او را به حضور پذیرفت، جامه

۶۱۶. پسر ارشد رضاقلی خان افشار ارومیه‌ای که در زمان حکومت کریم خان به عنوان گروگان همراه دو برادرش چندین سال در شیراز زیست. در سال ۱۸۶ق، شاه زند وی را به جای پدرش به عنوان بیگلربیگی ارومیه منصوب کرد (نیکیتین، افشاریه، صص ۷۸-۷۹؛ وstem الحکمة، ص ۳۲۵).

۶۱۷. مستوره، تاریخ، صص ۱۲۴-۱۲۵؛ اسماعیلی، ص ۱۷؛ مصنف، ص ۷؛ نیکیتین، افشاریه، صص ۷۸-۷۹؛ غفاری، صص ۶۵۰-۶۵۲؛ نامی، صص ۲۴۵-۲۴۶.

باید خاطر نشان ساخت که نه غفاری و نه نامی از عقب‌نشینی جعفرخان سخنی نمی‌گویند. به گفته نامی، جعفرخان که اردوی خود را در سنه مستقر کرده بود باعث نگرانی علیمرادخان شد که بهانه‌ای پیدا کرد او را به اصفهان احضار کند. وقایع نگران زند به شورش امامقلی خان نیز اشاره‌ای نمی‌کنند. امامقلی خان بعدها در نبردی علیه امیراصلان خان افشار و خوانین دنبلي، نجف قلی و احمد متخدان علیمرادخان، در سال ۱۹۷ق، کشته شد.

۶۱۸. مستوره، تاریخ، ص ۱۲۴؛ مستوره، ص ۲۲۵؛ مصنف، ص ۵۷؛ اسماعیلی، ص ۱۷.

افتخار بر تن کرد و حکم والی را اعطاء نمود. در این میان چون از احتمال انتقام خسرو دوم بیم داشت و از شکنندگی اتحادها در غرب و شمال کشور آگاه بود، وی را در اصفهان نزد خود نگاه داشت و پسر ارشد خسرو دوم خان احمدخان را برای نیابت حکومت اعزام داشت.^{۶۱۹}

در زمستان سال ۱۱۹۷ق، خان احمدخان وارد پایتخت شد، او مورد استقبال مقامات شاهزاده‌نشین، همچنین کهزادخان و لطفعلی‌خان که به وی قول وفاداری دادند قرار گرفت.^{۶۲۰}

از وقایع مهم نیابت حکومت خان احمدخان که حاقد یک سال و نیم طول کشید، یکی پناهندگی شاهزاده محمود پاشا بابان به کردستان اردهان و دیگری لشکرکشی تنبیه‌ی جدید جعفرخان بود. به واقع شاهزاده‌نشین از امکانات مالی برای پرداخت مالیات‌های درخواستی علیمرادخان محروم بود. از سال ۱۱۹۴ق، تلاش‌های مختلف برای خلع خسرو دوم، نفاق‌های داخلی و لشکرکشی جعفرخان کشور را تضعیف، مردم را پراکنده و اقتصاد را بیمار کرده بود. اما در سال ۱۱۹۸ق، علیمرادخان که در اوج لشکرکشی علیه آ GAM محمدخان قاجار بود و به مبالغ هنگفتی برای تأمین مالی نیاز داشت، شروع به سختگیری کرد و جعفرخان را مأموریت داد، مالیات‌ها را اخذ کند و مردم را مجازات کند.^{۶۲۱}

سرکوب چنان خشنوت‌بار بود که مردم مجبور به فرار به شهر زور شدند. هنگامی که نقل فجایع به گوش علیمرادخان رسید، بلا فاصله جعفرخان را به مقر خود در تهران احضار کرد و بالاخره اجازه داد خسرو دوم به کشورش باز گردد.

.۶۱۹ مستوره، صص ۲۲۵-۲۲۶؛ مصنف، ص ۶۷؛ اسماعیل، ص ۱۷.

قابل ذکر است که این بخش از وقایع در دست نوشته مستوره آمده است اما در نسخه انتشار یافته توسط آزادپور به چشم نمی‌خورد.

.۶۲۰ مستوره، ص ۲۲۶؛ مصنف، ص ۶۷ به گفته اسماعیل (ص ۱۷) غصب قدرت توسط کهزادخان و لطفعلی‌خان پیست و دو روز طول کشید.

.۶۲۱ مستوره، ص ۲۲۶؛ مصنف، ص ۶۸؛ اسماعیل، ص ۱۷.

این وقایع در حالی که در دست نوشته مستوره آمده‌اند، در نسخه انتشار یافته توسط آزادپور به چشم نمی‌خورند.

(ذوالحجه ۱۱۹۸ق).^{۶۲۲} جعفرخان اردلان در مدت اقامتش در کردستان اردلان با دختر محمد طاهر سلطان، خواهرزاده علیمراد سلطان حاکم اورامان وصلت کرده بود.^{۶۲۳}

ظهور حکومت قاجار و مرگ علی مرادخان زند

آخرین ماههای حکومت علیمرادخان شاهد ظهور اقتدار قاجار بود. به واقع آغامحمدخان قاجار از سردرگمی پس از مرگ کریم خان زند در سال ۱۱۹۳ق، بهره گرفت و به بهانه شکار از شیراز خارج شد و موفق گردید به مازندران بگریزد. طی چهار سال بعد، او کوشید قدرت خود را درون طایفه‌اش یعنی آقیونلو به کرسی نشاند، ایالات مازندران و استرآباد را - که حاکمانش از حدود پنجاه سال قبل از تبره دولو بودند - تحت کنترل خود درآورد.^{۶۲۴} او با آگاهی براینکه کلید تخت و تاج همانا اتحاد طایفة قاجار است، تمام تلاشش را به کار گرفت، تا بر روحیه «انتقامجویی» و نفاق - که سالیان سال گریبان این طایفة را گرفته بود - نقطه پایانی بگذارد.^{۶۲۵}

^{۶۲۲} مستوره، صص ۲۲۶-۲۲۷؛ مصنف، ص ۶۸؛ اسماعیل، صص ۱۷-۱۸؛ شریف قاضی ۲۲۷ ب.

^{۶۲۳} سلطانی، ایلات، ص ۴۱.

نخستین همسر دختر محمد طاهر سلطان، شاهزاده محمود پاشا بابان (۱۱۹۲-۱۱۹۷ق) بود که بر شهرزور فرمان می‌راند. در سال ۱۱۹۷ق، شاهزاده بابان به همراه پسرانش به ایران پناهنده شد. وی علی‌رغم خدمانی که به علیمرادخان کرد مورد بدگمانی وی قرار گرفت تا آنجا که به بندق‌خان مکری، حاکم موروشی کردستان مکری دستور داد که او را حذف کند. شاهزاده محمود پاشا در ماه جمادی الاول سال ۱۱۹۸ق، بدقتل رسید (الکرکوكلی، ص ۱۷۸؛ امین، امارة، ص ۹۶؛ الغضوی، ششم، صص ۹۰-۹۳؛ نامی، صص ۲۳۰-۲۳۱؛ غفاری، صص ۶۵۰-۶۵۱، ۶۵۶-۶۵۴؛ و آخ، مکاتبات بغداد، دوم، ۳۰ ژوئن ۱۷۸۳م).

^{۶۲۴} باید بادآور شد که دسته دولو به شاخه یونخاری باش یعنی شاخه رقیب آشافه باش که دسته قیونلو از آن منشعب می‌شد تعلق داشت.

^{۶۲۵} غفاری، صص ۵۰۰-۵۰۳، ۵۰۷-۵۱۷، ۵۱۷-۵۰۷، ۵۱۷-۶۶۹، ۶۶۹-۶۷۰؛ نامی، صص ۲۴۶-۲۴۷، ۲۱۰؛ هدایت، نهم، ص ۱۶۶؛ الیویه، سفو، ششم، صص ۱۶۶، ۱۷۳-۱۷۲؛ ابراهیم‌نژاد، حکومت، صص ۱۶۶-۱۶۲؛ سلسله قاجار، صص ۱۱۶-۱۱۴.

در سال ۱۱۹۷ق، خان اخته^{۶۲۶}، نامی که پس از اخته شدن وی در شش سالگی اعصابی قبیله بر روی نهاده بودند، به محاصره قلعه تهران، مقر پیشین قراولان زنده بود. برای تمامی ایالات ساحلی دریای خزر اقدام کرد که با شکست روبرو شد. تهدید قاجار دیگر قابل چشم پوشی نبود و باید سریعاً پاسخ داده می شد. پس شیخ ویس خان^{۶۲۷} فرزند بزرگ علیمرادخان به فرماندهی کل قشون منصوب گشت و سال بعد به مازندران اعزام شد، تا شکست هنگینی را به آغامحمدخان تحمیل کند. خان قاجار ناچار تا استرآباد عقب نشست.

در پی این پیروزی، علیمرادخان شخصاً با شصت هزار سپاهی به تهران رفت و از آنجا نیروهای جدیدی برای محاصره استرآباد به فرماندهی عموزاده اش ظاهرخان اعزام داشت. اما ظاهرخان اشتباه تاکتیکی بزرگی مرتکب شد و در مورد کترل راههای ارتباطی با مازندران کوتاهی کرد. لذا قحطی بر محاصره کنندگان سایه افکند و آنان را پراکنده نمود. هنگام گریز، فرمانده زند و تعدادی از افرادش به اسارت یموت ها در آمدند و پس از تحویل به آغامحمدخان قاجار، بی درنگ به قتل رسیدند. این شکست باعث دستپاچگی شد و نیروهای شیخ ویس خان را چنان پراکنده کرد که وی به ناچار فتوحات را رها کرد و به تهران عقب نشینی کرد. علیمرادخان که بسیار خشمگین شده بود، تعدادی از

آغامحمدخان فرزند ارشد در میان ده فرزند محمدحسن خان بود. پس از وی بر ترتیب رضاقلی، حسین قلی (در سال ۱۱۹۱ق، به قتل رسید)، مرتضی قلی، مصطفی قلی، جعفرقلی، مهدی قلی و عباس قلی (در خردسالگی در گذشت) قرار می گرفتند. حسین قلی خان تنها برادر تنی وی بود. بنابر توضیحات ابراهیم نژاد ([حکومت]، ص ۱۶۵) این برادری (آغامحمدخان و برادرانش) که حاصل نسبت های مختلف از طرف مادری بود بذر نفاق و رقات بین برادران برای رسیدن به قدرت را در بر داشت.

^{۶۲۶} بامداد، شرح رجال، سوم، ص ۲۴۷.
^{۶۲۷} او فرزند ارشد میان ده پسر علیمرادخان بود که در آن هنگام حدوداً بیست سال داشت. وی در سال ۱۲۰۱ به دستور عمومیش جعفرقلی خان زند کور شد (غفاری، صص ۶۹۲ و ۷۴۵).

^{۶۲۸} غفاری، صص ۶۷۵-۶۷۷؛ نامی، ص ۴۲۸؛ شیرازی، ص ۲۱؛ واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، نامه های مورخ ۳۰ روزنامه ۱۷۸۳م و ۹ زانویه ۱۷۸۵م؛ و.ا.خ. مکاتبات سیاسی پادس، هشتم، ۲۸ ب (نامه های فری یر دو سووبوف مورخ ۵ دسامبر ۱۷۸۵م)؛ فری یر دو سووبوف، خاطرات، یکم، صص ۲۹۱-۲۹۰؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۷۰-۱۷۲، ملکم، تاریخ، دوم، ص ۱۶۷.

حسرو دوم ملقب به بزرگ... ۱۹۳

افسران فراری را به تیغ جlad سپرد.^{۶۲۹}

در این مدت جعفرخان با نیروهایش به خمسمه اعزام شده بود، تا مراقب استان هم‌جوار یعنی آذربایجان باشد. هنگامی که خبر شکست‌های ارتش زند و تشدید وضعیت بیماری علیمرادخان - که به استقسه دچار بود - به جعفرخان رسید، ^{۶۳۰} فوراً به سمت اصفهان به راه افتاد.

علیمرادخان علی‌رغم تأکید اطباء و سرمای زستان تصمیم گرفت، جلوی پیشروی برادر ناتنی - مادری - را بگیرد که مدت‌های باعث نگرانی وی شده بود. پس برای دفاع از پایتخت شتافت، اما در راه در روستای ^{موارجه}_{نحوه} خورت در هشت فرسنگی اصفهان، در روز اول ربیع‌الثانی سال ۱۱۹۹ق، بناهه قولی برازیر بیماری و به قولی به زهرسم درگذشت.^{۶۳۱} او علی‌رغم مستی مکرر و بیماریش^{۶۳۲}، فرمانروایی

۶۲۹ غفاری، صص ۶۸۲-۶۷۸؛ نامی، صص ۲۴۹-۲۵۱؛ شیرازی، صص ۲۱-۲۳؛ و. اخ، مکاتبات سیاسی پارس، هشتم، آ-۳۰-۳۱ ب.

(نامه فری بردو سووبف مورخ ۱۷۸۵دسامبر ۱۷۸۱م)؛ و. اخ، مکاتبات کسویی بصره، ۳۰ زوئن ۱۷۸۳م؛ البویه سفر، ششم، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ مالکم تاریخ، دوم، صص ۱۶۷-۱۶۸. شهادت کنت فری بردو سووبف که همزمان با این وقایع در اصفهان بسر می‌برد بسیار جالب است. علیمرادخان در تاریخ ۲۴ زوئن ۱۷۸۵م اصفهان را به قصد تهران ترک کرد و چهارم سپتامبر نیز فری بردو سووبف به وی ملحق شد.

۶۳۰ غفاری، ص ۶۸۶؛ نامی، صص ۲۵۷-۲۵۵؛ شیرازی، صص ۲۱، ۲۳؛ فری بردو سووبف، خاطرات، یکم، ص ۲۹۲؛ مالکم، تاریخ، دوم، ص ۱۶۸. ۶۳۱ غفاری، صص ۶۸۳-۶۸۷؛ نامی، صص ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۸؛ شیرازی، ص ۲۳؛ کوهمر عی، صص ۳۴۸-۳۴۹، و. اخ، مکاتبات سیاسی پارس، هشتم آ-۳۲ (نامه فری بردو سووبف به تاریخ ۵ دسامبر ۱۷۸۵م)؛ فری بردو سووبف خاطرات، یکم، صص ۲۹۲-۲۹۰؛ البویه، سفر، ششم، ص ۱۷۵؛ مالکم، تاریخ، دوم، ص ۱۶۸.

نامی مرگ وی را ناشی از صرف غذایی می‌داند که پس از عزیمت به کاشان خوردده بود بی‌آنکه شخص خاصی را متهم کند. کنت فری بردو سووبف که شاهد عینی قضیه بود آورده است که وی پس از خوردن طالبی مسمومی که حاکم جاه طلب اصفهان برای وی فرستاده بود از پای در آمد.

نگارندهان در مورد روز مرگ علیمرادخان اختلاف نظر دارند. کوهمر عی ماه ربیع‌الاول را بدون ذکر روز اعلام کرده است. شیرازی تاریخ آن را ۲۹ صفر و کلانتر و فری بردو سووبف اول ربیع‌الثانی گزارش کرده‌اند. ما تاریخ آخر را انتخاب کرده‌ایم چون منبع آن فری بردو سووبف است که روز ۲۰ آوریل

مورد احترام و رعب‌انگیز بود که سلسله زند را - که به علت جنگ‌های داخلی پس از مرگ کریم‌خان منزوی و مضمحل شده بود - پویایی نوینی بخشید. در مدت حکومت کوتاه سه ساله‌اش، شورش‌ها و تلاش‌ها برای غصب قدرت محدود بود. حتی آغا محمد‌خان بسیار جاه طلب و بی‌صبر هم می‌دانست که برای علمنی کردن ادعای تاج و تخت باید به انتظار مرگ علیمراد‌خان بنشیند. این مرگ چرخشی سرنوشت‌ساز در تاریخ زندیه بود، تا دیگر هیچ‌گاه نتواند کوچکترین نفوذی در شمال اصفهان داشته باشد.

خسرو دوم قدیس: اوج قدرت لشکرکشی فاجعه بار الله قلی خان زنگنه

شش روز پس از مرگ علیمراد‌خان، جعفرخان در اصفهان خود را شاه ایران خواند، اما حکومت وی سریعاً مورد مخالفت آغا محمد‌خان قاجار، الله قلی خان زنگنه و شاهزاده خسرو دوم قرار گرفت که هر یک مدعی تاج و تخت ایران بودند.^{۶۳۳} به واقع حکومت جعفرخان نقطه عطفی در حکومت زندیه بود. وی به همراه پسر و جانشیش لطف‌علی‌خان هرگونه کتrol ایالات شمالی و مرکزی ایران را از دست دادند. کشور دوباره می‌رفت تا قربانی ویرانی یک جنگ داخلی گردد، جنگی که این بار سیزده سال به طول انجامید.^{۶۳۴}

از بهار همان سال (۱۱۹۱ق)، آغا محمد‌خان قاجار از مازندران و الله قلی خان زنگنه از کرمانشاه - که در آنجا حاکم و بیگلربیگی بود - هر یک مقدمات لشکرکشی‌هایی را می‌چیدند که جداگانه قصد انجام آنها را داشتند.

الله قلی خان زنگنه پس از جمع‌آوری سپاهی قدرتمند مستشكل از سی هزار

۱۷۸۵ ام از تهران به اصفهان رسیده بود (کوهمرعی، ص ۳۴۹؛ شیرازی، ص ۲۳؛ کلانتر، ص ۸۳).
 ۶۳۲ علیمراد‌خان فردی دائم‌الخمر بود که از دو سال قبل از مرگش از ناحیه کبد و سپس بیماری آب آوردن رنج می‌برد (غفاری، ص ۶۸۵؛ نامی، ص ۷۲۳؛ شیرازی، ص ۲۱).
 ۶۳۳ غفاری، صص ۶۸۷-۷۰۲؛ دست‌الحکما، ص ۴۵۰؛ پول، مسکوکات، ص ۱۴۰؛ و. اخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۵ می ۱۷۸۵م.
 ۶۳۴ این جنگ داخلی با رسیدن فتحعلی‌شاه قاجار به سلطنت در سال ۱۲۱۲ق پایان یافت.

سریاز از طایفه زنگنه و سایر قبایل کرمانشاه و زهاب^{۶۳۵}، به قصد فتح عراق عجم به راه افتاد.^{۶۳۶}

شوستری که در کرمانشاه به ملاقات وی رفته بود، آورده است که خان زنگنه قدرتمند چندی قبل از لشکرکشی نظم و امنیت را در ایالت‌ش برقرار کرده بود. او که انسانی پر ظرافت و دانشمند بود دو شب در هفته را با عالملان و ادب‌الاختصاص داده بود.^{۶۳۷}

هنگام اردو در سنقر، گروهی از پیمان‌شکنان از جمله عمو و پسرعموی خسرو دوم، یعنی به ترتیب نظرعلی‌خان و الله‌وردی‌خان و همچنین محمدرشیدیگ و پسرانش به او پیوستند. آنان الله‌قلی‌خان را متفااعد کردند که در وهله اول سنه را تصرف کند. تازه شش ماه از بازگشت خسرو دوم گذشته بود. کشور پس از دو لشکرکشی جعفرخان زند به ویرانه‌ای تبدیل شده بود و سپاهیان بی‌ساز و برج بودند. والی هم از آن دست شاهزادگانی نبود که برای تأمین سپاه دار و ندار کشور را تهی سازد. پس شاهزاده‌نشین هدفی بس آسان می‌نمود. خان زنگنه که خیلی زود فراموش کرده بود که والی جانش رانجات داده و با وساطت در مقابل علیمراد‌خان در سال ۱۹۳۱ق، او را دوباره به قدرت رسانیده بود؛ حدود هزار سرباز در اختیار الله‌وردی‌خان قرار داد و او هم بلافاصله از جاده رمشت روانه سنه شد.^{۶۳۸}

هنگامی که خبر این پیشروی به خسرو دوم رسید، او نیز سربازانش را

در اینجا باید یادآور شد که منطقه کرد زهاب یک ایالت عثمانی بود.^{۶۳۵} و قایع‌نگاران عظمت ارتش الله‌قلی‌خان را متفاوت ذکر کرده‌اند. شریف قاضی (ص ۲۲۸) و اسماعیل (ص ۱۸) آن را مشکل از بیش از دوازده هزار سرباز دانسته‌اند در حالیکه صادق‌الملک (ص ۱۶۰) و فخرالکتاب (ص ۱۶۱) این تعداد را بیست‌هزار، مستوره (ص ۱۲۵) و مصنف (ص ۶۸) سی‌هزار و رست‌الحکما (ص ۴۵۰) پنجاه هزار گزارش کرده‌اند. تخمین مستوره و مصنف به نظر ما موثق‌تر است زیرا در گذشته بارها و بارها شاهد ظرفیت بسیج ارتش‌های بزرگ توسط کرمانشاه بوده‌ایم. شریف قاضی مدعی است که نیروهای افشاریه نیز به الله‌قلی‌خان ملحق شده بودند (شریف قاضی، ۲۲۸).

^{۶۳۶} شوستری، تحفة، صص ۱۷۶-۱۷۷.

^{۶۳۷} مستوره، تاریخ، صص ۱۲۴-۱۲۵؛ مستوره، صص ۲۲۷-۲۲۸؛ شریف قاضی، ۲۲۷-۲۲۸؛ صادق‌الملک، صص ۱۵۹-۱۶۱؛ اسماعیل، ص ۱۸.

فراخواند. محمدآقا خزانه‌دار والی در حاطراتش وقایع را چنین ذکر کرده است: «والی که نمی‌دانست چه تعداد سرباز دارد، مرا در گردنۀ باغان واقع در سه فرسنگی شهر که راه عبور بس باریکی داشت مستقر کرد، تا سربازان را شمارش کنم. من توانستم هفت‌صد و چهل سوار را که همگی از بهترین قبایل و خانواده‌های کردستان بودند شمارش کنم. هنگامی که این اطلاعات را به والی تقدیم کردم، او با اعتقاد محکم این آیه‌قرآن کریم^{۶۳۹} را برای من خواند: شاهزاده همانجا سربازانش را به هفت گروه صدسواره تقسیم کرد و فرماندهی هر یک را به یکی از پسرانش سپرد^{۶۴۰} و خود فرماندهی چهل نفر باقیمانده را بر عهده گرفت.

ما به سمت سفر حرکت کردیم. پسر ارشد وی، خان احمدخان و میرزا یوسف^{۶۴۱} به عنوان پیش‌قاول اعزام شدند.^{۶۴۲} پیش‌قاولان شب هنگام در امیرآباد واقع در شمال بیله‌ور اقدام به نبرد کردند. علی‌رغم نسبت یک به ده، خان احمدخان و میرزا یوسف، شکستی سنگین را به پسرعموی والی تحمیل کردند و ارتش دشمن را از هم پاشیدند. این پیروزی انگیزه‌ای برای نیروهای خسرو دوم شد تا به‌سوی سفر پیش روی کنند.^{۶۴۳} صبح فردای آن روز، الله‌قلی خان زنگنه

۶۳۹ آیه ۲۴۹، سوره بقره (قرآن کریم، ترجمه ژاک برک).

۶۴۰ هفت پسر وی عبارت بودند از: خان احمدخان، امیراصلان‌خان، خان محمدخان، شیرمحمدخان، امان‌الله‌خان، ذوالفقارخان و سلیمان‌خان (مردوخ، تاریخ، جدول تبارشناختی خاندان اردلان؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۲).

۶۴۱ میرزا یوسف پسر وزیر میرزا عبدالله و برادر میرزا‌الحمد بود. در نسخه منتشره حدیقه ناصریه توکلی نکته‌ای از قلم افتاده است. بجای «میرزا یوسف پسر وزیر میرزا عبدالله» عبارت «وزیر میرزا عبدالله» به چشم می‌خورد. این در حالی است که وزیر میرزا عبدالله مدت‌ها بود که رخ در خاک کشیده بود. مصنف و فخرالکتاب اماً به درستی «میرزا یوسف» آورده‌اند. باید یادآور شد که در سال ۱۹۴ آق، میرزا یوسف علیه والی قیام کرده بود (مصنف، ص ۵۶؛ فخرالکتاب، ص ۱۶۱).

۶۴۲ صادق‌الملک، صص ۱۶۱-۱۶۰.

شریف قاضی (ب) و مستوره (চ ۲۲۸-۲۲۷؛ ۲۲۸-۲۲۷) ارتش خسرو دوم را هفت‌صد نفر و اسماعیل (চ ۱۸) هفت‌صد و پنجاه نفر ذکر کرده‌اند.

۶۴۳ مستوره، تاریخ، صص ۱۲۵-۱۲۸؛ مستوره، صص ۲۲۸-۲۲۷؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۱؛ شریف قاضی ب؛ اسماعیل، ص ۱۸؛ مصنف، ص ۶۹.

دو هزار سرباز به فرماندهی برادرزاده‌هایش خانلرخان و بیگلرخان و نیز محمد رشید بیگ اعزام داشت، تا به مقابله ارتش خسرو دوم تحت فرمان سه فرزندش، خان احمدخان، امیر اصلاحخان و خان محمد بروند. حاصل این نبرد دوم پیش قراولان باز هم پیروزی والی بود. لشکر دشمن نه فقط کشته و مجروح بسیار داد، بلکه بخشی از سربازانش هم به خسرو دوم پیوستند.^{۶۴۴}

هنگامی که خبر شکست دوم به اللهقلی خان زنگنه رسید، فریاد خشمگی را در پشت این متن نمایم. فریاد خشمگی این است: «هر کسی که خسرو دوم را ببرتری تعداد نفرات و تجهیزاتش اطمینان داشت، تصمیم گرفت خود شخصاً پاسخ دشمن را بدهد. مگر همو تبود که بالحنی تحقیرآمیز به ارتش خسرو دوم اشاره کرده و گفته بود: «کرمانشاه هر روز بیشتر از سربازان این ارتش فقط زائران را پذیرا می شود». در دو فرسنگی سنقر، نزدیکی روستای ده شیخ، نبرد میان لشکریان متخاصم در گرفت. والی نیروها ایش را به سه قسمت متساوی تقسیم کرد و فرماندهی یکی را خود بر عهده گرفت و دو دیگر را به پسرش خان احمدخان و عمویش لطفعلی خان سپرد.

آنان در ستون‌های متشكل بیش از هزار سرباز هر کدام، به لشکریان دشمن حمله‌ور شدند. خان احمدخان از جناح راست، لطفعلی خان از جناح چپ و والی از مرکز، بدین ترتیب آنان را در هم کوییدند.^{۶۴۵}

اللهقلی خان نیز به چنگ جلوه دار شخصی والی، میرزا بیگ کلهر اسیر شد. او به طمع پاداشی چشمگیر سر خان زنگنه را با شمشیرش از تن جدا کرد و به زیر پای اسب والی انداخت. ^{۶۴۶} بی مناسبت نیست به مبدأ این شمشیر اشاره شود. به واقع در

۶۴۴. صادق‌الملک، ص ۱۶۲؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۲۵-۱۲۸؛ مستوره، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ شریف قاضی ب.^{۶۴۵}

مستوره به اشتباه به جای محمد رشید بیگ از میرزا یوسف پسر میرزا عبدالله وزیر نام می‌برد.

۶۴۵. اسماعیل، ص ۱۸؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۳۰-۱۲۹؛ مستوره، ص ۲۲۸-۲۳۱؛ صادق‌الملک، صص ۱۶۲-۱۶۳؛ شریف قاضی آ؛ مصنف، صص ۶۹-۷۰.

۶۴۶. مستوره، تاریخ، صص ۱۳۰-۱۳۱؛ مستوره، ص ۲۳۲؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۳؛ اسماعیل، ص ۱۸؛ فخرالکتاب، صص ۱۶۲-۱۶۳؛ شریف قاضی آ؛ مصنف، ص ۷۰؛ غفاری، ص ۷۰؛ رستم‌الحكما، ص ۴۵۰؛ و. اخ. مکاتبات کشولی بصره، ۱۷۸۵ می ۱۷۸۵.

میان اموالی که چند روز قبل از این واقعه از کاروانیان ضبط شده بود، سه چمدان متعلق به کنت فری یر دو سووبف به چشم می خورد که به عنوان فرستاده پادشاه فرانسه در دربار زند اقامت داشت. این فرانسوی ماجرا را چنین تعریف می کند: «در چمدان هایم، تفنگ های شکاری و طبانچه های مزین نقره ای، لباس رسمی و شمشیر وجود داشت که دسته آن بسیار زیبا کار شده و از اکالیل طلا بود. آلو کلوکان (الله قلی خان) مجهر به تسلیحاتم، بر آن شد که بیش از حد به دشمن نزدیک شود و به نبرد پردازد، اما دشمن که او را از اسب به پایین کشیده بود، شمشیر مرا از چنگش بیرون کشید و با آن سرش را از تخت جدا کرد». ^{۶۴۷}

این عمل، خسرو دوم را شدیداً آزرده خاطر کرد تا آنجا که میرزا بیگ کلهر را مورد شماتت قرار داد. پس او را گفت که کشن بزرگان، او را بزرگ نخواهد کرد و اینکه گرچه اقدام وی را مجازاتی مشابه می بایست، حال جانش را مصون می دارد، اما از تمام مشاغل عزلش می کند.

والی از اسب به پایین آمد، سر بریده را از زمین برداشت و دستور داد پیکر را نیز برای وی بیاورند، تا مراسم ترحیم شایسته شکست خورده کان را ترتیب دهند. ^{۶۴۸}

این شکست و مرگ الله قلی خان سبب شد تا لشکریانش و جانشین او تمام توپخانه و تجهیزات خود را رها کنند تا به دست فاتحان افتد. ^{۶۴۹}

۶۴۷. فری یر دو سووبف، خاطرات، دوم، ص ۴۷؛ و.اخ، مکاتبات کنسولی بغداد، ۲۵ می ۱۷۸۵. کنت فری یر دو سووبف آخرین ماههای سلطنت علیمرادخان و نخستین ماههای حکومت جعفرخان را در دربار زند اقامت داشت. مراسلات او با کنسول فرانسه، روسو، درباره محتویات چمدان هایش بحث انگیز گردید. به گفته روسو، خان زنگنه پرداخت ۹۶۰ سکه باین تسلیحات را پیشنهاد کرده بود. در جریان ماه اوت سال ۱۷۸۵م، فری یر دو سووبف قبل از ترک دائمی ایران در کمانشاه توافق کرده بود تا تسلیحات اش را از حاجی علیخان پس بگیرد (و.اخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۹۲۱-۲۲۰)، ۶ (۱۷۸۵م، ۱۷۸۵ ژانویه ۱۷۸۵م)، ۶ (۱۷۸۵م، ۱۷۸۵ آوریل ۱۷۸۵م) و ۶ (۱۷۸۵م، ۱۷۸۵ آوریل ۱۷۸۵م)؛ فری یر دو سووبف، خاطرات، دوم، ص ۴۷.

۶۴۸. مستوره، تاریخ، صص ۱۳۱-۱۳۰؛ مستوره، ص ۲۳۲؛ اسماعیل، ص ۱۸؛ فخرالکتاب، صص ۱۶۳-۱۶۲.

۶۴۹. اسماعیل، ص ۱۸؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۴؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۱؛ شریف قاضی ۲۲۹ ب؛ مصنف،

سپس خسرو دوم در حالی که تنها خزانه‌دارش محمدآقا او را همراهی می‌کرد، پای به سراپرده‌الله قلی خان گذاشت. محمدآقا این وقایع را چنین نقل می‌کند: «من به سمت اتاق پشتی سراپرده رفتم و در آنجا چندین چمدان را دیدم. داخل یکی از آنها صندوقچه‌ای یافتم که بلا فاصله نزد خسرو دوم که بر بالشی تکیه زده بود بردم. با مشاهده من پرسید: «چه هدیه‌ای از آسمان برای من به ارمغان آورده‌ای؟ من صندوقچه را برابر زمین نهادم و قصد شکستن قفل را کردم. اما والی مرا متوقف کرد، از همیانش کیسه حاوی مهر خود را بیرون آورد و کلیدی را که درون آن بود بهسوی من دراز کرد. چون کلید به راحتی صندوقچه را گشود، والی شگفت‌زده گفت: «سبحان الله! ببینید پیروزی تاکجا با هاست که حتی کلیدهایمان هم قفل‌هایشان را می‌گشایند!» صندوقچه مملو از سنگ‌های قیمتی و جواهرات بود. او صندوقچه را روی زمین خالی کرد و بانوک شمشیرش انگشتی فیروزه را برداشت و به انگشت کرد. سپس رو به من کرد و گفت: «زنان این گنجینه‌ها را دوست دارند. تمام اینها را به عنوان سوغات به بانوان و دوشیزگان خانواده‌ات اهدا کن». این گنجینه‌ها بیش از پنجاه هزار تومان ارزش داشت.^{۶۵۰}

پس از دو سه روز استراحت قوا، خسرو دوم بدون اتلاف وقت بیشتر راهی محاصره کرمانشاه، سرکوب شورش‌ها و استقرار صلح در آن ایالت شد. در فاصله یک ایستگاه تا کرمانشاه، حاج علیخان زنگنه عمومی الله قلی خان و نایب‌الحکومت ایالت با هدایایی شایسته به استقبال وی آمد. سپس والی در میان استقبالی پرشور وارد شهر شد و تمام اموال و ثروت الله قلی خان از جمله گله‌های متعددش به وی اهداء شد. علی‌رغم اصرار وزیرانش میرزا‌الحمد^{۶۵۱}، والی فقط اسب و سراپرده الله قلی خان را برای خود نگاه داشت و غنائم را تماماً و به نسبت مساوی میان نیروهایش و خانواده قربانیان نبرد تقسیم کرد.

صص ۷۱-۷۰.

^{۶۵۰} صادق‌الملک، صص ۱۶۳-۱۶۴.

^{۶۵۱} باید خاطر نشان ساخت که میرزا‌الحمد در سال ۱۱۹۴ق. به والی خیانت کرده بود (رک: ص ۱۵۳). پس از آتشی او وظیفه وزیر شاهزاده‌نشین را بر عهده داشت.

غناهم این پیروزی چشمگیر بود، اجازه دادند فقط ارتش والی تجهیز گردد، بلکه اقتصاد بیمارکشور را تکانی تازه دهد و مردم را که در پی وقایع پنج سال آخر فقیر شده بودند، به مال و منالی برسند. او با این کار نشان داد که گام برداشتن در جهت رونق شاهزاده‌نشین با قناعت شخصی والی هیچگونه مغایرتی ندارد.^{۶۵۲} خسرو دوم سپس طی حکمی حاجی علی خان را حاکم و بیگلریگی کرمانشاه نامید و جبه بیگلریگی را به وی اعطا کرد. در این میان، نواحی سنقر و دینور را که به طورستی بخشی از ایالت محسوب می‌شدند از آنجا جدا و به شاهزاده‌نشین خود ضمیمه کرد و از میان افسرانی که در رکابش خوش درخشیده بودند، حاکمانی را برای این مناطق منصوب نمود. نواحی اسدآباد^{۶۵۳} و تویسرکان^{۶۵۴} هم که به تصرف الله قلی خان در آمده بودند می‌شد.^{۶۵۵} یکی از اسیرانی که به حضور والی آوردنده، محمد رشید بیگ بود. خسرو دوم خطاب به وی گفت: «وکیل، به نصایح یک دوست گوش سپار. شلغم و بلغور کردستان مرغوب‌تر از غذاهای رنگارنگ کرمانشاه هستند. طبیعت تو همانا

^{۶۵۲} مستوره، تاریخ، ص ۱۳۱؛ مستوره، صص ۲۳۳-۲۳۲؛ اسماعیل، ص ۱۸؛ صادق‌الملک، صص ۱۶۴-۱۶۵؛ فخرالکتاب، ص ۱۶۵؛ شریف قاضی ۲۲۹ ب؛ مصنف، ص ۷۱. در سال ۱۳۰۹، صادق‌الملک ارزش این غناهم را معادل چهار کروز (هر کروز برابر نیم میلیون تومان بود) تخمین می‌زد. فخرالکتاب نیز آن را تأیید می‌کند (صادق‌الملک، صص ۱۶۵-۱۶۴؛ فخرالکتاب، ص ۱۶۵).^{۶۵۳} یکی از سه ناحیه اصلی ایالت همدان واقع در جنوب غربی آن که از شمال به قروه (کردستان ارلان)، از شمال شرقی به بهار، از جنوب شرقی به تویسرکان، از جنوب به کنگاور و از غرب به سقز محدود می‌گردد. مرکز آن به همین نام در پنجاه و چهار کیلومتری شهر همدان در جاده کرمانشاه قرار دارد. این ناحیه عمدتاً زراعی می‌باشد (رزم‌آرا، فرهنگ، پنجم، صص ۱۱-۱۰).^{۶۵۴} در گذشته یکی از سه منطقه یکی از ایالات عراق عجم بنام ثلاث بود (ثلاث به عربی یعنی عدد سه که نشانگر تویسرکان، ملایر و نهاؤند بود). تویسرکان (که بدوان از دو منطقه مسکونی توی و سرکان تشکیل می‌شد) از شمال به کوه الوند، از شمال شرقی به اسدآباد، از شرق به ملایر، از جنوب به نهاؤند و از غرب کنگاور (در کرمانشاه محدود می‌گردد). جمعیت آن عمدتاً کشاورز و دامدار است. زنان به بافت قالی برای صادرات اشتغال دارند (رزم‌آرا، فرهنگ، پنجم، صص ۹۸-۹۹). رک: یاماگوشی، روایط، نقشه‌های صص ۱۷۲-۱۷۳.^{۶۵۵} مستوره، تاریخ، ص ۱۳۱؛ مستوره، صص ۲۳۳-۲۳۴؛ اسماعیل، صص ۱۹-۱۸، مصنف، ص ۷۲

شورش و خیانت کردن است. گرچه می‌دانم که عوض نخواهی شد، اما ترا عفو می‌کنم».^{۶۵۶}

سپس فرمان داد او را آزاد کنند و اموال ضبط شده‌اش را به وی بازگرداند.^{۶۵۷} وی حتی احمدبیگ پسر محمدرشیدبیگ را به حکومت سنقر منصوب نمود. این شورش محمدرشیدبیگ پنج سال به طول انجامیده بود.^{۶۵۸}

دیگر اسیر مشهور قیصرخان رئیس طایفه کلیایی بود. وزیر میرزا محمد پس از آنکه دستور داد ریشش را برداشتند، وی را فرد والی فرستاد، او را نیز مشمول الطاف خود قرارداد و آزاد ساخت.^{۶۵۹} در پی این پیروزی فتحنامه‌هایی در سرتاسر کشور توزیع شد. حاکمان، اربابان و سایر مقامات ایالات همدان، و قلمرو گروس به حضور خسرو دوم شرفیاب شدند و تجدید پیمان کردند^{۶۶۰} و سپاه والی به بیش از بیست هزار سرباز بالغ گردید که یازده هزار تن از آنان از قبایل مختلف وند یعنی همان عوامل تشکیل دهنده ارتش علیم رادخان زند بودند.

این موقوفیت سرآغاز یک سری پیروزی و فتوحات خسرو دوم بود که می‌رفت، تا آن رونق و جایگاه والایی را - که پس از شکست خان احمدخان اول در سال ۱۰۴۶ق و تقسیم حکومت پس از عهدنامه زهاب که دو سال قبل به امضاء رسید - که از این سرزمین رخت بر بسته بود، به شاهزاده‌نشینی و به طور کلی به اکراد بازگرداند. حاصل این وقایع بازیابی هویت فراموش شده کرد، رونق مجدد ادبیات، خواه خودانگیخته خواه سفارشی و نیز مکتب تاریخ‌نگاری کرد بود.

مهدی‌بیگ شفاقی که از شعرای مشهور این دوران و از اطرافیان والی بود، روایت نبرد علیه الله قلی خان زنگنه را به روال شاهنامه به نظم درآورد. چون خانواده شفاقی دیگر به کردی تکلم نمی‌کرد، این قصیده به فارسی نگاشته شد.^{۶۶۱}

^{۶۵۶}. صادق‌الملک، ص ۱۶۴؛ فخرالکتاب، صص ۱۶۵-۱۶۴.

^{۶۵۷}. بابانی، ص ۵۵؛ شریف قاضی آ. ۲۲۷. ^{۶۵۸}. مصنف، ص ۷۱.

^{۶۵۹}. مصنف، ص ۷۲؛ غفاری، صص ۷۰۲-۷۰۱.

^{۶۶۰}. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۱؛ مستوره، صص ۲۳۴-۲۳۳؛ شریف قاضی، ۲۲۹؛ اسماعیل ۱۹.

^{۶۶۱}. مستوره، تاریخ، صص ۱۲۵-۱۲۰؛ یادداشت ناشر؛ فخرالکتاب، صص ۴۹۸-۵۰۰. یادداشت ناشر. مهدی‌بیگ از تیره اسرابلوی شفاقی از منطقه سراب و گرم‌رود بود. او خدمت خود را نزد خداداد خان

نخستین لشکرکشی آغامحمدخان قاجار به عراق عجم

هنگامی که خبر مرگ علیمرادخان و به قدرت رسیدن جعفرخان زند در کشور پیچید، آغامحمدخان قاجار چهل و سه ساله^{۶۶۲} برای فتح عراق عجم به راه افتاد (بهار ۱۱۹۹ق). به شهادت عینی فرییر دو سووبیف، افسران روسی به فرمان تزارین کاترین دوم - که تمایل داشت تا جنگ‌های داخلی در ایران شعله‌ور باشد، تا گرجستان و فرقه‌زار را ضمیمه خاک خود کند - وی را همراهی می‌کردند.^{۶۶۳} نخستین مرحله تهران، یعنی پیشکراولان زندیه؛ به این علت که شیخ ویس خان توسط عمویش جعفرخان به اصفهان خوانده شده بودم هدفی آسان می‌نمود. اما مردم به شاه و فادر مانندند و از ورود وی به شهر جلوگیری کردند. پس خان اخته بهسوی اصفهان حرکت کرد.^{۶۶۴}

در قم نیروهای اعزامی جعفرخان برای دستگیری آغامحمدخان از نبرد پرهیز کردند و از همانجا بازگشتند. بعد از آنجا نیروهای زند که پر تعدادتر هم بودند به فرماندهی احمدخان افغان^{۶۶۵} در کاشان متظر او بودند. در سه فرستگی شهر، نبردی میان دو لشکر رخ داد که فاتح آن آغامحمدخان و متخدانش از جمله

دنبلی بیگلریگی تبریز آغاز کرد و سپس عازم گروس و بعد هم راهی سنه شد. وی در سال ۱۲۱۴ق درگذشت. رقات و خصوصت میان دو طایفه کرد شاققی و دنبلی چنان بود که ادبی چون عبدالزالزاق بیگ دنبلی توانایی‌های ادبی مهدی بیگ را نادیده گرفته و وی را متهم کرد که شعر مذاхی می‌سراید. مگر دنبل خود غیر از این کرد؟ همین نقاط ضعف بود که پیروزی اتحاد سه گانه شاققی، دنبلی و افسار علیه فتحعلی شاه ناممکن گردد (رک: پی نویس؛ دنبلی، تجربات، یکم، ص ۲۶۱).

متن کامل این قصیده توسط ناشران مستوره، تاریخ و گاهشمار فخرالکتاب و نیز بابا مردوخ، تاریخ، سوم صص ۲۶۳-۲۶۵، ارائه شده است).

او راسی سال بیشتر تح溟ین زد (بامداد، شرح رجال، سوم، صص ۲۴۷-۲۴۶؛ هدایت، نهم، ص ۶۸۵ ابراهیم‌نژاد، حکومت، ص ۱۶۴).^{۶۶۶}

فرییر دو سووبیف، خاطرات، یکم، صص ۲۹۰-۲۹۶، ۲۹۷-۲۹۸.

غفاری، صص ۶۹۶-۶۹۱؛ نامی، صص ۲۶۳-۲۶۰؛ کوهمرعی، صص ۳۴۸-۳۴۹؛ شیرازی، صص ۲۴-۲۵؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۲؛ و آخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، آ(۱۷۸۵می ۲۵).

پسر آزادخان افغان.^{۶۶۷}

علیخان ایرلو افشار حاکم خمسه بودند (بهار ۱۱۹۹ق/۱۵ آوریل ۱۷۸۵م) ^{۶۶۶}.
جعفرخان پس از شکست فرماندهاش، ناچار با گنجینه سلطنتی به شیراز که
امن تر به نظر می‌رسید گریخت. آغامحمدخان تابستان آن سال وارد اصفهان شد،
نیروهایش به غارت و تخریب این شهر که یکی از بزرگترین و غنی‌ترین شهرهای
کشور بود پرداختند. او چهل روز در آنجا اقامت گزید، طی این مدت حملات
همه جانبه‌ای توسط قوای کمکی ازیک - که از سمرقد آمده بودند - متحдан
جعفرخان یعنی عبدالله خان بختیاری و برخی از اؤسای قبایل محلی را سرکوب
کردند.

او پس از سرکوب بختیاری‌ها و به قتل رساندن رئیس‌شان، همان حاکمی را که
در زمان حکومت علیمرادخان بر اصفهان حکم می‌راند و پس از مرگ
علیمرادخان خود را شاه خوانده بود و به فرمان جعفرخان به زندان افتاده بود
مجددأ به این مقام گمارد.^{۶۶۷} آغامحمدخان پس از برقراری امنیت در این ایالت
استراتژیکی، به سوی همدان حرکت کرد، تا خسرو دوم را که نقل پیروزیش بر
الله‌قلی خان و فرمانروایی مجدد او بر ایالت کرمانشاه و قلمروش در سرتاسر
کشور پیچیده بود گوشمالی دهد. والی که به جعفرخان به‌هنگام به قدرت
رسیدنش وقوعی ننهاده بود و همین رفتار را نیز با آغامحمدخان روا داشته بود،
علی‌رغم پیروزی‌های اخیر خان اخته هنوز رقیبی خطرناک برای تاج و تخت

^{۶۶۶} غفاری، صص ۶۹۷-۶۹۶؛ نامی، صص ۲۶۳-۲۶۶؛ رستم‌الحاکم، ص ۴۴۸؛ شیرازی، صص ۲۵-۲۶ و.اخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۲۹ (۱۷۸۵م/۲۵)؛ غفاری محل نبرد را علی‌آباد و نامی نصرآباد ذکر کرده‌اند.

^{۶۶۷} غفاری، صص ۲۷۰-۲۷۱؛ نامی، ص ۲۶۷؛ شیرازی، ص ۲۶-۲۹؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۲؛ فری
بردو سووبوف، خاطرات، یکم، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ و.اخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۲۹ (۱۷۸۵م/۲۵)
و ۲۴۱ ب (۴ اوت ۱۷۸۵)؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۸۴-۱۸۳.
شاهد عینی، فری بردو سووبوف که در آن هنگام در اصفهان بسر می‌برد نقل می‌کند که شهر هیچگاه به
اندازه زمان اشغال آغامحمدخان مورد جنایت قرار نگرفته بود و تعداد زیادی از ازیک‌های تحت فرمان
وی دست به هرگونه وحشیگری زدند. روسو کنسول فرانسه نیز این شهادت را تأیید می‌کند و ذکر
می‌نماید که به درخواست وزیر تزارین، بیست‌هزار سرباز ازیک توسط خان قدهار اعزام شده بودند.

ایران محسوب می شد.^{۶۶۸}

در راه همدان، قبیله کرد مافی که در اصفهان به آغامحمدخان ملحق شده بود، پیش از بقیه او را ترک کردند، تابه سرزمین هایشان بازگردند. آنان پس ملحق شدن به قبایلی از کرمانشاه، از نیمه راه بازگشتند تابه آغامحمدخان حمله کنند. پس از رویگردانی این نیروها و شکست آغامحمدخان، تمامی لشکریان عراق عجم، آذربایجان و به دنبال آن لشکریان ازیک که به هنگام فتح اصفهان به خان اخته ملحق شده بودند، او را ترک کردند.^{۶۶۹}

اواسط تابستان هنگامی که آغامحمدخان به همدان وارد شد، همان ارتشی که برایش باقی مانده بود که در آغاز لشکرکشی به مازندران جمع آوری کرده بود.^{۶۷۰} خان قاجار دیگر ابزار لازم را برای از میان برداشتن خسرو دوم که به سبب برتری نظامی، نفوذ و سخاوتمندیش، او را به مرد شماره یک غرب کشور بدل کرده بود، در اختیار نداشت. رؤسای منطقه‌ای که تازه آغامحمدخان را تنها گذاشته بودند، نزد والی شتافتند تابا او تجدید بیعت کنند. در میان آنان نام علیخان ایرلو افسار حاکم قدرتمند خمسه به چشم می خورد. طبق منابع، آغامحمدخان آرام گرفته بود و خسرو دوم هم به احترام یاد پدرش عمدتاً تحریکات وی را نادیده گرفته بود.^{۶۷۱}

^{۶۶۸} غفاری، ص ۷۰۲؛ رسم الحکماء، ص ۴۵۰؛ نامی، ص ۲۷۱؛ شیرازی، صص ۳۰-۲۹؛ الیویه، سفر، ششم، ص ۱۸۴؛ واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۴۱ ب (۴ اوت ۱۷۸۵ م).

^{۶۶۹} نامی، ص ۲۷۵-۲۷۴؛ غفاری، ص ۷۰۲؛ شیرازی، ص ۳۰-۲۹؛ الیویه، سفر، ششم، ص ۱۸۵. قابل ذکر است که هامبلی می نویسد که در همدان «تعدادی از رؤسای کرد و ترک تسليم شدند یا پیمان وفاداری بستند» با آغامحمدخان، که این ادعای همانطور که در بالا ذکر شد خلاف روایات منابع شرقی و غربی می باشد (هامبلی، سلسله قاجار، ص ۱۱۸).

^{۶۷۰} به ادعای نامه بر کنسول روسو، آغامحمدخان در تاریخ ۴ اوت در حوالی همدان بسر می برد (واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۴۱ ب، اسماعیل ۱۹؛ شریف قاضی ۲۳۰؛ مصنف، ص ۷۲؛ غفاری، ص ۷۰۲؛ الیویه (۴ اوت ۱۷۸۵ م)).

^{۶۷۱} یک خط ناخوانا.

[سفر]، ششم، ص ۱۸۵.

مستوره، صادق الملک و شیخ مردوخ هیچ اشاره‌ای به گذر آغامحمدخان از همدان نمی کنند. فخر الكتاب

از اصفهان هم اخبار خوشی به گوش نمی رسد. جعفرخان پس از برقراری امنیت در شیراز و اتحاد با خوانین ایالات جنوبی و رؤسای عرب مناطق ساحلی خلیج فارس، اصفهان را دوباره تصرف کرد و حاکم انتصابی آ GAM محمدخان را به قتل رسانید (محرم ۱۲۰۰).^{۶۷۲} تنها چاره آ GAM محمدخان فتح مجدد تهران بود. پس با نیروهای مازندران و آخرین متحدانش یموت‌ها، شروع به حفر سنگر پیرامون دژ شهر کردند.^{۶۷۳}

پیروزی خسرو دوم بر جعفرخان زند

جهانگیر خسرو پس از به دست گرفتن قدرت در اصفهان دستور داد: به نام وی سکه ضرب و خطبه خوانده شود.^{۶۷۴} مرگ علیمرادخان ایران را در یک بحران سیاسی تازه فرو برد، نامنی عمومی هرگونه عبور و مرور کاروان‌های کالا را برای ماهها و ماهها ناممکن ساخته بود.

در آن هنگام راه‌ها سرتاسر توسط خوانین اصلی کنترل می‌شد، یا آنکه خوانین کهتر عبور و مرور از آن را در جهت منافع خاص شان در اختیار داشتند. بنابر این تنها زائران و چاپاران با قبول خطر غارت شدن از این راه‌ها عبور می‌کردند. بازگشت پیروزمندانه جعفرخان به اصفهان و هزیمت آ GAM محمدخان باعث شد کاروان‌های کالا مجدداً راهی ایالات مختلف ایران و نیز عازم پاشالیک

نقل می‌کنند که والی توسط فرستاده‌اش اعلام بیعت کرده بود که این ادعا را می‌توان رد کرد. باید توجه داشت که نگارنگان و قایع کرد که همگی در زمان حکومت قاجار نگاشته شده‌اند ناچار بودند سیاست وقت را رعایت و از سلسله حاکم به‌نیکی یاد کنند به خصوص آنکه در نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی دو والی با شاهزاده خانم‌های خاندان سلطنتی وصلت کردند. بدیهی است که روابط بین خسرو دوم و آ GAM محمدخان قاجار همیشه بیطرفانه و مطابق واقعیت ذکر نشده است.^{۶۷۵}

غفاری، صص ۷۰۳-۷۰۵؛ نامی، صص ۲۷۱-۲۷۴؛ الیویه، سفر ششم، ص ۱۸۵؛ شیرازی، صص ۳۰-۳۱؛ واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم ۲۴۱ ب (۴ اوت ۱۷۸۵م)، آ(۵) ۲۴۸، ۲۷(۱۷۸۵م) و ۲۵۸.

ژانویه ۱۷۸۶م).

غفاری، ص ۷۰۲؛ نامی، صص ۲۷۴-۲۷۵؛ واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۵۸ ب (۲۷ ژانویه ۱۷۸۶م)؛ مینورسکی، تهران.

پول، مسکوکات، صص ۱۴۱-۱۴۰؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۸۶-۱۸۸.

بغداد گردند. چنین به نظر می‌رسید که همه چیز در جهت منافع فرمانروای جدید زند و استقرار صلح و آرامش در ایران به پیش می‌رفت. او در میان مردمی که وی را وارث مشروع تاج و تخت می‌دانستند محبوب بود، علاوه بر اینکه آنان را زیر فشار مالیات قرار نمی‌داد.^{۶۷۵}

پس جعفرخان توجه خود را به عراق عجم که بخش عمدۀ آن از دستانش خارج شده بود معطوف داشت. از سوی دیگر، خسرو دوم همچنان وقعي به وی نمی‌نهاد. هنگامی که جعفرخان او را به اصفهان احضار نمود، با پاسخ منفی و نه چندان محترمانه والی - که توسط فرستاده‌ای ارسال شده بود - گردید. به‌واقع خسرو دوم همواره مناسباتی دشوار با عموزاده‌های زنده خود داشت. کریم خان و علی‌مراد خان مرتب‌اقدار وی را زیر سؤال برده و به کرات باعث ویرانی و بیچارگی شاهزاده‌نشین شده بودند که آخرین بار نیز به‌دست خود جعفرخان صورت گرفته بود.^{۶۷۶} بدین ترتیب جعفرخان یکی از عموزاده‌ها یا ش اسماعیل خان زند^{۶۷۷} را که بیست‌ساله بود به حکومت همدان گمارد و او را مأمور کرد که عراق عجم و کردستان ارلان را به اطاعت شاه وادرد.

بدین منظور شش هزار سرباز روانه کاشان شدند، هشت هزار نفر دیگر هم در اختیار اسماعیل خان قرار داده شد.^{۶۷۸} او که به تازگی در همدان مستقر شده بود، اتحاد یکی از رؤسای کرد، باقرخان باجلان را با انتصابش به حکومت بجنورد چلب کرد و خود نیز شورش آغاز نمود و مدعی تاج و تخت ایران گردید. چنین به‌نظر می‌رسد که علت تغییر موضع اسماعیل خان این بوده است که جعفرخان بلافاصله پس از به قدرت رسیدن دستور داده بود که با چوب به جان عموزاده‌اش

^{۶۷۵} و.اخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، آ(۱۷۸۵م) ۲۲۹ (۱۷۸۵م)، آ(۱۷۸۵م) ۲۳۳ (۱۷۸۵م)، آ(۱۷۸۵م) ۲۴۳ (۱۷۸۵م) او (۱۷۸۵م) ۲۶ و آ(۱۷۸۵م) ۲۵۸ ب (۱۷۸۶م) ۲۷ ژانویه ۱۷۸۶م؛ الیویه، سفر، ششم، ص ۲۱۳؛ فرانکلین، مشاهدات، ص ۳۴۸-۳۴۹.

^{۶۷۶} مسیح، تاریخ، ص ۱۳۲؛ اسماعیل، ص ۱۹؛ غفاری، ص ۷۰۹.
^{۶۷۷} پسر شجاع الدین و پسر عمومی کریم خان زند بود (نامی، ص ۲۵۹؛ شهاب‌الهی، ص ۲۷۹؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۸۹-۱۹۰).

^{۶۷۸} اسماعیل و قایع نگار سربازان این لشکر را دوازده هزار ذکر کرده است (اسماعیل، ص ۱۹).

بیفتند، تا مبالغ هنگفتی را از وی اخاذی کند. پس از این ماجرا، اسماعیل خان دستور توقيف و غارت تمامی کاروان‌های بزرگ و کوچک را که پس از ماه‌ها فعالیت‌شان را از سر گرفته بودند و کالاها و وجوده هنگفتی را حمل و نقل می‌کردند صادر نمود.

کنسول روسودر گزارشش به ورسای این وقایع را چنین نقل می‌کند: «تمامی اموال این کاروان‌ها چه کالا و چه طلا و نقره حدائق بالغ بر چهل میلیون به پول فرانسه تخمين زده می‌شود که بخش قابل توجه آن در میان نیروهای تحت فرمانش تقسیم شد (...). در کاروانی که از اینجا (از بغداد) به مقصد اصفهان عزیمت کرد و توسط اسماعیل خان غارت گردید، چنین برآورد کردند که اسباب متعلق به اتباع اعلیحضرت بهبهان حدوداً هزار بورس یا یک میلیون فرانک می‌شد؛ برای اموال ارسالی از اینجا، پاشای ما چندین چاپار به ایران اعزام کرده و یکی از آقاها ایش را نیز به حضور جعفرخان فرستاده است، اما باور من این اقدامات حاصلی نخواهد داشت، چرا که این اموال که عمدها پارچه بود، در میان نیروها توزیع شده‌اند».^{۶۷۹}

جعفرخان که نمی‌توانست بیش از این دست روی دست بگذارد، به ناچار تصمیم گرفت علی رغم شرایط اقلیمی و راه‌های فوق العاده نامساعد، شخصاً فرماندهی لشکرکشی تنبیه‌ی علیه عموزاده‌اش را برعهده گیرد. چنین شد که روز ۱۴ صفر ۱۲۰۰ پس از سازماندهی دفاع پایتخت به راه افتاد.^{۶۸۰} سیاح فرانسوی الیویه چنین گزارش کرده است: «ارتش مشکل از حدود بیست هزار سرباز تا امدان (همدان) به سختی و کندی پیش رفت، چرا که سرما بس شدید و روزهای متوالی برف بسیار باریده بود؛ لشکریان با دور شدن از پایتخت ناچار شدند زمین

^{۶۷۹} مستوره، تاریخ، ص ۱۳۲؛ غفاری، صص ۷۰۴، ۷۰۶؛ نامی، ص ۲۵۹؛ شهواری، صص ۲۷۹-۲۸۰؛ شریف قاضی، ۲۳۰ ب؛ شیرازی، صص ۳۲-۳۱؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰، و.ا.خ، مکاتبات کسولی بغداد، دوم، ۲۵۸ ب- ۲۵۹ ب (۱۷۸۶).

^{۶۸۰} مستوره، تاریخ، ص ۱۳۲؛ غفاری، صص ۷۰۶، ۷۰۴؛ شهواری، صص ۲۷۹-۲۸۰؛ شریف قاضی ۲۳۰ ب؛ شیرازی، صص ۳۲-۳۱؛ رسم الحکمه، ص ۴۵۰؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰ و.ا.خ، مکاتبات کسولی بغداد، دوم، ۲۵۹ آ (۱۷۸۶).

را شناسایی کنند و راه عبور از میان این برف بگشایند؛ با تمام این احوال حرکت لشکر منظم بود». ^{۶۸۱}

در کاشان، دوهزار و چهارصد سوار با جلان با مشاهده نیروهای بسیار پرشمار جعفرخان از نبرد امتناع ورزیدند و پراکنده شدند. فرمانده آسان که موفق شد در در مجاور پناه گزیند، فرستادهای نزد اسماعیل خان اعزام داشت. بنابراین اسماعیل خان به همراه لشکر ش که متشكل از دوازده هزار سواره و پیاده بود و به آنها و عده پادشاهی هایی چشمگیر داده بود، همدان را ترک کرد. اما در آن دوران اتحادها بسیار شکننده و بدینهای متقابل بودند. نیروهای اسماعیل خان در بین بجنورد و همدان مشاهده کردند که ارتش مقابل فرار را برقرار ترجیح دادند.

خود او هم که نمی توانست به همدان بازگردد از صحنه گریخت و به محمد حسین خان ^{۶۸۲} حاکم گروس پناهند شد. ^{۶۸۳}
بدین ترتیب همدان در مقابل جعفرخان تسلیم شد. سپس با اتکاء بیست هزار

۶۸۱ الیویه، سفر، ششم، ص ۱۹۱.

رسو شمار سربازان ارتش جعفرخان را چهل هزار ذکر می کند (واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۵۹ آ ۲۷) ژانویه ۱۷۸۶ (م).

۶۸۲ محمد حسین خان پسر محمدمأین خان بود. باید یادآور شد که هر دوی آنان همچون سایر رؤسای قبیله سیاه منصور از متحدان سنتی شاهزادگان ارلان به شمار می رفتند. خواهر او خورشید خانم که در سال ۱۶۴۳ اق، با کریم خان زند و سپس با جعفرخان وصلت کرده بود پس از به قدرت رسیدن علیمرادخان زند به همسری وی در آمد. او یک دختر به نام گوهر تاج بیگم داشت (غفاری، ص ۶۹۲).

۶۸۳ مستوره، تاریخ، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ غفاری، صص ۷۰۷-۷۰۸؛ شهواری، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ الیویه، سفر، ششم، ص ۱۹۱؛ واخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ۲۵۹ آ (آ ۲۷) ژانویه ۱۷۸۶ (م)؛ شیرازی، ص ۳۳.

روایت کوتاه شیرازی نادرست است چراکه وی نقش اول را از آن اسماعیل خان و نه خسرو دوم می داند. علت این امر را می توان در دوری جغرافیایی نگارنده از محل وقایع و اینکه وی روایت اش را بیشتر بر ایالات جنوبی و شرقی متمرکز می دارد دانست. همانطور که قبل اذکر شد، نگارندهان کرد، و قایع نویسان ایرانی و سیاحان اروپایی معاصر خلاف آن را نقل می کنند. از سوی دیگر، همانطور که در ادامه خواهیم دید، در پی این نبرد، اسماعیل خان کنار نشست و به جامه دراویش درآمد که معمولاً فاتحان خلاف آن کنند.

سر بازش و تصرف این شهر استراتژیکی، دو فرستاده از جمله وزیرانش میرزا حسین فراهانی^{۶۸۴} را به سنه اعزام داشت، تا از خسرو دوم بخواهد از یک سو با جعفرخان متحد شود و از سوی دیگر اسماعیل خان را به تحويل دهد. او امیدوار بود که از حمایت و مساعدت پدرزنش که حاکم قدرتمند اورامان و از پیروان والی به شمار می‌آمد بر خوردار گردد.^{۶۸۵} اما خسرو دوم که از تکر و زیر خشمگین گردید، وعده دیدار را در میدان نبرد مقرر کرد. این تصمیم سبب شد بار دیگر میان والی و وکیلش محمد رشیدخان که هواخواه زندیه و طرفدار اتحاد با جعفرخان بود، اختلاف جدیدی بروز نماید. پس وکیل یکبار دیگر در را بهم کویید و رفت تا به فرمانروای زند ملحق شود.^{۶۸۶}

خسرو دوم مقدمات نبرد را تدارک دید. او پس از آنکه متحدانش محمد حسین خان گروسی، علیخان خمسه‌ای و نیز اسماعیل خان زند را فراخواند و دعوت کرد به سپاهیانش ملحق شوند، خود به همراه سه هزار سوار از نیروهای نخبه‌اش در روز بیستم ربیع‌الثانی سال ۱۲۰۰ق راهی سنه شد. در روستای صالح‌آباد، دو الی سه هزار سرباز تحت فرماندهی محمد رشیدخان که به دستور جعفرخان به عنوان پیش‌قرار از اعزام شده بودند، حاضر به نبرد نشدند.^{۶۸۷}

۶۸۴. نام کامل وی میرزا محمد حسین حسینی فراهانی بود. وی که در گذشته وزیر صادق خان زند بود پس از به قدرت رسیدن جعفرخان بهمین مقام منصوب گردید. هم او بود که به میرزا عبدالکریم، یکی از شاگردان نامی، نخستین مکمل تاریخ گیتی‌گشا را سفارش داد. برادرزاده‌اش میرزا عیسی فراهانی که به نام میرزا بزرگ شناخته می‌شد بعدها در قرن نوزدهم میلادی وزیر وارث آینده سلطنت عباس میرزا پسر فتحعلی‌شاه قاجار گردید (غفاری، ص ۶۹۴؛ نامی، صص ۲۷۶-۲۷۸).

۶۸۵. از یک سال پیش، پدر زنیش محمد طاهر سلطان (۱۱۹۹-۱۲۰۷ق) در اورامان حکم می‌راند. این نکته را نیز باید یادآور شد که والی خود گل اندام خانم، خواهر یا دختر رضاسلطان حاکم اورامان طی سال‌های ۱۱۵۹-۱۱۷۰ق، را به همسری برگزیده بود.

۶۸۶. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۳؛ شریف قاضی ۲۳۰ ب - آ؛ الیوه، سفر، ششم، ص ۱۹۱؛ شهواری، صص ۲۸۲-۲۸۵؛ شیرازی، ص ۳۳.

۶۸۷. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۳؛ شریف قاضی ۲۳۱ آ - آ؛ اسماعیل ۱۹؛ الیوه، سفر، ششم، ص ۱۹۱؛ شهواری، صص ۲۸۶-۲۸۵.

جای تأسف دارد که گزارشات احتمالی کنسول روسو که به نقل وقایع می‌پردازند جایی در میان آرشیوها

والی چند روزی را به استراحت گذراند تا حسین خان، علیخان، اسماعیل خان و لشکرهاشان که از اکراد گروس تشکیل می‌شدند و نیز لشکریان افشار و قره‌گزلوهای خمسه که در جمع بالغ بر حدود ده الی دوازده هزار سواره و پیاده می‌شدند، به وی ملحق شوند. حاصل آن‌که در نخستین روز جمادی‌الاول، متحдан در بهار واقع در دو فرسنگی همدان آتش نبرد را شعله‌ور کردند. جعفرخان در خط مقدم بیش از دوهزار پیاده نظام از قبایل ایالات ساحلی را به همراه توپخانه‌شان مستقر کرده و خود نیز سواری اسبی با بقیه نیروها در عقب این خط، بی‌حرکت در انتظار حمله دشمن بود. طی سه روز نخست نبرد، حملات متعدد نیروهای والی هر بار با آتش توپخانه دشمن و تلفات ناشی از آن متوقف می‌شد. اما روز چهارم، متحدان در حمله نهایی خود توانستند به خط آتش دشمن برسند، آن را به عقب برانستند و در نتیجه تمامی توپ‌های دشمن را تصاحب نمایند.^{۶۸۸} در پی این شکست، جعفرخان که با بقیه نیروهایش از آغاز درگیری‌ها پشت توپخانه سنگر گرفته بود، فرمان پاتک را صادر کرد. دو طرف مخاصمه دو ساعت مانده به غروب آفتاب تن به تن با او پردازند.^{۶۸۹} آیینه و قایع را چنین نقل می‌کند: «اما کاسرف (خسرو دوم) و ایسمایل (اسماعیل) موفق شدند در مقابل تمامی حمله‌هایی (حمله‌های جعفرخان) مقاومت کنند و طولی نکشید که وی را عقب راندند: حتی چندبار نزدیک بود به نبرد تن به تن با او پردازند.^{۶۹۰} همزمان، علیخان و محمدحسین خان به جناحین راست و چپ تاختند و هر که را بر سر راهشان دیدند، از پای در آوردند ایرانیان که از هر طرف تحت فشار بودند نیز تسلیم شدند و صحنه نبرد را ترک گفتند. شمار قربانیان آنان بس بسیار بود؛ توپخانه و

نداشته باشند.

^{۶۸۸} مستوره، تاریخ، ص ۱۳۳؛ مستوره ۲۴۰-۲۳۹؛ شریف قاضی ۲۲۲؛ آ. اسماعیل ۱۹؛ آیینه، سفر، ششم،

ص ۹۱؛ غفاری، ص ۷۰۹-۷۱۱؛ شهاوری، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ شیرازی، ص ۳۳.

^{۶۸۹} شریف قاضی ۲۲۲؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۲۳-۱۳۴؛ آ. اسماعیل، ص ۱۹؛ غفاری، ص ۷۱۱.

شهاوری، ص ۲۸۷؛ رسم الحکما، ص ۴۵۰.

^{۶۹۰} به جعفرخان که بس بلند قامت و نیرومند بود لقب «پیل تن» داده بودند (رسم الحکما، ص ۴۳۹).

تجهیزات شان به چنگ کردها افتاد». ^{۶۹۱}

به واقع این نبرد آخر فقط یک ساعت به طول انجامد. از نیروهای جعفرخان نه فقط قربانیان بسیار گرفته شد، بلکه بیش از پانصد فرمانده و بزرگان ایالات جنوبی نیز به اسارت درآمدند. ^{۶۹۲}

با فرار سیدن شب جعفرخان تسليم شد. پس گنجینه سلطنتی را به همراه یک جلد قرآن مجید به وسیله یکی از مجتهدین همدان به حضور خسرو دوم فرستاد و در ازای آن درخواست آزادی خود را کرد. پاسخ خسرو دوم که پیشنهاد صلح را می‌پذیرفت، توسط فرمانده توپخانه جعفرخان که به اثمارت درآمده بود، به وی ارسال شد. والی که به عادات ایلی کرد پاییند بود پذیرفت که او را به همراه سه تن از اعضای خانواده‌اش بنایه انتخاب خودش آزاد سازد. والی حتی نامه‌ای را به مهر خود ممهور کرد و به جعفرخان سپرد که طبق آن، فرمانروای زند تحت حمایت وی قرار دارد، تا بدین ترتیب از عراق عجم در کمال امنیت عبور کند. ^{۶۹۳} چنین شد که در نیمه‌های شب، جعفرخان و سه تن از یارانش از پناهگاه‌اش بیرون آمده و به سمت کوه و دشت گریختند. ^{۶۹۴}

خسرو دوم که همچنان شورمندانه در جستجوی صلح بود، بلاfacile تمامی اسراء را آزاد کرد و حتی پول و آذوقه کافی در اختیارشان گذاشت تا سریعاً به سرزمین‌هایشان باز گرددند. او بر خلاف رسم و رسومات آن دوران، هیچ یک از اعضاء خانواده نزدیک فرماندهان شکست خورده را به گروگان نگرفت. از آنجا که جعفرخان با تسليحات و تجهیزات تسليم شده بود، تمام غنائم و نیز گنجینه

.۶۹۱. الیویه، سفر، ششم، صص ۱۹۱-۱۹۲.

.۶۹۲. شریف قاضی ۲۲۲ ب؛ مستوره، ص ۲۴۰؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۳۴-۱۳۶؛ اسماعیل، ص ۱۹؛

شهرواری، ص ۲۸۷؛ شیرازی، ص ۳۳؛ رستم‌الحكما، ص ۴۵۰؛ مالکم، تاریخ، دوم، ص ۲۱۱.

صادق‌الملک (صص ۱۶۶-۱۶۷) نقل کرده است که نیروهای جعفرخان هزار و سه کشته و هشت‌صد اسیر دادند در حالیکه شمار تلفات و مجروحان نیروهای خسرو دوم بالغ بر سیصد و چهل و چهار تن گردید.

.۶۹۳. اسماعیل، ص ۱۹؛ غفاری، صص ۷۱۱-۷۱۲.

.۶۹۴. اسماعیل، ص ۱۹؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۷؛ شریف قاضی ۲۲۳ آ؛ غفاری، ص ۷۱۱-۷۱۲؛ مستوره،

تاریخ، ص ۱۳۴؛ شهرواری، ص ۲۸۸.

سلطنتی از آن فاتحان بود. والی که همواره به اصل قناعت شخصی پایبند بود، خود چیزی نخواست، اما بر تقسیم عادل‌انه آن بین سربازان و متهدانش نظارت کرد.^{۶۹۵} خسرو دوم بیست و پنج روز در همدان ماند، تا نیروهایش رفع خستگی کنند و نظم و امنیت آن ایالت رانیز برقرار سازد.

او همچنین فرستاده‌های خود را به ریاست پسرعمویش حسن علی‌خان، نزد محمد رشیدیگ که در پی شکست ارتش زند، به یکی از روستاها دورافتاده همدان پناه برده بود اعزام کرد. یک بار دیگر، والی وکیلش را عفو کرد زمین‌هایش را به او پس داد و او را مجدداً به مقام وکیلی برگزید. حتی سه‌هزار تومن هم به او داد، تا خسارات ناشی از نبرد آخر را جبران کند. با این مبلغ محمد رشیدخان توانست کاخ خاندان وکیل در سنه را که طی پنج سال سرپیچی شدیداً آسیب دیده بود، بازسازی کند و توسعه بخشد.^{۶۹۶}

چند روز که از رسیدن فرمانروای زند و اندک همراهانش به اصفهان گذشت، نیروهای شکست خورده‌اش نیز به او ملحق شدند.^{۶۹۷} این هزیمت اقتدار جعفرخان را برای همیشه در هم شکست و ضربه‌ای جبران ناپذیر به شهرتش وارد آورد. وزیر او میرزا حسین فراهانی در بیتی که پس از این شکست سروده بود، به آن اوضاع اشاره می‌کند:^{۶۹۸}

همچو درختی که او بشکند از بار خویشامت والای ما از عزمشان شکست
شاه زند از آن هنگام تا زمان قتلش در سال ۱۲۰۴ هیچ نفوذی در شمال
اصفهان نداشت و حکومتش بر ایالات جنوبی مرتباً به چالش کشیده شد.

.۶۹۵ شریف قاضی ۲۲۲ ب - ۲۳۳ آ. اسماعیل، ص ۲۰.

.۶۹۶ شریف قاضی ۲۲۲ آ - ب؛ اسماعیل، صص ۱۹-۲۰.

به ادعای شریف قاضی، محمد رشیدخان ساختمان‌های جدیدی هم برای بیرونی و هم برای اندرونی ساخت. مشهورترین هنرمندان، صنعتگران و معماران شاهزاده‌نشین در این ساخت و سازها و بازسازی‌ها شرکت جستند. تلاار آن مملو از تزئینات شومینه‌ها و تابلوهای بزرگ و قالی‌های سفارشی گردید. برخی طرح‌ها هنوز به نام «وکیلی» شناخته می‌شوند (رک: برنز، قالیچه‌های عینه، ص ۱۹۰).

.۶۹۷ شریف قاضی ۲۲۳ آ؛ شهواری، ص ۲۸۸؛ شیرازی، ص ۳۳؛ دسته‌الحکماء، ص ۴۵۰.

.۶۹۸ غفاری، ص ۷۱۲.

روایت این نبرد همچنین توسط شاعر مهدی بیگ شفاقی به نظم کشیده شد.
مستوره و مصنف نقل می‌کنند که خسرو دوم او را احضار کرد تا برای سرودهایش به وی پاداش دهد.^{۶۹۹} او نیز سه قصیده مختلف به انتخاب والی گذاشت که نخستین یکصد تومان، دومین شصت تومان و آخرین آنها چهل تومان بها گذاشته شد. شاهزاده هر سه را انتخاب کرد و پاداش تمام آنها را به وی پرداخت.^{۷۰۰}

علی‌رغم غنای استناد کرد، ایرانی و غربی درباره این نبرد باعث تأسف است که تاریخ‌نگاران فعلی که به این دوران می‌پردازند به راحتی از آن چشم می‌پوشند. به واقع باید اذعان داشت که به‌طور کلی و احتمالاً به سبب نفوذ قاجار^{۷۰۱}، نقش خسرو دوم در این برهه حیاتی از تاریخ ایران به حداقل کاوش یافته و شکست جعفرخان به آغامحمدخان قاجار نسبت داده شده است.^{۷۰۲} در نادر دفعاتی هم که از شاهزاده نام برده شده، خواننده به جز اشاره‌ای گذرا چیز دیگری نمی‌بیند.^{۷۰۳}

۶۹۹. متن کامل یکی از قصائد توسط ناشران مستوره، تاریخ و گاه شمار فخرالكتاب و نیز بابا مردوخ (تاریخ، سوم، صص ۲۶۵-۲۶۶) ارائه شده است.

۷۰۰. مصنف، صص ۷۴-۷۵؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۸؛ مستوره، ص ۲۴۵.

۷۰۱. هدایت، نهم، ص ۱۹۹.

روایت هدایت اگرچه این شکست را به خسرو نسبت می‌دهد، روایتی اشتباه است و می‌کوشد از آغامحمدخان تمجید کند.

۷۰۲. پری، کریم‌خان، ص ۲۹۸؛ پری، سلسله زند، ص ۹۴؛ پری، آغامحمدخان، ص ۶۰۳؛ هوارت و لاکهارت، آغامحمدشاه، پاکروان (آغامحمدخان، ص ۱۰۰) کوچکترین اشاره‌ای به خسرو دوم اردلان و پیروزی اش بر جعفرخان زند نمی‌نماید.

اگرچه با مدداد شکست جعفرخان را به خسرو دوم نسبت می‌دهد اما روایت او که مبنی بر روایت هدایت است نادرست می‌باشد. به واقع اشتباه وی در آنجاست که از یک سو می‌گوید که علیخان خمسه همیشه متحد آغامحمدخان بوده است و از سوی دیگر اینکه خسرو دوم از طرف خان اخته مأمور شده بود این نبرد را صورت دهد. در سال ۱۲۰۲ق، علیخان خمسه به دستور آغامحمدخان به جرم خیانت کور شد.

۷۰۳. بامداد، شرح رجال، دوم، صص ۳۵۲-۳۵۳.

خسرو دوم در راه تاج و تخت ایران

خسرو دوم پس از این پیروزی بر جعفرخان بخش عمدۀ ایالات شمالی و غربی ایران را که از شمال تا جنوب شامل خمسه، گروس، کردستان مکری، کردستان ارلان، کرمانشاه، همدان که جزو قلمرو بود تحت حکومت خود درآورد. او احکامی را به همراه جبه به اقصی نقاط، نواحی و ایالاتی که به کنترلش در آمده بودند ارسال داشت، تا برخی را به حکومت منصوب و بعضی را ابقاء کند.^{۷۰۴} خسرو دوم در مدت اقامت بیست و پنج روزه‌اش در همدان اعیاد نوروز را با شکوه و جلال کم‌نظیری جشن گرفت. بیگلریگی‌ها، حاکمان، رؤسای قبایل و سایر مقامات این ایالات برای تقدیم هدایای قابل، تجدید بیعت و نیز متقادع ساختن او به پذیرش تاج پادشاهی ایران به حضور خسرو دوم رسیدند.

اسماعیل و قایع‌نگار آورده است که در آن روز شاهزاده ارلان سیصد شال کشمیر هدیه داد.^{۷۰۵} پیروزی‌های خسرو دوم -بر الله قلی خان زنگنه و به خصوصاً بر جعفرخان زند - به همراه شأن شخصی و تعلقش به تیره ارلان او را به مشروع ترین مدعی تاج و تخت ایران تبدیل کرد. علاوه بر این، پیروزی‌های شاهزاده ادامه یافت و در پیش رویش در عراق عجم به سمت اصفهان هیچ مقاومتی دیده نشد. بروجرد، ملایر، کازار، فراهان و گلپایگان نیز ضمیمه حکومتش شدند.^{۷۰۶} او در گندمان^{۷۰۷} در قلب سرزمین‌های بختیاری اردو زد تابه استراحت بپردازد. اصفهان اکنون در دسترس بود. آنگاه بود که میرزا‌الحمد وزیر

۷۰۴. مصنف، صص ۷۲، ۷۴؛ اسماعیل، ص ۲۰؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۷.

۷۰۵. پارچه‌ای بلند که مردان به عنوان کمریند استفاده می‌کردند. اسماعیل، ص ۲۰؛ شریف قاضی آ؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۷؛ مصنف، ص ۷۴. رک: فلور، منسوجات، ص ۲۹۶.

۷۰۶. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۷؛ مستوره، صص ۲۴۲-۲۴۳.

گلپایگان از جنوب به اصفهان، از شرق به کاشان، از غرب به بجنورد و از شمال به اراک محدود می‌شود (رم‌آرا، فرهنگ، پنجم، یوسف‌نژاد، گلپایگان).

۷۰۷. یکی از چهار ناحیه چهار محل که در غرب شهرکرد و جنوب قمشه در دره میان کوه‌های سبزکوه و چهار بازار واقع شده و کشت گل سرخ آن مشهور است (غفاری، ص ۷۶۶، یادداشت ناشر؛ رزم‌آرا، فرهنگ، دهم).

خطاب به خسرو دوم گفت: «حال ارتش ظفرمند تمام عراق و قلمرو و کرمانشاه و لرستان و خوزستان را فتح کرده و تاج و تخت پادشاهی ایران هم بی صاحب است. به شما تعلق دارد. کافی است فرمانی دهید تا در سرتاسر کشور ضربابان با شمایل شما سکه ضرب کنند و خطیبان نام خسرو در خطبه‌های خود آورند و حکومت شما از فراز مناره‌ها اعلام گردد».^{۷۰۸}

به واقع خبر شکست جعفرخان در همدان حکومت وی را برای همیشه تضعیف کرده بود. وی به محض بازگشت به اصفهان ناچار شدن شورش یکی از فرماندهان عرب را که قصد تصرف پایتخت را داشت سرکوب کند. فارس نیز شاهد احتلال‌هایی بود. در ایالت گیلان، هدایت‌خان حاکم آنجا که از متحدان سنتی زندیه به شمار می‌رفت، نیز دست به شورش زد. چند روز قبل از آن یعنی یازدهم جمادی‌الاول ۱۲۰۰ق، تهران که پیش قراولگاه زندیه برای تمامی ایالات ساحلی دریای خزر بود، پس از هفته‌ها محاصره تسليم آغامحمدخان شده بود. این شهر بدست خان اخته افتاد و او آنجا را به مرکز حکومتش تبدیل کرد. او همچون کریم‌خان زند کاخش را همانجا بنا نهاد تا بدین ترتیب به پایتخت دائمی ایران مبدل گردد.^{۷۰۹}

در مقابل تهدید فراینده خسرو دوم، آغامحمدخان نه فقط اعیاد نوروز آن سال را بسیار پرشکوه برگزار کرد و پیروان خزرنشین وی را برای تجدید پیمان به حضور پذیرفت، بلکه سکه به نام خود ضرب کرد؛ گرچه هنوز فتوحاتش محدود بود، اما نام خود در خطبه وارد کرد و بدین ترتیب حکومت زندیه را غصب نمود.^{۷۱۰}

خسرو دوم چندی اندیشید و به وزیرش پاسخ داد: «به یقین سلطنت ایران دیگر از آن من است و هیچ مانعی بر سر راهم وجود ندارد. حاکمان، رؤسا و سایر

۷۰۸. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۷؛ مستوره، ص ۲۴۳؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۷.

۷۰۹. غفاری، صص ۷۱۶-۷۱۵؛ شهواری، صص ۲۹۱-۲۸۸؛ هدایت، نهم، صص ۱۹۸-۱۹۷؛ هامبلی، سلسله قاجار، ص ۱۱۸؛ مینورسکی، تهران.

بهادعای هدایت، تهران بدست مجئوم‌خان از قبیله کرد پازوکی برای آغامحمدخان تصرف شد.

۷۱۰. هدایت، نهم، صص ۲۰۱-۲۰۰.

مقامات آذربایجان و کرمانشاه و همدان و قلمرو عراق عجم پیرو من هستند و به پذیرش هر چه سریعتر تاج و تخت تشویق می‌کنند. با کمک پروردگار و شجاعت لشکرهایمان بدون هیچ مقاومتی فتوحات را یکی پس از دیگری کسب می‌کنیم. با این حال گرچه می‌توانم بر تخت پادشاهی ایران تکیه بزنم، بیم دارم پس از مرگ، اعقابیم بر سر جانشینی و حکومت با یکدیگر به رقابت پردازند و با این کار هفت صد سال حکومت‌مان را از دست بدهنند. ملوک‌نشین کردستان بسیار ارزشمند است، زمین‌های آباد و اجدادیمان را به خط‌نیاندازیم.^{۷۱۱} او در واقع به جنگ‌های برادرکشی، انهاشم افشاریه و به دام انداختن ایران در یک جنگ داخلی بی‌رحمانه اشاره می‌کرد و همچنین زندیه که پس از مرگ کریم خان همان راه را رفته بودند. یکی از مشاوران شاهزاده، جعفری‌بیگ نامی اضافه کرد: «خان! شلغم و بلغور کردستان ارجح از طعام رنگارنگ ملک ایران است». و بدین ترتیب ضرب المثلی را که در گذشته والی برای محمد رشیدی‌بیگ نقل کرده بود به وی یادآور شد.^{۷۱۲} صبح فردا آن روز، والی راه بازگشت به سنه رادر پیش گرفت. وی فرستاده‌ای به تهران نزد آغا محمد خان اعزام کرد، تا او را از بیعت خود با وی مطلع سازد و فتوحاتش را به خان اخته و اگذار کند.^{۷۱۳} در واقع پس از امتناع از سلطنت خودش و تصمیم قاطع به پایان دادن به سلسله زند، انتخاب والی طبیعتاً به سوی آغا محمد خان قاجار معطوف گردید. به یاد داشته باشیم که در سال ۱۱۶۶ق، خسرو دوم جوان که پس از یک سال حکومت توسط آزادخان افغان عزل گردیده بود، به محمد حسن خان قاجار پدر آغا محمد خان پناه برد.

چهار سال بعد، وی توanstه بود باز هم به کمک خان قاجار قدرت را مجدداً به دست بگیرد. این وقایع باعث شده بود که دوستی بین این دو خانواده پیوند بخورد. شاهزاده اردلان با قرار دادن آغا محمد خان بر تخت پادشاهی ایران، به درستی براین باور بود که تداوم سلسله و استقلال ملکتش را تضمین خواهد کرد.

۷۱۱. مستوره، ۲۴۳-۲۴۴؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۳۷-۱۳۸. قابل ذکر است که این نقل قول در نسخه آزادپور ناقص آورده شده است.^{۷۱۲} صادق‌الملک، ص ۱۶۷.

۷۱۳. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۸؛ مستوره، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ صادق‌الملک، صص ۱۶۷-۱۶۸؛ مالکم، تاریخ، دوم، ص ۱۱۹؛ همبلی، سلسله قاجار، ص ۱۱۹.

اتحاد بین این دو با چندین نسل وصلت حفظ و حتی مستحکم تر گردید. سال ۱۲۰۰ اق بدون شک سالی معجزه‌آسا برای خان اخته بود. او به دو برادر شورشیش که سال‌ها بر سر حکومت ایالات استرآباد و مازندران با خان در رقابت بودند آشتی کرد.^{۷۱۴} سپس به کمک روس‌ها گیلان و همزمان تجارت شکوفای آن با روسیه را به تصرف خود در آورد.^{۷۱۵} وبالآخره با تبعیت غیرمنتظره خسرو دوم قدرتمند که فتوحاتش را به وی منتقل کرد؛ چنین شد که آغامحمدخان پس از پذیرش فرستاده والی و استفاده از غیبت جعفرخان - که برای سرکوب تحرکات فارس رفته بود - به اصفهان شتافت و بدون مشکل جدی آنجا را فتح کرد (۱۷۸۶م) و سه ماه در این شهر ماند.^{۷۱۶}

تلاش اسماعیل خان زند برای بازگشت

اسماعیل خان زند پس از تلاش‌های ناکام برای نشستن بر تخت سلطنت ایران که به لشکرکشی و شکست از جعفرخان - که در سال ۱۲۰۰ اق رخ داد - منجر گردید، به کسوت دراویش درآمد. پس از چند ماه سرگردانی در گروس ترحم خسرو دوم را جلب کرد، با افتخار و احترام به سنه آورده شد و چند صباحی در آنجا ماندگار شد. با این حال سرانجام اجاز خواست که به دیار خود بازگردد و به زندگی درویشی ادامه دهد. خسرو دوم با عزیمت وی موافقت کرد، اما یک شرط گذاشت و آن اینکه به کرمانشاه که پایگاه سنتی زند بود نرود، اگرچه این ایالت

۷۱۴. ایندو مرتفعی قلیخان و مصطفی قلیخان بودند که هر دو سرخورده از استبداد آغامحمدخان در کنار علیمرادخان زند قرار گرفته بودند (شهرواری، صص ۳۳۲-۳۳۰؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۱۹۵-۱۹۲).

۷۱۵. هنگام لشکرکشی به گیلان، آغامحمدخان از روس‌ها تسلیحات دریافت کرد و هنگامی که هدایت خان تلاش کرد به یک کشتی روسی پناهنده شود، به وی خیانت شد و او را به یکی از دشمنان محلی تحويل دادند که بلافضله به قتل رسید (دبلي، معاصر، ص ۱۹؛ فارستر، سفر، ص ۲۸۹؛ همبلي، سلسه قاجار، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ کاظم زاده، مناسبات ایران، ص ۳۲۷).

۷۱۶. غفاری، ص ۷۱۶؛ شهرواری، صص ۲۹۳-۲۹۲؛ الیویه، سفر، پنجم، صص ۱۹۵-۱۹۶؛ و. آخ، مکاتبات کنسولی بغداد، دوم، ص ۲۶۵ ب (۶ اوت ۱۷۸۶م) و سوم، آ (۴ ژانویه ۱۷۸۷م)؛ مالکم، تاریخ، دوم، ص

طبیعتاً بر سر راه مؤمنان عازم شهرهای مقدس نجف و کربلا قرار داشت.
برای آنکه خان زند بتواند به مقصد برسد، والی چادر، اسب، قاطر، تسلیحات
و نیروی اندکی در اختیار وی قرار داد.^{۷۱۷}

اما خان زند مقاصد دیگری در سر می‌پروراند. به واقع پس از انصراف خسرو
دوم از سلطنت، اسماعیل خان فرصت را برای خود مناسب می‌دید. آ GAM محمد خان
قاجار که بیعت والی را به دست آورده بود، در تمامی ایالات غربی مورد قبول واقع
نشده بود و اکثر پیروان والی در این مورد از وی تعیت نکرده بودند. بدین ترتیب
اسماعیل خان ارتش قابل توجهی مشکل از ده والی دوازده هزار سرباز از قبایل
کرمانشاه، لرستان، بختیاری و قزلباش گرد آورد. سربازانش شهر و روستاهای
همدان و کاروانهای کالا و زائرین را که بین پاشالیک بغداد و ایران تردد
می‌کردند، مورد حمله و غارت قرار دادند. آنان از این راه دویست هزار تومن
وجوه نقد و کالا را به سرقت برداشتند. هدف او هماناً تصرف شهر کرمانشاه بود.^{۷۱۸}

قلعه کرمانشاه در بهار سال ۲۰۱۴ به محاصره درآمد. حاکم آنجا،
 حاجی علی خان زنگنه که امکانات مقاومت در مقابل محاصره‌ای درازمدت را
نداشت، فرستاده‌ای نزد خسرو دوم اعزام و درخواست کمک کرد. شاهزاده که
همواره راه حل مسالمت‌آمیز را بر استفاده از سلاح ترجیح می‌داد، به نوبه خود
فرستاده‌ای را نزد اسماعیل خان راهی کرد، تا به وی یادآور شود که اغفال و
پیمان‌شکنیش مستحق تنبیه است، اما اگر به محاصره خاتمه دهد، از گوشمالی او

۷۱۷. شریف قاضی، ۲۳۳ ب - ۲۳۴ آ؛ اسماعیل ۲۰؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۸؛ مصنف، ص ۷۵؛ فخرالکتاب،
ص ۱۷۰.

شهرواری و قابو نگار ایرانی روایتی مشخص و جعلی از این وقایع ارائه می‌کند. به ادعای او پس از
شکست جعفرخان، خسرو دوم که حضور اسماعیل خان را نامطلوب می‌دانست وی را پس از دو روز
حبس با دست خالی راهی کوهستان‌های گروس کرد. خوانندگانی که با شخصیت خسرو دوم آشنایی
داشته باشند از این روایت شگفت‌زده می‌شوند و چنین ادعاهایی مؤید موضع‌گیری و اشتباهات مکرر
منابع ایرانی است چرا که نگارندگان آنها غالباً خواه از نظر جغرافیایی و خواه از نظر زمانی از وقایع دور
بوده‌اند. (شهرواری، صص ۲۹۴-۲۹۳)

۷۱۸. مستوره، تاریخ، صص ۱۳۸-۱۳۹؛ شریف قاضی، ۲۳۴ آ-۲۳۵ آ؛ اسماعیل، ص ۲۰؛ مصنف، ص ۷۵.

خسرو دوم ملقب به بزرگ... ۲۱۹

چشم پوشی خواهد شد. در خواست والی با پاسخ منفی روبرو شد. اسماعیل خان
مصمم بود کرمانشاه را تصرف کند.^{۷۱۹}

والی خشمگین پس از این پاسخ، شخصاً فرماندهی لشکرکشی تنیبیه علیه
اسماعیل خان را در ماه رمضان همان سال بر عهده گرفت. خان زند چون این خبر
را شنید، محاصره را پایان داد و به کوه بیستون پناهنده شد. چنین شد که خسرو
دوم فاتحانه پای به کرمانشاه گذاشت و حاکم آنجا چندین فرسنگ به استقبال وی
آمد، تا با تشریفات و هدایای در خور شان خوش آمد گوید.^{۷۲۰}

شاهزاده پس سه الی چهار روز در کنار رودخانه قرومسو اردو زد و از آنجا
فرستاده جدیدی نزد اسماعیل خان اعزام داشت، تا از وی بخواهد کرمانشاه را
ترک کند. در مقابل امتناع مجدد وی، خسرو دوم نیروهایش را به سمت بیستون
هدایت کرد. اسماعیل پس یک توافقگاه دیگر به عقب نشست. او پس از یک
سلسله عقب‌نشینی و توقف، توانست نیروهای والی را تا قلب ملایر و لرستان
به دنبال خود بکشد. نباید فراموش کرد که این مناطق همواره یکی از پایگاه‌های
زنده‌ی به شمار می‌آمدند. به‌واقع این عقب‌نشینی به اسماعیل خان امکان می‌داد،
نیروهای جدیدی جمع‌آوری کند و تعداد سربازانش را به یازده هزار سوار و
دهزار پیاده برساند.^{۷۲۱}

هم زمان با استراحت چند روزه نیروهای خسرو دوم در بروجرد، سپاهیان
اسماعیل خان اردوی خود را در سریند بربا کردند. سرانجام دو سپاه در نزدیکی
روستای ایمانلو در منطقه سیلاح‌خور به نبرد پرداختند.^{۷۲۲} اسماعیل خان نیروهایش
را به پنج تیپ تقسیم کرد، جلوی هر کدام آنها ده هزار سرباز پیاده قرار داده و
پاهاشان را به یکدیگر زنجیر کرده بود، تا از فرار احتمالی آنان جلوگیری کند. با

.۷۱۹. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۹؛ شریف قاضی ۲۲۴-آ-ب؛ مصنف، ص ۷۵.

.۷۲۰. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۹؛ شریف قاضی ۲۲۴-آ-ب؛ اسماعیل، ص ۲۰؛ مصنف، ص ۷۵، فخرالکتاب،
صص ۱۷۱-۱۷۵.

.۷۲۱. مستوره، تاریخ، ص ۱۳۹؛ شریف قاضی، ۲۳۴-آ-ب؛ مصنف، صص ۷۶-۷۵.

.۷۲۲. این ناحیه از شرق به بروجرد از غرب به خرم‌آباد محدود می‌شد. بخش اعظم ساکنان آن کرد هستند و
به زبان لکی سخن می‌گویند (زرم آرا، فرهنگ، ششم).

فرمان والی، نیروهایش به دشمن هجوم برداشت و تیپ تحت فرماندهی خان احمدخان مشغول نبرد شد و گردانی را که اسماعیل خان هدایت می‌کرد درهم کوبید. یک بار دیگر پیروزی از آن خسرو دوم شد.^{۷۲۳}

لشکر شکست‌خورده متهم متحمل بیش از هزار کشته شد و اکثر رؤسای قبایل آن به اسارت درآمدند. بقیه نیروها نیز از صحنه گریختند، در حالی که تسليحات و تجهیزات و دویست هزار تومان وجهه نقد و کالای غیرارت شده در همدان را به جای گذاشتند.

لشکر خسرو دوم تلفات کمی داشت. این لشکر نیز همچون قبلی‌ها غائم قابل توجهی نصیب فاتحان کرد و توزیع عادلانه آنها نیز میان رده‌های مختلف ارتش هم بزرگان و هم فقیرترین روستاییانی که در آن شرکت جسته بودند را غنا بخشید. مستوره نقل می‌کند که پدر بزرگش آقا خزانه‌دار شاهزاده‌نشین اشیاء گرانبهایی را از آنجا به همراه آورد که در سال ۱۲۶۳ هنوز در خانواده قادری نگهداری می‌شدند.^{۷۲۴}

اسماعیل خان موفق شد فقط به همراه پنج تن از مردانش که به وی وفادار مانده بودند، به کوه‌های لرستان بگریزد، تا در آنجا بار دیگر به کسوت دراویش درآید.^{۷۲۵} طی ده روز اقامت خسرو دوم در سیلان‌خور، رؤسای بختیاری گرد او جمع شده،

۷۲۳. اسماعیل، ص ۲۰؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۹؛ شریف قاضی ۲۳۴ ب؛ مصنف، ص ۷۶؛ فخرالکتاب، ص ۱۷۱؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۴۴ از شهواری روایت جانب‌گیرانه خود را چنین ارائه می‌دهد. به ادعای او، آ GAM محمدخان اصفهان را به قصد همدان ترک کرد تا با خسرو دوم که پس از شکست جعفرخان قلمرو خود را تا ایالات مجاور گسترانده بود به نبرد پردازد. با شنیدن خبر این حرکت، خسرو دوم دستور داد اسماعیل خان را به سنه بیاورند تا نیروهایی را برای سرکوب خان قاجار در اختیار وی قرار دهد. اگرچه در بروجرد سیلان‌خور نیروهای دیگری نیز به اسماعیل خان ملحق شدند اما در مقابل لشکریان دشمن از نبرد سریاز زدند و پراکنده شدند. و قایع‌نگاران ایرانی همچون غفاری با این روایت مخالفند. این احتمال وجود دارد که شهواری که در ادامه به خدمت خاندان قاجار در خواهد آمد مایل است از همینجا (مصنف ۲۹۴-۲۹۳) با نسبت دادن فتوحاتی که متعلق به خان اخته نیست از وی تمجید کند.

۷۲۴. اسماعیل، ص ۲۰؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ شریف قاضی ۲۳۴ ب-۲۳۵ آ؛ مصنف، ص ۷۶. ۷۲۵. هدایت نقل می‌کند که اسماعیل خان که در نهایت به اردوی آ GAM محمدخان ملحق شد به دستور خان قاجار اخته و زنده به گور شد (هدایت، نهم، ص ۲۰۲).

هدایای فراوان به پایش ریخته و با او بیعت کردند. والی اقامت کوتاهی کرد و به
سنہ بازگشت.^{۷۲۶}

این نبرد که نقطه پایانی بر بلندپروازی های سیاسی اسماعیل خان گذشت،
آخرین نبرد خسرو دوم بود. نبردی که به وی امکان داد بر سروری خود بر
همدان، تویسرکان، اسدآباد، سقفر، دینور و سایر مناطق کرمانشاه تأکید کند، یا
برخی از آن را ضمیمه ملک خویش نماید. مقامات اردنان که خوش درخشیده
بودند، پاداش هایی چشمگیر گرفتند و به حکومت امناطق مختلف که جدیداً فتح
شده بودند گمارده شدند. چنین شد که تویسرکان به میرزا فتح الله برادر
میرزا الحمد، وزیر خسرو دوم رسید.^{۷۲۷}

سرانجام خسرو دوم بیعت با آغامحمدخان قاجار

پیروزی خسرو دوم بر اسماعیل خان، استقبال بختیاری ها از او و نیز تأیید
سروری وی بر ایالات مجاور کردستان اردنان بدگمانی آغامحمدخان را درباره
مقاصد واقعی والی برانگیختند. در قرن هجدهم میلادی که پیمان های وفاداری
عمری به کوتاهی شب و روز داشتند، بیعت خسرو دوم که پانزده ماه از آن
می گذشت، شاید دیگر اعتباری نداشت. پس خان قاجار بر آن شد که شخصاً در

.۷۲۶. اسماعیل، ص ۲۰؛ شریف قاضی ۲۳۵.

.۷۲۷. اسماعیل، صص ۲۱-۲۰؛ شریف قاضی ۲۳۵ آ؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۴۰. میرزا فتح الله (همان
میرزا فتح الله اردنان و قایع نگاران ایرانی) در ادامه به جمع پیروان لطفعلی خان زند ملحق شد. نقش وی
در نبرد میان لطفعلی خان زند و آغامحمدخان در سال ۲۰۶ اق که در نزدیکی تحت جمثید روی داد
مبهم است. به واقع پس از پیروزی فرمانروای زند، میرزا فتح الله پس از تاریک شدن هوا شکست
نیروهای قاجار و فرار فرماندهشان را اعلام کرد. پس لطفعلی خان به لشکریانش اجازه داد پراکنده
شوند. اماًاً صبح فردای آن روز، متوجه شد که آغامحمدخان هنوز آنجا حضور دارد. به گفته برخی مؤلفان
این عمل میرزا فتح الله فقط اشتباه داوری بوده است در حالی که بعضی دیگر بر این باوراند که وی در نهان
با آغامحمدخان توافق کرده بود. و قایع نگاران کرد هیچگونه اطلاعاتی درباره این واقعه ذکر نکرده اند
(مالکم، تاریخ، دوم، ص ۱۹۱؛ شیرازی، صص ۸۱-۸۰).

رأس لشکری نیرومند علیه شاهزاده لشکرکشی کند.^{۷۲۸}

آغامحمدخان که برادرش را به حکومت اصفهان گمارده بود، در اوخر سال ۱۲۰۱ به سمت همدان به راه افتاد. وی که از اهمیت توان نظامی خسرو دوم آگاه شده بود، کوشید از راه دیپلماسی شاهزاده کرد را مجاب به تجدید بیعت کند. پس فرستادهای نزد خسرو دوم اعزام داشت، والی و ولیعهدش خان احمدخان را دعوت کرد تا در همدان به وی ملحق شوند. پاسخ این درخواست منفی بود. خسرو دوم در راستای آماده‌سازی یک برخورد نظامی احتمالی، جمعیت غیرنظامی سنه را به اورامان منتقل کرده بود، تا با نیروهایش در پایتخت تنها بماند. پس از چندین مادله فرستادگان، نهایتاً راحلی صلح آمیز موردن توافق آن دو قرار گرفت. شاهزاده عمویش لطف‌علی خان را با گنجینه سلطنتی که خسرو دوم از چنگ جعفرخان به درآورده بود، به نشانه وفاداری نزد آغامحمدخان فرستاد. در عوض فتوحات شاهزاده در سقرا، طایفه کلیایی و نیز اسدآباد و تویسرکان مورد پذیرش قرار گرفت. آغامحمدخان هم راه کج کرد و پس از آنکه به خمسه رفت تا متحдан والی - یعنی علی خان افسار حاکم ایالت و قبیله شفاقی - را تسليم خود کند، همدان را به قصد تهران ترک نمود.^{۷۲۹}

قتل خسرو دوم

سال‌های پس از بیعت خسرو دوم با آغامحمدخان قاجار، شاهزاده‌نشین به دور از جنگ داخلی - که بیش از همیشه ویرانی ایران را تداوم می‌بخشید - در آرامش و صلح به سر برد.

بر خلاف سایر ایالات، شاهزاده‌نشین نه از قحطی، نه از فساد اخلاقی و نه از افزایش قابل توجه هزینه زندگی، بلکه از پیامدهای خسارت، تخریب، سیاست

.۷۲۸. مستوره، [تاریخ]، ص ۱۴۰؛ مستوره، ص ۲۴۹؛ اسماعیل، ص ۲۱؛ مصنف، ص ۷۶؛ فخرالکتاب، ص ۱۷۱.

.۷۲۹. مستوره، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ اسماعیل، ص ۲۱؛ مصنف، ص ۷۶؛ شریف قاضی ۲۳۵؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۸؛ فخرالکتاب، صص ۱۷۱-۱۷۲؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۴۴؛ غفاری، ص ۷۱۸-۷۱۷؛ شهابوری، ص ۲۹۴؛ مالکم، تاریخ، دوم، ص ۲۱۱.

«زمین سوخته» و افت تجارت در سایر نقاط رنج نبرد.^{۷۳۰} ثروت‌های انباشته از سه نبرد پیرو زمانه والی و توزیع عادلانه غنائم میان آنانی که در جنگ شرکت جسته بودند، جان تازه‌ای به اقتصاد سرزمین بخشیده بود. سفارشات خصوصی هم منجر به شکوفایی هنر و صنعتگری تا رسیدن به یک دوران طلایی جدید گردید.^{۷۳۱} اما قتل جعفرخان زندو ظهور پسر ارشدش لطف‌علی خان^{۷۳۲} در سال ۱۲۵۳ق، می‌رفت تا جریان وقایع را تغییر دهد. به واقع جعفرخان پس از بدست گرفتن ابتکار عمل نظامی، به دنبال بیرون راندن قاجارها از اصفهان و همچنین تسلط بر ایالات لار و کرمان، به لطف دخالت پسرش، به دست شاهزادگان زند در دریارش از پای درآمد.^{۷۳۳} چراکه این شاهزادگان اقدامات پادشاهی را که بیش از اندازه حامی فقرا بود و در عوض آن مالیات‌های سنگینی بر ثروتمندان می‌بست را دیگر برنمی‌تاییدند. محبوبیت جعفرخان در میان مردم به‌واقع در گزارشات کنونی فرانسه نقل شده است: «چه در شیراز و چه در اصفهان عموماً برای رونق سلاح جعفرخان دعا می‌کنند و او را وارث طبیعی حکومت می‌دانند که فضایل خیرخواهانه‌اش شدیدش در تضاد با رذائل سنگلانه و مستبدانه آقامحمدخان قرار دارند».^{۷۳۴}

پس از گذشت دو والی سه ماه از دعوای جدید جانشینی که مدعیان مختلف زند را در مقابل یکدیگر قرار داد، این لطف‌علی خان بود که پیروز این میدان شد. او که بیست ساله بود در لشکرکشی‌های نظامی متعدد به عنوان برگ برنده و بهترین

.۷۳۰. و. ا.خ، مکاتبات کنسولی بغداد، سدهم، آ(۱۲ آوریل ۱۷۸۷م).

.۷۳۱. رک: برنز، قالی‌های عیقه.

.۷۳۲. یکبار دیگر وقایع نگاران هیچگونه اطلاعاتی درباره مادر لطف‌علی خان ارائه نمی‌دهند. آیا کرد بود؟ آیا با خاندان اردلان نسبت داشت؟ درباره لطف‌علی خان، رک: پری، لطف‌علی خان.

.۷۳۳. غفاری، صص ۷۵۷-۷۵۹؛ شیرازی، صص ۴۵-۴۷؛ شهواری، صص ۳۱۲-۳۲۰، ۳۲۱-۳۲۲؛ کوهمرعی، صص ۳۵۱-۳۵۲؛ هدایت، نهم، ص ۲۲۰؛ و. ا.خ، مکاتبات کنسولی بغداد، سوم، آ(۱۳ آوت ۱۷۸۷)؛ الیویه، سفر، ششم، ص ۲۱۳. شیرازی و کوهمرعی تاریخ ۲۵ ربیع الثانی و غفاری ۲۵ جمادی الاول را ارائه داده‌اند.

.۷۳۴. و. ا.خ، مکاتبات کنسولی بغداد، سوم، آ(ژانویه ۱۷۸۷م) و آ(۱۳ آویت ۱۷۸۷م).

فرمانده پدرش درخشیده بود. جسارت، شجاعت و زیباییش تحسین و تمجید مردمان را که در او یک کریم خان زند جدید می دیدند بر می انگیخت. وی در یازدهم شعبان ۱۲۰۳ق، در میان استقبالی پرشکوه وارد شیراز شد.^{۷۳۵}

با به قدرت رسیدن وی بود که آغامحمدخان ناگهان خطر یک اتحاد محتمل بین شاه جوان و خسرو دوم را احساس کرد. دیگر درنگ در حذف فیزیکی والی جایز نبود. پس خان اخته عمومی والی را که به عنوان گروگان نزد خود داشت، به همراه هدایای متعدد و حکمی که خسرو دوم را به تهران دعوت می کرد، به سنه فرستاد. او برای رفع هرگونه سوء ظن، نه فقط عمومی والی را فراوان احترام کرد، بلکه تمامی تصامیم به وی داد و حتی برای اثبات حسن نیتش، قرآن مجید سوگند خورده بود.^{۷۳۶}

پس والی تصمیم گرفت قبل از سفر خود - که قرار بود در بهار سال بعد انجام گیرد - هیئتی را متشکل از پسر کوچکش امان الله خان (امان الله خان اول آینده) که چهارده سال داشت، پسر عمویش حسن علی خان، وزیر و امینش میرزا حمد را اعزام دارد. این تصمیم مورد پذیرش واقع شد و تا هنگام عزیمت والی، آغامحمدخان امان الله خان را نزد برادرزاده اش باباخان (فتحعلی شاه آینده) که وی را همچون ولیعهد خود تلقی می کرد فرستاد، تا دونو جوان که فقط چهار سال اختلاف سنی داشتند، پیوند دوستی برقرار کنند. چنین شد که امان الله خان ده سال نزد باباخان ماند. خان اخته اما حسن علی خان و میرزا حمد را نزد خود نگاه داشت و به دو می مسئولیت های مهمی درون نظام اداریش محول ساخت.^{۷۳۷} هنگامی که

^{۷۳۵} کوهرموعی، صص ۳۰۴-۳۰۳؛ هدایت، نهم، صص ۲۲۲-۲۲۱؛ مالکم، تاریخ، دوم، صص ۱۷۷-۱۷۸؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۲۱۴-۲۱۳؛ پول، مسکوکات، ص ۱۴۲. فاسایی (ص ۳۰) ترجمه بوس، ص ۳۳ تاریخ ۱۲ شعبان را ذکر کرده است.^{۷۳۶}

^{۷۳۷} بدین ترتیب باباخان که در سال ۱۱۸۵ق، متولد شده بود هجدۀ ساله بود. پدرش حسین قلی خان تنها برادر تنی آغامحمدخان توسط کریم خان زند به حکومت دامغان منصوب شده بود. باباخان در بی قتل پدرش در سال ۱۱۸۸ق، چند سالی را در تنگدشتی در میان یمومت ها به سر برد تا آنکه به دستور کریم خان زند به شیراز منتقل گردید (هدایت، نهم، ص ۲۰۱؛ ابراهیم زنگاد، حکومت، صص ۱۶۷-۱۶۸؛ لمبتون، فتحعلی شاه).^{۷۳۸}

^{۷۳۸} اسماعیل، ص ۲۱؛ مستوره، ص ۲۵۱.



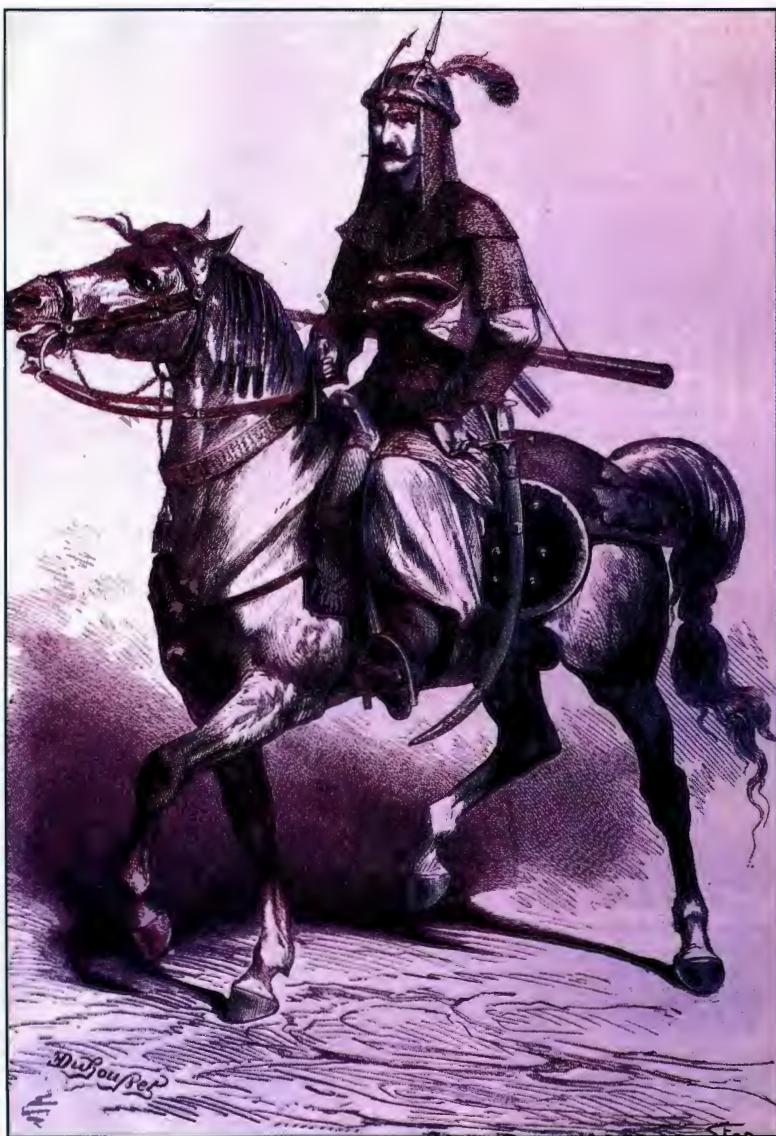
۱۰. امان‌الله‌خان اول اردلان (۱۱۷۸-۱۲۰۴ق)
آبرنگ بر اساس نقاشی موجود در وزارت امور خارجه در تهران، کلکسیون خصوصی.



۱۱. رضاقلی خان اردلان (۱۲۲۳-۱۲۲۸ق)، والی ماقبل آخر اردلان، کلکسیون خصوصی.



۱۲. امان‌الله‌خان دوم اردلان «غلام‌شاه‌خان» (۱۲۵۶-۱۲۲۵ق)، آخرین والی اردلان، کلکبیون خصوصی.



۱۳. شکار والی اردلان - سواره نظام کرد، اسکورت شکار
گراوور بر اساس طرحی از فرمانده (ای. دنووسه، شکار در ایران، در دور دنیا، ۱۸۶۲م، ص ۱۱۹).



۱۴. شکار والی اردلان - عقابدار کرد

گراور بر اساس طرحی از فرمانده (ای. دوئوسه، شکار در ایران، در دور دنیا، ۱۸۶۲، ص ۱۱۹).



۱۰. خسرویه (خسرو آباد)، اقامتگاه والیان اردلان در سنه ۱۹۹۳ که در این کاروانسرای بزرگوارانه عکاس از آن گردیده ایوان، با اجازه بزرگوارانه عکاس.

عکس از: ن. کسریان، گردی ایران، ۱۹۹۳م، با اجازه بزرگارانه عکاس.





۱۷. دره رودخانه سیروان در نزدیکی پلنگان، «جولانگاه پلنگ‌ها»
عکس از: ن. کسرائیان، کردهای ایران، ۱۹۹۳م، با اجازه بزرگوارانه عکاس.

خسرو دوم سرگرم مقدمات سفرش بود، مقامات شاهزاده‌نشین، نزدیکان و ریشن سفیدان (قدما) بیهوده کوشیدند تا او را منصرف سازند. اگرچه تا آن زمان، خان اخته هنوز تمامی روحیه درنده‌خوبی، سنگدلی و پستی خود در قبال نزدیکان و یا در مقابل سایرین نشان نداده بود. با این وجود همگی آنان به مقاصد واقعی او بدگمان بوده و به خسرو دوم یادآور شدند که دو سال قبل همین آغامحمدخان متحد قدیمی والی، یعنی علیخان خمسه را کور کرده بود.^{۷۳۹}

شاهزاده پس از تعیین فرزند ارشدش خان احمدخان به نیابت سلطنت در شعبان سال ۱۲۰۴ق عازم تهران شد.^{۷۴۰}

در دو فرسنگی تهران، اکثر مقامات آغامحمدخان به استقبال شاهزاده آمدند و خود او نیز با شکوه فراوان پذیرای وی در پایتخت شد. خسرو دوم چون میهمانی بر جسته مورد پذیرایی قرار گرفت و از کلیه امتیازات و اولویت‌های متناسب با مقامش برخوردار گردید. روزهای بعد نیز او در شوراهای خاص و عام خان اخته - که قصد داشت ماه بعد به لشکرکشی جدیدی علیه شاه جوان زند لطف‌علی خان مبادرت ورزد - شرکت جست.^{۷۴۱} پس در حالی که خسرو دوم در تهران بود، آغامحمدخان به سمت فارس حرکت کرد، اما شاه زند او را بیرون راند. خان اخته به پایتخت عقب نشست، تا پاییز و زمستان سال ۱۲۰۵ق، را پشت سر گذارد و بعد به لشکرکشی‌های جدیدی برای سرکوب شورش‌های آذربایجان اقدام کند.^{۷۴۲} طی ماه‌هایی که در انتظار روزهای بهتر می‌گذشت، خان اخته که نقشه خود که حذف شاهزاده بود، را به‌اجرا گذاشت. روش انتخابی استفاده از اسم بود. چنین شد که در ماه صفر ۱۲۰۵ق یعنی شش ماه پس از ورود خسرو دوم به تهران، طی

.۷۳۹. دنبلي، معاصر، ص ۲۰؛ هدایت، نهم، ص ۲۱۰.

.۷۴۰. دنبلي تاریخ این واقعه را سال ۱۲۰۲ق ذکر می‌کند. هدایت به اشتباه آن را یک سال زودتر می‌داند.

.۷۴۱. شریف قاضی، آ؛ مردوخ، تاریخ، صص ۱۴۵-۱۴۴؛ مستوره، صص ۲۵۱-۲۵۰.

.۷۴۲. مردوخ، تاریخ، صص ۱۴۵-۱۴۴؛ مستوره، صص ۲۵۲-۲۵۰؛ اسماعیل، ص ۲۱؛ شیرازی، ص ۵۰

باید یادآور شد که دست نوشته مستوره جزئیات ورود و اقامت خسرو دوم را ارائه می‌دهد که نسخه چاپی آزادپور که بسیار خلاصه است فاقد آنها می‌باشد (مستوره، تاریخ، ص ۱۴۰).

.۷۴۳. شیرازی، صص ۵۲-۵۰ و ۵۶ درباره این وقایع رک: همبلي، مسلسله قاجار، ص ۱۲۲.

ضیافتی که به افتخار وی برگزار شده بود، نخستین سم در لیوانش ریخته شد. فردای آن روز اعلام کردند که والی صرع گرفته است. فرستاده‌ای برای ابلاغ خبر عازم سنه گردید. آغا محمد خان معالجه توسط طبیب شخصیش را بهانه قرار داد و از بازگشت شاهزاده به کشورش با این دلیل که حالت رو به و خامت خواهد گذاشت جلوگیری کرد. در واقع، اعلام شد که خسرو دوم به جنون چجار شده است.

بدین ترتیب او رادر تهران نگاه داشتند^{۷۴۳}، شیخ مردوخ دریک دوبیتی و قایع را چنین خلاصه می‌کند:^{۷۴۴}

نمی‌دانم چه در پیمانه کردند
به یک پیمانه اش دیوانه کردند

حدود یک ماه پس از اعلام جنون خسرو دوم، قبیله کرد از جو نامطمئن بهره جسته، وارد شاهزاده‌نشین شدند و ناحیه تیله کو در شمال شرقی سنه را مورد تاخت و تاز قرار دادند. نایب‌السلطنه خان احمد خان ناچار شخصاً فرماندهی لشکری را برای گوشمالی به عهده گرفت. نبرد میان طرفین در منطقه سارال / سالار و هویاتو در شرق تیله کو رخ داد. طی این درگیری که منجر به پیروزی نیروهای ارلان گردید، خان احمد خان به ضرب گلوله شدیداً مجروح شد و چند ساعت بعد، بر اثر عوارض جراحتش از جهان رفت.^{۷۴۵}

۷۴۳. مردوخ، تاریخ، ص ۱۴۵؛ مستوره، تاریخ، ص ۱۴۰؛ مصنف، ص ۷۷؛ شریف قاضی ۲۳۶؛ اسماعیل، ص ۲۱.

تاریخ مردوخ که پس از سقوط قاجاریه تألیف شده است به نگارنده آن امکان داده در کمال آزادی به روایت قتل خسرو دوم بپردازد. تمامی دیگر وقایع نگاران سریته از مسموم کردن سخن می‌گویند. اگرچه بر این نکته تأکید دارند که تلاش برای جلوگیری از سفر بیوه ده بود و اینکه آغا محمد خان قابل اعتماد نبود.

۷۴۴. اسماعیل، صص ۲۱-۲۲؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۴۱-۱۴۲؛ شریف قاضی ۲۳۶ آ-ب؛ مصنف، صص ۷۷-۷۸؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۴۵؛ صادق‌الملک، ص ۱۶۸؛ فخرالکتاب، ص ۱۷۳.

به ادعای شریف قاضی و مصنف این شلیک از یک تفنگ بلباس خارج شد. اما مستوره، شیخ مردوخ، صادق‌الملک و فخرالکتاب بر این باورند که شلیک از خود لشکر والی بوده و دو نفر نخست حتی تصريح می‌دارند که از تفنگ الله‌وردی خان عموزاده نایب‌السلطنه خارج شده است. اسماعیل نظری نمی‌دهد.

خسرو دوم ملقب به بزرگ... ۲۳۵

مقامات سنه فرستاده‌ای به تهران اعزام داشتند، تا خبر فوت نایب‌السلطنه را ابلاغ کند. آغا محمدخان طی حکمی که وضعیت روانی خسرو دوم و عدم توانایی اوی به اداره حکومت را تأیید می‌کرد، والی جدیدی را منصوب نمود.^{۷۴۶} از آنجاکه فرزند کهتر خسرو دوم امام‌الله‌خان هنوز نوجوانی بیش نبود، پس انتخاب خان قاجار متوجه لطف‌علی خان ار杜兰 (۱۲۰۹-۱۲۰۵ق) عمومی شاهزاده گردید.^{۷۴۷} اندک زمانی پس از به قدرت رسیدن والی جدید، فرستاده‌ای به سنه اعزام شد، تا این بار خبر مرگ خسرو دوم را رسمآ اعلام کند، یکر وی سریعاً از تهران به کردستان انتقال یافت، تا در کنار فرزندش خان احمدخان در صحن مقدس آرامگاه امام علی (ع) به خاک سپرده شود. در سنه رؤسا، امراء و مقامات مختلف در همه سطوح در مراسم ترحیم شرکت جستند. در میان آنان شاهزاده ابراهیم‌پاشا بابان که بر شهرزور حکومت می‌کرد به چشم می‌خورد. دو ماه عزای عمومی اعلام شد.^{۷۴۸}

۷۴۶. وقایع نگاران قاجار این فرضیه را تأیید می‌کنند. هدایت به منظور سرپوش گذاشتن بر قتل، جنون خسرو دوم را به خبر مرگ نایب‌السلطنه نسبت می‌دهد (هدایت، نهم، ص ۲۲۷).

۷۴۷. شریف قاضی ۲۳۷ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۱۴۲-۱۴۳؛ مستوره، صص ۲۵۶-۲۵۷؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۶۹؛ اسماعیل، ص ۲۲؛ مصنف، صص ۷۷-۷۸؛ صادق‌الملک، صص ۱۶۸-۱۶۹؛ فخر‌الکتاب، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ هدایت، نهم، ص ۲۲۷.

قابل ذکر است که مصنف، اسماعیل، صادق‌الملک و فخر‌الکتاب تاریخ به قدرت رسیدن لطف‌علی خان ار杜兰 را سال ۱۲۰۴ق ذکر کرده‌اند.^{۷۴۸} مسنی، ص ۵۵

تبرستان

www.tabarestan.info

مرگ زودرس خان احمدخان ولايتعهدى را به امان‌الله‌خان فرزند کهتر خسرو دوم منتقل کرد. امان‌الله‌خان (امان‌الله اول آينده ملقب به بزرگ) که بهنگام مرگ پدرش چهارده ساله بود، نه سال به انتظار نشست تا بر تخت حکومت کردنستان اردلان تکيه زند.

جانشينان والي ابتدالطف على خان عموي خسرو دوم(۱۲۰۹-۱۲۰۵ق)^{۷۴۹} و سپس پسرش حسن على خان دوم(۱۲۱۴-۱۲۰۹ق) بودند. آنان از حمایت وکيل قدرتمند محمدرشیدبيگ برخوردار شدند.^{۷۵۰} در همان دوران، سلطنت ايران دستخوش مبارزاتي خونین ميان لطف على خان، شاه جوان زند و مدعى خونخوار يعني آ GAM محمدخان قاجار بود. در سال ۱۲۰۹ق، خان قاجار به لطف

.۷۴۹ به ياد داشته باشيم که وي فرزند والي سپهان وردي خان بود.

.۷۵۰ مستوره، صص ۲۶۵-۲۷۶؛ مستوره، تاريخ، صص ۱۴۳-۱۴۸؛ مصنف، صص ۷۸-۸۲؛ شريف قاضي

.۷۵۱ ۲۳۷-۲۳۹ آ؛ اسماعيل ۲۲-۲۷.

محمدرشیدبيگ به لطف على خان و حسن على خان دوم بسيار نزديك بود. يکي از پسران وي، محمدزمانيگ، حتى با خواهر حسنعلی دوم وصلت کرده بود.

یک سلسله خیانت‌ها، موفق شد که لطف‌علی خان را به اسارت درآورد^{۷۵۱} و پس از شکنجه‌های وحشیانه غیرقابل وصف، فرمان قتل وی را صادر کرد. پس از این پیروزی بود که این غاصب قدرت توانست در سال ۱۲۱۰ق تاج پادشاهی بر سر گذارد.^{۷۵۲}

حکومت وی فقط یک سال به طول انجامید. جنون، انتقام‌جویی، خونخواری، سنگدلی مشمئزکننده، حرص و ولع سیری‌ناپذیر و امتناع لجوچانه او از تقسیم غنائم با کسانی که به کمک وی شتابته بودند و تمامی این شکوهای پرتاب قدرتمند که او را به قدرت رساندند، در چشم به هم زدند به مخالفانش تبدیل و باعث سقوطش شدند.

صادق خان زند، سپهدار و فرمانده دسته‌های کرد که در لشکرکشی‌های حیاتی آغامحمدخان به فارس، خراسان و گرجستان شرکت جسته بود؛ دیگر تحرکات شاه را برنتابید و کمر به طرح نقشه قتل وی بست.^{۷۵۳} در طول تمام نیمة دوم قرن هجدهم میلادی، کردها نقش اول را در صحنه سیاسی ایران ایفا کردند. خسته از

۷۵۱. لطف‌علی خان زند در سال ۱۲۰۶ق مورد خیانت میرزا محمد ابراهیم کلانتر شیراز (امانت، ابراهیم کلانتر، ص ۶۸) و نجف‌قلی خان خراسانی در سال ۱۲۰۹ق در کرمان قرار گرفت و همچنین باید نقش مهم میرزا فتح‌الله (وزیری) در سال ۱۲۰۶ق را یادآور شد. وحشیگری آغامحمدخان در کرمان که در آنجا تمامی مردان بالغ را کشت یا اخته کرد و زنان و کوکان را (حدود بیست هزار نفر) به برداشی نیروهای فاتح در آورد حاکم به را قانع کرد شاه زند را به جلاشد تحويل دهد (مالکم، تاریخ، دوم، صص ۱۷۸-۱۹۹)؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۲۱۳-۲۲۶؛ شیرازی، ص ۹۹).

۷۵۲. شیرازی، صص ۱۰۲-۹۷؛ هدایت، نهم، صص ۲۷۳-۲۷۴؛ مالکم، تاریخ، دوم، صص ۱۹۹-۲۰۲؛ الیویه، سفر، ششم، صص ۲۳۶-۲۳۸.

طف‌علی خان پس از سه ماه اسارت در ماه شعبان ۱۲۰۹ به قتل رسید. این تاریخ نشانگر سقوط سلسله زند بود.

۷۵۳. مالکم، تاریخ، دوم، صص ۳۱۲-۳۱۴؛ واخ، خاطرات و اسناد، یکم، شماره ۲۹۷/۱ آوریل ۱۷۹۸؛ الیویه، سفر، پنجم، صص ۱۳۴-۱۴۱؛ ۱۴۵-۱۴۱، کوتربو، سفر، صص ۲۲۱-۲۲۳؛ هدایت، نهم، ص ۳۱۳؛ ابراهیم‌نژاد، حکومت، صص ۲۴۳-۲۵۰.

الیویه، سیاح فرانسوی که در سال ۱۷۹۶م اندک زمانی پس از قتل آغامحمدخان به ایران سفر کرد به کرات سنگدلی وی را گزارش کرده است.

جنگ‌های برادرکشی میان مدعايان دار و دسته زند که در پی مرگ کریم خان رخ داد، اکراد در شخص فرهمند خسرو دوم، وارثت مشروع تاج و تخت ایران را می‌دیدند. هنگامی که وی از عالی‌ترین مقامات انصراف داد، فتوحاتش را اهداء کرد و با آغامحمدخان بیعت کرد، متحداش از جمله خان شفاقی را دعوت کرد که آنان نیز چنین کنند. پس از خذف خسرو دوم به دست خان اخته، کردها که نقش عمدۀ‌ای در به قدرت رسیدن آغامحمدخان داشتند، زیر بار سهم ناقابل خود از حکومت و ثروتی که برایشان در نظر گرفته شده بود ترفند، چه برسد به آنکه اوج‌گیری سروری ترکمن را پذیرند.^{۷۵۴}

قتل آغامحمدخان بار دیگر مدعايان تاج و تخت ایران را به تحرک واداشت.

اگرچه باباخان خود را شاه خواند و در سال ۱۲۱۲ق تحت نام فتحعلی‌شاه تاجگذاری کرده بود، اما کشور تا سال ۱۲۱۵ق در آتش جنگ داخلی می‌سوخت. طی سه سال، شاه جدید باید با شورش‌های متعدد هم نزدیکان و هم رؤسای قبایل مختلف (از جمله صادق خان شفاقی) مقابله می‌کرد. وی حتی ناچار شد یک مدعايی جدید زند یعنی محمدخان فرزند زکی خان^{۷۵۵} را هم سرجایش بنشاند.

او در مقابل مخالفت فرمادهان شفاقی، دنبی و افسار دست مساعدت به‌سوی یار جوانش امان‌الله‌خان دراز کرد، تا بتواند قدرت را در شاهزاده‌نشین از آن خود کند. بلاfacله پس از قتل آغامحمدخان، امان‌الله‌خان در نخستین تلاشش برای فتح اردن به سبب مقاومت سرسرخانه محمدرشیدیگ - که سخت هم بیمار بود - باشکست مواجه شده بود.^{۷۵۶}

۷۵۴. در سال ۱۲۰۶ق، والی لطفعلی‌خان و پسرش حسن‌علی‌خان شورش‌های والی عربستان (هوبیزه) را سرکوب کردند. حسن‌علی‌خان همچنین در لشکرکشی‌های حیاتی آغامحمدخان در فارس و کرمان، در شوشه و خراسان شرکت جست (شريف قاضي ۲۲۳-۱۲۳۹ق؛ مستوره، تاريخ، صص ۱۴۴-۱۴۳؛ ۱۴۷؛ مستوره، صص ۲۵۸-۲۶۷؛ مصنف، ص ۷۹-۸۲؛ سلسله فاجار، صص ۱۲۶-۱۲۷).

۷۵۵. ابراهیم‌زاد، حکومت، صص ۲۴۱-۲۶۷، ۲۵۹-۲۶۷؛ مالکم، تاريخ، دوم، ص ۳۱۴؛ اسماعیل، ص ۲۶؛ هدایت، نهم، صص ۳۰۸-۳۱۳؛ درباره به سلطنت رسیدن و ثبت فتحعلی‌شاه رک: امانت، فتحعلی‌شاه، صص ۴۰۶-۴۱۰.

۷۵۶. مستوره، صص ۲۶۱-۲۷۰؛ مستوره، تاريخ، صص ۱۴۶-۱۴۸؛ مصنف، صص ۸۲-۸۳؛ شريف قاضي

امان‌الله‌خان با حمایت فتحعلی‌شاه بالاخره در سال ۱۲۱۴ق، در سن بیست و سه سالگی به مقام والی رسید. حکومت او که به لحاظ روش بسیار متفاوت با حکومت پدرش خسرو دوم بود، بیست و شش سال به طول انجامید. او بر خلاف پدرش حذف فیزیکی تمامی پسران محمدرشیدیگ را که با اوی به مخالفت برخاستند، در دستور کار خود قرارداد و بخشی از اموالشان را از آن خود کرد. حکومت او نشانگر افول قدرت خاندان وکیل و اوج گیری خاندان وزیر بود. اقتدار طبیعی امان‌الله اول و شکنندگی حکومت فتحعلی‌شاه تا سال ۱۸۰۵م، به شاهزاده کرد این امکان داد تا حکومتش را در غرب ایران برای مدتی طولانی و بدون مدعی ثبت کند. این قدرت منطقه‌ای، با شکست‌های نظامی قاجاریه از روس‌ها و از دست دادن قفقاز توسط این سلسله بیش از پیش افزایش یافت.^{۷۵۷} او که از آبادگران بزرگ و حامی هنر و ادب بود، راه پدر را ادامه داد. سنه به ویترین هنر زندگی و فرهنگ تمامی کردستان تبدیل شد. اکراد ایالات ایران، عثمانی و حتی ایرانیان به آنجا می‌آمدند تا آموزش ببینند. پس به شهر لقب «دارالعلم» دادند.^{۷۵۸} در میان بر جسته ترین عالمان ایران که در دربار خسرو دوم اقامت گزیده بودند، باید از ملا رضا تبریزی^{۷۵۹} نام برد. مولانا خالد شهرزوری -که بعدها رئیس فرقه قدرتمند « نقشبندی » گردید - سالیان زیادی در سنه اقامت کرد و در آنجا علم کلام آموخت و سپس راهی دهلی شد.

مک دونالد کینر که از اعضای میسیون دیپلماتیک بریتانیایی بود که در سال ۱۸۱۰م، از سنه بازدید کرد، توصیفی تمجیدآمیز از شهر ارائه می‌دهد: «والی در کاخی باشکوه سکونت دارد (...)، در آنجا چنان درجه‌ای از حکومت و شکوه و جلال را برقرار کرده است که نظیر آن را در هیچ کجای ایران جز دربار ندیده‌ام. (...) سرای او همواره برای فراغت بیگانگان گشوده است و همیشه مجموعه‌ای از اسب‌های نخبه را برای خود نگهداری می‌کند. خلاصه اینکه محال است این

آ ۲۳۸- ۲۳۹؛ ب؛ هدایت، نهم، صص ۳۰۳-۳۱۳؛ محمدرشیدیگ در سال ۱۲۱۲ق درگذشت.

^{۷۵۷} مستوره، تاریخ، صص ۱۴۸-۱۷۱؛ ژوپر، سفر، صص ۲-۲۱۱؛ ۲۱۲-۲۱۳؛ ابراهیم نژاد، حکومت، ص ۲۵۸.

^{۷۵۸} صادق‌الملک، ص ۳۳؛ مردوخ، متابع، صص ۱۰۳-۱۰۴.

^{۷۵۹} دنیلی، تجربات، یکم، صص ۱۷۹-۱۸۹.

فرمانده که در بالای تالارش نشسته، اطرافش را دوستان و منسوبانش گرفته‌اند، را دید و به یاد دربارهای پرسی و دوگلاس کشور خودمان نیافتاد». ^{۷۶۰} ریچ یک سیاح بریتانیایی دیگر که در تابستان سال ۱۸۲۰م، از ایران بازدید کرد، باغ‌های سنه را چنین توصیف می‌کند: «آنها (باغ‌های شیراز) این سو و آن سو پراکنده‌اند و من هرگز چیزی نظری خسروآباد در سینه (سنه) ندیده‌ام. خسروآباد سه یا چهار برابر باغ‌های اینجاست. آقای دولافوس که به تازگی به اینجاوارد شده است و آگا سید باغ‌های شیراز و سنه را مشابه می‌داند، پس نمی‌تواند فقط حاصل خیالبافی من باشد». ^{۷۶۱}

رونق اقتصادی و توسعه اجتماعی، استقرار یک دولت ترجیح‌خیرخواه و نه مجازات‌کننده، آگاهی بخش جمعی، تداوم چندین ساله حکومت، ^{۷۶۲} احیای فرهنگ و هویت کرد که به فراموشی سپرده شده بود، آزادی ادیان و اعتقادات: میراث و دستاورد خسرو دوم، نشان از دلمشغولی و ارزوهایی دارد که در مقابل جاه طلبی و دلنگرانی‌های معاصرانش قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که بايد دلایل این سرنوشت عجیب را در تکامل معنوی همان کسی دانست که همانطور که قبل‌اً دیدیم لقب «خان درویش» یا «خسروخان بزرگ» به وی داده بودند. جای تردید ندارد که خسرو دوم معنای سرنوشت خود را در هفت قرن سنت یارسانی جستجو کرده بود. همان سنتی که نمی‌خواهد شاهزادگان اردلان عاملان حکومتی با ماهیت الهی باشند. قرن نوزدهم میلادی

۷۶۰. مک دونالد کینر، خاطرات، صص ۱۴۴-۱۴۵. این نقل قول در متن اصلی به زبان انگلیسی آورده شده است. (یادداشت مترجم).

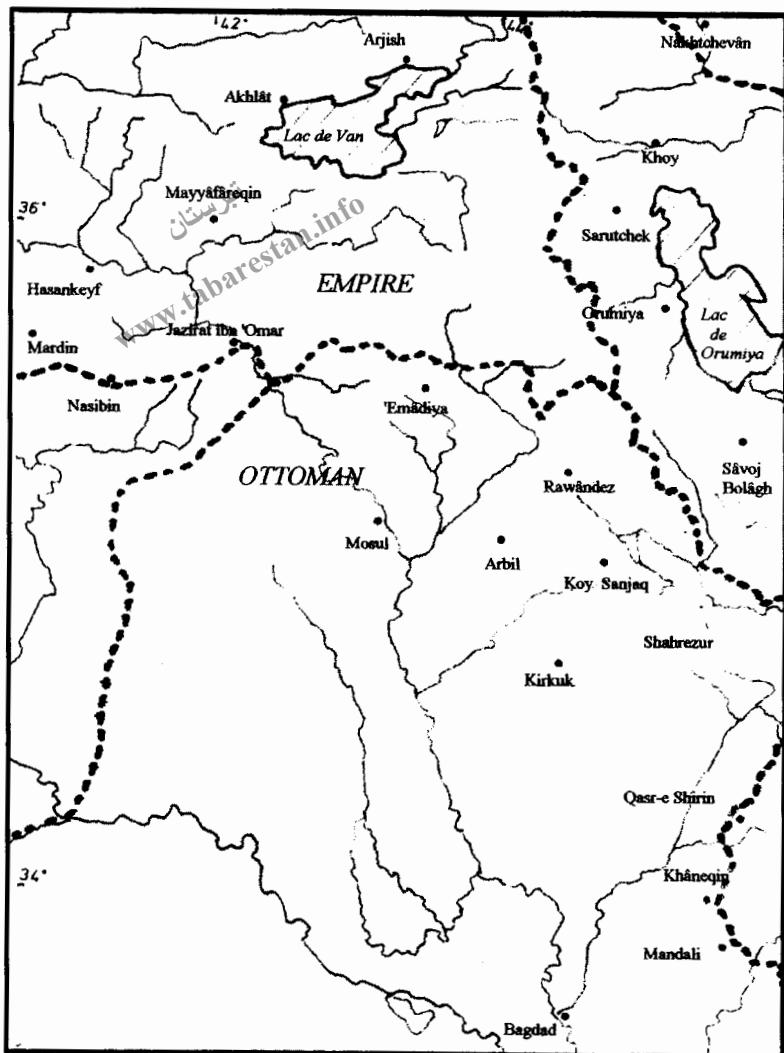
۷۶۱. ریچ، روایت، دوم، ص ۲۱۰. این نقل قول در متن اصلی به زبان انگلیسی آورده شده است. (یادداشت مترجم)

۷۶۲. لیارد به عنوان سیاح، کاشف و وابسته دیپلماتیک در قسطنطینیه در گزارش‌هایش درباره وضعیت سیاسی ایران چنین می‌نویسد: «چهار والی در ایران وجود دارد که هر کدام آنها از جایگاه یک شاهزاده مستقل برخوردار است در حالیکه شاه ایران را شاهنشاه یا شاه شاهان می‌نامند. سه تن از آنان والیان لرستان، عربستان و گرجستان هنوز عنوان را حفظ کرده‌اند. اما فقط یکی از آن‌ها، والی کردستان، از حکومت قدیم را در دست دارد» (اسناد لیارد، جلد ۱۳۴؛ اسناد متفقه ترکی، ۱۸۴۲-۱۸۴۸م).

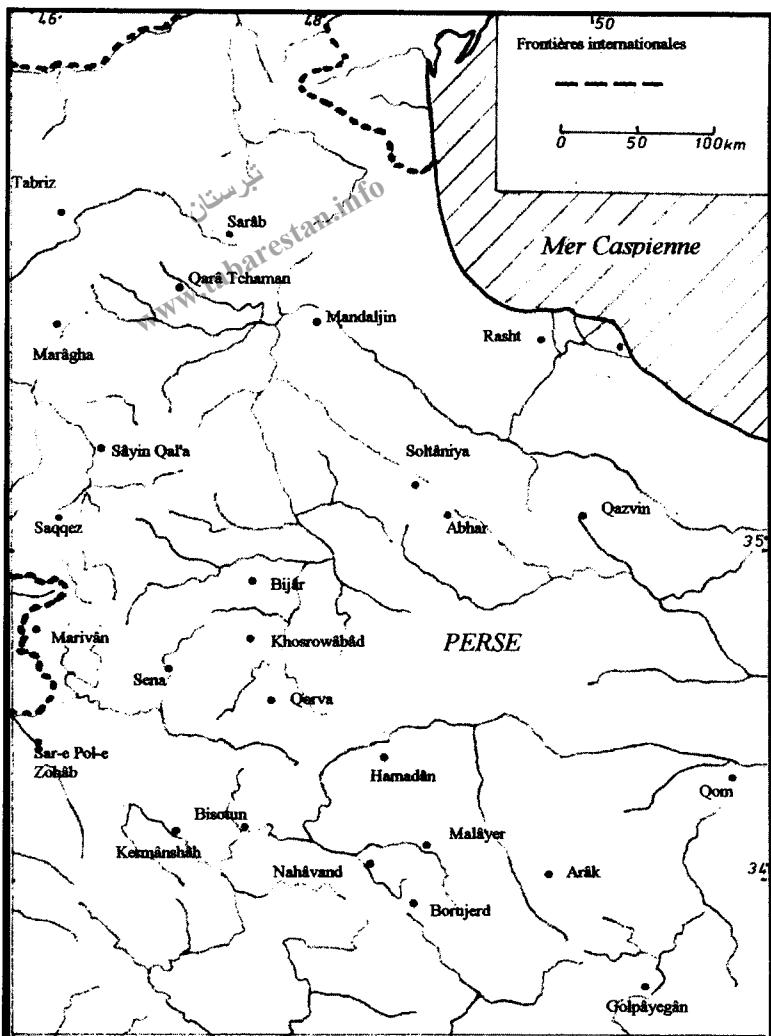
تکامل این خاستگاه مقدس به سوی اسلام شیعه را سبب گردید و این تفکر را به وجود آورد که شاید امام حسن(ع) این مرجعیت را به نخستین ارلان‌ها داده است. در این راستا آیا نباید خسرو دوم این شاهزاده زاهد را به دیده آخرین «تجسم ثانی» نگریست؟

به دنبال درگذشت آخرين والي، امان الله خان دوم (۱۲۶۲-۱۲۸۴ق) در سال ۱۲۸۴ق، ناصرالدين شاه تصمیم گرفت که به سلسله ارلان پایان دهد. او عمومی خود شاهزاده فرهادمیرزا قاجار^{۷۶۳} را به عنوان نخستین حاکم کردستان ارلان منصوب کرد، تا این سرزمین بدین ترتیب ماهیت شاهزاده‌نشینی خود را از دست بدهد. این شاهزاده از طرفی هم عمومی مادری خسرو خان (افتخارالولات) جانشین فرضی مقام والي بود. بلا فاصله پس از این انتصاب، فرهادمیرزا شدیداً بیمار شد. بر اساس باور مردمی که ارلان‌ها را منتخبان حضرت امام حسن(ع) می‌دانست، فرهادمیرزا هم این بیماری را نشانه غصب خداوند تعبیر کرد و انتصابش را نپذیرفت. تنها پس از گذشت یک دوره نقاهت طولانی سه ماهه بود که بالاخره مسئولیت حکومت را پذیرفت و راهی سنه شد.

۷۶۳. صادق‌الملک، ص ۲۰۴؛ فخرالکتاب، ص ۲۷۵. درباره شاهزاده قاجار فرهادمیرزا [۱۲۳۳-۱۳۰۵] که تحت حمایت بریتانیا بود و به اقدامات سرکوبگرانه و سنگدلی در مناطق حکومتی اش شهرت داشت، رک: اسلامی [فرهادمیرزا]؛ امانت [قبله]، نمایه.



۱۸. نقشه ۳: کردستان در قرن هجدهم میلادی (بخش غربی)



۱۹. نقشه ۳: کردستان در قرن هجدهم میلادی (بخش شرقی)

خانواده‌های اصلی کردستان اردهان

قدرت‌های سیاسی و اداری و معنوی کردستان اردهان نسل اندرونسل و غالباً^{۷۶۴} طی چندین قرن در دست خانواده‌هایی معین بود. علت این امر را باید ثبات سیاسی این سرزمین دانست که عمیقاً با ثبات سیاسی ایران در تضاد قرار داشت. مالکم که در سال ۱۸۱۰م، به سنّه شرفیاب شد نقل می‌کند: «او (امان الله اول) به نظر می‌رسد از معرفی الچه (مالکم) به افرادی که پیرامونش را گرفته‌اند بسیار به خود می‌بالد. او گفت که هیچ یک از آنان کمتر از هشت یانه نسل به خانواده‌اش خدمت نکرده‌اند و برخی در طول چهار قرن پیروان مطیع وی بوده‌اند». ^{۷۶۴} برخی از این خانواده‌ها نیز مانند میر اسکندری، سلیمانی و وکیلی خود مستقیماً از اعقاب سهراب بیگ، دوازدهمین فرمانروای اردهان بودند.

۱. سلاطین بانه

به ادعای بدليسی، میر(شاهزاده)‌های بانه تا پایان قرن پانزدهم میلادی (نهم

.۷۶۴. مالکم، اجملات، دوم، ص ۲۷۷

هجری) در کمال استقلال بر ملوک نشین خود حکومت کردند. عنوان آنان «اختیارالدینی» بود (آنان که دین خود را انتخاب کرده‌اند) چرا که بدون تحمل هیچگونه فشاری از هیچ یک از سلاطین مسلمان، به ابتکار خود به دین اسلام گرویدند. در این میان بدليسی تبارشناس این سلسله را طی دوره استقلال ارائه نمی‌دهد و آن را از میرزابیگ، پسر میرمحمد، آغاز می‌کند که برای تشییع حکومتش پیرو شاهزاده اردلان بیگریگ^{۷۶۵} (۹۴۲-۹۰۰ق) شد که بنا دخترش وصلت کرد. از زمان حکومت سلیمان بیه در اوایل قرن هفدهم میلادی بود که میرهای بابان عنوان سلطان گرفتند.

۲. سلاطین اورامان

نخستین مالک اورامان بهمن پسر بابلول نام داشت. وی با فرمانروای اردلان بابلول (۸۲۸-۷۸۴ق) هم عصر بود، که این امرما را بر آن می‌دارد که هر دو را یک نفر بدانیم. مالکان اورامان شاخه‌ای کوچک از خاندان اردلان هستند که این امر سبب گردید در شرفنامه غایب باشند. حدیث شفاهی محلی گورانی فتح اورامان توسط خاندان اردلان را چنین نقل می‌کند:

اسکندر به همو هزکیان نیانتوانی هورامان بگرن بلام اردلانکان به حیله و
حواله هورامانیان گرت.
اسکندر با تمام قدرتش نتوانست اورامان را تسليم کند، اما اردلان‌ها با حیله
اورامان را تسليم کردند.

ملاء عبدالله، پسر ملا عبدالعزیز از خاندان مردوخی، قاضی اورامان در سال ۱۳۲۳ق تنها گاهشمار شناخته شده تا به امروز را از این ملوک نشین تحت عنوان "تاریخ جدید اورامان" تکمیل کرد. این اثر دیر هنگام دارای اشتباهات تاریخ‌گذاری عمده‌ای است. م.ع سلطانی آن را در کتاب خود ایالات و طوایف کرمانشاهان مورد استفاده قرار داده است، بی‌آنکه تصویر کند آیا این متن کامل است یا فقط بخش‌هایی از آن نقل شده است.

^{۷۶۵} بدليسی، صص ۴۱۳-۴۱۵؛ توکلی، جغرافیا، صص ۹۷-۹۹؛ مردوخ، بانه.

۳. خاندان میراسکندری

خاندان میراسکندری از اعقاب سرخاب / سهراب بیگ (۹۴۵-۹۷۵ق)، دوازدهمین شاهزاده کردستان ارلان و شهرزور هستند که به هنگام حیات مریوان را به پسر دومش اسکندر بیگ بخشید. با امضای معاهده زهاب در سال ۱۰۴۹ق که از دست رفتن شهرزور را در پی داشت، مریوان اهمیت استراتژیکی بیشتری برای ملوک نشین پیدا کرد. به واقع تمامی لشکرکشی‌های عثمانی و بابان در کردستان ارلان در دست مریوان رخ داد. خاندان میراسکندری تا پایان حکومت خاندان ارلان حکومت مریوان را در اختیار داشت.^{۷۶۶}

۴. سلطان سلیمانی

سرخاب / سهراب بیگ در زمان حیات منطقه ایلاق را به پسر هفتمش اسلم‌بیگ داد که همو مؤسس سلسله سلیمانی بود. حکومت این منطقه به علت میزان بالای جمعیت و تأمین مایحتاج کشاورزی ملوک نشین به عنوان مهم‌ترین منطقه محسوب می‌شد که همچنان در دست اعضای این سلسله باقی ماند.^{۷۶۷}

۵. خاندان وکیلی

خاندان وکیلی (یا وکیل) وظيفة وکیل (نماینده حکومت) را در کردستان ارلان نسل اnder نسل بر عهده داشت. مؤسس این خاندان خالدیگ پسر بهرام بیگ و نوه سرخاب بیگ قدرتمند بود. سرخاب بیگ پسر پنجمش بهرام بیگ را به عنوان شاهزاده رواندزو عمادیه برگزید.^{۷۶۸} در دوره حکومت خان احمدخان اول (۱۰۲۵-۱۰۴۶ق)، چند تن از پسران خالدیگ ترجیح دادند در کردستان ارلان مستقر شوند و وظيفة وکیل را بر عهده گیرند. به مردان این خاندان عنوان بیگ داده بودند. آغاز قرن نوزدهم میلادی شاهد افول قدرت خاندان وکیل بود.

.۷۶۶. مستوره، تاریخ، صص ۲۰-۲۱ و ۶۰ رک: جدول تبارشناختی خاندان ارلان.

.۷۶۷. مستوره، تاریخ، صص ۲۰-۲۱.

.۷۶۸. مستوره، تاریخ، صص ۳۶-۳۷، ۴۰-۴۱؛ مستوره، ۳۶-۶۸، ۳۷-۳۹.

۶. خاندان قادری

خاندان قادری از احلاف قادرخان، یکی از خانواده‌های اشرافی دره‌گوزین - ناحیه‌ای از همدان - بودند که در سال ۱۲۰ آق، در سنه مستقر شدند، تا از هرج و مرج حاکم بر ایالت‌شان بگریزند. بعدها خاندان قادری تبدیل به خانواده‌های پرنفوذ کردستان ارلان شدند. محمدآقا پسر ارشد قادرخان - که در پنج سالگی یتیم شد - خزانه‌دار خسرو دوم گشت که در نیمة دوم قرن ۱۸، از شخصیت‌های اصلی ملوک‌نشین محسوب می‌گردد. دخترش خوشخانم به همسری والی امان‌الله اول درآمد و نوه‌اش ماهشرف خانم «مستوره» با والی خسرو سوم وصلت کرد. قادری‌ها همچنین در زمینه ادب و تاریخ‌نگاری کرد از چهره‌های برجسته به شمار می‌آمدند، مشهورترین آنان ابتدا شاعر و مورخ مستوره است که در زمان حیات هم در کردستان بسیار معروف بود. سپس می‌توان از روناک و صادق‌الملک یاد کرد، بی‌آنکه حاوی، پسر خردۀ خانم و والی امان‌الله اول را فراموش کنیم.

۷. خاندان براز

طایفه براز یکی از مهمترین طوایف کردستان ارلان بود. دو والی سه‌هزار خانوار این طایفه که از اهالی کردستان غرب بین مرعش و الپ و تحت رهبری صالح کهیا بودند، احتمالاً در جریان لشکرکشی تمرلن به سوریه و آناتولی حدود سال‌های ۸۰۳-۸۰۴ق، به کردستان ارلان مهاجرت داده شده بودند. بخشی در مریوان و بقیه در هوباتو و قره توور مستقر گردیدند. بعدها گروهی از آنان به سرزمین اصلی شان بازگشتند. شجاعت مردان این طایفه زیانزد بود و مشهور به که «مانند گرازها» به دشمنان حمله می‌کنند. به این سبب این طایفه را «براز» می‌خوانند که در کردی به معنای گراز است. این مردان که جزو اشرافیت قبیله‌ای کرد محسوب می‌گردند، با عنوان بیگ نامیده می‌شدند. گروهی نیز وظایف مهمی چون نایب و وکیل را در ملوک‌نشین بعهده داشتند. مقامات مهم در بنای‌هایی افسانه‌ای در سنه سکونت داشتند و صاحب املاک فراوانی بودند.^{۷۶۹}

۷۶۹. صادق‌الملک، صص ۳۱۸-۳۱۹؛ مستوره، تاریخ، صص ۴۱-۴۲؛ بدليسی، ص ۳۴۱؛ ایزدی، کردها، ص

۸. خاندان وزیری

اعضای خاندان وزیری/ وزیر وظیفه وزیر یا مباشر شاهزادگان ار杜兰 را نسل اندر نسل بر عهده داشتند. مؤسس این خاندان خواجه ابراهیم فرزند خواجه یوسف تاجر پارچه در اصفهان بود. خواجه ابراهیم در سال ۱۰۲۲ق، هنگامی که شاهزاده خان احمدخان اول در اصفهان نزد شاه عباس اول اقامت داشت، به خدمت وی درآمد و با وی به حسن آباد رفت. این امکان وجود دارد که خواجه ابراهیم همان تاجر پارچه‌ای باشد که به دریاو ایران پارچه‌ای را معرفی کرد که پوشش کت کردی را متداول کرد.^{۷۷۰} وزیری‌ها گرچه بالاترین مقامات اداری ملوک‌نشین را در اختیار داشتند، اما هرگز القاب اشرافی به آنان داده نشد و هیچگاه نتوانستند عنوان بیگ بگیرند؛ عنوان آنان میرزا بود که معنای آن منشی یا ادیب است. آغاز قرن نوزدهم میلادی شاهد اوج گیری قدرت وزیری‌ها به بهای افول اقتدار وکیلی‌ها بود. وصلت‌های متعددی این خانواده را به شاهزادگان ار杜兰 منصوب کرد. مادر شاهزاده خسرو سوم (حکومت ۱۲۴۰-۱۲۵۰ق) دختر میرزا الحمد وزیر بود.^{۷۷۱}

۹. خاندان موالی

خاندان موالی (به معنای خادم و تابع) نسل اندر نسل قاضی و شیخ‌الاسلام حسن آباد پایتخت قدیم کردستان ار杜兰 و سپس سنه بودند. شیخ‌الاسلام حسن آباد/ سنه رهبر دینی عالی ملوک‌نشین محسوب می‌شد. تمام مردان این خاندان ملا می‌شدند. هنگامی که خسرو دوم مکتب تاریخ‌نگاری کرد را بنا نهاد، اکثر اعضای این خانواده به وقایع نگاران شاهزادگان ار杜兰 تبدیل شدند تا شغل موروثی را نهادینه کنند که می‌توان از شریف قاضی، ابراهیم و اسماعیل نام برد. در زمان حکومت عباس قلی خان، ملا عبدالکریم نایب‌السلطنه کردستان

^{۷۷۰}. نقشه ۲۱، ص ۵۳؛ نقشه ۲۷، ص ۷۵؛ ناشناس، کردستان، صص ۲۷-۲۹.

^{۷۷۱}. رک: یادداشت ۱۱۱.

^{۷۷۲}. صادق‌الملک، صص ۲۹۸-۳۰۳؛ مردوخ، تاریخ، صص ۴۷-۴۸؛ مستوره، تاریخ، صص ۷۴-۷۶؛ واسیلیویا، اصل و نسب تبار شناختی، ص ۷۴.

ارلان شد. در سال ۱۳۶ آق، هنگامی که عثمانیان ایالات غربی ایران را تصرف کردند؛ خانه پاشا بابان - یک مقام سنی، یعنی ملا عبدالکریم حاکم شرع را - به عنوان پیام‌آور خبر پیروزی به قسطنطینیه اعزام کرد.^{۷۷۲} سلطان احمد سوم هم پس از انتصاب وی به مقام قاضی کردستان ارلان مبلغ سی هزار تومان به او سپرد، تا به ارتضی عثمانی که به بهانه کمک به شاه سلطان حسین برای آزادسازی کشور از اشغال افغان در ایران مستقر شده بود تحويل دهد. ملا عبدالکریم از این شرفیابی بهره گرفت و هزار تومان از سلطان برای ساخت مسجد جامع سنه و یک مدرسه سنی گرفت. این بنای سال بعد در ریاض بسیار زیبای فردوسی ساخته شد؛ یک قرن بعد به فرمان شاهزاده امانت‌الله دوم (۱۲۸۴-۱۲۶۲ آق) - که هرگونه اشغال اجنبي در خاک ملوك نشين را ناشایست می‌دانست - تخریب گردید.^{۷۷۳}

۱۰. خاندان مردوخی

به ادعای شیخ (آیت‌الله) مردوخ مؤلف، سلفش درویش امیر محمد معروف به بابا مردوخه در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری)، از سوریه مهاجرت کرد و در اورامان مستقر گردید. پرسش مولاناگشايش در نیمة نخست قرن بعد به نخستین تبلیغ اسلام در اورامان اقدام نمود، اما فقط اقلیتی را تغییر کیش داد. نواهاش عبدالغفار بود که بالاخره موفق شد، امامت نخستین نماز جمعه را بر عهده بگیرد. خاندان مردوخی نسل اندر نسل شیخ و امام جمعه این ناحیه بودند. این خاندان عالم نه فقط در زمینه کلام، بلکه در ادبیات، علوم و خطاطی بسیار درخشید. در میان اعضای مشهور آن می‌توان از شیخ وسیم (علامه قلعه چوالان)، شیخ عبدالمؤمن دوم و آیت‌الله مردوخی نام برد.^{۷۷۴}

.۷۷۲ رک: یادداشت ۱۷۶.

.۷۷۳ شریف قاضی ۲۰۱ ب - ۲۰۳ آ، ۲۰۶-۲۰۷ آ؛ مستوره، تاریخ، صص ۳۳-۳۴، ۳۴-۳۵؛ اسماعیل، صص ۳۰۹-۳۰۵؛ صادق‌الملک، صص ۳۰۵-۳۲؛ مردوخ، تاریخ، صص ۲۶-۲۹؛ واسیلیو، اصل و نسب تبارنشاخی، ص .۷۴

.۷۷۴ سلطانی، ایلات، صص ۳۱-۳۲؛ مردوخ، تاریخ، ص ۱۰-۲۶؛ صادق‌الملک، صص ۳۰۹-۳۱۴.

فهرست مراجع

تبرستان
www.tabarestan.info

Abréviations

AK: *Acta Kurdaica*.

BSOAS: *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*.

CHI: *Cambridge History of Iran*, 7 vol., Cambridge University Press, Cambridge, 1968-1991.

El/1: *Encyclopédie de l'Islam*, 1^{ère} éd., Leyde, 1913s.

El/2: *Encyclopédie de l'Islam*, 1^{ème} éd., Leyde, 1960s.

Eir: *Encyclopaedia Iranica*, E. Yarshater éd., New York, 1982s.

IrSt: *Iranian Studies*.

St.ISI: *Studies Islamica*.

JA: *Journal Asiatique*.

JRAS: *Journal of the Royal Asiatic Society*.

JRAS: *Journal of the Royal Geographical Society*.

Rieu: *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 3 vol. & Suppl., Londres, 1876-1895.

RMM: *Revue du Monde Musulman*.

StIr: *Studia Iranica*.

Archives Francaises

MAE: Archives Ministère des Affaires Etrangères, Paris.

CC Bagdad.

vol. I: Correspondace Consulaire, Bagdad, 1742-1776.

vol. II: Correspondace Consulaire, Bagdad, 17776-1786.

vol. III: Correspondace Consulaire, Bagdad, 1786-1791.

vol. IV: Correspondace Consulaire, Bagdad, 1792-1812.

CC Basra: Correspondace Consulaire, Basra, 1743-1791.

CP Perse.

vol. VII: Correspondace Politique, Perse, 1726-1757.

vol. VIII: Correspondace Politique, Perse, 1758-1805.

Mémoires et documents, sous-série Perse, vol. I.

Archives de Grande-Bretagne

FR, G: Factory Records, *Persia and Persian Gulf*, India Office Records, Londres

G/29/6 à 17: "Gombroon Dairies", Factory Records. Bandar 'Abbas

(Gombroon) Dairies and Consultations, 1737-1763.

G/29/19 à 21: Factory Records. Basra, 1732-1783.

L/P & S/20: *Political and Secret Department Records*, Political and Secret Library

(C. 1800-1947), India Office Records, Londres.

SP: State Papers, Public Record Office, Londres.

91/14, Russia, 1733.

97/31 à 60: State Papers, Turkey, 1740 à 1779.

L/MIL/17: Military Department Library, India Office Records, Londres.

Layard Papers, vol. CXXXIV, *Turkey Miscellaneous Papers 1842-1848*, British Library, Londres.

Sources Orientales

I. Manuscrits et archives

Anonyme [Kurdistan]: *Manuscrit sans titre sur les tribus du Kurdistan*, ms de Gholâm 'Ali Khân Ardalân, Téhéran.

Ebrâhim Shâh, Farmân: Ebrâhim Shâh, Farmân n° XVIII Recueil de Farmâns, British Library, ms Or. 4935 (Rieu, Suppl. n° 402).

Eam'îl: Esmâ'il b. Mollâ Mohammad Hoseyn, *Târikh-e Drdalân*, ms de Gholâm 'Ali Khân Ardalân Hatt-i Humâyûn, Catalogue et résumés (hulâsalâr) des récits impériaux et des correspondances diplomatiques ottomans conservés dans les archives turques (Bâshbâkânlîk Ârchiwi, Istanbul), I (vers 1159-1200/1746-85).

al-Hoseyni, Mahmud Al-Mosannâ b. Ebrâhim, *Tarikh-e Ahmad Shâhi*, British Library, ms Or. 196 (Rieu, vol. I).

Ja'far Khân Zand, Farmân: Farmâns, Nos. XXII et XXIII, recueil de farmâns, British Library, ms Or. 4935 (Rieu, Suppl. n° 402).

Karim Khân Zand, Farmân: Farmâns, Nos. XX, XXI, recueil de farmâns, British Library, ms Or. 4935 (Rieu, Suppl. n° 402).

منابع ۲۵۳

- Mastura, ms: Mâh Sharaf Khânom Kordestâni, "Mastura", *Tarikh-e Ardalân*, ms de Gholâm 'Ali Khân Ardalân, Téhéran. Seyed Mohammad Mirzâ, (Shâh Soleymân II), *Todhkera-ye Âl-e Dáud*, British Library, ms Add. 23, 527 (Rieu, vol I).
- Mardukh, Sheykh 'Abdolmo' men, *Bayáz*, British Library, ms Or. 6444 (Rieu, vol. II).
- Mohammad Ebrâhim b. Mollâ Mohammad Hoseyn, *Târikh-e Drdalân*, The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, ms GLIX (Morley, *The Historical Manuscripts in the R. A. S.*).
- Mohammad Hâshem b. Seyed Mohammad Mirzâ, (Shâh Soleymân II), *Todhkera-ye Âl-e Dáud*, British Library, ms Add. 23, 527 (Rieu, vol I).
- Mosannef: Khosrow Beg. b. Mohammad Beg Ardalân "Mosannef", *Lobb-e tawârikh*, ms de Gholâm 'Ali Khân Ardalân, Téhéran et ms de la Bibliothèque national de France, cat. Blochet, I, p. 305-306; éd. fac-similé, trad. et commentaires en russe par E. I. Vasilieva, Moscou, 1985.
- Nâme-i Hümâyûn*, Correspondance diplomatique ottomane vonserée dans les archives turques (Basbakanlik Arsivi, İstambul), vol. III/3 (correspondances entre la Sublime Porte et les cours de Nâder Shâh Afshâr, 'Adel Shâh etc., en turc et en persan).
- Shâhrokh Shâh, Farmân: Farmâns n° XIX, recueil de farmâns, British Library, ms Or. 4935 (Rieu, Suppl., n° 402).
- Taffreshi, Râzi al-din, *Untitled manuscript of Iran, 1722-1779*, British Library, ms Add. 6587 (section XV, f. 185-216 (Rieu, vol. II).

II. Manuscrits et travaux édités rchives

- Al-Karkukli: Rasul al-Karkukli, *Dowhat al-Wozarâ fi Târikh Waqâye Bagdâd al-Zawrâ* (*Histoire des vizirs de Bagdad*), éd., Musâ Kâzem Nowras, Qom, 1994.
- Astarâbâdi [Dorra]: Mirzâ Mehdi Khân Kowkabi Astarâbâdi, *Dorra-ye Nâderâ*, éd. Seyyed Ja'far Shahidi, Téhéran, 1341/1962.
- Astarâbâdi [Jahângoshây]: Mirzâ Mehdi Khân Kowkabi Astarâbâdi, *Jahângoshây Nâderi*, éd. Seyyed Abdollâh Anvâr, Téhéran, 1341/1962.
- Bâbâ Mardukh [Târikh]: Mardukh Rohâni Bâbâ "Shivâ", *Târikh Mashâher-e Kord*, 3 vol., Téhéran, 1985ss.
- Bâbâni: Abdolqâder b. Rostan al-Bâbâni, *Seyar al Akrad, Târikh wa Joghrajîyâ-ye Kordestân*, éd. Mohammad Ra'uf Tavakkoli, Téhéran, 1366/1987.
- Bahâr: [Sabkshenâsi]: Malek al-Sho'arâ Mohammad Taqi Bahâr, *Sabkshenâsi*, 3 vol., Téhéran, 1337/1958.
- Bakhtyâri [Târikh]: Sadâr As'ad 'Ali Qoli Bakhtyâri, *Târikh Bakhtyâri*, Téhéran, 1333/1915.
- Bâmdâd [Rejâl]: Mehdi Bâmdâd, *Rejâl-e Irân, qorun-e 12, 13, 14*, 6 vol., Téhéran,

1347-57/1966-78.

Bâbâni [Târikh]: Khânbâbâ Bâbâni, Târikh-e Nezâmi-ye Irân: Dowra-ye Safaviya, Téhéran, 1353/1974.

Bedlisi [Sharafnâma]: Amir Sharaf Khân Bedlisi, Târikh-e Mofassal-e Kordestân, éd. Mohammad 'Abbâsi, , Téhéran, 1965.

Bedlisi [trad. Izady]: Amir Sharaf Khân Bedlisi, Sharafnâma, trad. et commentaire en anglais, Mehrdâd Izady, à paraître.

Bedlisi, Amir Sharaf Khân, al-Sharafnâma éd. Mohammad 'Ali' Owni, Le Caire, 1931.

Bedlisi, Amir Sharaf Khân, Chéref-nâmeh, ou, Fastes de la nation kourde, Par Chéref ou'ddin, vol 1, traduit par Francois Bernard Charmon, Saint Petersbourg, 1868-75.

Bedlisi, Amir Sharaf Khân, Sharafnâma, traduction et commentaire en russe, E.I. Vasilieva, Moscou, 1967 (vol. I) et 1976 (vol. II).

Cevdet: Cevdet Pâshâ, Târikh-i Vevdet, I et II, Istanbul, 1309/1892.

Donboli [Ma'âser]: 'Abdol Razzâq Beg Donboli "Maftun" Ma'âser-e Soltâniya, éd. Gholâm-Hoseyn Sadri-Afshâr, 2e éd., Téhéran, 1351/1972.

Donboli [Tajrebât]: 'Abdol Razzâq Beg Donboli "Maftun" Tajrebât al-Ahrâr va Tasleyât al-Abrâr, éd. Hasan Qâzi Tabâtâ'i, Tabriz, 2 vol., 1349-50/1970-71.

Elâhi [Borhân]: Nur 'Ali Shâh Elahi, Borhân al-haqq, Téhéran, 1342/1963, 5e éd., Téhéran, 1360/1981.

Emin [The Emirate]: Noshirwan Mustafa Emin, *The Emirate of Baban between the Grindstones of Turks and Persians*, Belin, 1998 (en kurde).

Eskandar Monshi ['Âlamârâ]: Eskandar Monshi, 'Âlamârâ-ye 'Abbâsi, trad. R.M. Savory, *The History of Shah 'Abbas the Great*, 2 vol., Colorado, 1978.

Eskandar Monshi [Dhey'l]: Eskandar Monshi, et Vâleh Esfahâni, 'Âlamârâ-ye 'Abbâsi, éd. A. Soheyli Khonsâri, Téhéran, 1317/1938.

Fakhr al-kottâb: Mirzâ Shokrollâ Sanandji, "Fakhr al-kottâb", Tohfa-ye Nâseri Dar Târikh va Joghârâiyâ-y-e, éd. Heshmatollâh Tabibi, Téhéran, 1366/1988.

Fakhr al-Molk [Az Harim]: Hâjj Abolhasan Khân Ardalân, "Fakhr al-Molk", Az Harim tâ Haram, Safarnâme-ye Abolhasan Khân Fakhr al-Molk be 'Atabât, éd. M.R. 'Abbâsi, Téhéran, 1372/1993.

Fakhr al-Molk [Ketâb]: Hajj Abolhasan Khân Ardalân, "Fakhr al-Molk", Ketâb-e Loghât-e Kordi, , Téhéran, 1885

Fasâ'i Hâjj Hasan Hoseyni b. Mirzâ Hasan Fasâ'i, Fârsnâme-ye Naseri, 2vol., Téhéran, 1313/1896; trad. partelle du vol. II dans H. Busse, Historyd of Persia under Qajar Rule, New York-Londres, 1972.

Ghaffârî: Mirzâ Abolhasanb. Mohammad Amin Golestaâna, Mojmâl ol-Tavârikh , éd. Modarres

- Razavi, Iére éd., Téhéran, 1319/1941; 2e éd., Téhéran, 1344/1965.
- Hâfez [Divân]: Mohammad Qazvini et Qâsem Ghani, éds, *Divân-e Khwâja Shams al-din Mohammad Qazvini Hâfez Shirâz...*, Téhéran, s.d.
- Hamez Esfahâni: Hamza b. Hasan Esfahâni, *Târikh-e Payâmbarân va Shâhân*, trad. Ja'far Sho'âr, Téhéran, 1346/1967.
- Hedâyat: Rezâ Qoli Khân Hedâyat, *Rowzat al Safâ-ye Nâseri*, Vol. VIII et IX, Téhéran, 1339/1962.
- Hedâyat: Hâdi Hedâyat, *Târikh-e Zandiya (1165-1193H)*, Téhéran, 1334/1955.
- Histoire des Donboli: 'Abdolrazzâ Beg Donboli, *Târikh-e Donâbela*, voir Mardukh [Sources], p. 106-107.
- Ibn al-Athir: Ibn al-Athir, *al Kâmel*, trad. Persane de A. Hâlat et 'A. Hâshemi, 24 tomes en 10 vol., Téhéran, 1993.
- Ibn al-Athir (texte arabe): Ibn al-Athir, *al Kâmel*, 12 tomes en 4 vol., Bulâq, 1290/1873.
- Ibn al-Azraq: Ahmad b. Yusef b. 'Ali al Fâriqi, *Târikh-e al Fâriqi: al-dowla al-Morwâniyya*, éd. B.A.L. Awad, Le Caire, 1959.
- Kalântar: Mirzâ Mohammad Kalântar, *Ruznâma-ye Mirzâ Mohammad Kalântar-e Fârs*, éd. Abbâs Eqbâl, Téhéran, 1325/1947.
- Kasravi [Târikh]: Ahmad Kasravi, *Târikh-e pânsad-sâla-ye Khuzestân*, Téhéran, 1330/1951.
- Kasravi [Sheykh Safî]: Ahmad Kasravi, *Sheykh Safî va Tabârash*, Téhéran, 1323/1944.
- Kuhmarra'i: Zeyn al-'Abedin Kuhmarra'i, "Amir", *Dheyâl va Hâsheya be- Mojmal al-Tâwârikh*, Annexe au Golestanâ, *Mojmal al-Tâwârikh*, éd. Modarres Razavi, Téhéran, 1344/1965.
- Ma'mun Beg (Ardalân), *Modhâkerâti-e Ma'mun Beg ben Bega Beg*, trad. M. J. al-Rozhbayâni et Sh. Mostafâ, Begdad, 1980.
- Mardukh [Târikh]: Âysyollâj Sheykh Mohammad Mardukh Kordestâni, *Târikh-e Mardukh*, Tchâpkhâna-ye Artesh, 2 vol., Téhéran, 1944, vol. II.
- Mastura [Divân], Mâh Sharaf Khânom Kordestâni, *Divân-e Mastura*, éd. Yahyâ Ma'refat, Téhéran, 1344/1965.
- Mastura [Târikh], Mâh Sharaf Khânom Kordestâni, Mastura *Târikh-e Ardolân*, éd. Nâser Âzâdpur, Sanadaj, 1946.
- Mirzâ Rafî'â [Dastur]: Mirzâ Rafî'â "Dastur al-Moluk" éd. M.T. Dâneshpazhuh *Mjalla-ye Dâneshkada-ye Adobiyyât va 'Olum-e Ensâni Dâneshgâh-e Tehrân*, XVI, 1347/1968.
- Mokri[*La Grande Assemblée*]: M. Mokri, *La Grande Assemblée des Fidèles de Vérité au Tribunal sur le Mont Zagros en Iran (Dawra-y Divâna-Gawra)*, texte gurâni et trad. française, Paris, 1977.
- Mokri[*La Chasseur*]: M. Mokri, *La Chasseur Dieu et le Mythe du Roi-Aigle*, texte gurâni et trad. française, Wiesbaden, 1967.

- Mokri[*Haqiqat*]: M. Mokri, *Haqiqat*, Mohammad Mokri, *Hâjj Ne'Matollâh Mojrem Mokri Shâhnâmâye Haqiqat*, Téhéran-Paris, vol. I, 1966; vol. II (Index), 1971.
- Mosannef [*Lobb-e tawârikh*]: Khosrow Beg. b. Mohammad Beg Ardalân, "Mosannef", *Lobb-e tawârikh* Kânun-e Khnevâdegi-e Ardalân, Téhéran, 2536/1977.
- Na'imâ [*Târikh*]: Mostafâ Na'imâ, *Târikh Na'ima*, dans *Annales Ottomanes*, 3e éd. Constantinople, 1283/1866, 6 tomes en 3 vol.
- Nâmi: Mirzâ Mohammad Sâdeq Musavi Nâmi Esfahâni, *Târikh-e Giti-goshâ*, éd. Sa'id Nafisi Téhéran. 1317/1938 (*Târikh-e Zandiya*; cf. British Library MS. Add. 24,904 [Rieu, Vol. I]).
- Narâqi: [*Târikh*]: Hasân Narâqi, *Târikh ejtemâ'i-ye Kâshnân*, Téhéran. 1345/1966.
- Nâser Khosrow: Nâser Khosrow *Safar nâmâr*, éd. et trad Ch. Schefer, Paris, 1881.
- Navâ'i, [*Asnâd*]: Navâ'i, Abdol Hoseyn, *[Asnâd va Mokâtebât-e Sîyâsi-ye Irân]*, Téhéran, 1363/1984.
- Nezâmi: Nezâmi *Le Roman de Chosroës et Chirin*, trad. H. Massé, Paris, 1970.
- Qazvini [*'Abbâs-nâmââ*]: Mohammad Tâher Vahid Qazvini, *'Abbâs-nâmââ yâ Sharh-e Zendegâni-ye 22-sâla-ye Shâh 'Abbâs-e Thâni*, éd. E. Dehgân, Arâk, 1329/1951.
- Razmârâ [*Farhang*]: Razmârâ, *Farhang-e Joghrajîyâ-ye Irâni*, 10 vol., Setâd-e Artesh, Dâ'era-ye Joghrajîyâ'i. Téhéran , 1328-32/1945-54.
- Riyâhi [*Sefârat*]: Mohammad Amin Riyâhi, *Sefârat-nâmahâ-ye Irân*, Téhéran, 1368/1989.
- Rostam al-Hokamâ, Mohammad Hâshem Âsef. *Rotam al-Tawârikh*, éd. M. Moshiri (d'apés le ms Or. Quart. 820 Tübingen), Téhéran , 1348/1969.
- Sâdeq al Molk [*Hadiqa*]: Mirzâ 'Ali Akbar Vaqâye 'Negâr Kordestâni, "Sâdeq al-Molk", *Hadiqa-ye Nâserîye Dar Joghrajîyâ va Târikh-e Kordestân*, éd. Mohammad Ra'uif Tavakkoli, Téhéran , 1364/1986.
- Shahâvari: Mirzâ 'Abdolkarim b. 'Ali al-Sharif Shahâvari, *Dheyel-e Târikh-e Giti-goshâ*, éd. Sa'id Nafisi, Téhéran , 1317/1938 (publié en annexe du *Târikh-e Giti-goshâ*).
- Sharif Qâzi [*Zobdat*]: Mohammad Sharif Qâzi, *Zobdat al-Tawârikh*, ms de la Bibliothèque de la Cambridge University (E. G. Browne).
- Shirâzi: 'Abdol-Karim 'Ali Rezâ Shirâzi, *Târikh-e zandiya*, éd. E. Beer, Das *Târikh-e zandje des Ibn 'Abdel-Kerim 'Ali Rezâ von Shirâzi*, Leyde 1888.
- Shirvâni [*Bostân*]: Hâjj Zeyn al-'Âbedin Shirvâni, *Bostâ al-Seyâ von Shirâha*, Mirzâ Mahmud, Téhéran , 1315/1897-98.
- Shushtari [*Tohfat*]: Mir 'Abdollah Khân Shushtari, *Tohfat al-'Âlam*, éd. S. Movahhed, Téhéran , 1363/1984.
- Soltâni [*Hadiqa*]: Mohammad 'Ali Soltâni, *Hadiqa-ye Soltâni, ahvâni va âthâr-e sho'arâ-ye kord*, éd. S.M.T. Hâshemi, Kermânsâh, 1364/1985.
- Soltâni [*Ilât*]: Mohammad 'Ali Soltâni, *Ilât va Tavâyef-e Kermânsâhâh*.

Tavakkoli [Joghrāfiyā]: Mohammad Ra'uf Tavakkoli, *Joghrāfiyā va Tārikh-e Bāna*, Téhéran , 1358/1980, 2e éd., Téhéran, 1363/1984.

Yāqut: Yāqut, *Mo'jom al-Boldān*, éd. F. Wüstenfeld, 6 vol., Leipzig, 1866-73.

Zaki [Khōlāsat]: Mohammad Amin Zaki, *Khōlāsat ta 'rīkh al-kord wa Kordestān*, trad. en arabe, Mohammad 'Ali 'Awni, Bagdad, 1936.

Sources et travaux en Langues occidentales

Abacv [Alans]: V.I. Abaev, "Alans", *EIr*, I, p. 801-803.

Ahamd [Annazids]: K.M. Ahmad, "Annazids", *EIr*, II, p. 97-98.

Ainsworth [Euphrates Expedition]: W. F. Ainsworth, *A Personnal Narrative of the Euphrates Expedition*, II, Londres, 1888.

Al-e Dawud/Oberlin [Donbli]: 'Ali Al-e Ale Dawwud, p. Oberling "Donboli", *EIr*, VII, p. 492-493.

Amanat [Amir Nezam]: A. Amanat, "Amir(e)-Nezam Garrusi", *EIr*, I, p. 966-969.

Amanat [Ebrahim Kalantar]: A. Amanat, "Ebrahim Kalantar Shirazi", *EIr*, VIII, p. 66-71.

Amanat [Fath-'Ali Shah Qajar]: A. Amanat, "Fath-'Ali Shah Qajar", *EIr*, XI, p. 406-421.

Avery [Pivot]: A. Amanat, *The Pivot of the Universe Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831-1896*, Berkeley-Los Angeles, 1997.

Avery [Nadir Shah]: P. Avery, "Nadir Shah and the Afsharid Legacy", *CHI*, VII, p. 3-62.

Balland [Afghanistan]: D. Balland, "Afghanistan. X. Political History", *EIr*, I, p. 547-558.

Barthold/Bosworth [Shirwan Shah]: W. Barthold-[C.E.Bosworth], "Shirwan Shah", *EI/2*, IX, p. 505-506.

Baysun ['Abd al-Hamid]: M.C. Baysun, "Abd al-Hamid I", *EI/2*, I, p. 64-65.

Bazin [Lettres]: Pére Louis Bazin, *Nāmahā-ye tobib-e Nāder Shāh*, 'Ali Asghar Hariri de "Mémoires sur les dernières années du règne de Thamas Kouli-Kan et sa mort tragique, contenues, dans une lettre du Frère Bain", et "Seconde Lettre... contenant les révoltes qui Suivirent la Mort de Thamas Kouli-Kan", (dans *une lettres édifiantes et curieuses*, IV, Paris, 1780), Téhéran, 1340/1961.

Binning [A Journal]: Robert B. M. Binning, *A Journal of Two Years 'Travel in Persia, Ceylon &c, 2 vol.*, Londres, 1857.

Boswoth [Islamic Dynasties]: C.E. Bosworth, *The Islamic Dynasties*, Edinbourg 1967.

Boswoth [Rawwadides]: C.E. Bosworth, "Rawwadides Banu Rawwad", *EI/2*. VIII, p. 485-486.

Boswoth [Saldjukides]: C.E. Bosworth, "Saldjukides", *EI/2*. VIII, p. 967-992.

Boswoth [Shaddadides]: C.E. Bosworth, "Shaddadides ou Banu Shaddad", *EI/2*. IX, p. 174-175.

Bürgel/Mottahedeh ['Azod al-Dawla]: C. Bürgel, R. Mottahedeh, "Azod al-Dawla", *EI/2*. IX, p. 174-175.

- Burns [Antique Rugs]: J.D. Burns, *Antique Rugs of Kurdistan. A Historical Legacy of Woven Art*, S.l., 2002.
- Cahen [Ayyubides]: Cl. Cahen, "Ayyubides", EI/2. I, p. 820-830.
- Cahen [Buwayhides]: Cl. Cahen, "Buwayhides ou Buyides", EI/2. I, p. 1390-1397.
- Cahen [Djahir]: Cl. Cahen, "Djahir", EI/2. I, p. 394-395.
- Cahen [Hasanwayh]: Cl. Cahen, "Hasanwayh", EI/2. III, p. 266s.
- Calmard ['Aziz Khan]: Jean Calmard, "'Aziz Khan Mokri", EI/2. III, p. 261-263.
- Calmard [Shiisme Safavide]: J. Calmard, "Les rituels Shiites et le Pouvoir. L'imposition du Shiisme Safavide: élogies et Malédictions canoniques", dans J. Calmard éd., *Etudes Safavides*, Paris-Téhéran, 1933, p. 109-150.
- Calmard [Téhéran]: J. Calmard, "Téhéran", Urbanisation, Monuments, vie culturelle et socio-économique jusqu'aux Pahlavis", EI/2. X, p. 523-529.
- [Carmelites]: *A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the 17th and 18th centuries*, ed. and transl. Sir H. Chick, Londres, 1939.
- Chardin [Voyages]: Jean Chardin, *Voyages du Chevalier Chardin en Perse et Autres Lieux de l'Orient*, 4 vol. in-4°, Paris, 1735.
- D'Arcy Todd [Itineray]: Major E. D' Arcy Todd, "Itinerary from Tabriz to Tehran via... in 1837", JRGS, VIII (1838), p. 29-39.
- Della Valle [Voyages]: Pietro Della Valle, *Les Fameux Voyages de Pietro della Valle*, 4 vol. in-4°, Paris, 1661-63.
- Donner [Basra]: F. M. Donner, "Basra", EI/2. III, p. 851-855.
- Du Mans [Estat]: Père Raphael du Mans, *Estat de la Perse*, 1660, dans F. Richard éd., *Raphaël du Mans, Missionnaire en Perse au XVIIe s.*, II, *Estats et Mémoire dans Moyen Orient & Océan Indien*, 9 (1995), Paris.
- Ebrahimnejad [Pouvoir]: Hormoz Ebrahimnejad, *Pouvoir et Succession en Iran. Les Premiers Qâjâr 1726-1834*, dans Moyen Orient & Ocean Indien, 12 (1999), Paris.
- Ehler [Bijar]: E. Ehlers, "Bijar", EI/2. IV, p. 254.
- Emin [The Emirate]: N.M. Emin, *The Emirate of Baban Between the Grindstoes of Turks and Persians*, Berlin, 1998.
- Eslami [Farhad Mirza]: K. Eslami, "Farhad Mirza", EI/2. IX, p. 260-264.
- Ferrieres de Sauveboeuf [Mémoires]: L.F. comte Ferrieres de Sauveboeuf, *Mémoires historiques, Politiques et géographiques des voyages du comte F de S. Faits en Turquie, en perse et en Arabie depuis 1789*, 2 vol., Maastricht, 1790.
- Figueroa [L'ambassade]: Garcia de Silva et Figueroa, *L'ambassade de D. Garcias de Silvay Figueroa en Perse*, traduit par M. Wicquefort, Paris, 1667.

- Fleischer [Alqas Mirza]: W. Floor, *The Afghan Occupation of Safavid Persia*, Cahier 19 de st, Ir., Paris, 1998.
- Floor [Textile]: Willem Floor, *The Persian Textile Industry in Historical Perspective 1500-1925*, dans *Moyen Orient & Océan Indien*, II (1999), Paris.
- Forster [Journey]: G. Forster, *A Journey from Bengal to England, through the Northern Part of India... and Persia, and into Russia, by the Caspian sea*, trad, en français par L. Langlet, 3 vol., Paris, 1802.
- Franklin [Observations]: W. Franklin, *Observations Made on a Tour from Bengal to Persia in the Years 1786-87*, Londres, 1790.
- Frye [Ardalan]: R.N. Frye, "Ardalan", EI/2, I, p. 647.
- Füch [Ibn Khalikan]: J.W. Fück, "Ibn Khalikan", EI/2, III, p. 856-857.
- Gibb [Abu'l-Fida]: H.A.R. Gibb, "Abu'-Fida", EI/2, I, p. 122-123.
- Glassen [Bedilis]: E. Glassen "Bedilis, Sharaf al-din Khân", Elr, IV, p. 76-77.
- Hairi [Amir Nizam]: Abdu'l-Hadi Hairi, "Amir Nizam", EI/2, Supplément, p. 71-72.
- Halm [Ahl-i Haqq]: H. Halm, "Ahl-Haqq", Elr, I, p. 635-637.
- Hambly [Iranian city]: G.R.G. Hambly, "The Traditional Iranian City in the Qajar Period", CHI, VII, p. 542-589.
- Hambly [Qajar Dynasty]: G.R.G. Hambly, "Agha Muhammad Khan and the Establishment of the Qajar Dynasty", CHI, VII, p. 104-143.
- Hammer [Histoire]: J. de Hammer, *Histoire de l'Empire Ottoman depuis son origine à nos Jours*, traduit par M. Dochez. 3 vols, Paris, 1844.
- Haneda [Garde royale]: M. Haneda, "L'évolution de la garde royale des Safavides" dans *Moyen Orient & Océan Indien*, Omdoem. O (1984). p. 41-64.
- Hanifi [Gilzi]: M.J. Hanifi, "Gilzi or Galzi", Elr, X, p. 670-672.
- Hanway [Accouni]: J. Hanway, *An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea*, 2 vol., Dublin, 1754.
- Hassanpour [Bahdinan]: A Hassanpour, "Bahdman", Elr, III, p. 485.
- Hillenbrand [Marwanides]: C. Hillenbrand, "Marwanides", EI/2, VI, p. 611s.
- Howel [Journal]: T. Howel, *A Journal of the Passage from India, by a route Partly un frequented through Armenia and Natolia*, Londres, s.d.
- Huart ['Adila Khatun]: C. Huat, *Histoire de Bagdad dans les temps Modernes*, Paris, 1901.
- Huart ['Adila Khatun]: C. Huart, "Adila Khatun", EI/2, I, p. 204.
- Huart/Lockhart [Agha Mohamad Shah]: C. Huart, L. Lockhart, "Agha Mohammad Shah", EI/2, I, p. 254.
- Ives [Vpuage]: E. Ives, *A voyage from England to India in the year 1754... also a Journey from*

- Persia to England by an Unusual Route , Londres, 1773.
- Izady [The Kurds]: M. Izady, *The Kurds: A concise Handbook* , Washington D.C., 1992.
- Jaubert [Voyage]: A Jaubert, *Voyage en Armenie et Perse fait dans les années 1805 et 1806*, Paris, 1821.
- Karamustafa [Esm'il I]: A.T. Karamustafa "Esma'il I. ii, His Poetry", *EIr*, VIII, p. 635s.
- Kazemzadeh [Iranian Relations]: F. Kazemzadeh, "Iranian Relations with Russia and the Soviet Union, to 1921", *CHI*, VII, p. 314-349.
- Ker Porter [Travels]: Sir R. Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia*, 2 vol., Londres, 1921-22.
- Kotzebuë [Voyage]: Mortiz de Kotzebuë, *Voyage en Perse a la suite de L'ambassade Russe en 1817*, trad. M. Breton, Paris, 1819.
- Kouznetsov [Les Alains]: V. Kouznetsov, I. Lebedinsky, *Les Alains*, Paris, 1997.
- Kramers [Mustafa III]: J.H. Kramers, "Mustafa III", *EI/2*, VII, p. 707-710.
- Krotkoff [Abjad]: G. Krotkoff, "Abjad", *EIr*, I, p. 221s.
- Krusinski [Ebrat-Nâma]: J.T. Krusinski, *Ebrat-Nâma* , trad. 'Abdol Razzâq Beg Donboli "Maftun", Tabriz, 1984.
- Lambton [Fatj 'Ali Shah]: A.K.S. Lambton, "Fath 'Ali Shah Qajar", *EI/2*, II, p. 858-859.
- Lambton [Ilât]: A.K.S. Lambton, "Ilât", *EI/2*, 1122-1137.
- Lewin [Dinawari]: B. Lewin, "Dinawari", *EI/2*, II, p. 308.
- Lockhart [Nadir Shah]: L. Lockhart, *Nadir Shah: A Critical Study Based Mainly upon Contemporary Sources*, Londres, 1938.
- Lockhart [The Fall]: L. Lockhart, *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia*, Cambridge, 1958.
- Longrigg [Four Centuries]: S.H. Longrigg, *Four Centuries of Modern Iraq*, Oxford, 1925.
- Longworth Dames/Gibb [Afghanistan]: M. Longworth Dames, H. Gibb, "Afghanistan, II", *EI/2*, p. 233-240.
- Luft [Musha'sha']: P. Luft, "Musha'sha'", *EI/2*, VII, p. 672-675.
- Macdonald Kinneir [Memoir]: John Macdonald Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, Londres, 1813.
- Mackenzie [Avroman]: D.N. MacKenzie, "Avroman", *EIr*, III, p. 110s.
- Mackenzie [Gurani]: D.N. MacKenzie, "Gurani", *EIr*, XI, p. 401-403.
- Mann [Die Mundarten]: O. Mann, *Die Mundarten der Lürstamme in Sudwestlichen Persien, dans Kurdisch-persische Forschungen*, II (1910), Berlin.
- Mardukh [Bana]: A. Mardukh, "Bana", *EIr*, III, p. 665.
- Mardukh [Contribution]: A. Mardukh, *Contribution a l'étude de l'histoire des Kurdes sous la*

- dynastie Ardalân du XVIème siècle au XIXème siècle*, these de doctorat (non publiée), Univ. de La Sorbonne-Nouvelle, Paris, 1988.
- Mardukh [Sources]: a Mardukh, "Aux Spurces de l'historiographie kurd", *St. Ir.*, 21 (1992), p. 103-117.
- Mc Caffrey [Calderan]: M.J. Mc Caffrey, "Calderan", *Elr.*, IV, p. 656-658.
- Minorsky [Ahl-i Hakk]: V. Minorsky "Ahl-i Hakk", *EI/2*, I, p. 268-272.
- Minorsky ['Annazides]: V. Minorsky "Annaides", *EI/2*, I, p. 527-529.
- Minorsky [Daylam]: V. Minorsky "Daylam", *EI/2*, II, p. 195-200.
- Minorsky [Kurdes]: V. Minorsky "Kurdes et Kurdistan. III, Histoire", *EI/2*, V, p. 450-467.
- Minorsky [Lak]: V. Minorsky "Lâk", *EI/2*, V, p. 620-621.
- Minorsky [Lur]: V. Minorsky "Lur", *EI/2*, V, p. 827-832.
- Minorsky [Lur-i Kucik]: V. Minorsky "Lur-i Kucik", *EI/2*, V, p. 834-835.
- Minorsky [Mongol]: V. Minorsky "Mongol Place-names in Mukri Kurdistan", *BSOAS*, XIX/I (1957), p. 58-81.
- Minorsky [Musha'sha']: V. Minorsky "Musha'sha'", *EI/1*, Supp 1, p. 173-176.
- Minorsky [Notes]: V. Minorsky "Notes sur la secte des Ahle-Haqq", *RMM*, XL (1920), p. 20-97; XIV (1921), p. 205-302.
- Minorsky [Senna]: V. Minorsky "Senna", *EI/1*, IV, p. 233-237.
- Minorsky [Shehrizur]: V. Minorsky "Shehrizur", *EI/1*, IV, p. 356-358.
- Minorsky [Sisar]: V. Minorsky "Sisar", *EI/1*, IV, p. 475-476.
- Minorsky [Studies]: V. Minorsky, *Studies in Caucasian History*, Cambridge, 1953; Reprint, 1977.
- Minorsky [Tabriz]: V. Minorsky "Tabriz", *EI/1*, IV, p. 612-623.
- Minorsky [Teheran]: V. Minorsky "Teheran", *EI/1*, IV, p. 750-756. Minorsky [The Quran]: V. Minorsky "The Quran", *BSOAS*, XI/I (1943).
- Minorsky [The Tribes]: V. Minorsky "The Tribes of Western Iran", *Journal of the Royal Anthropological Institute*, LXXV (1945), p. 73-80.
- Minorsky [Zurkhana]: V. Minorsky "Zurkhana", *EI/1*, IV, p. 1313-1314. Minorsky éd. [*Tadzhirat*]: V. Minorsky, ed., *Tadzhirat al-Muluk a Manual of Safavid Administation*, Persian Text in fac-simile (British Library or, 9996) with translation and commentary, Gibb n.s., XVI (1943), Londres, Reprint 1980.
- Minorsky/Bosworth [Sanadaj]: V. Minorsky-[C.E.Bosworth], "Sanandadj", *EI/2*, IX, p. 6-7.
- Minorsky/Bosworth [Shahrazur]: V. Minorsky-[C.E.Bosworth], "Shahrazur", *EI/2*, IX, p. 223-225.
- Minorsky/Bosworth [Tabriz]: V. Minorsky-[C.E.Bosworth], "Tabriz", *EI/2*, X, p. 42-50.
- Minorsky/Bosworth [Tiran]: V. Minorsky-[C.E.Bosworth], "Tiran", *EI/2*, X, p. 518-525.
- Mokri[Nur 'Ali Shâh]: M. Mokri, *Nur 'Ali Shâh Elâhi, l'Esotérisme kurde, Aperçus sur le secret*

- gnostique des fidèles de vérité*, Paris, 1966.
- Naficy [Bidlisi]: S. Naficy, "Bidlisi", EI/2, I, p. 1244.
- Nagel [BUyids]: T. Nagel, "Busids", EIr, IV, p. 578, 586.
- Niebuhr [Voyages]: C. Niebuhr, *Voyages en Arabie et en d'autres pays circonvoisins*, 2 vol., Amsterdam, 1776-1780, trad. française de *Reisbeschreibungen nach Arabien und Anderen Umliegenden Länden*.
- Nikitine [Les Afshars]: B. Nikitine, "Les Afshars d' Urumiyeh", JA, CCXIV (janvier-Mars 1929), p. 67-123.
- Nikitine [Les Kurdes]: B. Nikitine, "Les féodalité kurde RMM, LX/2 (1925), p. 1-26.
- Nikitine [Valis]: B. Nikitine, "Les Valis d'Ardelan", RMM, XLIX (Mars 1922), p. 70-104.
- Oberling [Afshar]: p. Oberling "afshar", EIr, I, p. 582-586.
- Oberling [Gûrân]: p. Oberling "Guran", EIr, XI, p. 400s.
- Olivier [Voyage]: G.-A. Olivier, *Voyage dans l'Empire Ottoman, l'Egypte et la Perse, fait par ordre du gouvernement, pendant les six premières années de la République*, 6 vol., Paris, 1801-1807.
- Olson [The Siege]: R. W. Olson, "The Siege of Mosul and Ottoman-Persian Relations 1718-1743", dans *Indiana University Publications*, vol. 124, 1975.
- Otter [Voyage]: J. Otter, *Voyage en Turquie et en Perse avec une relation des exéditions de Tahmas Kouli-Khan*, 2 vol., Paris, 1748.
- Pakravan [Agha Mohammad]: E. Pakravan, *Agha Mohammad Ghajar*, Teheran, 1953 (en Français).
- Parsons [Travels]: A. Parsons, *Travels in Asia and Africa*, Londres, 1808.
- Perry [Aga Muhammad Khan]: J.R. Perry, "Aga Muhammad Khan Qajar", EIr, I, p. 602-605.
- Perry [Army]: J.R. Perry, "Army, iv. Afshar and Zand", EIr, II, p. 506-508.
- Perry [Azad Khan]: J.R. Perry, "Azad Khan", EIr, III, p. 173-174.
- Perry [Esma'il III]: J.R. Perry, "Esma'il III Safavi", EIr, VIII, p. 636.
- Perry [Karim Khân]: J.R. Perry, *Karim Khân Zand, A History of Iran, 1747-1779*, Chicago, Londres, 1979.
- Perry [Lutf 'Ali Khan]: J.R. Perry, "Luf 'Ali Khan", EI/2, V, p. 841.
- Perry [Nadir Shah]: J.R. Perry, "Nadir Shah Afshar", EI/2, VII, p. 854-858.
- Perry [Safavids]: J.R. Perry, "The last Safavids, 1722-1773", Iran, 9 (1971), p. 59-69.
- Perry [Zand Dynasty]: J.R. Perry, "The Zand Dynasty", CHI, VII, p. 63-103.
- Picault [Histoire]: Ch. Picault, *Histoire des révoltes de Perse pendant la durée du XVIII^e siècle*, 2 vp.; em. im. {aros. 1810.
- Plaisted [Journey]: B. Plaisted, *A Journey from Calcutta, in Bengal by Sea, to Busserah... in the Year 1750*, Londres, 1758.

- Pool [The Coins]: R. S. Poole, *The Coins of the Shahs of Persia, Safavis... Kajars*, Londres, 1887.
- Rabino [Kermanchah]: H. L. Rabino di Borgomale, "Kermanchah", *RMM*, 1920, p 1-40.
- Rabino [Les Tribus]: H. L. Rabino di Borgomale, "Les Tribus du Louristan", *RMM*, 1916, p 1-46.
- Rabino [Report on Kurdistan]: H. L. Rabino di Borgomale, *Report on Kurdistan*, Simla, 1911 (L/MIL/17/15.21).
- Rawlinson [Notes]: Major H. C. Rawlinson, "Notes on a March from Zohab, at th foot of the Zagros, along the mountains of Khuzistan and thence through the Province of Luristan to Kirmanshah in the Year 1836", *JRGPS*, IX, (1839), P. 26-116.
- Rich [Narrative]: Cl. J. Rich, *Narrative of a Residence in Koordistan, and on the Site of Ancient Niniveh; with a Journal of a Voyage Down the Tigris to Bagdad and an Account of a Visit to Shiraz and Persepolis*, 2 vol., Londres, 1836.
- Richards [Salah al-din]: D. S. Richards, "Salah al-din", EI/2, VIII, p. 941-946.
- Roemer [Safavid]: H. R. Romer, "The Safavid Period", *CHI*, VI, p. 189-350.
- Roemer [Timur]: H. R. Romer, "Timur in Iran", *CHI*, VI, p. 41-97.
- Rousseau [Description]: J.-B. Rousseau, *Description du Pâchalik de Bagdad*, Paris, 1813.
- Safrastian [Kurds]: A. Safrastian, *Kurds and Kurdistan*, Londres, 1948.
- Sachau [Dynastien]: E. Sachau, *Ein Verzeichnis Muhammedanische Dynastien, dans Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, I (1923), p. 1-39.
- Sanson [Estat]: N. Sanson, *Estat Present du Royaume de Perse*, Paris, 1695.
- Savory [Divanbegi]: R. M. Savory, "Divanbegi. II. THe Safavid Period", *EIr*, VII, p 439s.
- Savory [Esma'il I]: R. M. Savory, "Esma'il i. Biography", EI/2, VIII, p 628-635.
- Savory [Esma'il ler]: R. M. Savory, "Esma'il ler", EI/2, IV, p 194-195.
- Savory [Kizil-Bash]: R. M. Savory, "Kizil-Bash", EI/2, V, p 241-243.
- Savory [Safawides]: R. M. Savory, "Safawides", EI/2, VIII, p 791-800.
- Shagal [Ibn Shaddad]: Gamal el-Din el-Shagal, "Ibn Shaddad", EI/2, III, p. 958-959.
- Sheil [Glimpses]: Lady Sheil, *Glimpses of Life and Manners in Persia, with notes on Russia, Koords, Toorkamans, Nestorians, Khiva and Persia*, Londres, 1856.
- Smith [Djalayir]: J. M. Smith Jr., "Djalayir, Djalayirdes", EI/2, II, p. 411s.
- Smoor [Maghribi]: P. Smoor, "al-Maghribi, Banu", EI/2, V, p. 1200-1202.
- Soane [Bajlan]: E. B. Soane, *Report on the Bajlan, Qasr-i Shirin, Gilan and Khanagin District*, Simla, 1912 (L/P & S/20/206).
- Soane [Mesopotamia]: E. B. Soane, *To Mesopotamia and Kurdistan in Disguise with Historical Notices of thd Kurdish Tribes and the Chaldeans of Kurdistan*, 2d ed., Londres, 1926.
- Soane [Sulaimania]: E. B. Soane, *Report on the Sulaimania District of Kurdistan*, Calcutta, 1910 (L/P & S/20/67).

- Sykes [History]: Sir P. M. Sykes, *A History of Persia*, II, 3e éd., Londres, 1969.
- Tapper [Shhsevan]: R. Tapper, "The Tribes in Eighteenth and Nineteenth Century Iran", *CHI*, VII, p. 506-541.
- Tavernier [Voyages]: J. B. Tavernier, *Les Sis Voyages de Jean-Baptiste Tavernier en Turquie, en Perse, et aux Indes*, Nouvelle édition, 6 vol., Paris, 1712.
- Vasilieva [Sanandaj]: E.I. Vasilieva, "The Kurdish City of Sanandaj: Ardelans' Capital", dans *Les Kurdes et la Cité. Séminaire international Sevres*, 1996.
- Vasilieva [Genealogical Descent]: E.I. Vasilieva, "The Social Aspect of Genealogical Descent among the Kurds", *AK*, II, 1994.
- Watson [History]: R.G. Watson, *A History of Persia, from the Begining of the Nineteenth Century to the Year 1858, with a review of the Principal Events That Led to the Establishment of the Qajar Dynasty*, Londres, 1866.
- Wensinck [al-Khadir]: A. J. Wensinck, "al-Khadir", *EIr*/2, IV, p. 935-938.
- Yamaguchi [Relations]: A Yamaguchi, "Urban-rural relations in early eighteenth-century Iran. A case study of settlement pattern in the province of Hamadan", dans K. Nobuaki, éd., *Persia Documents Social History of Iran and Turan in the fifteenth-nineteenth centuries*, Londres, 2003, p. 147-185.
- Yusofi [Babak]: G. H. Yusofi, "Babak Korrami", *EIr*, III, p. 299-306.
- Yusofnezhad [Golpayagan]: M. Yusofnezhad, "Golpayagan", *EIr*, XI, p. 97-98.
- Zarinkoob [Karim Khan]: A. H. Zarinkoob "Karim Khan Zand", *EIr*/2, IV, p. 665-666.
- Zettersteen [Marwanides]: K.V. Zettersteen, "Marwānides", *EIr*/1, III, p. 356s.
- Ziai [al-Suhrawardi]: H. Ziai, "al-Suhrawardi, Shihab al-din Yahya", *EIr*/2, IX, p. 816-818.

فهرست اعلام
تبرستان

www.tabarestan.info

- | | |
|--|---|
| <p>ابوخلکان: ۲۱</p> <p>ابوسعید منصور: ۲۳</p> <p>ابوعلی حسن: ۲۳</p> <p>ابولبله، سلیمان پاشا: ۱۱۷، ۱۰۶، ۹۷، ۹۵، ۹۴</p> <p>ابونصر احمد بن مروان: ۲۴، ۲۳</p> <p>احمدپاشا: ۱۳۷، ۱۳۶، ۹۴، ۹۳، ۸۴، ۷۵</p> <p>احمدی: ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۳۸</p> <p>احمدمخان سوم: ۱۰۹، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳</p> <p>اخلاط (خلاط): ۲۳، ۲۲</p> <p>اخلاطی، محی الدین: ۲۱</p> <p>اربیل: ۱۳۹، ۱۳۵، ۴۲، ۳۹</p> <p>ارجیش: ۲۳</p> <p>اردلان: ۳۱، ۱۴، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۲۲، ۱۷، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۸، ۳۷</p> <p>اردلان، امان الله اول: ۲۲۴، ۱۵۱، ۹۴، ۹۳</p> <p>اردلان، امان الله اول: ۲۲۴، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۴۱</p> <p>اردلان، امان الله اول: ۲۲۴، ۲۴۵، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۲۵</p> | <p>آ»</p> <p>آدینه خان: ۸۲</p> <p>آذربایجان، آذربایجانی: ۴۱، ۳۸، ۳۵، ۳۳، ۲۰، ۱۰۴، ۱۰۱، ۸۵، ۸۳، ۷۳، ۷۲، ۵۷، ۵۶، ۴۶</p> <p>آزادخان (افغان): ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰</p> <p>آزادخان، آذربایجان: ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۵</p> <p>آزادخان، آذربایجان: ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۶، ۲۰۴، ۱۹۳، ۱۷۱، ۱۷۰</p> <p>آران: ۲۰</p> <p>آزادخان (افغان): ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱</p> <p>آزادخان، آذربایجان: ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰</p> <p>آزادخان، آذربایجان: ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۲</p> <p>آسایی: ۱۶۵، ۷۲، ۲۳</p> <p>آشوری: ۱۴۸</p> <p>آل بویه: ۲۱</p> <p>آمد (دیار بکر جدید): ۲۳، ۲۱</p> <p>آندرینویل: ۷۵</p> <p>آیت الله مردوخی: ۲۵۰</p> <p>«ا»</p> <p>ابراهیم بیگ (وکیل): ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۹۴، ۹۳</p> <p>ابراهیم خان: ۱۲۸، ۱۱۸، ۱۰۸</p> <p>ابن جهیر: ۲۵، ۲۴، ۲۲</p> <p>ابن شداد: ۲۱</p> <p>ابوالقداد: ۳۳، ۲۱</p> |
|--|---|

- اردلان، امان‌الله‌خان دوم: ۲۴۲، ۲۲۷
 اردلان، بهرام‌بیگ: ۵۹، ۵۱
 اردلان، رضاقلی‌خان: ۲۲۶
 اردلان، شیرین: ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۳
 اردلان، غلامحسین‌خان: ۱۳
 اردلان، لطف‌علی: ۲۳۵
 ارشلو: ۱۰۵
 ارمستان: ۲۲، ۲۰
 اروپایی: ۲۲، ۳۷
 القاسی میرزا: ۴۶
 اماراتی: ۴۳
 امام حسن (ع): ۲۴۲
 امام علی (ع): ۲۳۵، ۵۵، ۳۳، ۳۳، ۳۱
 امام قلی‌خان: ۱۸۹، ۱۱۴، ۹۲، ۹۱، ۹۰
 امام مهدی (عج): ۱۵۰
 امیر محمد (بابا مردوخ): ۲۵۰
 انازی: ۳۶، ۳۵، ۲۸
 اورامان: ۱۰۲، ۶۱، ۵۱، ۴۲، ۳۹، ۳۷، ۳۱، ۱۰۳، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۱، ۲۵۰، ۲۴۶، ۲۳۱، ۲۲۲، ۲۰۹، ۱۹۱
 اورامات: ۳۰
 اورننا: ۷۵
 ایران، ایرانی، ایرانیان: ۱۵، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۴، ۴۳، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۳، ۳۱، ۲۵، ۲۴، ۲۱، ۱۷، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۱، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۸۰، ۸۴، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۰۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۶، ۱۰۵، ۹۴، ۹۳، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۴۹

چالدران: ۸۴، ۷۵، ۴۵

چرکسی، چرکیان: ۹۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۳۹

چگنی: ۸۹، ۷۸، ۷۷

چهارلنج بختیاری: ۱۰۱

«ح»

حاربختی، ابوعبدالله: ۲۲

حریر: ۱۳۵، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۷، ۶۴، ۵۸، ۵۱

۱۷۵، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۳۶

حکم آباد: ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۲، ۴۲

۳۹، ۳۸، ۳۰، ۳۹

۲۴۹، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳

۱۱۸، ۵۱

حسن پاشا: ۱۶۵، ۱۶۴، ۹۳، ۵۴

۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۸

۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۶۹، ۱۷۰

حسن على خان اول: ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۷۷

۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۸۹

۲۲۴، ۱۴۵، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲

۴۲، ۳۵، ۳۴، ۲۲، ۲۰

محسنیه: ۵۹

حکاریه: ۵۹

«خ»

خاخام: ۱۴۸

خالدیگ (وکیل): ۲۴۷

خان احمد اول: ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۰، ۳۳

۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۰، ۶۰، ۵۷، ۵۶، ۵۵

۵۳، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۴۵، ۱۲۹

۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۰

۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۲۴

خاندان اردلان: ۹، ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۱۰، ۹

۲۶، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۷

۵۷، ۷۶، ۶۵، ۶۴، ۶۱، ۵۹، ۵۸، ۵۳، ۵۲، ۵۱

۲۴۷، ۲۲۶، ۲۲۳، ۱۹۶، ۱۶۶، ۹۸، ۸۷، ۸۵، ۷۹

خاندان قادری: ۲۴۸

خاندان مردوختی: ۲۵۰

۹۴

خاندان موالی: ۴۸، ۳۸، ۳۷، ۲۵، ۲۴

۱۷۶، ۸۲، ۸۱

خراسان: ۱۳۰، ۱۱۴، ۱۰۰، ۸۹، ۸۱، ۸۰

۲۳۹، ۲۲۸، ۱۷۶، ۱۵۹، ۱۳۱

خرده خانم: ۲۴۸

۲۴۱، ۲۳۰

خسروآباد: ۲۴۱

۱۰۴، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷

۱۵۹، ۱۰۹، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱

۲۱۸، ۲۰۵، ۱۸۷، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳

پالمر: ۱۹

پرسی: ۲۴۱

پرسی: ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۶، ۱۰۲، ۸۸، ۸۳

۱۳۳، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۱

۲۲۳، ۲۱۳، ۱۷۸

پلنگان: ۹۰، ۵۰، ۴۲، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۲۸

۲۳۲، ۱۸۷، ۱۱۹، ۱۰۸، ۱۰۳، ۱۰۰

پیرشهر: ۲۹

پیکو، چارلز: ۱۳۳

«ت»

تمرلی: ۴۱

تاورینه، زان باتیست: ۵۱

تبریز: ۱۹، ۱۶، ۱۱۴، ۹۸، ۸۵، ۴۵، ۲۱، ۲۰

۱۱۶، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۲۶

۲۰۱، ۱۳۳، ۱۳۰

تبریزی، ملا رضا: ۲۴۰

تخت سليمان: ۳۳

ترکمن: ۱۵۳، ۲۱، ۱۱۵، ۱۰۵، ۴۳، ۳۸

۲۳۹

ترکمنان: ۱۱۵، ۷۲، ۳۸، ۳۵

ترک ها: ۳۸

تیتیانوف: ۵۶

تونه: ۴۲

تیران شاه: ۳۳

تیله کو: ۲۳۴

تیمور خان: ۹۸، ۵۹، ۵۲، ۴۶، ۴۵، ۴۳

«ج»

جاده ابریشم: ۵۱، ۴۵، ۳۹، ۳۵، ۳۱، ۲۱، ۱۹

جاماسب: ۲۲

جزیره: ۲۰

جزیره ابن عمر (سیزر جدید): ۲۸، ۲۳

جسان: ۱۳۵

جوانزو: ۱۸۷

«چ»

چارتیسکی: ۵۶

- دمشق: ۳۶، ۱۹
 دنبلي، شهابشان: ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۱۶، ۱۰۵
 ۱۷۶، ۱۳۳، ۱۳۰، ۱۲۹
 دو سرويف، فريزير: ۲۰۲
 دوگلاس: ۲۴۱
 دولافوس: ۲۴۱
 دولو قاجار: ۱۱۵، ۱۹۱، ۱۲۰، ۱۱۵
 ديار بكر: ۲۰، ۷۶، ۷۵، ۶۳، ۴۱، ۲۸، ۲۵، ۲۳، ۲۰
 ۱۶۵، ۹۵
 ديلمستان: ۲۲۶، ۲۰۰
 دليلي، ركن الدولة: ۱۳۲
 ديلمي، ضميمالدولة: ۱۳۲
 ديلمي، عصمهالله: ۱۳۲
 دينور: ۵۱، ۲۸، ۳۵، ۲۹، ۲۱
 ۲۲۱، ۲۰۰
- «ا»
- راولينسون: ۵۷
 راستم: ۱۲۴، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۸، ۵۵
 ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰
 ۱۶۲، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰
 ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۶۳
 ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۷
 ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰
 رضاسلطان: ۲۰۹، ۱۵۱
 روادى: ۲۰
 رواندن: ۲۴۷، ۵۹، ۵۱، ۴۸، ۴۲
 روزبهان: ۷۷
 روپكى: ۲۸
 ريج: ۲۴۱، ۵۴
- «ز»
- زاگرس: ۳۹، ۲۰
 زرين كتش: ۵۰
 زرين كلاه: ۷۰، ۵۶، ۴۸، ۴۳، ۷
 زرين كلاهبيگم: ۴۷
 زلم: ۵۰، ۴۹، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۴
 زند: ۴۶، ۳۸، ۳۰، ۲۱، ۱۷، ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۹
 ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۳، ۶۹، ۶۷، ۵۵، ۵۳، ۴۷
 ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۸۲
- خسروبيك: ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۰
 خسروخان دوم: ۱۰، ۱۷، ۱۶، ۱۱، ۱۰۹، ۱۰۳، ۹۸، ۹۴، ۸۷، ۷۳
 ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۳، ۹۸، ۹۴، ۸۷، ۷۳
 ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۲
 ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵
 ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱
 ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱
 ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
 ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۴
 ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸
 ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸
 ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۶
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴
 ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱
 ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹
- خسرويه: ۲۳۰، ۱۵۱
 خطيب، شيخ جمال الدين: ۹۴
 خلیج فارس: ۲۰۵، ۱۸۶، ۱۵۸، ۹۵، ۳۵
 خلیفة عباسی: ۲۴
 خلیفة فاطمی: ۲۴
 خمسه: ۲۰۳، ۱۹۳، ۱۷۹، ۱۷۰، ۱۶۹، ۷۰
 ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۴
 خواجه ابراهيم (وزير): ۲۴۹
 خواجه على اردبيل: ۱۱۵
 خواجه يوسف: ۲۴۹
 خوزستان: ۲۱۵، ۳۵
- «د»
- دائرة المعارف اسلام: ۱۷
 دائرة المعارف ايرانيكا: ۱۷
 دارالعلم: ۲۴۰
 داغستان: ۷۴، ۷۳
 داودان (داوران): ۴۲
 دره گوزين: ۲۴۸
 درياچه زريوار: ۱۶۷، ۵۳
 دريای سياه: ۱۶۲، ۱۹
 دز قرآنور: ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲
 دشت قبچاق: ۱۱۵
 دلا واله، بي برو: ۲۹
 دلاوريشا: ۶۰

- زنگنه، آلی بالی: ۴۶
 زنگنه، الله قلی خان: ۱۹۴
 زنگنه، امام قلی خان: ۹۰
 زنگنه، حیدر خان: ۱۱۴
 زنگنه، عمام الدین: ۳۶
 زهاب: ۵۶، ۵۹، ۵۸، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۳۵، ۳۱، ۹
 سارال/ سالار: ۲۲۴
 ساسانی: ۲۲، ۲۳، ۲۲
 ساوجبلاغ: ۱۱۲، ۱۰۵، ۷۶
 ساین قلعه افشاریه: ۶۱
 سیحان وردی خان: ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۰، ۶۷، ۹
 ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹، ۷۷
 ۲۲۷، ۱۸۱، ۱۷۰، ۱۴۱، ۱۲۹، ۱۰۹
 سرخاپ بیگ: ۲۲۷، ۷۰، ۵۹، ۵۵، ۵۱، ۴۸، ۴۶
 سروچک: ۳۴، ۵۱
 سعید بن نصرالدوله: ۲۵
 سقز: ۱۷۰، ۱۶۷، ۶۱، ۵۱، ۴۲، ۴۱، ۳۵، ۲۹
 سلسله افشار: ۱۰۰
 سلسله حسنیه: ۲۰
 سلسله سلجوقی: ۲۱، ۲۵، ۲۱
 سلسله قاجار: ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۹۱
 ۲۲۹، ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۰۴
 سلطان احمد سوم: ۲۵۰
 سلطان سهیل: ۳۱
 سلطان محمد اول: ۷۵
 سلطان مراد چهارم: ۵۰
 سلطان مراد سوم: ۴۶
 سلطان مصطفی دوم (عثمانی): ۶۳
 سلطانی، م.ع: ۲۴۶
 ۱۷۰، ۱۲۹، ۹۸، ۸۵
 سلیمان بیه: ۵۸، ۶۰
 سلیمان خان: ۱۹۶، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۹
 سمنان: ۹۰، ۸۶
 سنان دز: ۳۲
 سنجابی، خانلر خان: ۱۱۳
 ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲
 ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۴
 ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳
 ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۴
 ۱۷۴، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶، ۱۶۰، ۱۵۹
 ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷
 ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴
 ۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳
 ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۶
 ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶
 ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۳، ۲۲۴
 ۱۲۳، جعفر خان: ۱۲۳
 ۱۲۹، زکی خان: ۲۲۹
 ۱۲۴، شیخ علی خان: ۱۲۴
 ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۰۱، ۱۱
 ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۰
 ۸۸، ۸۳، ۷۹، ۷۳، ۵۳، ۱۷، ۱۰، ۹۸، ۸۵
 ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۸۵
 ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸
 ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸
 ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۳۹
 ۱۵۲، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹
 ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳
 ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲
 ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱
 ۲۲۹، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۰۶، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۰
 ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۸
 ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۱
 ۲۲۴، ۲۱۵، ۲۰۶، ۱۹۴، ۱۹۱، ۱۸۶
 ۸۳، ۷۹، ۷۳، ۵۳، ۱۷، ۱۰، ۹۸، ۸۵، ۸۸
 ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۸، ۸۵
 ۲۲۹، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷
 ۱۰۴، ۱۰۱، ۸۳، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۱۰
 ۱۰۹، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۸
 ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۰۹، ۲۰۲، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۸۱
 ۱۷۱، ۱۳۵
 ۱۰۲، ۹۶، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۷۸، ۷۷
 ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۵۸، ۱۵۲، ۱۱۴، ۱۰۴
 ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴
 ۲۱۸، ۲۱۴

فهرست اعلام ۲۷۱

- شاه عباس دوم: ۹۰، ۶۷، ۵۸، ۵۱
 شجاع الدین خورشید: ۵۵
 شدادیان: ۲۰
 شریف قاضی: ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۱، ۳۷، ۲۸، ۲۴، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹
 ۷۲، ۷۰، ۶۹، ۶۴، ۶۳، ۶۱، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹
 ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۱، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳
 ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۶، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۹
 ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶
 ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۴۵، ۱۴۱
 ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶
 ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶
 ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳
 ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۷
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰
 ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱
 ۲۵۰، ۲۴۹
 شعران: ۳۳
 شفاقی: ۱۱۴
 شیراز: ۲۳۹، ۲۲۲، ۲۱۳، ۲۰۱، ۱۳۰
 شهرزاد: ۴۲
 شهرزور: ۱۰، ۹، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۱، ۵۰، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۳۷، ۳۶، ۳۵
 ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۳۷، ۳۶، ۳۵
 ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۷۶، ۷۳، ۶۵، ۶۴، ۶۳
 ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۷، ۹۶
 ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۰
 ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶
 ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳
 ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳
 ۲۲۷، ۲۲۵
 شیخ عبدال المؤمن دوم: ۲۵۰، ۱۴۳
 شیخ علی بیگ: ۸۰
 شیخ علی خان: ۱۲۰، ۱۱۱، ۱۰۳، ۸۹، ۸۸
 شیخ علی خان: ۱۷۷، ۱۶۹، ۱۳۸، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۸
 شیخ ویس خان: ۲۰۲
 شیراز: ۱۰، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۰
 ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۳
 ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰
 ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲
 ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷
 ۱۸۵، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶
 ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶
- ستجاق: ۱۵۴، ۱۳۹، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۶۳، ۵۹
 ستقر: ۱۹۵، ۱۰۵، ۹۲، ۹۱، ۸۷، ۸۳، ۸۲، ۴۹
 ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۶
 سندنج: ۱۴۹، ۵۰، ۴۱، ۳۲، ۲۹
 سنه: ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۸، ۹۳، ۹۲، ۹۱
 ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۸
 ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۲۸
 ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۵۹، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۸
 ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۷۱
 ۲۱۶، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۱، ۱۹۵، ۱۸۹، ۱۸۸
 ۲۳۴، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۷
 ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۵
 سوران، سورانی: ۶۵، ۴۸، ۳۱
 سوریده: ۲۵۰، ۲۴۸، ۱۶۳، ۹۷، ۳۶، ۱۹
 سوزمانی: ۱۴۷
 سهروردی: ۲۱
 سیاه متصوّر: ۹۸، ۹۰، ۸۹، ۷۸، ۷۷
 سیروان: ۲۲۲
 سیستانی: ۸۱
 سیمان: ۴۲
 «ش»
 شاردلان: ۱۰۷
 شافعی: ۶۵، ۲۵
 شامیان: ۱۰۸
 شاه ابراهیمی: ۴۷
 شاه احمد خان: ۴۹
 شاه اسماعیل: ۱۰۱، ۸۹، ۵۵، ۴۵، ۴۲، ۱۴۰، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۵
 شاهرخ شاه: ۱۳۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۹۰، ۸۷، ۸۶
 ۱۳۱
 شاهزاده رستم: ۵۵
 شاه سلطان حسین: ۶۹، ۶۷، ۶۳، ۵۸، ۵۶، ۵۲
 ۸۱
 شاه صفی اول سلیمان خان: ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۵۷، ۵۵، ۵۴، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶
 شاه عباس اول: ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۹۸، ۹۰، ۷۸، ۷۲
 ۲۴۹، ۱۰۵

عراق عجم: ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩، ١٧١، ١٧٣، ١٧٢، ١٧٥، ١٧٦،
 ٢٥٠، ٢٤٧، ٢٤٩، ١٩٥، ١٨٠، ١٧٦
 عثمانیان: ٣٧، ٥٠، ٦٩، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٩٧
 ٢٥٠، ١٦٦
 عراق عجم: ١١، ٨٩، ٨٥، ٧٧، ٧٣، ١٠٢، ١٠١
 ١٠٤، ١٢٥، ١٢٢، ١١٣، ١١٧، ١٧٠، ١٨٠
 ٢٠٤، ٢٠٢، ٢٠٠، ١٩٥، ١٨٤، ١٨٣، ١٨٢
 ٢١٦، ٢١٤، ٢١١، ٢٠٦
 عربستان: ١٩، ٦٣، ٥٧، ٥٦، ٥٥، ٤٧، ٣٦، ٣٩، ٣٩، ٣٩، ٣٩
 ٢٤١، ٢٣٩، ١٥٢، ١٥٠، ١٤١
 على الله: ٣٧
 على (ع): ٣٢
 على قلبي خان: ٦٩، ٧٩، ١٥٦، ١٦١
 عمادیه: ٤٢، ٥١، ٥٩، ٢٤٧

۸۰

فارس: ۳۵، ۴۳، ۷۳، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶
 ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۱۵
 فرانسه، فرانسوی: ۶۵، ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۰۷
 ۲۲۸، ۲۲۳
 فراهان: ۸۸، ۹۲، ۱۱۶، ۹۶
 فردوسی: ۹۰، ۲۰۱
 فقه احمد: ۵۸، ۶۰، ۵۹
 فقیه ابراهیم: ۱۳۹
 فکر نویا، کارسیا دوسلوانی: ۴۷

۱۰۷

٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٨، ٢٠٧، ٢٠٥، ٢٠٤، ٢٠٣
 ٢٤١، ٢٣٨، ٢٣٣، ٢٢٤، ٢٢٣، ٢٢١، ٢١٢، ٢١١
 شيراز: ٥٦، ٤٦، ٢٢، ٢٠
 شيعة اثنى عشری: ٧٥
 شيعة اسماعيلي: ٢٤
 شيعة جعفری: ٧٥

«صل»

صادق الملک: ٢٣، ٣٧، ٣٦، ٤١، ٤٠، ٤٩، ٤٢، ٤١
 ٥٠، ٥٣، ٥٧، ٥٣، ٥٠
 ٦١٨، ٦١٢، ٦١٩، ٩٨، ٩٠، ٨٩، ٨٧
 ٦١٧، ٦١٣، ٦١٦، ٦١٢، ٦١٨، ٦١٧، ٦١٥، ٦١٤
 ٦١٥، ٦١٤، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٥
 ٦١٤، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢
 ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١
 ٦١٤، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢
 ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١
 ٦١٤، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢
 ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١
 ٦١٤، ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢
 ٦١٣، ٦١٢، ٦١١، ٦١٠، ٦١٣، ٦١٢

٢٥٠، ٢٤٩، ٢٤٨، ٢٤٧

صفوی، صفویه: ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٧، ٤٨، ٤٩
 ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦١، ٦٧، ٦٣، ٦٧
 ٦٨، ٦٩، ٦٣، ٦٧، ٦٧، ٦٧، ٦٧، ٦٧
 ٦٨، ٦٩، ٦٩، ٦٩، ٦٩، ٦٩، ٦٩، ٦٩

١٥٣، ١٣١

صلاح الدين شاه: ١٩، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ١٣٣

16

طاغون (بیماری): ۱۶۱، ۱۵۷، ۱۵۱، ۱۵۸

四

عادل شاه: ۱۲۹، ۱۱۵، ۸۶، ۸۵، ۸۱
 عادله خاتون: ۱۳۸، ۱۲۷، ۹۵
 عالی قابو: ۴۸
 عایشہ خاتون: ۱۳۸
 عباس قلی خان: ۲۴۹، ۷۰، ۶۹، ۵۲
 عبد الله پاشا: ۱۳۸، ۷۶، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۲۱
 عثمانی: ۴، ۱۷، ۱۰، ۸، ۰۸، ۳۹، ۳۷، ۳۱، ۱۷، ۱۰، ۵، ۰۳، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۶۹، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۸۹، ۸۶، ۸۴، ۸۳، ۸۱، ۷۹، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰۰، ۹۷، ۹۶، ۹۰، ۵۴، ۱۰۰، ۱۴۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۹، ۱۱۱، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۰۹

۲۷۳ فهرست اعلام

گیلان: ۲۱۷، ۲۱۵، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۱۵، ۳۳، ۲۲
لرستان، لرستانات: ۲۴۶، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۸، ۱۱۲
لرستان: ۵۶، ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۲۲، ۵۷، ۵۸، ۵۷، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۱، ۱۱۰، ۸۹، ۷۸، ۵۷، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۵، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۵۰، ۲۴۱، ۲۲۰
لطفعلیخان: ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۲۸
لک، لکی: ۷۸، ۷۷
ماریون، اروه ماریون: ۱۶، ۱۳
مازندران: ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۳۱، ۱۲۰، ۱۱۵
مالکم: ۲۴۵
ماهی دشت: ۷۸
مأمون بگ اول: ۴۲
مجمل التواریخ: ۸۳، ۸۱
محمدامین خان: ۱۲۲، ۱۰۴، ۹۸، ۸۴
محمدبیگ: ۱۷۵، ۱۷۴، ۹۰، ۸۰
محمدحسن خان ساجار: ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰
محمدیگ: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۶
محمدخان بی کله (محمدبیگ): ۸۰
محمدرشیدیگ: ۱۲۳، ۱۱۹، ۱۱۸، ۸۷، ۱۰
محمدقلی بیگ (وکیل): ۷۷
محمد صالح سلطان: ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۶
محمدعلی سلطان: ۱۱۳، ۸۴
محمددقیقیگ: ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۶۸، ۱۴۵، ۱۲۶، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵
محمدصالح پاشا: ۱۶۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۲۶، ۶۴
مرتضی قلی خان (زنگنه): ۱۱۴، ۹۱، ۹۰، ۸۹
مردودخ: ۱۶، ۳۱، ۳۰، ۱۰۹، ۹۴، ۳۱، ۱۴۳، ۱۳۹
مردوخ: ۲۵۰، ۲۳۴، ۲۱۳، ۲۰۴

کشمیر: ۲۱۴، ۱۳۱
کلاش (جوائز و د): ۴۲
کلانی: ۷۷
کلب علی خان: ۵۲
کلس: ۴۲
کلهر: ۳۷، ۳۷، ۱۹۷، ۱۶۰، ۱۵۳، ۹۱، ۹۰
کلیایی: ۲۲۲، ۲۰۱، ۹۹، ۸۷
کمازان: ۱۱۰، ۸۸، ۸۳
کوکلان: ۱۱۵
کوه شید: ۸۶
کسوی: ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۶۴، ۵۹، ۵۸، ۵۱، ۴۲
کهزادخان: ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱
کهکیلویه، ۱۸۶، ۱۱۳، ۵۶
کیز: ۲۴۱
کیز، مک دونالد: ۲۴۱، ۲۴۰
گ»
گرجستان: ۲۰۲، ۱۵۲، ۱۳۱، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۴۷
گرجی، گرجیان: ۱۳۱، ۹۵، ۹۴، ۵۵، ۵۲
گلستان: ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۷، ۷۵
گلستانه، میرزا محمد تقی: ۹۲، ۸۹، ۸۲، ۸۱
گلعتبر (خرمال): ۶۰، ۵۱، ۴۲
گیجه: ۱۳۱، ۵۳، ۵۶
گندمان: ۲۱۴
گنویسی: ۳۱
گوران، گورانی، گورانیان: ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۲، ۹۶، ۹۱، ۹۰، ۷۸، ۶۵، ۴۹، ۴۰، ۳۵، ۳۳، ۳۱

- | | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|------------------------------------|
| مهر علي سلطان: | ١١٩، ١١٨، ١٠٧، ١٠٠ | ٢٥٠ ٨٨ ٨٧ |
| ميرافارقين (سيروان): | ٣٦، ٢٨، ٢٤، ٢٣، ٢١ | مردوخ، عبد الله: |
| ميرزا ابوتراب: | ١٠١ | ١٦ |
| ميرزا الحمد (وزير): | ٢٤٩، ٢٢٤، ٢١٤ | مردوخ، ملاعبد العزيز: |
| ميرزا صادق (مستوفى): | ١٤٥ | ٢٤٦ |
| ميرزا عبد الله (وزير): | ١٩٧، ١٨٣، ١٤٥ | مردوخ، شيخ و سيم: |
| ميرزا سليمان: | ٦٤، ٦٣، ٦١، ٦٠ | ٩٤ |
| ميرزا شاهزاده (بابان): | ٦٠ | مروان الحاربيختي: |
| مينورسكي، ولاد (بصير): | ٣٠ | ٢٣، ٢٢، ٢٠، ٢٨، ٢٥، ٢٤، ٢٣، ٢٠ |
| نادریگ: | ٨٠ | ٥٥ |
| نادرشاه: | ١٠، ٩، ٥٨، ٣٩ | مروشاهی جان: |
| ٧٣، ٧٢، ٧٠، ٦٩ | ٥٨، ٣٩ | ٥٦ |
| ٨٥، ٨٤، ٨٣، ٨٢، ٨١ | ٨٠، ٧٩، ٧٧، ٧٦، ٧٥ | مریوان: |
| ١، ١٠٤، ١٠١، ٩٩، ٩٨، ٩٣، ٩٠ | ٨٩ | ١٠، ٣٩، ٣٨، ٤٦، ٤٠، ٤٩، ٤٩، ٥٠، ٥١ |
| ١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١١٥، ١١٤، ١٠٩، ١٠٥ | ٨٧، ٨٦ | ١٦٣، ١٥٩، ١٠٤، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٨٣، ٥٢ |
| ٢١٣، ١٧٣، ١٥٨، ١٤٢، ١٤١ | ٨٥ | ٢٤٨، ٢٤٧، ١٧٠، ١٦٨، ١٦٧، ١٦٩ |
| نبرد چادران: | ٤٥ | ٢٤٨ |
| نطف: | ٨٠، ٨٢، ٣٣ | مسجد جامع سنّة: |
| ١، ١٠٤، ١٠٢، ١٠٠، ٩٨، ٩١، ٩٠ | ١٠، ٣٣ | ٢٥٠ |
| ٢٣٨، ٢١٨، ١٨٩، ١٦٨، ١٥٩ | ١٥٧، ١٣٣ | مشهد: |
| شکاش: | ٤٢ | ١٥٩، ١٣١، ١٣٠، ٨٦، ٨٥، ٥٦ |
| نصرالدوله: | ٣٥، ٢٥، ٢٤ | ٣٦، ٢٤، ١٩ |
| نصرالله (ميرزا): | ٧٤ | مصادره: |
| نصر بن نصرالدوله: | ٢٥ | صلح زهاب: |
| نصرسين: | ٣٦، ٢٢ | ٥٨، ٥٢، ٥١، ٥٠، ٣١، ٩ |
| نظر على سلطان: | ١١٣، ٨٨ | ٢٤٧، ٦٥، ٥٩ |
| نفسود: | ٤٢ | معاهدة نادري: |
| نقشبندی: | ٢٤٠، ٤٥ | ٨٤ |
| نهادون: | ٢٠٠، ٧٨، ٤٩، ٣٥ | مکری، خسرو خان: |
| نيکيتين، بازيل: | ١٥ | ١٠٥ |
| نيهراو: | ٣٣ | ملا حسین: |
| نيينا: | ٤٩ | ٣٦ |
| » | | ملا زکریا: |
| هاشم آفاسی: | ٩٧ | ٢٣ |
| هاوار (هاوان): | ٤٢ | ملا عاصفی: |
| هرات: | ١٩٩، ١٤٨، ١٣١، ١٣٠، ٨١ | ٩٣ |
| هرسین: | ٧٨ | ملا زلیل: |
| هشلي: | ٤٢ | ٧٨، ٩٦، ٩٢، ٨٣، ٧٨ |
| هل خان: | ٤٣، ٤٥، ٤٨، ٤٧، ٤٦ | ملکشاه سلجوقی: |
| ١٤٩، ٤٨، ٤٧، ٤٦، ٤٥ | ٤٣ | ٢٥ |
| مولانا: | ١٦٥، ١٦٤، ١٣٩، ١٣٨، ١٢٣، ٩٧، ٩٥ | مملوکیان: |
| مهدی خان: | ٨٠، ٧٩ | ٤٢، ٤١ |
| مهرابان (مریوان): | ٤٢ | متصور شاه: |
| مهر علي خان تکلو: | ١٠١، ٩٢، ٨٩ | ٢٥ |
| ١٧٦، ١٥٦، ١٠٢ | ٨٧ | منطقه (الآن): |

»ی«

یارسان، یارسانی: ۵۶، ۴۷، ۴۱، ۴۰، ۳۲، ۳۱
 ۲۴۱، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۳۸، ۹۰، ۸۶، ۷۸، ۵۸
 ۳۹، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۵
 یارسانیم: ۲۵
 بزدان پرستان: ۲۵
 بزدانیان: ۲۵
 یمن: ۳۶، ۱۹
 یموت: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۱۰
 یوچاری باش (دولو): ۱۲۰، ۱۱۵
 یونانی: ۱۴۷، ۱۴۸
 یونس نبی: ۴۹

همدان: ۱۹، ۵۶، ۴۹، ۳۹، ۳۵، ۳۳، ۲۹، ۶۹
 ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۴
 ۱، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۶
 ۱، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۸
 ۲، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲
 ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۷
 ۲۴۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۶
 هویاتو: ۲۴۸، ۲۳۴
 هویزه: ۲۳۹، ۱۶۱، ۶۳، ۵۷، ۵۵



تبرستان

www.tabarestan.info

«بر این باورم پرسش از عشق معماي
گم‌گشتگی آغازين را ملزم می‌دارد.
همان تقارن آشکار شدن يگانه چهره
مطلقا و يکي گشتن با آن؛ از خود
بيخود و محوشدن با آن، چنانکه اين
چهره بي بديل گم گردد».

كريستين زامه
”خورشيد و واقعيت“

جلال الدين رومي "شعار عشق عرفاني"

پاريس، ۱۹۹۹

Les Kurdes Ardalan

entre la Perse et l'Empire ottoman

Sheerin Ardalan

تبرستان

tabarestan.info

Translated by Morteza Ardalan

حاکم نشین اردلان در پیج و خم اختلاف‌های بین امپراطوری‌های ایران و عثمانی، اگرچه بخش عثمانی سوزمین خود را از دست داد، اما توانست تا قرن نوزدهم به حکومت خود ادامه دهد. شناخت زرف خانم اردلان از فرهنگ کرد در این اثر بسیار نوآورانه و به ویژه در طرح سلطنت خسرو دوم، خسروخان بزرگ متبلور می‌گردد. این فراموش شده تاریخ در سایه پسرعموی مشهور شن کریم خان زند و به قدرت رسیدن قاجار- که پایانی بر سلسله شاهزادگان اردلان بود - قرار گرفت. در جای این تجزیه و تحلیل تاریخی ارجاعاتی به خواسته‌های معنوی این شاهزادگان که چون قدیمی‌بودند به چشم می‌خورد ...



قیمت